انیس الاعلام فی نصرة الاسلام

بخش

کلیسا و شاخه‌های آن

محمد صادق فخرالاسلام

محمد صادق فخرالاسلام

بخش

کلیسا و ساختهای آن

جزء دوم

أنیس الأعلام فی نصرة الإسلام

تنظیم و پاورقی از:

سید عبدالرحیم خلخالی



پارسای مجاهد :

او پارسائی بود مجاهد که در ترویج آئین مقدس اسلام کوشش فراوان مبذول داشت ؛ در احقاق حق ونشر مبانی اسلامی از هیچ کوششی فروگذار نشد ؛ فروتنی بود با فضیلت که فضل او بر همگان آشکار است ؛ سخنور و نویسندۀ بنامی بود که دراشاعۀ حقایق مذهب جعفری ازخدمتهای بیانی وبنانی کوتاهی نمی‌کرد ؛

خانبابا مشار گوید :

محمد صادق فخرالاسلام ابتدا درکیش سریانی بوده پدرش در ارومیه می‌زیسته و چون درارومیه طایفۀ نصاری کلیسا ومدرسه داشتند او درمدرسۀ آنجابتحصیل مشغول شد تا بدرجۀ کشیشی رسید ... از آن دین برگشته دین اسلام اختیار نمود و مشغول تحصیل علوم اسلامی گردید . پس از مدتی تحصیل نزد علمای ایران بنجف مهاجرت کرد ومدت شانزده سال بتحصیلات خود ادامه داد تا از علمای اعلام اجازۀ اجتهاد گرفت و درسنۀ ۱۳۰۵ ق بطهران آمده بحضور ناصرالدین‌شاه رسید وشاه، علت مسلمان شدن اورا پرسش نمود ادلۀ حقه بیان نمود . بعد بتألیف کتب در حقیت اسلام و افضلیت آن بر ادیان عالم مأمور شد و کتب فراوان در السنۀ مختلفه : فارسی و عربی و انکلیسی و فرانسه و سریانی نگاشته است ، دست منبر هم داشته و مقدمۀ منبر خود را از توراة و انجیل بزبان عبری و سریانی قرار می‌داد بدستور سید محمد طباطبائی مجتهد در تأسیس مدرسۀ اسلامی در تهران دخیل بود و دراواخر عمر بنشر روزنامه نیز پرداخت ، فاضل شراییانی در روزنامۀ ایران مورخۀ شوال ۱۳۱۸ ق تأکید می‌کندکه دولت وملت باید مؤلفات فخرالاسلام راکه ازبهترین تألیفات در رد نصاری است چاپ‌کنند . ص ۴۷۶ جلد سوم مؤلفین‌کتب چاپی .

بلی مرحوم فخرالاسلام مدتی از بهترین ایام زندگانی خود را در پیروی از آئین مسیحیت بلکه درتبلیغ آن مذهب دستخورده سپری‌کرده است. و در اوان جوانی نور خدائی در دلش روشن گشته و راه حقیقت را نمایان دیده و بشاهراه رشاد اسلامی هدایت یافته است .

مرحوم محمد صادق با تابش نور ایمان در اعماق دلش بکسب علوم اسلامی پرداخت و در اثر عشق و علاقه ، سعی وکوشش بمقامات عالی از علم و عمل نایل آمد .

او مردی بود مبارزکه بیشتر اوقات خود را ببحث و گفتگو دربارهٔ اسلام ودفاع ازحریم مقدس‌آن اختصاص داده بود. بگفتهٔ **آیت‌الله لنکرانی** مرحوم فخرالاسلام باآن شخصیت ومقام علمی که داشت بقدری متواضع بود که درپای پلکان‌کاخ دادگستری تهران می‌نشست وبامسیحیان بمباحثه می‌پرداخت.

مردی بود حراف و سخنورکه در سخن گفتن سرآمد زمان خویش بود بحکم «سخن چو از دل برآید بدل نشیند» گفتارش در شنوندگان اثری بسزا داشت. بگفتهٔ **آیت‌الله نوری** در دهه دوم وسوم ازقرن چهاردهم هجری قمری مرحوم فخرالاسلام با سخنرانی‌های دلنشین‌خود مجالس وعظ تهران را زینت می‌بخشید .

آثار قلمی مؤلف :

باهمهٔ اشتغالات فراوانش درجهان‌قلم‌هم سهم بسزائی‌داشت وکتابهای ارزنده‌ای ازخود بیادگارگذاشته است. که شش‌کتاب از آنهـا را در مقدمهٔ جزء اول‌ازهمین‌کتاب معرفی‌کرده‌ایم وقسمت‌دیگری ازکتابهای‌چاپی‌آنمرحوم از اینقرار است :

۷ـ تحفه الاریب فی رد اهل‌الصلیب چاپ تهران .

۸ـ تعیین‌الحدود علی‌النصاری والیهود چاپ تهران.

۹ـ رسالهٔ فارقلیطا چاپ تهران .

۱۰ـ حجة‌الالهیین فی ردالطبیعیین چاپ تهران .

۱۱ـ کشف‌الاثر فی‌اثبات شق‌القمر چاپ تهران .

انیس الاعلام فی نصرة الاسلام یکی از آثار قلمی مرحوم فخرالاسلام است. وی مدتی درتدوین‌آن زحمت‌کشیده است سه‌بار بترتیب درتبریز ازسال ۱۳۱۵-۱۳ ق وتهران ۱۵-۱۳۱۹ ق رحلی سنگی بخط محمدبن محمد تقی اصفهانی در دوجلد بصفحه‌های ۳۵۴+۵۷۸ و جلد اول‌آن برای سومین بار در اصفهان بسال ۱۳۷۰ ق رحلی سربی بصفحات ۳۷۴ چاپ‌گردیده است.

کتاب مزبور باعبارات فارسی‌خود چنان‌غامض بودکه بجزقهرمانان میدان علم ادیان‌کسی را مفهوم نمی‌گشت .

اینك چاپ چهارم‌آن در شش‌جلد بقطع وزیری با پاورقیهـای لازم منتشر می‌شودکه هرگونه ابهام را ازاین‌کتاب برمیدارد .

یکی ازبزرگان ومشاهیرجهان که آثار نوشتهٔاو شهرت بسزائی دارد بعداز ملاحظهٔ چاپ جدید این کتاب فرمودند: «انگار این کتاب بعداز مردن دوباره زنده شده است!

حقیر هم مدتی ازبهترین ایام زندگی خودرا در تنظیم این کتاب و پاورقی‌هایش مصروف داشته‌ام ویکی ازنویسندگان بنام درنامه‌ای برایم مرقوم داشته‌اند: بعقیده‌ام ترجمه وتألیف کتاب بسیارآسانتر از تنظیم و ترتیب این کتاب است!

اهل بصیرت را ناگفته پیداست ترجمه وتألیف وتدوین خیلی ساده‌تر ازتنظیم این کتاب است زیرا ترجمهٔ مطلب بعد از انس گرفتن با زبان کتاب کاریست ساده وبآسانی میشودکتابی‌را اززبانی مألوف بزبان دیگر برگرداند.

گرچه نگارش مطلبی ارزنده موضوعی است قابل اهمیت باز قلم باختیار نویسنده است هرچه مناسب بیند میتواند برشته تحریر درآورد.

اما هرنویسنده درنوشتن پاورقی ناگزیراست تحت ضوابط مخصوص از روش نویسندهٔ کتاب پیروی نماید و پیداکردن مأخذ مطالبی‌که مؤلف کتاب آنها را بدون استناد نقل‌کرده است کاری است بسیار دشوار! از اینرو تنظیم پاورقی‌های این کتاب احتیاج بمطالعهٔ کتابهای زیادی داشت! گذشته ازمؤاخذ عمده‌ای‌که درتنظیم پاورقیهای جزو اول ازآنها استفاده شده است درجزء دوم کتابهای دیگری هم مورد مطالعه قرار گرفته است‌که ذیلا به قسمتی ازآنها اشاره خواهد شد.

تشکر و اعتذار

امید است این‌خدمت ناچیز مورد قبول پیشگاه مقدس بقیةالله‌الاعظم امام زمان (عج) قرار بگیرد همچنانکه درمحافل روحانی مورد پذیرش قرار گرفته است.

رهبران عالیقدرمذهبی وبرادران دینی باارسال نامه ومذاکرهٔ‌تلفنی بانجام این خدمت تشویقم فرموده‌اند وازاینکه چاپ جزء دوم بتعویق افتاده اظهار تأسف کرده‌اند.

نامه‌های رسیده دراین‌باره زیاد است واز درج همه‌آنها دراین جزء معذرت می‌خواهم امید است قسمتی از آنها در جزء های بعدی درج گردد. تنها مرقومه حضرت‌آیت‌الله **آقای حاج میرزا باقرآشتیانی** دام ظله‌العالی‌را برای‌دفع‌ابهام ازتقریظ منسوب بمرحوم **آقا میرزا حسن‌آقا** مرقوم‌داشته‌اند. بلحاظ اهمیتش چاپ می‌گردد.

له الحمد

بطوری که در نسخه طبع سنگی این کتاب شریف مشاهده گردید تقریظی منسوب به مرحوم
آقا میرزا محمد حسن در اول کتاب درج شده است که مجعول (یا این تقریظ
از جانب حقیر است) خاتمه تقریظی که بنظر با نسبی که با نوشته جات مرحوم حجة
(آیت الله آقا حاج میرزا محمد حسن نجفی قدس سره الشریف) و خطوط
محرر معظم له مرحوم آقا حاج شیخ احمد تفرشی طاب ثراه دارم بنظر می رسد
که اصل تقریظ خط مرحوم تفرشی و جمله مرقومه ذیل در نسخه خوانا ای از
جمله از مرحوم حجة شده و انصافا جناب حجة مرقوم فرموده اند کتاب مزبور
در موضوع خود و اطلاع بر شتاب کاری های این کتاب در دفع شبهات
بسیار مفید است و هو الهادی الی سواء السبیل محمد رضا

امید است بلطف پروردگاری وهمکاری ارزنده مدیر محترم چاپ پیام و کارکنان آن ؛ ونیز دوست دانشمندم جناب آقای دینوری که در تصحیح مطبعی آن صمیمانه همکاری کرده‌اند جزء سوم نیز در اسرع وقت دردسترس علاقمندان قرار گیرد .

۵۲/۹/۱۰

تهران ـ سید عبدالرحیم خلخالی

مؤاخذ جدید پاورقیها

استر	Esther
تاریخ ایران باستان	حسن پیرنیا
تاریخ ادبی هند	فخر داعی
تاریخ کامل	ابن اثیر
دائرةالمعارف فارسی	مصاحب
الذریعة	شیخ آقا بزرگ تهرانی
صحاح‌اللغة	اسماعیل جوهری
عاموس	Amos
الغیبة	شیخ طوسی
فرهنگ لغات	نفیسی
کشف‌الظنون	کاتب چلپی
منتهی‌الارب	عبدالرحیم صفی‌پور
مؤلفین کتب فارسی	خانبابا مشار
نامه اول یوحنا	I. John
نامهٔ اول پطرس	I. Peters
نامه پولس بکولسیان	Colossians

لطفا تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۱۰	منی	یعنی
۲۶	۱۹	حلقیا	حلقیاه
۳۴	۲۳	۱	۵
۷۷	۱۸	مرخای	مردخای
۸۷	۲۳	می‌تراند	می‌تواند
۹۵	۱۶	بورند	بودند
۹۷	۱۰	سوزانید	سوزانیدن
۱۰۵	۲	ازخوردن	خوردن
۱۰۹	۳	عزاریل	عزازیل
۱۱۵	۲	صیمصیت	صیصیت
۱۲۲	۱۲	برضایت	بریاضت
۱۷۰	۱۰	یوحنای	یحیای
۱۷۲	۸	حرسه	هرسه
۱۹۹	۱۵	راشت	راست
۲۰۳	۵	قیاقا	قیافا
۲۰۷	۲۲	دوگذشت	درگذشت
۲۰۸	۱۹	ررز	روز
۲۲۳	۱۱	بهرا	رابه
۲۲۴	۱۹	قول	قوم
۲۲۷	۵	خواهد	خواهد بود
۲۵۵	۲۰	Samarie	Samrate
۲۵۸	۱۹	کوسفند	گوسفند
۲۶۷	۱۳	عظمتة	عظمته

باب اول

در بیان کتابهای عهد عتیق و جدید

این باب مشتمل بر چهار فصل است

فصل اول :

در بیان اسماء و عدد این کتابها

بدان ارشدك الله الی الصدق والصواب که این کتب منقسم بردو قسمت می‌شوند.

قسمی را کتب عهد عتیق می‌گویند و مدعی بر آنند که بتوسط انبیائیکه قبل از عیسی علیه‌السلام بوده‌اند بایشان رسیده‌اند .

و قسم دیگر را کتب عهد جدید می‌نامند و مدعای ایشان در این باب اینکه این کتابها بطریق وحی و الهام بعد از حضرت عیسی علیه‌السلام بما رسیده‌اند .

پس مجموع کتب قسم اول را کتب مقدسهٔ عهد عتیق می‌گویند و قسم دوم را کتب مقدسهٔ عهد جدید می‌نامند و مجموع کتب عهدین را بیبل می‌گویند . و لفظ بیبل یونانی و بمعنی کتابست .

و هر کتابی از کتب عهدین منقسم برد و قسم میشوند قسمی از آن در میان جمهور قدمای مسیحیة صحیح ومعمول به‌بوده است و قسم دیگر مشکوك و مختلف‌فیه بوده است .

اما قسم اول از کتب عهد عتیق پس آن سی وهشت کتابست بدین‌ترتیب .

اول : سفر براشیت که بمعنی تکوین و خلقت است .
دوم : سفر شموت که بمعنی خروجست یعنی خروج بنی اسرائیل ازمصر.
سیم : سفر ویقرا یعنی سفر اخبار .
چهارم : سفر بمیدبار یعنی‌سفراعداد وشمارش‌اسباط وطوایف بنی‌اسرائیل.
پنجم : سفر دباریم که بمعنی مثنی است و این پنج کتاب مسمی بتورات‌اند و لفظ تورات عبرانی که معنای آن تعلیم وشریعت است وبساهست که لفظ تورات اطلاق شود بر جمیع کتب عهد عتیق ولی مجازاً نه‌حقیقتاً و این پنج کتابرا تورات موسی میگویند و اینها تاریخی میباشند که از ابتدای خلقت عالم را بیان میکنند تا زمان رحلت جناب موسی علیه‌السلام با بعضی احکام از حلال و حرام و قبایح. ومحذورات کثیره دراین پنج کتاب یافت میشوند که عقل هیچ‌عاقل وقوع و حقیقت آنها را تجویز نمینماید .

ششم : کتاب یوشع .
هفتم : کتاب قضاة .
هشتم : کتاب راعوت[1] .
نهم : کتاب شموئیل اول .
دهم : کتاب شموئیل ثانی .
یازدهم: کتاب اول ملوك .
دوازدهم : کتاب دوم ملوك .
سیزدهم : کتاب اول اخبار ایام .
چهاردهم : کتاب دوم اخبار ایام .
پانزدهم: سفر اول عزرا که اهل اسلام عزیرش مینامند .
شانزدهم : سفر ثانی عزرا و این سفر را سفر محمیا نیز میگویند .
هفدهم: کتاب ایوب .

۱ــ اکنون آنرا روت خوانند .

هجدهم : زبور داود .

نوزدهم : کتاب امثال سلیمانی .

بیستم : کتاب وعظ سلیمان .

بیست و یکم: کتاب سرود سلیمان .

بیست ودوم : کتاب اشعیای نبی .

بیست وسیم : کتاب ارمیای نبی .

بیست وچهارم : ناحیات ارمیای نبی .

بیست و پنجم : کتاب حزقیال نبی .

بیست وششم : کتاب دانیال نبی و اینچندنفر نبی در نزد اهل‌کتاب انبیای عظامند .

بیست وهفتم : کتاب هوشع نبی

بیست وهشتم : کتاب یوئیل نبی .

بیست ونهم : کتاب عاموص نبی .

سی‌ام : کتاب عوبدیاه نبی .

سی و یکم : کتاب یوناه یعنی یونس صاحب حوت پیغمبر نینویه[1] .

سی و دوم : کتاب میکاه .

سی وسیم : کتاب ناحوم .

۱- یونس‌بن متی «کتاب مقدس او را یونان‌بن امتای خواند» از شهر جت‌حافردد مأمور شد تا بشهر پرجمعیت نینوا «پایتخت آشوریان» برود و آنان را بخدا پرستی دعوت کند . ولی یونس این امر را ارشادی دانست و بقصد فرار از محل مأموریت سوارکشتی گردید تا بسوی دیگر «شایدبترشیش»برود ! گرفتار طوفانی وحشتناك گردید بتقاضای خودش ویرا بدریا انداختند و ماهی بزرگی او را بلعید و سه روز دیگر ویرا ماهی بساحل انداخت . باز از سوی خدا مأموریت یافت و به نینوا آمد ، مردم براهنمائی وی توبه‌کردند و باران قطع شده به‌آنان بارید و بلا و قحطی برداشته شد. داستان حضرت یونس در چهار سوره از قرآن آمده است . قصص‌انبیاء نجار ص ۳۵۱-۳۶۷ ، قاموس مقدس ص ۹۷۶ .

سی وچهارم : کتاب حبقوق .
سی و پنجم : کتاب صفنیاه .
سی‌وششم : کتاب حجی .
سی و هفتم : کتاب زکریاه .
سی و هشتم : کتاب ملاکی و اینملاکی که آخر انبیای بنی اسرائیل است در نزد یهود چهارصد وبیست سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام بوده است و این سی وهشت کتاب صحیح و مسلم و مقبول بود در نزد جمهور قدمای مسیحیت و سامریون[1] صحیح نمیدانند ازین کتب مگر هفت کتابرا پنج کتاب منسوب بموسی علیه‌السلام و کتاب یوشع و کتاب قضات و نسخهٔ تورات سامریون با تورات یهود اختلاف فاحش دارند و در باب هفتم از همین کتاب بعضی اختلافات نسختین را بخواست خدا بیان خواهیم نمود و هر دو نسخه در نزد این اقل‌احقر موجودند .

و قسم ثانی از کتب عهدعتیق یعنی کتابهائیکه مشکوك و مختلف‌فیه بوده‌اند نه کتابند .

اول : کتاب استیر .
دوم : کتاب باروخ .
سیم : جزوی از کتاب دانیال .
چهارم : کتاب طوبیا .
پنجم : کتاب یهودیت .
ششم : کتاب وزدم .
هفتم : کتاب ایکلیز یاستکس .

۱ـ سامریها در نابلس فلسطین زندگی می‌کنند وتعدادشان بسیاراندك‌است. میراث پرقیمت آنان کتابهای بسیار قدیمی است که از سامریان اصلی بآنان رسیده است و اهمیت فوق‌العاده دارد سامریان ازکتابهای عهدین فقط پنج تورات موسی را می‌پذیرند و سه عید از مسیحیان (فطیر، هفته و سایبان) وتمام عیدهای یهودیان را محترم می‌شمارند. قاموس مقدس ص ۴۶۳ اعلام المنجد ص ۲۴۴ .

هشتم : کتاب مقابیین اول .

نهم : کتاب مقابیین دوم .

واما قسم **اول** ازکتب عهد جدید یعنی قسم صحیح ومعمول به پس آن بیست کتابست .

اول : کتاب انجیل متی .

دوم : انجیل مرقس :

سیم : انجیل لوقا :

چهارم : انجیل یوحنا واین چهار کتاب مسمی باناجیل اربعه میباشند ولفظ انجیل مختص باین چهارکتابست واگر بر سایر کتب عهد جدید اطلاق شود از راه مجاز است نه حقیقت ولی این مجاز درنزد اهل کتاب شایع وکثیرالاستعمال است.

و لفظ انجیل معرب **اونکلیون** است و لفظ **اونکلیون** یونانیست ومعنی آن بشارت و تعلیم است و در لغت کلدانی و سریانی و سورت انجیل را خدت میگویند یعنی بشارت پس انجیل بمعنی بشارت و تعلیم است و در این چهارکتاب احوالات جناب مسیح را بیان میکند از ولادت تا برخاستن او از میان مرده‌ها علی قولهم و در میان این چهارکتاب اختلافات و اغلاط وتناقضات کثیره فعلاً نیزیافت میشود چنانچه در فصل سیم از همین باب بعون‌الملك الوهاب خواهی دانست .

پنجم : کتاب اراکله مسیح یعنی حوارین و شاگردهای آنجناب و این کتاب نیز از تألیفات لوقا است و لوقا شاگرد پولس است و خود پولس بحسب ظاهر خدمت جناب مسیح مشرف نشده است و اینکتابرا در لغت کلدانی که معروف بسریانیست در نزد اهلش پرکسس میگویند[1] .

ششم : رسالهٔ پولس باهل روم .

هفتم : رساله اول پولس بقرناتیان .

هشتم : رساله دوم پولس ایضاً بقرناتیان .

۱ـ اکنون آنرا اعمال رسولان خوانند .

نهم : رسالهٔ پولس بغلاطیان .

دهم : رسالهٔ پولس بافسسیان .

یازدهم : رسالهٔ پولس بفیلیپیان .

دوازدهم : رسالهٔ پولس بکولسیان .

سیزدهم : رسالهٔ پولس بتسالونیکیان .

چهاردهم : رسالهٔ دوم پولس بتسالونیکیان .

پانزدهم : رسالهٔ اول پولس بتیموتاؤس .

شانزدهم : رسالهٔ دوم پولس بتیموتاؤس .

هفدهم : رسالهٔ پولس به‌تیطس .

هجدهم : رساله پولس بفیلیمون .

نونزدهم : رساله اول پطرس .

بیستم : رسالهٔ اول یوحنامگر بعضی از مکتوبات آن .

و اما **قسم ثانی** از کتب عهد جدید که مشکوك و مختلف‌فیه بوده‌اند در میان قدمای مسیحیت پس آن هفت کتاب و بعضی از فقرات رسالهٔ اول یوحناست بدین ترتیب .

اول : رسالهٔ پولس بعبرانیان .

دوم : رساله ثانیهٔ پطرس .

سیم : رساله ثانیهٔ یوحنا .

چهارم : رسالهٔ ثالثه یوحنا .

پنجم : رساله عامه یعقوب .

ششم : رسالهٔ عامهٔ یهودا .

هفتم : کتاب مکاشفات یوحنا .

بدان اعزك‌الله فی‌الدارین که مجلس مشورت منعقد گردید از برای علمای

مسیحیت بحکم سلطان قسطنطین در بلدهٔ نائس[1] در سنه ۳۲۵ بعد از میلاد مسیح که مشورت نمایند در باب تصحیح و تحقیق کتب مشکوکه. تا اینکه امر در باب آن کتب محقق و آشکارگردد وعلمای آن مجلس بعد از تحقیقات وتدقیقات ومشاورات حکم کردند بر اینکه کتاب یهودیت صحیح و الهامی و واجب‌التسلیم است و سایر کتب مختلفهٔ مشکوکه در حالت شك واختلاف باقی ماندند و درآنمجلس صحیح نشدند واین امرواضح وآشکارمیگردد ازمقدمه‌ای که جیروم براینکتاب‌نوشته است.

پس از آن در سنه ۳۶۴ از میلاد مسیح مجلس دوم از برای تحقیق کتب مشکوکه منعقدگردید و اینمجلس رابمجلس لودیسیا مسمی مینمایند وعلما وفضلای مجلس ثانی بعد از تحقیقات و تدقیقات حکم مجلس اول را در خصوص کتاب

۱ـ چون قسطنطین به لیسینیوس پیروز گردید برای خود پایتختی مجلل بنا نهاد و آنرا قسطنطنیه نامید. قسطنطنیه اولین شهر مسیحی است که درآن بتکده ساخته نشد.

درقرن چهارم میلادی‌که بین رهبران‌کلیساها آتش اختلاف شعله‌ور شد وبا اختلاف آریوس و اسکندر واسقف باوج شدت رسید قسطنطین مصلحت در این دیدکه نمایندگانی از تمام کلیساها بخواهد و با شرکت نمایندگان مزبور شورائی تشکیل دهد تا اختلاف کلیساها بصلح مبدل‌گردد بدستور وی درحدود سیصد اسقف در نیقیه (نایس) گرد هم آمدند و اعتماد نامه نیقیه را بشرح زیر در آن شورا تصویب‌کردند:

ما بخدای یکتا ایمان داریم! پدر قادرمطلق، خالق همهٔ چیزهای مرئی وغیرمرئی ایمان داریم و بخداوند واحد عیسی مسیح پسرخدا! مولود ازپدر، یگانه مولودکه از ذات پدر است ! خدا از خدا، نور ازنور، خدای حقیقی ازخدای حقیقی‌که مولود است نه مخلوق از یك ذات با پدر، بوسیلهٔ او همه چیز هستی‌گرفت آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است ، او بخاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول‌کرد ومجسم‌شده انسان‌گردید وزحمت‌کشیدومرد وروزسوم برخاست وبآسمان صعودکرد وخواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید. و (ایمان‌داریم) بروح القدس وکلیسای جامع رسولان . و لعنت باد برکسانیکه می‌گویند: زمانی بودکه او وجود نداشت و یا آنکه پیش از آنکه وجود یابد نبود ، یا آنکه از نیستی بوجود آمد وبرکسانیکه اقرار می‌کنند وی از ذات یا جنس دیگری است و یا آنکه پسر خدا خلق شده یا قابل تغییر و تبدیل است .

یهودیت امضاء نمودند واین کتاب را الهامی و واجب‌التسلیم دانستند مانند مجلس اول و هفت کتاب دیگر نیز علاوه کردند برکتابهای مجلس اول و گفتند این هفت کتاب الهامی و از جانب خدا و واجب‌التسلیمند و آن هفت‌کتاب بدین ترتیبند :

اول : کتاب استر .

دوم : رسالهٔ عامهٔ مار یعقوب .

سیم : رسالهٔ ثانیه مار پطرس .

چهارم و پنجم : رسالهٔ ثانیه و ثالثه مار یوحنا .

ششم : رسالهٔ رابی یهودا .

هفتم : رسالهٔ پولس بعبرانیان ومؤکد نمودند اینحکم‌را برسالهٔ عامه(آگهی عمومی) یعنی‌رساله ازجانب‌مجلس‌نوشته‌شد بمسیحیین که این کتابها رابایدواجب‌التسلیم و التصدیق بدانید وکتاب مکاشفات یوحنا در این دو مجلس کماکان خارج و مشکوك ماند پس از آن مجلس سیم درسنه ۳۹۷ از میلاد منعقدگردید واینمجلس را مجلس‌کارتهیج میگویند واهل‌اینمجلس فاضل‌مشهور درنزد مسیحیین اکستاین[1] ویکصد وبیست وشش نفر دیگر از علمای معتبر ومشهور بودند پس اهل‌اینمجلس حکم دو مجلس اولرا بعد از تحقیقات لازمه امضا نمودند و علاوه نمودند برحکم دو مجلس اول‌کتب آتیه را .

اول : کتاب وزدم .

دوم : کتاب طوبیا .

سیم : کتاب باروخ .

چهارم : کتاب ایکلیز یاستکس .

پنجم : کتاب مقابیین اول .

ششم : کتاب مقابیین دوم .

هفتم : کتاب مشاهدات یوحنا .

۱– به پاورقی صفحه ۲۸۸ جزء اول مراجعه شود .

لیکن اهل این مجلس کتاب باروخ‌را بمنزلهٔ جزوی از کتاب ارمیا علیه‌السلام قرار دادند چراکه باروخ بمنزلهٔ‌نایب وخلیفهٔ ارمیا علیه‌السلام بوده لهذا اسم کتاب باروخ را علیحده در فهرست اسماء کتب ننوشته‌اند .

پس از آن سه‌مجلس دیگر نیز مجلس ترلو و مجلس فلورنس ومجلس ترنت منعقدگردید و علمای مجالس ثلثه اخیره حکم مجلس کار تهیج را برحالت‌خود باقی گذاشتند لیکن اهل‌مجالس اخیره اسم کتاب باروخ‌را درفهرست اسماء کتب علیحده و جداگانه نوشتند پس بعداز انعقاد مجالس ششگانه کتب مشکوکه مختلف فیها در نزد جمهور مسیحیت مسلم ومقبول‌وازجانب خدا والهامی‌گردیدند وحال بدینمنوال بود تا هزار و دویست سال از میلاد جناب مسیح علیه‌السلام بعد از مدت مسطوره فرقهٔ پروتستنت ظاهرگردید پس‌حکم‌اسلاف خودرا رد نمودند درباب کتاب باروخ وکتاب طوبیا وکتاب یهودیت وحال آنکه درتمامی مجالس ستة مسلم‌ومقبول بود.

وکتاب وزدم وکتاب ایکلیز یاستکس وکتاب مقابیین اول‌ودوم وفرقه وارده برملت مسیحیت (فرقهٔ‌پروتستنت) گفتند: این کتب واجب‌الرد وغیرمسلمند والهامی وازجانب‌خدا نمیباشند بلکه ازجملهٔ مجعولات واکاذیبند ونیزردکردند حکم‌مجالس را درخصوص بعضی ابواب دیگر ازهمان‌کتاب زیراکه این‌کتاب شانزده باب بود پس‌گفتند نه‌باب ازاول‌کتاب وسه‌آیه ازباب‌دهم واجب‌التسلیم وازجانب‌خدا هستند و شش‌باب دیگرواجب‌الرد وازجانب شیطانند **یؤمنون ببعض ویکفرون ببعض**[1] وفرقهٔ جدیده در این رد و انکار متمسك به‌شش‌وجه گردیده‌اند .

وجه اول : آنکه این‌کتابها در اصل در زبان عبرانی و چالدی و غیرهما بوده‌اند و الآن در این زبانها یافت نمیشوند

وجه دوم : آنکه جماعت یهود این‌کتابها را واجب‌التسلیم نمیدانند .

وجه سیم : آنکه جمیع مسیحیین این‌کتابها را تسلیم و قبول نمیکنند .

وجه چهارم : آنکه جیروم‌گفت که این‌کتابها کافی نیستند از برای تقریر

۱ـ اقتباس ازآیه ۸۹ سورهٔ بقره .

مسائل دینیه و اثبات آنها .

وجه پنجم . آنکه کلوس تصریح نموده است بر اینکه این کتابها خوانده میشوند ولیکن نه در هر موضع .

مؤلف گوید : در این وجه اشاره ایست براینکه جمیع مسیحیین این کتابها را تسلیم نمینمایند پس این وجه راجع میشود بهمان وجه سیم .

وجه ششم : آنکه یوسی بیس در باب بیست و دوم از کتاب چهارم تصریح نموده است براینکه این کتابها محرفند بخصوص کتاب مقابیین دوم مسوداین اوراق گوید نظر و تأمل کنید بوجه اول و دوم و ششم که چگونه علانیه و آشکار اعتراف و اقرار مینمایند برعدم دیانت اسلاف خودکه الوف از ایشان اجماع نموده بودند برصحت کتابهائیکه اصول آنها مفقود و ترجمه‌های آنها باقی بود و کانت مردودة عندالیهود و محرف و خراب بودند بخصوص کتاب مقابیین ثانی باهمه این عیوب این کتابها واجب‌التسلیم بود درنزد آنها پس اجماع واتفاق چنین اشخاص چه‌اعتبار و صحت و قوت دارد بر مخالف یحتمل قویاً که سایر کتب مقبوله فعلا نیز ازهمین قبیل بوده‌اند چراکسیکه آنرا قبول نمود اینرا نیز قبول نمود و فرقهٔ کاتلك تاکنون این کتابها را تسلیم و قبول مینمایند تبعاً لاسلافهم .

الحاصل: کتب مسلمهٔ مقبولهٔ مقدسه الان در نزد پروتستنت سی و نه مجلد عهد عتیق وبیست وهفت مجلد عهد جدیدندکه مجموع ۶۶ مجلدند مسئله مسطوره محتاج بذکرشواهد نیست زیرا از جملهٔ بدیهیات و ضروریاتست درنزد اهلش لیکن بجهت فوایدیکه ما را منظور است کلمات آتیه راکه متعلق بهمان مسئله هستند نقل نموده وگوئیم .

در صفحهٔ ۱۴ الی ۲۰ از درس ۴ و ۵ و ۶ از کتاب قتیقیسموس از نسخه مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۵ در ارومیه باین نحو رقم یافته است .

درس چهارم

س ۱ – کِتوِی قَدِّیشِی دَخِی پوِلیِنا ؟ یعنی کتب مقـدسه بچه نحو قسمت شدند .

ج – لِدِیتیقی عَتیقَت وَ لِدِیتیقی خَدَت یعنی بعهد عتیق و عهد جدید .

س ۲ – مودِیل مَعنای دِدیَتیقی؟ یعنی معنی عهد چه‌چیز است.

ج – قولِداله دِعودِلی عام برنَش یعنی عهدوپیمان خداست که با بنی‌نوع انسان بست .

س ۳ – مودی قَولِی اَلَه عودِلی عام برنَش؟ یعنی چه عهدی کرد خدا با بنی نوع انسان .

ج – قَمیتَ قَولَ دِناموس بیدِ موشی ریکوه وَایکَ قَولَ دایونکلیون بیدِ برونوه یشوع مشیخ یعنی اول قول ناموس را بانوکرخود موسی وآنگاه قول انجیل را با پسرخود یسوع مسیح .

س ۴ – دِیتیقی عَتیقَت مودی بدوقل ؟ یعنی عهـد عتیق دارای چه چیز است .

ج ـ ناموس وقول یعنی عهدعتیق دارای ناموس وشریعت وعهد وپیمانست.

س ۵ – دِیتیقی خَدَت مودی بدوقل؟ یعنی عهدجدید دارای‌چه‌چیزاست.

ج – مَشَخَدتَ وَتَمَا مَتادِقَول یعنی عهد جدید دارای مواعظ و شریعت و متمم ومکمل قولست .

س ۶ – بَش بِمودِی اورخ دِیتیقی خَدتَ وَعَتیقتَ اِتلون نِسبَتَ لِئودالی؟ ومعنی کلمات مرقومه بفارسی چنین میباشد پس عهد عتیق و عهد جدید بچه راه نسبت دارند با همدیگر .

ج – دِیَتیقی عَتیقَتَ هادَرتَل قَدِه خَدتَ وَدَیتیقی خَدتَ کامیلوتَل دِه عَتیقَتَ الترجمه یعنی عهد عتیق تهیأ است از برای عهدجدید وعهد جدید تکمیل‌کنندهٔ عهد عتیق است .

درس پنجم

س ۱ – دِیَتیقی عَتیقَتَ کَم کَتوِی بِدوَقل؟ یعنی عهد عتیق دارای چند عدد کتاب است .

ج – تلَی وَعِجا یعنی عهد عتیق دارای سی و نه کتاب است .

س ۲ – دَخِی پِیشِین پولِیَ ؟ یعنی این کتابهای عهد عتیق بچه نحو قسمت شدند .

ج – لِکتَوِی دِتارِیخ وَ دِشعِری وَ دِنوِیوت یعنی کتب عهدعتیق منقسم میشوند بکتابهای تاریخ وشعر ونبوت .

س ۳ - تَیِنیلُونْ شِمَّنِی دِکْتَوِی دِتَارِیخْ ؟ یعنی اسامی کتب تاریخ را بگو که کدامند .

ج - خَمْشَ سِپْرِی دِمُوشِی یعنی برِیتَ مَپِقَن کَهْنِی مِنْیَنَ وَ تِنْیَنَ نَامُوسْ یَشُوعْ بَرْنُونْ دَیَنِّی رَاوُتْ شَمُوئِیلْ قَمَیَ وَ دِتْرَیْ دِبْرِیَمِینْ قَمَیَ وَ دِتْرَیْ عِزْرَا اَنَحِمْیَ وَ اِسْتِر ترجمهٔ این کلمات بفارسی چنین است: اسفار خمسهٔتورات موسی یعنی سفر تکوین و سفر خروج و سفرکاهنان و سفر اعداد و گویندهٔ ناموس یعنی تورات مثنی وکتاب یوشع بن‌نون وکتاب قضات و کتاب راعوت وکتاب شموئیل اول و دوم وکتاب ملوك اول و دوم وکتاب تاریخ ایام اول و دوم وکتاب عزرا وکتاب نحمیا وکتاب استیر ، پس این هفده کتاب از کتب مقدسه عهد عتیق کتابهای تاریخ میباشند .

س ۴ - اِنِینَ کِتَوِی دِشِعْرِی ؟ یعنی کتب اشعار از عهد عتیق کدامند .

ج - اَیُّوبْ مَزْمُودِی مَتْلِی قُوهْلَتْ تِشْبُخْتَ تِشْبُخْتَ یعنی کلمات ایوب و مزمور داود وکتاب امثال سلیمانی و کتاب وعظ سلیمانی و کتاب نشید الانشاد سلیمانی . پس این پنج کتاب از کتب مقدسه عهد عتیق کتب اشعارند .

تو می‌بینی که خودشان اقرار مینمایند که بعضی از کتب عهد عتیق تاریخ و برخی دیگر اشعارند و بدیهی است که خداوند جلت عظمته شاعر ومورخ نیست.

س ۵ - اَنِینَ کِتَوِی دِنُوِیُوتَ؟ یعنی کتابهای نبوت کدامند ؟

ج – اَرْبَعْ دِنْوِیّ کُورِیْ وَتِرْعَسَرْ دِنْوِیّ زْعُورِیّ یعنی چهارنفر انبیای بزرگ و دوازده نفر کوچکند.

س ۶ – تَنِیّ لِهُونْ شِمَنِّی دِنْوِیّ کُورِی ؟ یعنی اسامی انبیای بزرگ را بگو.

ج – اِشَعیا اِرامیا عامْ (اُوَلِیتُوه) حِزْقِیل وَ دانِیل یعنی اشعیا و ارمیاه با نیاحانش وحزقیال و دانیال.

س ۷ – تَنِّی لِهُونْ شِمَنِّی دِنْوِی زَعُورِی ؟ یعنی اسامی انبیای کوچك را بگو.

ج – هُوشَعْ، یُوئیل، عامُوس، عُوبِد یایُونَنْ، مِیکاه، ناخُوم، خِبْقُوق صِپانیا، حِیکی، زِخاریا، وَ مَلاکی یعنی یوشع و یوئیل وعاموس و عوبد یاه یوناه (یونس) ومیکاه وناحوم وحبقوق وصفنیاه وحکی (حجی) وزکریاه وملاکی.

س ۸ – کُلِّهْ اَنِی کِتَوِی مُودِّی پِیِشِّیْنَ قِرِی؟ یعنی تمامی این کتابها چه‌چیز خوانده میشوند.

ج – کِتَوِی قانُونای دِذِیَتیقِی عَتِیقْتَ یعنی کتب قوانین عهد عتیق خوانده میشوند.

س ۹ – قَمُودِّی هَتَخْ پِیشِیَنْ قِرِیْ؟ یعنی چرا چنین خوانده شدند و بدین اسم مسمی گردیدند.

ج – سَبَبْ دبْرُوخادالَه پشلُون كتوی وَعام دیَتیقی خَدْتَ بیوَ ین قانُونَ دهَیْ سَنُوتَ یعنی زیرا که بروح‌خدا مکتوب گردیدند وباعهد جدید قوانین ایمان و دینداری میباشند .

خزی مان هارتا یعنی مان هارتا را ملاحظه کن که خواهی دید مطلب همین است که ما گفتیم .

درس ششم – دربیان حال عهد جدید

س ۱ – دیَتیقی خَدْتَ كَم كتوی بدوَقیلَ؟ یعنی عهد جدید مشتمل برچند کتابست .

ج – عِسْری وَشَوْعا یعنی مشتمل بربیست وهفت کتابست.

س ۲ – دیَتیقی خَدْتَ دَخَیْ پیشتیل پُولیتَ ؟ عنی عهدجدید بچه نحو قسمت شده است ؟

ج – لِكتوی دتاریخ كتوی دیُولپَنَ وَ دنویُوتَ یعنی عهد جدید منقسم میشود به کتابهای تاریخ و کتابهای تعلیم ونبوت .

س ۳ – اینیَن كتوی دتاریخ كَوْ دیَتیقی خَدْتَ ؟ یعنی کتابهای تاریخ در عهد جدید کدامند ؟

ج – اَرْبَعْ اوَنكليوُنی وَپركسِس دشَليخِی یعنی کتابهای تاریخ در

میان عهد جدید چهار انجیل و اعمال رسولان میباشند .

س ۴ – اِوَنگَلیُونی مَنّی کتوِیلی؟ یعنی اناجیل اربعه را که نوشته است.

ج – شِلیخی وَ اوَنگَلسطی یعنی متی، مرقوس، لوقا و یوحنا یعنی کاتبان اناجیل که تلامذه و واعظان میباشند (متی ومرقس ولوقا و یوحنا) .

مؤلف گوید : اینکه اقرار نمود که اناجیل اربعه و کتاب رسولان تواریخ میباشند کمال انصافست واینکه مدعی گردید کاتب اینها چهارنفرند کمال تحکم است چونکه حکم او بلادلیلست پس مردود است بدون شبهه کاتب این اناجیل چهار نفر نمیباشند چنانکه درپیش دانستی .

س ۵ – مُودِیلَ مَعنَـای داِوَنگَلیُون؟ یعنی معنی لفظ انجیل چه‌چیز است؟

ج – مِشطُولِخ دِپُورقَنَ بِمشیخَ یعنی بشارت نجات بسبب مسیح .

س ۶ – اِوَنگَلیُونی عالمُوّدی کِهمزمّی؟ یعنی اناجیل درچه گفتگو میکنند.

ج – بُوتْ خَیّ وَیولپَنَ مَوتَ وَ قَمیتْ دِشُوعْ مَشیخَ یعنی در حیات و زندگانی و تعلیم مرگ و برخاستن یسوع مسیح ازمیان مرده‌ها .

س ۷ – مَنِی لی کتوُدپرَکسِس؟ یعنی مؤلف کتاب اعمال کیست .

ج – لوقا اِوَنگلِسطا یعنی لوقای واعظ .

س ۸ – پَرَکسِسْ مُودّی بِدُوقیلی ؟ یعنی کتاب اعمال دارای چه مطالب می باشد .

ج - تاریخ دنصوتا ودپرست ذکرسط یانوتا بیدشلیخی الاك بپطروس وپولوس یعنی تاریخ انتشار دین‌مسیح بسبب شاگردها بخصوص بسبب پطرس و پولس .

س ۹ - اینین کتوی دیولپن ؟ یعنی کتابهای تعلیم کدامند .

ج - اربعسرا کارباتی دپولس وشوعا اکارباتی قتولقی ین کلنی یعنی چهارده رساله پولس و هفت رساله عامه .

س ۱۰- تنی لون شمنی داکارباتی دپولس ؟ یعنی اسامی رسائل‌پولس را بگو .

ج - اکرت دلکس رهومای قورنتای قمیت ددتری کلطای اپسی پیلی پسی قولسی تیسالونقی قمیت و دتری طیماتئوس قیمت ودتری طیطوس وعبرای یعنی رسالهٔ پولس باهل روم و بقرنتیان اول و دوم ، رسالهٔ غلاطیـان و افیسیان وفیلیپیان قولسیان، تسالونقیان اول ودوم و تیموتاؤس اول و دوم وطیطوس وفیلیمون و عبرانیان .

س ۱۱ - تنی تون شمنی داکارباتی قتولقی ین کلنی؟ یعنی اسامی‌رسائل عامه را نیز بگو .

ج - تری اکارباتی دپطروس طلا دیوخناخ دیعقوب وخ دهودا

یعنی دو رسالهٔ پطرس و سه رسالهٔ یوحنا و یك رسالهٔ یعقوب و یك رسالهٔ یهودا این هفت رساله عامه میباشند وچهارده رساله خاصه هستند یعنی باشخاص مخصوص نوشته‌اند .

س ۱۲ – عَالْمُودِّي هَاجَتْ كَتَوِي دِبُولَيَن كِي هَمْزِمِّي ؟ یعنی کتب تعلیم در چه‌خصوص گفتگو مینمایند .

ج – بُوتَ هَيمنُوتَ وَ خَيِّ دِكرِ يَطِيانِي یعنی درخصوص ایمان و زندگانی مؤمنین بمسیح گفتگو مینمایند .

س ۱۳ – اِنِيلِي كَتوَ دَنْوِيوُتْ دِدْيَتِيقِي خَدْتَ؟ یعنی کتاب نبوت عهد جدید کدامست .

ج – كِلْيَنَ دِيُوحَنَّا یعنی مکاشفات یوحنا .

س ۱۴ – مُودِينَ مَطْلَبِيْ دِكَلِيَن ؟ یعنی مطالب مکاشفات چه‌میباشند .

ج – خَمَادْ عَيْتَ دِنْوِيَيِّتَ بُوت يَالْصُوْوِي وَ كَالِي بُوَيَاتِي دِعْدِتَا دِكرِ يَطِيانُوتَ هَلْ تَيْتَ مِرَى خِقْرَادِ مْشِيحَ

فصل دوم : سند عهدین

در بیان اینکه اهل کتاب سند متصل از برای کتابهای عهد عتیق و جدید ندارند

مکشوف باد که هرصاحب عقل و شعور که فی‌الجمله بهره‌ای از عقل داشته‌باشد از روی جزم میداند که کتاب آسمانی و الهامی باید سند متصل وصحیح داشته باشد و بدلیل تام تمام و تواتر مالاکلام ثابت و محقق گردد که فلان کتاب مقرون بصدق و صواب بتوسط فلان پیغمبر بدون تغییروتبدیل وتحریف همانطوریکه از آسمان نزول اجلال یافته است بدون زیاده ونقصان بما رسیده است تا بتواند ازبرای تدین خود سند قرار بدهد مجرد وهم وظن در این باب کافی نیست یقیناً .

قول باینکه فلان کتاب از مصنفات فلان شخص الهامی ویا فلان پیغمبراست مجزی نیست قطعاً و بادعای یك فرقه و یاچند فرقه این امر ثابت ومحقق نمیگردد! آیا نمی‌بینی که کتاب مشاهدات وسفر صغیر (تکوین) وکتاب معراج وکتاب اسرار وکتاب تستمنت وکتاب اقرار که همهٔ اینها منسوب بموسی علیه‌السلام‌اند وهمچنین

سفر چهارم عزرا منسوب بعزراست و کتاب معراج اشعیا و کتاب مشاهدات اشعیا هر دو منسوب باشعیا علیه‌السلام اند و غیر از کتاب مشهور ارمیا علیه‌السلام کتاب دیگر نیز منسوب بآن جنابست و عدت ملفوظات منسوب بحبقوق علیه‌السلام‌اند و چند زبور منسوب بجناب سلیمان علیه‌السلام میباشند .

و از کتابهای عهد جدید غیر از کتابهای سابقة‌الذکر زیاده بر هفتاد کتاب منسوب بجناب مسیح و مریم و اراکله و تابعین ایشانند و متابعان جناب مسیح فعلاً مدعی میباشند که تمامی این کتابها از اکاذیب و موضوعات و مجعولاتند و بر این ادعا کلیسای کرك[1] و کاتلك[2] و پروتستنت[3] متفق است .

و همچنین سفر ثالث عزرا منسوب بعزرا علیه‌السلام است و در نزد کلیسای کرك جزوی از عهد عتیق و مقدس و واجب‌التسلیم است و در نزد کلیسای کاتلك و پروتستنت از اکاذیب و مجعولاتست چنانچه این امور را مفصلاً و مدللاً در باب دوم ازهمین کتاب خواهی دانست و در فصل اول معلوم شد که کتاب باروخ و کتاب طوبیا و کتاب یهودیت و کتاب وزدم و کتاب ایکلیز یاستکس و کتاب مقابیین اول و دوم و جزوی از کتاب استیر در نزد کاتلك واجب‌التسلیم و الهیه میباشند و درنزد پروتستنت واجب‌الردند پس زمانیکه حال بدینمنوال باشد بمجرد استناد کتابی از کتب بنبی و یا اراکل اعتقاد نمینمائیم که الهامی و واجب‌التسلیم است .

وهمچنین بمجرد ادعای ایشان معتقد نمیشویم بلکه اثبات این‌مطالب محتاج بدلایل قاطعه و براهین ساطعه میباشد و قبل از تشرف بشرف اسلام و بعد از آن مرة بعد اخری و کرة بعد اولی از فحول علمای ایشان سند متصل خواسته‌ایم عاجز گردیده‌اند و نتوانسته‌اند سند از برای کتب مقدسهٔ خود پیدا کنند و معتذر گردیده‌اند باینکه سبب فقدان اسناد کتب در نزد ما وقوع مصائب و فتن است بر مسیحیین الی مدت سیصد و سیزده سال و خود این اقل احقر تفحص و اجتهاد زیاد نمودم در

۱ـ بصفحه ۴۸ جزء اول مراجعه شود .
۲ـ به پاورقی صفحه ۴۴ و ۴۵ مراجعه فرمائید .
۳ـ به پاورقی صفحه ۴۹ مراجعه فرمائید .

کتب اسناد ایشان چیزی بدست نیاوردم غیر ازظن وتخمین بظن میگویند ومتمسك بعضی قراین میشوند و در پیش گفتیم که ظن و تخمین در این باب کافی نیست . وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا[1] پس مادامیکه دلیل‌شافی وسند متصل‌صحیح نیاورند لانسلم وازبرای مسلم کافیست ! و ایراد دلیل بر ذمه مثبت است نه نافی لیکن حقیر تبرعاً وتفضلاً قربةالی‌الله تعالی درباب سندکتب موجوده الآن تکلم مینمایم وچون ذکر سند جمیع کتب باعث تطویل و موجب تکدر خاطر ناظر بود لهذا تکلم نمینمایم مگر برسند بعضی ازآنها **و اقول بالله التوفیق و علیه التکلان و هوالحافظ من‌الخطاء والسهوو النسیان .**

جماعت یهود و نصاری سند ندارند ! براینکه تورات منسوب فعلاً بحضرت موسی علیه‌السلام همان توراتیست که خداوند اقدس سبحانی در حوریب بحضرت موسی‌علیه‌السلام داد ویااینکه ازمصنفات‌خودآنجنابست‌ببراهین ودلایل‌کثیره لیکن ما دراینمقام اختصار میورزیم بذکر چهارده دلیل بروفق‌عدد چهارده معصوم‌سلام‌الله علیهم اجمعین وازارواح مقدسهٔ ایشان‌استمداد مینمائیم‌در ابطال سندتورات ودرباب اثبات اینکه قرآن‌کلام الهی است نیز درباب ششم‌چهارده دلیل اقامه خواهیم‌نمود.

دلیل اول :

جناب موسی علیه‌السلام نسخهٔ تورات را نوشته وباحبار[2] بنی‌اسرائیل تسلیم فرمودند ووصیت نمودند ایشانرا بمحافظت او واورا درصندوق شهادت‌گذاشتند و در هرهفت‌سالی یکمرتبه در روز عید ازبرای استماع بنی‌اسرائیل بیرون میآوردند ودرآیهٔ ۹-۱۱ باب ۳۱ ازتورات مثنی باین‌نحو رقم‌گردیده است:

و موسی این تورات را نوشت بکاهنان بنی‌لیوی که صندوق عهد خداوند را بر میداشتند و هم بتمامی مشایخ اسرائیل سپرد * و موسی ایشان را امر فرموده کفت که بعد از انقضای هر هفت سالی در عید سال ابرا درعید سایبانها * وقت بیرون‌آمدن تمامی اسرائیل تااینکه درحضور

۱ـ سورهٔ یونس آیه ۳۶ . ۲ـ بپاورقی صفحه ۳۷۷ جزء اول مراجعه‌کنید .

خداوند خدایت در مقامیکه برمیانگیزاند مرئی شوند آنکاه این تورات را درکوش ایشان بحضور تمامی اسرائیل بخوان انتهی .

و طبقهٔ اول بر وصیت حضرت موسی ثابت بودند و نسخهٔ تورات در میان صندوق شهادت بود و چون طبقهٔ اولی منقرض گردید حال بنی‌اسرائیل تغییر یافت گاهی مرتد بودند و گاهی مؤمن حالشان بدین منوال بود تا اول سلطنت حضرت داود و در این سلطنت حالشان خوب شد و در صدر سلطنت حضرت سیلمان هم مؤمن بودند لیکن بجهت انقلابات مذکوره نسخهٔ موضوعه درصندوق شهادت‌ضایع و مفقود گردید و از روی جزم و یقین نمیتوان گفت‌که در چه زمان ضایع ومفقود شد و آنچه محقق ومعلوم است برما همین قدر است‌که قبل از زمان حضرت‌سلیمان علیه‌السلام نسخهٔ تورات مفقود وضایع گردیده بود چراکه حضرت سلیمان درزمان سلطنت خود وقتی که صندوق شهادترا گشودند در میان صندوق غیر از دو لوح سنگی که احکام عشره در لوحین ثبت بود و لاغیر چیز دیگر نیافتند .

و درآیهٔ ۹ ازباب هشتم ازسفر ملوك اول بدین نحو عیان و بیان‌گشته است.

لِتُوا بِقِیوُوُتا اَخچِی تِرَیْ پارُوُشیاتِی دِکیپِی دِمُتْ بِیُوَطا ما مُوشی بِخُورِیبْ الخ یعنی در صندوق چیزی نبود غیر از دو لوح سنگی که موسی در حوریب در آنجا گذاشته بود و شاهد اینکه در دو لوح سنگی غیر از احکام عشره نبود در آیهٔ ۲۲ از باب پنجم از تورات مثنی بعد از نقل احکام عشره جناب موسی چنین‌میفرماید: این‌کلماترا خداوند بآواز بلند بتمامی جماعت شما درکوه از میان آتش و ابر و غمام مظلمه تکلم نمود و اضافه نکرد و آنها را بر دو لوح سنگی تحریر نموده بمن سپرد انتهی .

پس آیه صریحست دراینکه‌احکام عشره بردو لوح سنگی‌تحریر گردیده بودند.

و در درس ۴۱ و سؤال و جواب ۷ ازکتاب قتیقیسموس که مسلم ومقبولست

در نزد پروتستانیها و غیر هم چنین رقم یافته است .

س - عِشْرا پِقُدَنِي دَخَیْ پَیْشِینَ پُولِیّ؟ یعنی احکام عشره بچه نحو قسمت گردیدند .

ج - لِتَرَیْ پارُوشِیانِي كُلْخ مِنّی بِدُوق خَمَش پِقدِنِي یعنی بر دو لوح سنگی تحریر گردیده بودند و هر کدام ازین دو لوح گنجایش پنج حکم را داشت شاهد سفر خروج باب ۳۱ آیه ۱۸ [1] تورات مثنی باب ۴ آیه ۱۳ [2] ایضاً باب ۵ آیه ۲۲ [3] انتهی پس از کلمات مرقومه ثابت و محقق گردید که در صندوق نبود جز دو لوح سنگی که احکام عشره بر آنها تحریر گردیده بودند و تورات قبل اززمان جناب سلیمان علیه‌السلام ضایع و مفقود شده بود .

با قطع نظر ازهمه اینها بازگوئیم که در نزد ایشان دراواخر سلطنت حضرت سلیمان انقلاب عظیمی ازبرای ملت اسرائیلیه واقع گردید! بنا برشهادت کتب‌مقدسه جناب سلیمان بوساوس و اغوای زوجات خود مرتد و بت‌پرست گردید وآن نبی والامقام در مقابل بیت‌المقدس از برای اصنام معابد بنا نهاد نعوذبالله چنانچه درباب ۱۱ از سفر ملوك اول خصــوصاً آیه ۵ از باب مسطــور مذکور گردیده [4] قال‌الله عزوجل فی کلامه‌المجید رداً علیهم :

و ماکفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا [5] .

۱- چون کفتکو را با موسی در کوه سینا بپایان برد دو لوح شهادت یعنی دو لوح سنکی مرقوم بانکشت خدا را بوی داد .

۲- عهد خود راکه شما را بنکاهداشتن آن مأمور فرمود برای شما بیان‌کرد یعنی ده‌کلمه را و آنها را بر دو سنك نوشت .

۳- این سخنان را خداوند بتمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ بآواز بلند کفت و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را بر دو لوح سنك نوشته بمن داد .

۴- پس سلیمان در عقب عشتورت خدای صیدونیان و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت .

۵- سورهٔ بقره آیهٔ ۲ .

ترجمه آیهٔ مبارکه بفارسی چنین است : و هرگز کافر نشد سلیمان ولیکن شیاطین کافر شدند ! پس زمانیکه جناب سلیمان مرتد شد بنا بر قول ایشان غرضی وکاری با تورات و احکام آن نداشت .

و بعد از وفات حضرت سلیمان انقلاب اشد واعظم از اول از برای ایشان واقع گردید و اسباط بنی اسرائیل متفرق بدو فرقه گردیدند و سلطنت واحده دو سلطنت شد ده سبط دریك جانب و دوسبط در جانب دیگر واقع گردیدند وسلطنت ده سبط از برای یوربیعام[1] مسلم شد و این سلطنت بسلطنت اسرائیلیه مسمی گردید و رحبعام بن سلیمان[2] سلطان دو سبط شد و این سلطنت را سلطنت یهودا میگفتند وکفر و ارتداد فیمابین این دو سلطنت شایع و آشکار گردید زیرا یوربیعام بعد از استقرار بر سریر سلطنت مرتد و بت‌پرست شد و بمدلول **الناس علی دین ملوکهم** ده سبط او را متابعت نمودند و عبادت اصنام در میان این ده سبط شایع گردید و کسیکه ازکهنه بر ملت تورات ثابت بود ازین مملکت هجرت نمود و بمملکت یهودا رفت واسباط عشره تا دویست وپنجاه سال کافر وعابد صنم بودند پس خداوند عالم جلت عظمته برایشان غضب کرده و آشورین را برایشان مسلط نمود که آنها را در ممالك مختلفه متفرق کردند و در این مملکت باقی نماند از ایشان مگر قلیلی و این مملکت را عابدان اوثان و تابعان شیطان آباد نمودند پس اختلاط شدیدی فیمابین این‌قوم و جماعت بت پرستان واقع گردید تناکح و تناسل و توالد در میان این دو فرقه بعمل آمد و اولاد این جماعت را سامریین مینامند .

و از ابتدای سلطنت یوربیعام تا دویست و پنجاه سال بنی اسرائیل باتورات کاری نداشتند وجود نسخهٔ تورات در این مملکت مثل وجود عنقا بود .

این بود حال اسباط عشره .

و اما حال دو سبط بعد از موت حضرت سلیمان تا سنه ۳۷۲ : بیست نفر

۱ــ برای شناختن یوربیعام بصفحه ۱۳۱ جزء اول مراجعه فرمائید .

۲ــ شرح حال رحبعام را در صفحه ۳۴۴ جزء اول مطالعه فرمائید .

سلطان بر سریر سلطنت یهودا جلوس نمود و مرتدین سلاطین مذکوره اکثر بودند از مؤمنین ایشان و عبادت اصنام در عهد رحبعام شایع شد وبتهادر زیر هر درختی گذاشته وعبادت کرده شد و درعهد آخذ[1] مذابح از برای بعل در هر جانب وناحیه از نواحی بلدهٔ اورشلیم بنا شد و ابواب بیت‌المقدس مسدود گردید وقبل از زمان آخذ دومرتبه بیت‌المقدس و اورشلیم را نهب و غارت نموده بودند.

مرتبهٔ اول سلطان مصرکه جمیع اثاث بیت‌الله و بیت‌السلطانرا غارت نمود.

و در مرتبهٔ ثانیه سلطان مرتد اسرائیلیه بیت‌الله و بیت‌السلطان‌را نهب‌وغارت شدیدی نمود چنانچه هیچ چیزی باقی نماند نه در بیت‌الله و نه در بیت‌السلطان پس از آن اساس کفر محکمتر شد و در زمان منسی مجد[2] اکثر اهل این مملکت وثنی و بت‌پرست گردیدند و مذابحی از برای اصنام در فنای بیت‌المقدس بنا نهادند و بت بزرگشانرا در هیکل گذاشتند وکفر را حال بدین منوال بود در زمان آمون[3] پسر منسی، چون یوشیاه[4] پسر آمون بر سریر سلطنت استقرار یافت توبهٔ نصوح نموده خود سلطان و ارکان دولتش بترویج ملت تورات توجه تام تمام نمودند و

۱ـ پسر یوثام و یازدهمین پادشاه یهودا بود که در ۲۰ سالگی و یا ۲۵ سالگی به تخت نشست و ازسال ۷۴۱ تا ۷۲۵ پیش ازمیلاد سلطنت نمود وبت‌پرستی را رواج داد وحکومتش بسستی گرائید و خراج گذار فول و ثغلث گردید و در ۳۶ سالگی درگذشت. قاموس مقدس ص ۱۹ - ۲۰.

۲ـ پسر حزقیاو سیزدهمین پادشاه اسرائیلیان است‌که در سال ۶۹۸ بسن دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست و در زمان وی پرستش بت رواج داشت ! وی در اواخـر عمـرش از کرده‌های خود پشیمان گشت و بسوی خدا توبه و استغاثه نمود و در سال ۶۴۲ قبل ازمیلاد بدرود زندگی گفت. قاموس مقدس ص ۸۳۸.

۳ـ پسر منسه و چهاردهمین پادشاه یهود است. در ۲۲ سالگی بتخت سلطنت نشست و دو سال بیشتر حکومت نکرد و چون بت پرست بود نوکرانش او را در خانه کشتند و در باغ غرا دفن نمودند. قاموس مقدس ص ۱۰۶.

۴ـ پسر آمون و پانزدهمین پادشاه یهود بود. در ۸ سالگی بسلطنت رسید و مدت ۳۰ سال «۶۳۹ - ۶۰۹ ق» حکومت‌کرد، به پرهیزکاری و استقامت شهرت یافت ! بتکده‌ها را ویران ساخت و بت‌پرستی را از بین برد و هیکل را تعمیر نمود. قاموس مقدس ص ۹۷۲.

مساعی جمیلهٔ خود را در هدم ارکان کفر بکار برند بطوریکه معابد اصنام را خراب و با زمین مساوی و بجای آنها آب بستند و بتها را آتش زده و خاکستر آنها را بقبر صانع آنها می‌ریختند .

با همه اینها کسی تورات را ندید وخبری از او نشنید ووجود نسخهٔ تورات تا هفده سال از سلطنت یوشیاه مثل وجود عنقا بود و در سال هجدهم از سلطنت این سلطان خدا شناس حلقیای کاهن[1] گفت : من نسخهٔ تورات را در بیت المقدس پیداکرده‌ام و آن نسخه را به شافان کاتب داد شافان هم نسخهٔ مزبوره را برداشته بحضور ملك رفت و ازبرای سلطان قرائت نمود ویوشیاه ملك مؤمن بمجرداستماع مضمون تورات جامه‌های خود را درید از شدت حزنی که از جهت عصیان بنی‌-اسرائیل داشت .

مخفی نماندکه تمامی این تقریرات مطابقند با سفر اول و دوم ملوك و کتاب اول و دوم از اخبار ایام و سایر کتب مقدسه چنانچه در پیش دانستی .

و در باب ۲۲ از سفر دوم ملوك و باب ۳۴ ازکتاب دوم از اخبار ایام باین نحو ترقیم یافته است : وَ مِرِّی خِلَقْیٰا کَهَنَ کَوْرٰالِشٰاپٰانْ سٰاپِرٰا کِتٰاباً دِ شَرْعَتْ مُوچْخِلِّی بِبِتٰا دِمٰارْیٰا وَ یِوْلِیِّ خِلَقْیٰا کِتٰاباً لِشٰاپٰان وَ قَمْ قٰارِیلِهُ وَ مُوْدِعلِی شٰاپٰان سٰاپِرٰا الِمَلْکٰا بِیمٰارا کِتٰاباً یِهْبیلِی الِّی خِلَقْیٰا کَهَنَهْ وَقَمْ قٰارِیْلِی شٰاپٰانْ قَمْ مَلْکٰا وَ وِیلٰاکَدْ شِمْعلِی مَلْکٰا هِمْزِمٰانِی دِکْتٰابٰا دِ شَرْعَتْ اکٰاچُو نْجِرّی چُوتُّوُه انتهی

بعبارات سفر ملوك یعنی وحلقیاه کاهن بزرگ بشافان کاتب گفت که کتاب تورات را درخانهٔ خداوند یافتم وحلقیا آن کتاب را بشافان دادکه اورا خواند ۹ و شافان کاتب

۱ــ رئیس کاهنان زمان حکومت یوشیا بود . گویند سفر تثنیه را او پیداکرده است . قاموس مقدس ص ۳۲۸ و ۹۷۲ .

بملك باز آمد الخ ۱۰ وهم شافان كاتب بملك نقل كرده گفت كه حلقیاه كاهن كتابی را بمن داده است و شافان آنرا در حضور ملك خواند ۱۱ و واقع شد بمجرد شنیدن ملك كلام كتاب تورات راكه لباس خود را درید انتهی .

مؤلف این كتاب : اقل الانام المدعو بمحمد صادق و المنعوت بفخرالاسلام غفرالله له بحق محمد و آله خیرالانام علیهم سلام الله الملك العلام گوید: كه این نسخه محل اعتماد و اعتبار نیست و قول حلقیاه كاهن هم مردود و باطل است یقیناً چون از تقریرات سابقهٔ ما كه همه مطابقند با مضامین كتب مقدسه معلوم و محقق گردید كه بیت‌الله را دو مرتبه قبل از عهد آخذ نهب و غارت كرده بودند واصنام را در خانه جا داده بودند و خدام اصنام روزی چند مرتبه بلكه علی‌الدوام داخل بیت میشدند و تا سال هفدهم از سلطنت یوشیاه كسی تورات را ندید و اسم او را هم نشنید و حال آنكه سلطان وامنای دولت آن سعی بلیغ واجتهاد تمام درترویج ملت تورات داشتند و كهنه تا سال هفدهم از سلطنت یوشیاه داخل هیكل میگردیدند عمله و بنا و نجار وحجار درآن خانه مشغول تعمیر بودند فعلیهذا بسیار بسیار بعید بلكه ممتنع است عادتاً كه با وجود كثرت تردد و طول زمان كه نسخه در خانه باشد واحدی از مخالف و موافق او را نه بیند .

پس هر كسی كه تعصب راكنار بگذارد ومتأمل شود در این باب باندك تأملی كالشمس فی وسط السماء ازبرای او ظاهر وآشكار میگردد كه این نسخه نبوده مگر از مخترعات وموضوعات ومجعولات حلقیاه كاهن چون ملاحظه نمود وتوجه سلطان و اركان دولت آنرا بترویج ملت تورات دید لهذا این كتاب را از روایات لسانیه و قصص مشهوره فیمابین یهود جمع وتألیف نمود و نسبت آنرا بجناب موسی علیه‌السلام داد اعم ازآنكه آن روایات صادقه باشند ویا كاذبه و در مدت هفده سال مشغول جمع وتألیف بوده است ومثل این كذب وافترا ازبرای ترویج ملت واشاعهٔ حق وتكثیر صدق ازمستحبات دینیه بود ودرنزد متأخرین از یهود و قدمای مسیحیه چنانچه موشیم مورخ دربیان حال علمای قرن ثانی از قرون مسیحیه در صفحهٔ ۶۵

از مجلد اول ازتاریخ خود مطبوع لندن سنه ۱۸۳۲ گفته است که : فیمـابین رأی افلاطون و فیثاغورث[۱] مقولهٔ مشتهر گردیده و آن اینستکه کذب و حیله و افترا از برای تکثیر صدق وعبادت حق نه اینکه جایز باشد بلکه قابل تحسین‌هم هست واین قول را تعلیم گرفتند یهودی‌ها قبل از ولادت مسیح اولاً وتابعین عیسی در قرن ثانی ثانیاً چنانچه این امر ازکتب کثیره که نسبت داده شده است ببزرگان دین کذباً ظاهر وآشکار میگردد ترجمهٔ کلام مورخ مسطور تمام شد ملخصاً .

پس ازاینکه کذب از مستحبات دینیه باشد در نزد یهود قبل از ولادت مسیح و در نزد نصـاری در قرن ثانی از قرون مسیحیه از برای کذب و افترا حد یقف نخواهد بود .

مجملاً شکی وشبهه‌ای در این نیسـت که حلقیاه کاهن در مدت هفده سال مشغول تألیف تورات بوده است .

باز در اینموضع قطع نظر از اینها کرده ومیگوئیم که نسخهٔ تورات درسال هجدهم از سلطنت یوشیاه پیداشد ومعمول‌به‌بود تا سیزده سال ازبقیه سلطنت یوشیاه وبعد از فوت این سلطان باحوز بر سریر سلطنت نشست و مرتد شد و کفر شایع گردید! وسلطان مصر براو مسلط واورا اسیر نموده برادر اورا برسریرسلطنت جای داد و اوهم مرتد بود وبعد از فوت او پسرش برسریر سلطنت استقرار یافت واوهم مانند پدر وعمویش مرتد بود! و اورا بخت نصر[۲] با جمع کثیری از بنی اسرائیل اسیر نمود و بیت‌المقدس را با خزانهٔ سلطان نهب وغارت نمود وعم اورا بجای‌او نشانید و اینهم مثل برادرزاده‌اش مرتد بود .

پس زمانی که این مطالب را دریافتی گوئیم : تورات قبل از زمان سلیمـان علیه‌السلام ضایع ومفقودگردید و قبل از زمان یوشیاه تواتر تورات درنزدما منقطع گردید و نسخه‌ای که در عهد یوشیاه پیدا شد محل اعتماد واعتبار نیست وتواتر باو

۱ـ شرح حال‌این دو دانشمند را درپاورقی صفحه‌های ۲۶۷ و ۲۶۸ جزء اول مطالعه‌فرمائید

۲ـ وی در پاورقی صفحه ۳۴۷ جزء اول معرفی شده است .

ثابت نمیشود زیرا بالمآل منتهی میشود بشخص واحـد یعنی حلقیاه کاهن و از او بشافان‌کاتب و از او بملك واز دستگاه ملك منتشرگردید وبا همه اینها تا سیزده‌سال بقیهٔ سلطنت یوشیاه معمول بود وبعد حالش معلوم نیست ظاهر اینکه زمانیکه ارتداد وکفر رجوع کرد درمیان اولاد یوشیاه نسخهٔ تورات قبل ازحادثهٔ بخت نصر مفقود شد و وجود تورات در میان ازمنهٔ ارتداد مثل طهر متخلل مابین دمین بوده است .

و هرگاه فرض شودکه نسخهٔ تورات یا منقولانش باقی‌ماند مظنون بظن‌قوی اینکه درحادثهٔ بخت‌نصر ضایع ومفقود گردید واین حادثه حادثهٔ اول بودکه دردلیل اول مذکور شد .

ای عاقل منصف کتابیکه حال او ما ذکر باشد میشود آنرا سند تدین قرار داد ؟! لاوالله شخص عاقلی که با جان خود دشمنی نداشته باشد چنین‌کتابی را سند تدین از برای خود قرارنمیدهد :

مؤلف‌گوید : شهدالله وکفی همین دلیل‌کافی است از برای اثبات مدعای ما که این‌کتب سند متصل صحیح ندارند .

دلیل دوم :

چون سلطان منصوب از جانب بخت نصر مدعی استقلال گردید و اظهار عصیان و طغیان نمود بخت نصر او را اسیر نموده پیش روی او اولاد اوراتماماً سر برید و چشمـهای او را قلع نمـوده اسیـروار مغلولاً بغلهـای برنجی بسوی بابلش فرستاد وبیت‌الله و بیت‌السلطان وجمیع خانه‌های اورشلیم و هر منزل جلیلی وخانهٔ امیری وکبیری که بود تماماً احراق نموده حصار اورشلیم را بازمین مساوی نمود وشعوب بنی‌اسرائیل را اسیر نموده وبسوی بابل روانه‌کرد و این مملکت را از ضعفا و مساکین روی زمین تعمیر نمود ازقبیل اهل‌فلاحت و زراعت وکرامین[1] واین حادثه حادثهٔ ثانیه بودکه ازبرای بخت نصر اتفاق افتاد و دراین حادثه تورات

۱ـ باغداران مخصوصاً آنان‌که درخت مو پرورش می‌دهند .

وهمچنین کتابهای عهد عتیق که قبل از این‌حادثه مدون ومصنف بودند ازصفحهٔعالم تماماً وکمالاً منعدم گردیدند و ازکتابهای عهد عتیق اثری درروی زمین باقی نماند این امر در نزد اهل‌کتاب نیز مسلم است چنانچه در شاهد شانزدهم از مبحث اول ازباب ثانی خواهد آمد .

دلیل سیم :

بنا براعتقاد اهل‌کتاب عزرا [۱] علیه‌السلام بزبان کلدانی در مرتبهٔ ثانی کتب مفقوده‌را تألیف وتصنیف نمود علی‌زعمهم حادثهٔدیگر ازبرای ایشان واقع‌گردید! وآن حادثه درباب اول ازکتاب اول مقابیین باین‌نحو مذکور ومسطورگردیده :

پس‌ازاینکه‌بلدهٔاورشلیم‌مفتوح‌گردید ازبرای‌انتیوکس امپراطور فرنك یعنی شاهنشاه جمیع نسخهای عهدعتیق را بآتش انداخته واحراق نمود از هرجائی‌که تحصیل نمود ومنادی ازجانب او ندا نمود هرکسی نسخهٔ از نسخه‌های عهد عتیق درنزد او پیدا شود ویا رسم شریعت را بجا بیاورد البته مقتول خواهدگردید وماهی یکمرتبه این امر را تحقیق میکرد هرکسی‌که نسخهٔ عهد عتیق در نزد او پیدا میشد او را بقتل میرسانید و یا ثابت و محقق میکردیدکه رسمی از رسوم شریعت بجا آورده است ایضاً مقتول‌میکردید پس‌منقولات عزرا در این‌حادثه منعدم‌گردید انتهی‌ملخصاً.

واین حادثه یکصد وشصت سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام واقع‌گردید و سه سال ونیم این‌حادثه ممتد شد چنانچه درتواریخ ایشان مفصلاً ومشروحاً مکتوب گردیده است وهمچنین درتاریخ یوسیفس یهودی و این تاریخ معتبر است در نزد علمای پروتستنت .

پس در این‌حادثه جمیع نسخه‌هائی راکه عزرا علیه‌السلام تصنیف نموده بود منعدم و مفقود گردیدند چنانچه درباب ثانی و درسایر مواضع مناسب ازاین‌کتاب

۲ـ عزرا در صفحه ۳۴۶ جزء اول معرفی شده است .

تفصیل این امر خواهد آمد .

دلیل چهارم:

حادثهٔ دیگر بعد ازحوادث مذکوره ایضاً از ملوك فرنك از برای یهود واقع گردید پس منقولات عزرا علیه‌السلام و نسخ غیرمحصوره منعدم گردیدند و از آنجمله حادثهٔ طیطوس رومی[1] است و اینحادثه حادثهٔ عظیمه بود سی و هفت سال بعد از عروج مسیح علیه‌السلام واقع گردید و این حادثه بتفصیل تام وشرح مالاکلام در تاریخ یوسی‌فس وتواریخ دیگر مکتوب ومرقوم گردیده است و اگر خواسته‌باشی رجوع کن .

و دراینحادثه از جماعت یهود در اورشلیم و نواحی واطراف آن هزارهزار و یکصد هزار نفر هلاك شدند بعضی ازگرسنگی و برخی با آتش و بعضی دیگر بشمشیر و بعضیرا بصلابه زدند و نود وهفت هزار کس از ایشان نیز اسیر گردیده و در اقالیم مختلفه فروخته شدند و جماعت کثیره نیز در اقطار واطراف ارض یهودیه هلاك شدند .

دلیل پنجم :

آنکه جمهور اهل کتاب اتفاق دارند براینکه سفر اول وثانی از اخبار ایام از مصنفات ومدونات عزرا علیه‌السلام استکه باعانت حکی وذکریا علیه‌السلام تصنیف و تدوین نموده است پس درحقیقت این دو کتاب ازمؤلفات و مصنفات سه‌پیغمبرند و حال آنکه کلام ایشان متناقض است :

۱- Titus یا (دومی ثیانوس) از قیصرهای روم استکه بعد ازمسیح بسلطنت رسیدند وی پسر وسپاسین (اسفیانوس) بودکه در ۴۰ سال پس از ارتفاع مسیح با بنی‌اسرائیل جنگید و کشتاری زیادکرد ، اسرای بسیار گرفت و بیت‌المقدس را منهدم ساخت و مدت دو سال‌سلطنت کرد . تاریخ کامل ابن اثیر ج ۱ ص ۱۲۶ تاریخ ایران باستان ص ۲۴۷۰ و ۲۵۶۶ و ۲۵۶۹ .

در باب هفتم و هشتم از سفر اخبار ایام در بیان عدد اولاد بن‌یامین ! در آیهٔ ششم ازسفر هفتم باین نحو ترقیم یافته است: پسران بن‌یامین **بلع و بکر و یدیعئیل** سه نفر بودند و در آیهٔ اول از باب هشتم باین نحو تحریرگردیده است: وبن‌یامین اول زادش **بلع** و دومی **اشبیل** و سیمی **احرخ ۲** و چهارمی **نوحاه** وپنجمی **رافا** را تولید نمود انتهی .

پس از اول مفهوم میگردد که اولاد بن‌یامین منحصر بسه نفر بودند و ازدوم معلوم و مشخص میشود که پنجنفر بودند و از تورات معلوم میگردد که ده نفر بودند در آیهٔ ۲۱ از باب ۴۶ از سفر تکوین باین نحو تحریر گردیده : و پسران بن‌یامین **بَلَعْ وَبِکِرْ وَ اِشْبیل وَکیرا وَنعمان وَ ایحِی وَ رُوش وَ مُپّیم وَ حُپّیم وَارْدْ** انتهی‌فعلیهذا این سه‌نفر پیغمبر بااین تورات‌مشهوره با قطع نظر ازاختلاف خودشان بدو وجه اختلاف کرده‌اند :

وجه اول : در اسمآء ـ **وجه‌ثانی** : در عدد .

اهل کتاب از یهود و نصاری متفق‌اند براینکه آنچه در سفر اول از اخبار ایام مرقوم گردیده است غلط است و سبب آنرا باین نحو عیان و بیان نموده‌اند :

عزرای نبی علیه‌السلام فرق نگذاشته است ما بین اولاد و اولاد اولاد چراکه اوراق نسبی که ازآنها نقل نموده است ناقص بوده‌اند! ظاهر و روشن‌استکه انبیای ثلثه از تابعین موسی وتورات بوده‌اند پس اگر تورات موسی همین تورات‌مشهور الآن بود هرگز با او مخالفت نمیکردند و بخطا وغلط واقع نمیگردیدند و هرگز امکان نداشت از برای عزرا علیه‌السلام که تورات را ترك نماید و باوراق ناقصهٔ غیر صحیحه اعتماد فرماید .

و همچنین هرگاه این تورات همان توراتی بود که عزرا علیه‌السلام در مرتبه ثانیه بالهام نوشت علی زعمهم با توراتیکه خودش بطریق الهام نوشته بود مخالفت نمیکرد پس معلوم و مشخص گردیدکه تورات مشهور و موجود الآن ازمصنفات موسی علیه‌السلام نیست و همچنین از تصنیفات عزرا هم نیست بلکه حق و صدق

آنستکه این تورات مجموع گردیده است از روایات وقصص مشهوره فیمابین یهود و علمای ایشان جمع نموده‌اند بدون تنقید و تصحیح روایات .

فاعده : ازین تقریرات معلوم ومشخص میگردد که انبیاء علیهم السلام چنانچه از صدور کبیره معصوم نیستند درنزد اهل کتاب همچنین معصوم نیستند از خطاء در تحریر احکام و در تبلیغ و ادای رسالت .

دلیل ششم :

آنکه هرکسی بخواند ومقابله کند باب ۴۵ و ۴۶ رااز کتاب حزقیال علیه السلام با باب ۲۷ و ۲۸ از سفر اعداد مخالفت صریحه می‌بینند در احکام و ظاهر و روشن استکه حزقیال علیه السلام ازتابعین تورات بود پس تورات در زمان او هرگاه همین تورات مشهوره الآن بود با کلام خدا مخالفت دراحکام نمینمود !

دلیل هفتم :

در مواضع عدیده از این تورات مذکور و مسطور استکه خداوند جلت عظمته از اولاد مؤاخذه میفرماید بسبب مخالفت آباء ازآنجمله در آیهٔ ۳ از باب بیستم از سفر خروج موافق ترجمه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶ .

در حضور من تو را خدایان غیر نباشد * بجهت خود صورت تراشیده و هیچ شکلی از چیزهائیکه در آسمانست در بالا و یا در زمین است در پائین و یا درآبهائیکه در زیر زمین است مساز آنها را سجده ننموده ایشانرا عبادت منما زیراکه من یهوه خدای تو میباشم خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم و چهارم از آنانیکه مرا دشمن دارند میگیرم .

و درآیهٔ ۲۰ از باب هجدهم ازکتاب حزقیال باین نحو تحریرگردیده است:

هرکه گناه کند او خواهد مرد پسر متحمل گناه پدرش نخواهد

بود و پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود انتهی .

پس از کتاب حزقیال در کمال صافی معلوم میگردد که از احدی مؤاخذه نمیشود بسبب گناه غیر بخلاف تورات که از تورات معلوم میشود اولاد بسبب گناه پدر تا پشت چهارم معذب خواهند بود و حق آنستکه در کتاب حزقیال علیه‌السلام است زیرا که موافق عدل الهی و کلام الهی است .

قال الله تعالی عزوجل: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ[1]

پدر مخالفت خدا کرده است بپسر چه مدخلیت دارد؟ ! و اگر این حکمی که در تورات مکرر گردیده است صحیح باشد لازم میآید که جناب ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف علیه‌السلام از اهل نجات نباشند که پدر ابراهیم تارخ از بت‌پرستان بوده است « بنا بر زعم اهل کتاب! » و اگر این چهار نفر بزرگوار از اهل نجات نباشند یهودیها و نصرانیها از اهل نجات خواهند بود؟ ! وحال آنکه جناب ابراهیم علیه‌السلام خلیل خدا[2] و اسحق[3] و یعقوب[4] و یوسف[5] پیغمبران خدا هستند پس معلوم و محقق گردید که این حکم عظیم الشأن و رفیع المنزله که حکم دوم از احکام

۱ـ هیچ باربر بار دیگری را بر نمی‌دارد . سورهٔ انعام ۶ : ۱۶۴ .

۲ـ حضرت ابراهیم علیه‌السلام در پاورقی صفحه ۲۱۴ جزء اول معرفی شده است .

۳ـ اسحق فرزند حضرت ابراهیم از ساری است که در زمان پیری خدای منان چنین لطف را باین پدر و مادر عنایت فرمود .

۴ـ یعقوب سر سلسله بنی‌اسرائیل «اسرائیل‌الله» : پسر اسحق وجد اسباط دوازده گانهٔ بنی‌اسرائیل است و اسرائیل از القاب او بود وی در حبرون فلسطین زندگی می‌کرد . بهنگام قحطی در مصر و فلسطین یعقوب بدعوت یوسف بمصر رفت و در آنجا پیر و ضعیف گشت و در ۱۴۷ سالگی بدرود زندگی گفت : اقتباس از قرآن و تواریخ .

۱ـ یوسف فرزند یعقوب از راحیل است. برادرانش او را در مقابل ۲۰ درهم نقره‌ای به‌قافلهٔ مصر فروختند و فوطیفار عزیز مصر (وزیردربار فرعون زمان) ویرا بقیمت گزافی خرید و زلیخا همسرعزیز مصر یوسف رابسوی خود می‌خواند ولی یوسف پیوسته از زلیخا گریزان بود تا بزندان افتاد .

←

عشره[1] مشهوره است از جانب خدا و صحیح نمیباشد زیراکه بنابراین هم عدالت و هم رحمت الهی باطل میشود و آن محال است .

پس در کمال صافی معلوم شد که این حکم ازجانب خدای عادل مقدس نمیباشد.

الحاصل در دلیل سابق گفتیم که حزقیال از تابعان تورات است و اگر این تورات در زمان حزقیال علیه‌السلام بود هرگز با آن مخالفت نمیکرد .

دلیل هشتم :

آنکه هرکس زبور رامطالعه کند وهمچنین کتاب نحمیا و کتاب ارمیا و کتاب حزقیال راجزماً یقین خواهد کرد که طریق تصنیف و تألیف در زمان گذشته مثل طریق رایج الآن درمیان اهل اسلام بوده است باین نحو که مصنف ومؤلف هرگاه حالات خود ومعاملاتی راکه بچشم خود دیده بود مینوشت بطوری بودکه ازبرای ناظر کتاب او ظاهر و روشن میگردید که حالات نفس یا معاملاتیرا که دیده است نوشته است .

واین امر ظاهر نمیشود از موضعی ازمواضع این تورات بلکه تمامی‌عبارات شهادت میدهند که کاتب این تورات غیر از جناب موسی علیه‌السلام بوده است و آن غیر این کتابرا ازروایات وقصص مشتهره فیمابین الیهود جمع کرده وفرق نگذاشته است مابین این اقوال باین نحوکه هرکدام از اینها در زعم او قول خدا و یا قول

→

مردم مصر بتعبیر خواب اعتقاد زیاد داشتند وتعبیر خواب از جمله کارهای مخصوص کاهنان بشمار می‌رفت. این بود یوسف با تعبیر خواب امیر گوی سبقت را ربود وخواسته‌اش مورد موافقت قرار گرفت وادارهٔ امور مالی کشور راکه‌تاآنروز کاهنان بعهده‌داشتند دراختیار گرفت و در هفت سال قحطی حبوبات را میان گرسنگان چنان قسمت کرد که او را حافظ زندگی خواندند .

یوسف بر بیشتر اسباط بنی‌اسرائیل ریاست کرده است و در ۱۱۰ سالگی زندگی را بدرود گفت . اقتباس از قرآن ، قاموس مقدس ، قصص انبیاء نجار .

۱ــ می‌توانید احکام عشره را در پاورقی صفحه ۹۳ جزء اول مطالعه فرمائید .

موسی بود مندرج نماید در تحت **قال‌الله** او **قال‌موسی** و در جمیع مواضع بصیغهٔ غایب از جناب موسی تعبیر نموده است .

پس هرگاه تورات از تصنیفات موسی میبود هرآینه بصیغهٔ متکلم از نفس خود تعبیر میفرمود ولااقل در یك موضعی ازمواضع این اسفار خمسه که تعبیر بصیغهٔ متکلم وحده مقتضی زیادتی اعتبار است و ظاهر نیز مقبول و مسلم است مادامیکه برهان قاطع بخلاف آن قائم نشده باشد وهرکسیکه مدعی خلاف ظاهر است فعلیه البیان و علیناالجواب .

پس معلوم و محقق گردید که این تورات از تصنیفات جناب موسی نیست.

دلیل نهم :

آنکه کسی نمیتواند مدعی گردد بالنسبه ببعضی از فقرات و بعضی از ابواب که این تورات معمول و مستعمل اینزمان ازکلام خدا و یا کلام حضرت موسی علیه‌السلام است بلکه بعضی از فقرات و آیات و ابواب بوضوح تمام دلالت دارند بر اینکه مؤلف این کتاب امکان ندارد که پیش از زمان جناب داود علیه‌السلام بوده باشد بلکه یا معاصر و یا بعد از آنجناب بوده است و فقرات مذکوره و کلمات مسطوره مفصلاً ومشروحاً در مبحث ثانی ازباب ثانی خواهند آمد انشاءالله تعالی.

علمای مسیحیت رجماً بالغیب گویند که آنها ازملحقات نبیی از انبیا هستند و این قول مردود است که ادعای صرف و بدون برهانست زیراکه احدی از انبیاء ننوشت درکتاب خود که فلان فقره را درباب فلان ازکتاب فلانی من ملحق کرده‌ام و یا مندرج نموده‌ام .

و ایضاً ننوشت که فلان نبی این فقرات را ملحق نموده است و بدلیل قطعی دیگر نیز این امر بتحقیق نه‌پیوسته چنانچه در مبحث مذکور خواهد آمد و مجرد ظن خالی ازدلیل مغنی ومثمر نخواهد بود چرا همه‌کس میتواند ادعا نماید بلابرهان.

مادامیکه دلیل قاطع و برهان ساطع بالحاق انبیاء قایم نگردیده است این

فقرات و ابواب ادلهٔ کامله و براهین واضحه خواهند بود بر اینکه این کتاب از تصنیفات جناب موسی علیه‌السلام نیست .

دلیل دهم :

صاحب خلاصهٔ سیف المسلمین از مجلد دهم از انسالی‌کلوپید یا پینی نقل نموده است که داکتر سکندر کنیدس «که از فضلای معتبرمسیحیت است» در دیباچه بیبل جدیدگفته است بسبب ظهور ادلهٔ خفیه سه امر از برای من ظاهرگردیده است:

اول : آنکه تورات موجود از تصنیفات موسی علیه‌السلام نیست .

دوم : آنکه درکنعان ویا اورشلیم مکتوب‌گردیده است «یعنی درعهد موسی علیه‌السلام مکتوب نگردیده است که بنی اسرائیل در آنزمان در بیابانها بوده‌اند» .

سیم : آنکه تألیف آن ثابت نمیشود قبل از سلطنت داود علیه‌السلام و نه بعد از زمان حزقیال بلکه نسبت داده است تألیف آنرا بزمان سلیمان علیه‌السلام «یعنی هزار سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام و یا بزمان قریب بدان در زمانیکه هومر شاعر[1] بود» .

پس حاصل اینکه تألیف این‌تورات پانصد سال‌بعد ازوفات موسی علیه‌السلام گردیده است انتهی‌کلامه .

دلیل یازدهم:

آنکه فاضل نورتن‌که از علمای مسیحیت است گفته است‌که فرق معتدبه در محاورات تورات ومحاورات سایرکتب ازعهد عتیق‌که درزمان اطلاقی بنی‌اسرائیل ازاسیری بابل مکتوب گردیدند یافت نمیشود و حال آنکه نهصد سال مابین این دو زمان فاصله میباشد و از روی تجربه صحیحه صادقه معلوم و محقق گردیده که

۱ــ ازشعرای یونان قدیم بودکه در قرن نهم پیش‌ازمیلاد می‌زیست وکتابهای الیازه و اوذیسه بوی منسوب است . اعلام المنجد ص ۵۵۸ .

بحسب اختلاف زمان در لسان فرق واقع میشود مثلاً زمانیکه ملاحظه نمائیم زبان انگلیسی را و قیاس نمائیم حال زبان حالیه را با حال زبانیکه چهار صد سال قبل بر این بود تفاوت فاحش در مابین این دو لسان می‌بینیم وبجهت عدم‌فرق معتدبه مابین محاورات این کتب گمان‌کرده است فاضل لیوسلن که مهارت کامله داشت در لسان عبرانی که این کتابها در زمان واحد تصنیف گردیده‌اند .

مؤلف کتاب گوید : وقوع اختلاف درلسان بسبب اختلاف زمان بدیهی است پس حکم نورتن و ظن لیوسلن مقبولند .

دلیل دوازدهم :

در باب ۲۷ از تورات مثنی آیهٔ ۵ باین نحو ترقیم یافته است «موافق ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه۱۸۹۵ » :

و در آنجا مذبحی برای یهواه خدایت بناکن و مذبح ازسنکها باشد و آلت آهنین برآنها بکار مبر و تمامی کلمات این شریعت را برآن بخط روشن بنویس .

وآیهٔ ۸ در تراجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۹ باین نحو تحریرگردیده است:
و برآن سنکها تمامی کلمات این تورات را بحسن وضاحت تحریر نما .

و در نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۴۵ : و بر آن سنکها تمامی کلمات این تورات را بخط روشن بنویس .

و در نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و بر آن سنکها تمامی کلمات این تورات را بخط روشن بنویس .

ودر کلدانیه‌عتیق واکتب عَالَ کِپِّه هالِینْ کُلْهوُنَ پِتْگمِ دِنَاموُسَاهَانَاوَپرِش اِنوُنطَاب

و در کلدانی جدید وَکְתַב תַּמָּן עַל אַבְנַיָּא... (Aramaic/Syriac text)

ترجمه‌ها همانست که گذشت .

و در باب ۸ ازکتاب یوشع مرقومست : ۳۲ و در آنجا بر آن سنکها نسخهٔ تورات موسی راکه نوشته بود بحضور بنی‌اسرائیل مرقوم ساخت .

و در نسخهٔ فارسیه مطبوعهٔ لندن سنه۱۸۳۹ : درآنجا تورات‌را بر آن سنکها نقل نمود و آنرا پیش روی بنی اسرائیل به تحریر آورد .

و درنسخهٔ فارسیه مطبوعه سنه۱۸۴۵ : درآنجا برسنکها نسخهٔتورات موسی راکه درحضور بنی‌اسرائیل نوشته بود نوشت .

و در نسخهٔ فارسیه مطبوعهٔ لندن سنهٔ ۱۸۵۶ : و در آنجا بر آن سنکها نسخهٔ تورات موسی راکه درحضور بنی‌اسرائیل نوشته بود نوشت .

پس ازعبارات مسطوره معلوم‌ومشخص گردیدکه حجم‌تورات بمقداری بوده که نوشتن‌آن بر سنگهای مذبح ممکن بود واگرتورات عبارت ازاین پنج کتاب‌بود که در اینزمان موجود است نوشتن‌آن بر سنگهای مذبح غیرممکن بود .

دلیل سیزدهم :

قسیس‌تورتن گفته‌است که: رسم کتابت درعهدوزمان موسی علیه‌السلام نبود.

پس گوئیم مقصود قسیس مزبور از ایراد این دلیل آنستکه رسم کتابت در عهد موسی نبود یعنی موسی کاتب این تورات نیست و این دلیل در غایت قوت و متانتست اگر تواریخ معتبره با این دلیل مساعدت و همراهی نماید .

ومؤید این‌دلیل‌است آنچه واقع‌گردیده است درتاریخی که درزبان انگلیسی استکه مطبوع‌گردیده است در سنه ۱۸۵۰ درسطبع چارلس دالین در شهرلندن که : مردم در زمان‌گذشته با میل‌آهن ویا صفر ویا استخوان بر الواح رصاص قلعی و یا خشب ویا سمع نقش می‌کردند پس ازآن اهل مصر بدل وعوض این‌الواح اوراق

درخت پی‌پرس[1] را استعمال کردند. پس از آن وصلی درشهر برکمس اختراع شد وکاغذ از قطن وابریم در قرن هشتم ودر قرن سیزدهم از جامه و قلم در قرن هفتم اختراع شد کلام مورخ تمام شد ملخصاً .

پس اگر کلام این مورخ معتبر باشد در نزد مسیحیین بدون شبهه مؤید کلام نورتن خواهد بود .

دلیل چهاردهم :

آنکه دراین تورات اغلاط کثیره واقع گردیده‌است و کلام خدا وجناب موسی اجل وارفع از آنستکه غلطی دراویافت‌شود پس‌وجود اغلاط دلیل تامی‌است براینکه این تورات نه‌کلام خداست و نه‌کلام جناب موسی و نه پیغمبر دیگر :

مثل آنچه درآیهٔ ۱۵ ازباب ۴۶ از سفر تکوین مرقوم‌گردیده است :

اینان پسران لیاه اند که ایشان را در پدن ارم با دخترش دیناه بجهت یعقوب زائید پس‌تمامی نفوس ازپسران و دخترانش سی وسه نفر بودند .

و در فارسیه مطبوعه سنه۱۸۹۵ آیهٔ مرقومه بدین‌نحو رقم‌گردیده است:

اینانند پسران لیه‌که آنها را با دخترخود دینه درفدان ارام برای یعقوب زائید همه نفوس دختران وپسرانش سی‌وسه‌نفر بودند.

پس قول‌او سی وسه‌نفر نفوس‌بودند غلط است وصحیح آنستکه سی وچهار

۱ـ Papirus گیاه آبی استکه در مصر باستان مورد استفادهٔ فراوان بود. برای‌نوشتن ورقه‌های پاپیروس را در دو لایه‌ی عمود بر هم پهلو بپهلو قرار داده بهم می‌چسباندند و زیر فشار می‌گذاشتند ولوله می‌کردند. دائره‌المعارف فارسی مصاحب ص ۵۰۱ وقرطاس معروف مصری همان اوراق پاپیروس استکه بکشورهای مختلف صادر می‌شد فتوح البلدان ص ۲۴۰ چاپ دخویه . بعد از آن وصلی کاغذ ضخیمی است مانند مقوا فرهنگ فارسی دکتر معین ج ۴ ص ۵۰۳۴ برای تاریخ‌کامل پیدایش کاغذ به‌لغت نامه دهخدا جزء ك ص ۲۰۸ تا ۲۱۷ ذیل‌کلمهٔ کاغذ رجوع شود .

نفر بودند اقرار و اعتراف نموده است بغلط بودن عدد مسطور مفسرمشهور ایشان هارسلی که‌گفته‌است : هرگاه اسماء را تعداد نمائید ودیناه را هم بگیرید سی وچهار نفر خواهند بود .

و لابد است ازین اخذ و اندراج دیناه درعدد چنانچه معلوم میشود ازتعداد اولاد زلفاه زیرا ساراة بنت عشیر یکی از شانزده نفر است انتهی.

ومثل آنچه واقع گردیده‌است درآیهٔ۲ ازباب ۲۳ از تورات مثنی : حرامزاده داخل جمعیت خداوند نشود هم تا پشت دهم داخل جمعیت خداوند نشود .

و این غلطست یقیناً و الا لازم میآیدکه جناب داود و پسران او تا فارص‌بن یهودا داخل‌جماعت‌رب‌نشوند زیرا فارص‌ولدالزناست بنابرشهادت باب سی‌وهشتم ازسفر تکوین[1] و داود بطن دهم است ازفارص بنا بر نسب‌نامهٔ مسیح که درباب اول ازانجیل متی[2] وباب دوم ازانجیل لوقا مرقوم‌گردیده است وحال‌آنکه بنابرشهادت زبورموجودالآن داود علیه‌السلام رئیس جمعیت رب وپسربزرگ خداست آیهٔ۷ از باب دوم از زبور باین نحو مزبورگردیده :

فرمان را شایع خواهم‌کرد خداوند بمن‌گفته استکه پسرمن توئی، امروز ترا تولید نموده‌ام .

ومثل آنچه‌درآیهٔ۳ ازباب بیست‌وسیم ازتورات‌مثنی ایضاً واقع‌گردیده‌است:

عمونی ویاموئبی داخل‌جمعیت خداوند نشود تا به‌پشت دهم بلکه ابداً داخل جمعیت خداوند نشود انتهی .

این نیز غلط است و الا لازم میآیدکه جناب داود وسلیمان وعیسی‌علیه‌السلام داخل‌جمعیت خداوندنشوند چراکه موئبی وعمونی هستند چنانچه درمقدمه مذکور

۱ـ باب ۳۶ سفر پیدایش گویدکه تامار همسر عیر بعد ازمرگ شوهرش از پدر شوهرش یهودا حامله شد و پسربچه‌ای بدنیا آوردکه آنرا فارس نامیدند .

۲ـ یهودا فارس و زارح را از تامار آورد ... ویستا داود پادشاه را آورد . انجیل متی باب اول : ۳-۶

گردید[1] ودرفصل دوم ازباب پنجم خواهد آمد وحال آنکه داود وسلیمان علیه‌السلام فرزندان‌بزرگ خدایند «علی‌قولهم» وجناب‌مسیح فرزند یگانهٔ‌خدا بلکه‌خودخداست «نعوذبالله» علی‌زعمهم پس اگر این‌آیه صحیح باشد لازم‌میآیدکه فرزندان خدا بلکه خود خدا داخل جمعیت نشود .

و مثل آنچه واقع‌گردیده است درآیهٔ ۴۰ ازباب دوازدهم از سفر خروج[2] و در شاهد اول ازمبحث سیم ازباب دوم خواهدآمد انشاءالله‌که یقیناً غلط است.

و مثل‌آنچه واقع‌گردیده است درباب اول از سفـر اعداد ازآیهٔ ۴۵ الی ۴۸ باین نحو عیان وبیان شده است موافق فارسیه مطبوعه هذه السنه ۱۸۹۵ :

و تمامی شمرده شدکان بنی‌اسرائیل برحسب خاندان آباء ایشان از بیست ساله و بالاتر هرکسیکه از اسرائیل برای جنك بیرون میرفت و همه شمرده شدکان ششصد وسه هزار وپانصد وپنجاه نفر بودند اما لاویان برحسب سبط آباء ایشان درمیان آنها شمرده نشدند انتهی.

از این‌آیات معلوم و مشخص میگرددکه عدد کسـانیکه صلاحیت از برای مباشرت جنگ داشتند زیادتر از ششصدهزار بود وحال‌آنکه بنی‌لاوی مطلقاً داخل در عدد سان دیده شدگان نبودند وهمچنین اناث جمیع اسباط باقیة مطلقاً وهمچنین ذکوری‌که‌کمتر ازبیست‌ساله بودند خارج ازعدد بودند وهمچنین شیوخ ومرضائی که صلاحیت جنگ را نداشتند خارج از معدودین بودند .

پس هرگاه جمیع باقی ماندگانرا از رجال ونساء منضم نمائیم برمعدودین و سان دیدگان مجموع من حیث‌المجموع کمتر از دوهزار هزار میلیون وپانصدهزار نخواهد بود واین غلط است یقیناً بوجوه شتی .

وجه اول : آنکه عددبنی‌اسرائیل از مردوزن وکبیر وصغیر درهنگام دخول ایشان بمصر هفتاد نفر بودند بنا برنص صریح آیهٔ ۲۷ از باب ۴۶ از سفر تکوین و

۱ـ به جزء اول صفحه ۲۹ همین‌کتاب مراجعه‌کنید .

۲ـ توقف بنی اسرائیل‌که در مصر کرده بودند چهار صد وسی سال بود .

آیهٔ ۵ ازباب اول ازسفر خروج وآیهٔ ۲۲ ازباب دهم از تورات مثنی.[۱]

و درشاهد اول از مبحث سیم از باب دوم خواهی دانستکه مدت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر دویست وپانزده سال بوده ودرباب اول ازسفرخروج بوضوح تمام مرقوم گردیده است که هشتاد سال قبل از بیرون آمدن بنی‌اسرائیل از مصر پسرهای ایشانرا بامر فرعون میکشتند ودخترهای ایشانرا باقی میگذاشتند پس‌چون این سه‌امررا دانستنی یعنی عدد ایشانرا درهنگام دخول‌بمصر ومدت اقامت ایشانرا درآنجا وکشته شدن فرزندان ذکور ایشان پس‌گوئیم بعداز قطع‌نظر ازقتل: وفرض نمائیم‌که درهربیست وپنج‌سال عدد ایشان مضاعف‌میگردید یعنی دومقابل ومساوی میگردیدند باز عدد ایشان در مدت مذکوره به سی‌وششهزار نخواهد رسید.[۲] فضلاً از اینکه عدد ایشان بدوهزار هزار وپانصد هزار برسد واگر قتل‌را هم ملاحظه‌نمائیم امتناع اظهر خواهد بود.

وجه دوم: آنکه بسیار بعید است که بنی اسرائیل از هفتاد نفر در مدت مسطوره عدد ایشان باین‌کثرت برسد وقبطیان زیاد نشوند با وجود استراحت و غنا و ثروت ایشان و حال آنکه سلطان مصر با قبح وجوه بر بنی اسرائیل ظلم وتعدی نماید و دریك مکان هم جمع باشند وکثرت ایشانهم باین اندازه‌ها باشد ابداً بغاوت (مخالفت) از ایشان ظاهر نگردد و در مقام رفع ظلم از خود بر نیایند و مهاجرت از مصر هم نکنند وحمایت ازفرزندان خود ننمایند وحال‌آنکه حیوانات نیزحمایت از اولاد خود میکنند.

وجه سیم: آنکه ازباب دوازدهم ازسفرخروج‌معلوم میگرددکه بنی‌اسرائیل حیوانات‌کثیره از قبیل بقروغنم همراه داشتند.

وایضاً در سفرمسطور مذکور گشته‌که در یکشب از دریا عبور نمودند و هر روزه بامرلسانی حضرت موسی علیه‌السلام از مکانی بمکان دیگر ارتحال مینمودند.

۱ـ پس جمیع نفوس خاندان یعقوب‌که بمصر آمدند هفتاد نفر بودند.

۲ـ تعداد اسرائیلیان بفرض مزبور $S = ۷۰ \times ۲^{\frac{۲۱۵}{۲۵}}$

وجه‌چهارم: آنکه مکان نزول ایشان باید بسیار وسیع باشدکه تمامی این جمعیت را با حیوانات گنجایش داشته باشد وحال آنکه حوالی طورسیناء وهمچنین حوالی دوازده چشمه در ئیلیم[1] این وسعت را ندارند پس چگونه این جمعیت با وجود کثرت حیوانات در این موضع منزل نموده بودند .

وجه پنجم : آنکه آیهٔ۲۲ ازباب ۷ ازتورات مثنی باین نحورقم گردیده است:

وَ نِتِ کاٰمِر ماٰر یا اَلُهوخ لِدَنّیِ طاٰیِتّیِ مِنْ قَمُوخ خَجّ خَجّ لِماٰصِت لِتِ یَمیِ جَلُدیِ لَهوَیِ زِداٰ عاٰلُخ داٰباٰدِ دِشّاٰ .

یعنی وخداوند خدایت اینقوم را بتدریج ازحضورت اخراج خواهد فرمود و ایشانرا جایز نیست‌که بزودی تلف نمائی مبادا که سباع صحرائی بر تو زیاده شوند انتهی .

و حال آنکه ثابت گردیده که طول فلسطین دویست میل بوده و عرض آن نود میل بنا بر تصریح صریح صاحب مرشد الطالبین در فصل دهم ازکتاب خود درصفحه ۵۱ ازنسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۴۰ درشهر فالته پس هرگاه عدد بنی‌اسرائیل قریب بدو هزار هزار وپانصد هزار بوده . بعد از هلاکت اهل فلسطین و یکمرتبه بر فلسطین مسلط میشدند و سباع صحرائی بر ایشان زیادتی نمینمودند چراکه اقل وکمتر از عدد مذکور کافی است از برای تعمیر مملکتی که عرض و طول او ما ذکر باشد .

وابن خلدون نیز در مقدمهٔ تاریخ خود منکر عدد مذکور گردیده وگفته است که ما بین موسی واسرائیل یعنی یعقوب سه‌پشت است بنا برتحقیق محققین وبسیار بعید است‌که نسل در چهار پشت بعدد مذکور منشعب‌شود انتهی کلامه .

۱- «Ilim» محلی است درنزدیکی بحر احمر ، دارای دوازده چشمهٔ آب وهفتاد درخت خرما ، بنی اسرائیل بعدازگذشتن از قلزم دومین منزل خودراکنار آن‌چشمه‌ها قراردادند. قاموس کتاب مقدس صفحه ۱۴۲ .

پس حق آنستکه عدد بنی اسرائیل بمقداری بوده است که وقوع آن ممکن باشد درمدت دویست وپانزده سال وحال آنکه بتسلط تام مسلط بود بر ایشان‌سلطان مصر وظلم وزیادتی مینمود بر ایشان بهر نحوی که میخواست وامر لسانی حضرت موسی علیه‌السلام از برای ارتحال ایشان از مکانی بمکانی دیگر کافی بود و هم عدد ایشان کافی نبود از برای عمارت فلسطین اگر در یك مرتبه مسلط میشدند.

و ایضاً حوالی طور سیناء وحوالی ئیلیم با وجود کثرت حیوانات ازگاو و گوسفند ازبرای نزول ایشان کافی بود پس از ادلهٔ مذکوره واضح و لایح گردید که اهل کتاب سند صحیح متصل ندارند که این پنج کتاب از تصنیفات موسی علیه السلام باشد.

پس مادامیکه سند صحیح متصل ازجانب ایشان ثابت ومحقق نگردد تصدیق وتسلیم این پنج کتاب بر مسلمین لازم نخواهد بود بلکه جایز است از برای ایشان رد وانکار این پنج کتاب موجود در این‌زمان.

و زمانی که حال تورات را دانستی که اس اساس ملت اسرائیلیه است الحال بشنو حال کتاب یوشع راکه بمنزلهٔ ثانی از تورات است:

پس گوئیم تا امروز ازبرای ایشان از روی جزم معلوم ومحقق نگردیده اسم مصنف این کتاب و نه زمان تصنیف آن لهذا بر پنج قول متفرق گردیده‌اند.

جرهارد، دیودیتی، هیوت، پاترك، تاملائن و داکترکری گفته‌اند که:

این کتاب از تصنیفات خود یوشع است و داکترلائتفت گفته است که این کتاب ازتصنیفات فیخاس میباشد وکالون گفته‌است که ازتصنیفات العاذر است وانتل گفته است که ازتصنیفات شموئیل است وهنری گفته‌است که ازتصنیفات ارمیا[1] است.

۱ــ یوشع بن نون: از انبیاء بنی‌اسرائیل و حواری حضرت موسی بودکه در ترویج دین یهود کوشش فراوان نمود و مردم را بخداشناسی دعوت کرد.

عبرانیان را بسرزمین کنعان برد وباعمالقه جنگید و ۱۴۲۶ سال پیش از میلاد بدرود زندگی گفت. ویرا هوشع و یشوع نیز خوانند.

کتاب یوشع در ۲۴ باب بوی منسوب است. ولانتفت می‌گوید آنرا فینحاس نوهٔ ←

پس نظر و تأمل کنید باختلاف فاحش ایشان و حال آنکه مابین یوشع و ارمیا هشتصد و پنجاه سال فاصله است. تخمیناً وقوع این اختلاف فاحش دلیلی‌است کافی و برهانیست شافی برعدم استناد این کتاب در نزد ایشان.

علاوه هر قائلی از ایشان بمجرد ظن رجماً بالغیب بلحاظ بعضی‌قرائن ظاهره از برای او گفته است که مصنف این کتاب فلان است و این ظن سند است در نزد ایشان وهرگاه ما ملاحظه نمائیم آیهٔ ۶۳ ازباب ۱۵ [۱] از این کتاب باآیهٔ ۶ و ۷ و ۸ ازباب پنجم از کتاب دوم شموئیل[۲] ظاهر میگردد که این کتاب پیش ازسال هفتم از جلوس داود علیه‌السلام تحریر گردیده است و لذالك جامعین تفسیر هنری و اسکات در ذیل شرح آیهٔ شصت‌وسیم که مذکور گردید گفته‌اند که ازاین آیه معلوم ومشخص میگردد که این کتاب قبل از سال هفتم از جلوس داود علیه السـلام تحریر گردیده است انتهی.

و آیهٔ ۱۳ از باب دهم ازاین کتاب دلالت داردکه مصنف آن بعضی حالاترا نقل میکند ازکتابیکه مترجمین بیبل اختلاف دارند در بیان اسم آن در بعضی از تراجم کتاب یاسار با سین مهمله و در بعضی یاصار با صاد و در بعضی یاشیر با شین و درترجمهٔ عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۴ سفر ابرار و درترجمه عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۱۱ سفر مستقیم و در لسان عتیق بسفر دتشبخت و در جدیدکوکتود عاشیر.

هارون و کاهن بزرگ نوشته است و کالون آنرا از نوشته‌های العاذر پسر هارون می‌داند و انتل گوید کتاب یوشع از جمله نوشته‌های شموئیل است. قاموس مقدس ص ۹۷۰ اعلام المنجد ص ۵۷۴.

۱ـ و اما یبوسیان‌که ساکن اورشلیم بودند بنی یهودا نتوانستند ایشان را بیرون‌کنند پس یبوسیان با بنی یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند.

۲ـ پادشاه «داود» با مردانش باورشلیم بمقابلهٔ یبوسیان‌که ساکنان زمین بودند رفت وایشان بداود متکلم شده گفتند باینجا داخل نخواهی شد و داود قلعهٔ صهیون را گرفت که همان شهر داود است ودر آن روز داود گفت هر که یبوسیان را بزند وبقنات رسیده لنگان وکوران راکه مبغوض جان داود هستند (بزند) بنابرین می‌گویدکور ولنك بخانه داخل نخواهند شد

حال کتاب منقول عنه و حال مصنف آن و حال زمان تصنیف آن معلوم نیست بلکه فعلاً اثری ازین کتاب در نزد اهل کتاب یافت نمیشود الا اینکه از آیهٔ ۱۸ از باب اول از کتاب شموئیل ثانی[1] مفهوم میگردد که مصنف این کتاب مفقود معاصر داود علیه‌السلام و یا بعد از آنجناب بوده فعلیهذا مؤلف کتاب یوشع بعد از داود علیه‌السلام خواهد بود.

چون اعتبار باکثر است و اکثر اهل کتاب بدون‌دلیل ادعامینمایند که این کتاب از تصنیفات یوشع‌علیه‌السلام‌است لهذا برمالازم‌استکه بجانب‌ایشان توجه نموده ودر کمال‌دقت ملاحظه نمائیم وبعد ازتوجه ودقت‌گوئیم این‌قول باطل‌است بوجوهی:

وجه اول: در بیان حال تورات در دلیل اول ودوم و سیم وچهارم دانستی که تمامی کتب مقدسهٔ عهدعتیق مفقودالسند وخرابند واین کتاب نیز ازآنجمله است.

وجه دوم: آیات کثیره در این کتاب یافت میشوند امکان ندارد که آنها از کلام یوشع باشند قطعاً بلکه بعضی فقرات دلالت دارند براینکه مؤلف آن معاصر داود بلکه بعد از آنجناب بوده چنانچه دانستی.

ونیز خواهی دانست آن فقرات را درمبحث دوم از باب دوم انشآءالله تعالی و علمای مسیحیت رجماً بالغیب گویند که آنها از ملحقات نبیی از انبیاء میباشند و این ادعا غیر صحیح است ومجرد ادعای خالی از دلیل مسموع وقابل اعتنا نیست.

پس مادامیکه دلیل قوی برالحاق اقامه ننمایند این فقرات ادلهٔ کامله خواهند بود براینکه این کتاب از تصنیفات یوشع نمیباشد.

وجه سیم: آنکه در باب ۱۳ ازین کتاب باین نحو عیان و بیان‌گشته است:

۲۴ و موسی بسبط کاد یعنی پسران کاد ارثی را موافق قبیله‌های ایشان داد و سرحد ایشان یعزیز وتمامی شهرهای کلعاد و نصف زمین بنی عمون تاعروعیر که در برابر رباه است بود[2].

۱ـ «داود» امرفرمودکه نشید قوسرا ببنی یهودا تعلیم دهند اینك درسفر یاشر مکتوبست...

۲ـ یکی از شهرهای معروف بنی‌عمود بود در سرزمین حلبا دو برابر ربهٔ که بدست جادیان بنا شده است و او را اکنون عمان خوانند. اقتباس از قاموس ص ۴۱۰ و ۶۰۹.

و در باب دوم از سفر مثنی باین نحو مرقوم افتاده است .

۱۹ وچونکه روبروی بنی‌عمون رسیدی باشی بایشان اذیت مرسان و ایشانرا مینکیزان زیراکه ارثیت بنی‌عمون را بتو نخواهم داد چونکه ارثیتش را ببنی لوط داده‌ام انتهی .

و نیز دراواخر همین بابست خداوند خدای ماهمه را بما بخشید اما بسرزمین بنی‌عمون بسمت تمامی نهریبوق[1] وشهرهای کوهستان و بهرجائیکه خداوند خدای ما نهی فرموده بود نزدیك نشدی. پس فیمابین کتابین یعنی تورات و کتاب یوشع تخالف وتناقض میباشد پس هرگاه این تورات مشهور ازتصنیفات موسی علیه‌السلام بود چنانچه مزعوم اهل کتابست متصور نیست که یوشع با اومخالفت نماید وبغلط و خطا واقع شود در معاملهٔ که در حضور او واقع گردیده بلکه از شخص الهامی دیگر نیز اینحالت متصور نمیشود .

پس خالی ازین نیست یا این تورات مشهور ازتصنیفات جناب موسی علیه‌السلام نیست و یاکتاب یوشع از تصنیفات او نمیباشد بلکه از تصنیفات مرد الهامی دیگر هم نیست .

پس ثابت و محقق گردید که این کتاب سند صحیح متصل ندارد مصنف و زمان تصنیفش تماماً مجهول صرفند .

واما کتاب قضاة:

که در منزلهٔ ثالثه از تورات است اختلاف عظیمی در او هست مصنف و زمان تصنیف اوهم معلوم نیست پس بعضی از آباء گفته‌اند که ازتصنیفات فینحاس[2] است و بعض دیگر گفته‌اند از تصنیفات حزقیاه است بنابراین دو قول این کتاب

۱ـ رودیست که ازنزدیکی عمان سرچشمه می‌گیرد واز نزدیکیهای دریای لوط گذشته وارد اردن می‌شود . قاموس مقدس ص ۹۴۲ .

۲ـ نوهٔ هارون بودکه در حدود بیست سال کهانت کرده است . سفر خروج باب ۶ : ۲۵ و اول تواریخ ایام باب ۶ : ۴ و ۵ .

الهامی نخواهند بود و بعضی قائل شده‌اند که از تصنیفات ارمیا ست و برخی گفته‌اند که از تصنیفات حزقیال است و بعضی گفته‌اند که از تصنیفات عزراست[1] .

و فیمابین عزرا و فینحاس زیادتر از نهصد سال فاصله است پس هرگاه در نزد اهل کتاب سند صحیح بود در این اختلاف فاحش واقع نمیگردیدند .

وتمامی این اقوال درنزد علمای یهود باطل وغیرصحیح میباشند ایشان رجماً بالغیب این کتاب را منتسب مینمایند بشموئیل(ع) پس در مصنف این کتاب شش قولست و هیچکدام از صاحبان اقوال سته دلیل معتبر بر حقانیت قول خود ندارند بلکه مستند این اقوال بعضی قرائن میباشند که افادهٔ ظن را هم نمیکنند پس ازین اختلافات فاحش معلوم ومشخص میشود که این کتاب نیز سند صحیح متصل ندارد مصنف و زمان تصنیف او هر دو مجهول صرفند .

و اما کتاب راعوت :

که در منزلهٔ رابعه از تورات است پس درآن نیز اختلافست بعضی گفته‌اند که ازتصنیفات حزقیاه است بنابراین قول این کتاب الهامی نخواهد بود و بعضی گفته‌اند که از تصنیفات عزراست .

جماعت‌یهود وجمهور مسیحیه‌گویندکه ازتصنیفات شموئیل‌است ودرصفحهٔ دویست‌وپنجم ازمجلدهفتم ازکاتلك‌هرلد المطبوعسنه۱۸۴۴ و درمقدمه‌ببیل‌که‌درسنه ۱۸۱۹ دراشتاربرك مطبوع‌گردیده‌است باین‌نحو تحریرگشته است: که‌کتاب راعوت قصه بیت و کتاب یونس حکایة انتهی یعنی قصهٔ غیر معتبره و حکایت غیرصحیحه .

و اما کتاب نحمیا :

پس درآن نیز اختلاف است ومختار اکثراینکه این‌کتاب از تصنیفات خود

۱ـ برای شناختن ارمیاه بپاورقی ص ۲۸۵ و حزقیال بص ۳۲ و ۲۸۵ و عزرا بص ۳۴۶ جزء اول مراجعه‌کنید .

نحمیاست[1] و اتهانی سنش و ابی فانیس و کریزاستم و غیرایشان گفته‌اند که از تصنیفات عزراست .

و بنا برقول اول این کتاب الهامی نخواهد بود و صحیح نیست که بیست وشش آیه از اول باب دوازدهم از این کتاب از تصنیفات نحمیا باشند و این آیات بربط حسن بقصهٔ اینموضع مربوط نیستند ودر بیست وچهار آیه از آن بیست وشش آیه خانهٔ سلطان ایرانرا ذکر نموداست وحال آنکه آن سلطان یکصد سال پس از موت نحمیا بود و در مبحث ثانی از باب ثانی خواهی دانست که مفسرین ایشان اضطراراً حکم مینمایند که این آیات از ملحقات‌اند و بعضی از مترجمین عربیه و فارسیه این آیات را حذف و اسقاط مینمایند .

واما کتاب ایوب علیه‌السلام :

حالش اشنع از حال کتب مسطوره است . در این کتاب بیست و چهار وجه اختلاف است و رابی میمانی دیز که عالم مشهوری است ازعلمای یهود ومیکایلس ولیکلرك وسملر واسناك وغیرهم ازعلمای مسیحیه برآنند که ایوب اسم فرضی‌است وکتاب او حکایت باطله و قصهٔ کاذبه است و تهیودور بمذمت کثیره این کتاب را مذمت نموده است و مقتدای فرقهٔ پروتستنت لوطر گوید که این کتاب حکایت محض است و بنا برقول مخالفین ایشان مصنف معین نیست رجماً بالغیب او را منسوب باشخاصی مینمایند .

وهرگاه فرض نمائیم که از تصنیفات الیهو ویا مردی‌ازاله ویا مرد مجهول‌الاسم معاصر مینسی است الهامیتش ثابت‌نمیگردد .

و وجود این اقوال مختلفه دلیلی است واضح براینکه اهل کتاب سندصحیح متصل ندارند ازبرای کتب مقدسهٔ خودشان وهرچه‌گفته‌اند ازروی ظن وتخمین‌است

۱ـ نحمیا از سبط یهودا وفرزندحکلیا بودکه سمت ساقی گری اردشیر درازدست را دارا بود قاموس ص ۸۷۶ .

وظن وتخمین سند تدین نمیشوند چنانچه در اوایل این فصل گفتیم وشرح این امور مجمله درجواب از مغالطهٔ ثانیه ازباب ثانی خواهدآمد منتظرباش و اینموضع را فراموش نفرما تا درآنجا برحقیقت مطلب درست ملتفت شوی .

و امازبور جناب داود :

حالش نزدیك بحال کتاب ایوب علیه‌السلام است بسند کامل ثابت و محقق نگردیده است که مصنف آن کیست وزمان جمع مزبورات درمجلد واحد هم معلوم نیست و محقق نگردیده است که اسماء این زبورات الهامی و یا غیر الهامی است و قدمای آباء واجداد ما ازمسیحیین درمصنف آن اختلاف دارند پس ارجن و کریز-استم واکستائن وامبروس ویوتهیمیس و غیرایشان ازقدمای آباء براین رفته‌اند که این کتاب تماماً از تصنیفات داود علیه‌السلام است و هلیری و اتهاینیش و جیروم و یوسی‌بیس وغیرهم قول‌این‌قدمارا انکارکرده‌اند وهورن محقق‌مفسر گفته‌است که‌قول اول غلط محض‌است وبعضی ازمفسرین گفته‌اندکه بعضی‌اززبورات درزمان مقابیس تصنیف‌گردیده‌اند لیکن قول ضعیفی است کلام هورن ملخصاً تمام شد .

وبنا بررأی فرقهٔ ثانیه اسم مصنف زیادتر از سی‌زبور معلوم نیست و ده‌زبور از تصنیفات موسی‌اند یعنی از زبور نود الی زبور نود ونه .

و هفتاد ویك زبور از تصنیفات داود علیه‌السلام‌اند و زبور هشتاد وهشتم از تصنیفات همانست و زبور هشتاد ونهم از تصنیفات ادهان میباشد وزبور هفتاد ودوم و زبور صدم و هفتاد و هفتم از تصنیفات جناب سلیمـانند و سه زبور از تصنیفات جد وتهن میباشند و دوازده مزمور ازتصنیفات آسافند لیکن بعضی ازعلماء گفته‌اند بدرستیکه زبور هفتاد وچهارم وزبور هفتاد ونهم ازتصنیفات آساف نیستند ویازده مزمور از تصنیفات سه‌فرزند قورح میباشند وبعضی ازعلماءگفته‌اندکه شخص دیگر آنها را تصنیف‌کرده و نسبتش را بسه فرزندان قورح داده و بعضی از مزمورات ازتصنیفات شخص دیگرند وکامت‌گفته‌است بدرستی‌که مزموراتیکه داودعلیه‌السلام

تصنیف نموده است چهل وپنج مزمور می‌باشند فقط وباقی مزمورات از تصنیفات دیگرانند وقدما از علمای یهود گفته‌اند که این‌مزمورات ازتصنیفات این‌اشخاص آتیه می‌باشند : آدم، ابراهیم ، موسی ، آساف ، همان ، جد وتهن ، سه فرزندان قورح واما داود پس این مزمورات را در یك مجلد جمع نموده است .

پس درنزد ایشان داود علیه‌السلام فقط‌جامع مزموراتست نه مصنف آنها .

و هورن محقق گوید که مختار در نزد متأخرین از علمای یهود و همچنین در نزد جمیع مفسرین ازمسیحیین اینکه این‌کتاب از تصنیفات این اشخاص است: موسی، داود، سلیمان، آساف، همان، اتهان، جدوتهن سه‌فرزندان قورح انتهی کلامه.

مؤلف گوید : در صدر بعضی از مزمورات اسامی بعضی اشخاص مذکوره را ثبت مینمایند حتی در ترجمه های فارسیه ملاحظه کن و ببین بخصوص اواخر زبور را .

همچنین اختلاف کلامیست در جامع زبورات در مجلد واحد پس بعضی گفته‌اند آنها را در زمان داود علیه‌السلام جمع آوری نموده‌اند و بعضی گفته‌اند که دولت‌خواهان ودوست‌داران حزقیای ملك در زمان او جمع نموده‌اند و بعض دیگر گفته‌اند که در ازمنهٔ مختلفه جمع شده‌اند .

وهمچنین‌اختلافست دراسماء مزمورات پس‌بعضی‌گفته‌اند که اسماءمزمورات الهامیست و بعضی قائل شده‌اند که شخصی غیر از انبیاء این مزمورات را مسمی باین اسماء نموده است الهامی نیستند .

پس از اطلاع بر این اختلافات فاحشه واقوال متناقصه واضح ولایح گردید که اهل‌کتاب سند صحیح و متصل ندارند و صاحبان این اقوال هر چه گفته‌اند از روی ظنی است مستند بعضی قرائن و هرذی شعوری میداندکه ظن در امثال این موارد معتبر نیست بلکه شخص باید قاطع باشدکه فلان حکم و یا فلان‌کتاب و یا فلان حدیث از فلان نبی صادر گردیده است تا بتواند بمضمون آن اعتقادکند و یا عمل نماید بدون شبهه ظن در این باب کافی نیست .

تنبیهات :

تنبیه اول: در آیهٔ ۲۰ از زبور ۷۲ باین نحو رقم شده است : **تملون صلاوا تی دداود برون دیشی** یعنی دعاهای داود پسر یشی تمام شدند .

پس این آیه صریحست در اینکه باقی زبورات از تصنیفات داود علیه‌السلام نیستندکه میگوید : دعاهای داود تمام شدند .

مخفی نماند درکلدانیه لشن عتیقه و همچنین در بعضی نسخه‌های دیگر از عربیه وغیره کلمات مرقومه را انداخته‌اند ظاهراینکه این اسقاط اسقاط عمدی باشد تاچنین بنمایدکه تمامی مزمورات ازتصنیفات جناب داودند چنانچه رأی فرقه اولی است ویمکن‌که این آیه از ملحقات فرقهٔ ثانیه باشد بر هر تقدیر تحریف ثابت و محقق است یا بزیاده و یا بنقصان .

ولیکن مظنون مؤلف حقیر بظن قوی اینکه در بعضی از نسخه‌ها عمداً این عبارت رابغرض مذکورحذف نموده باشند زیرا نسخ متعدده بلغات وخطوط مختلفه از چاپی و خطی عبارت مذکوره بوده و هست و همچنین در نسخه‌های فارسیه از آنجمله در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است :

دعاهای داود پسر یشی تمام شد و درفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۵ بشرح ایضاً و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ ایضاً .

پس معلوم ومشخص شدکه باقی مزمورات ربطی بجناب داود ندارند بحکم خود زبور .

تنبیه دوم: مزمور صد وسی وهفتم باین نحو مسطور گشته است :

بکنارنهرهای‌بابل درآنجانشستیم وصیون رابیادآورده گریستیم* در میانش بربطهای‌خود را بردرختهای بید آویختیم * زیراکه در آنجا اسیرکنندکان ماسرودی را ومخربان‌ماشادمانیرا درخواستندکه ازسرودهای صیون از برای ما یکیرا بسرائید * سرود خداوند را در زمین بیگانه چگونه بسرائیم * ای اورشلیم اگر تو را فراموش نمایم دست راست

من صنعت خود را فراموش نماید * اکر تو را بیاد نیاورم اکر اورشلیم را سرآمد شادمانیم نسازم زبانم بکامم بچسبد * ای خداوند پسران ادوم[1] را بیادآر که در روز اورشلیم میگفتند که آنرا کنده تا به بنیانش خراب نمائید * ای خراب شدنی دختر بابل خوشا حال کسیکه سزائی که بما نمودی بتو ادا نماید * خوشا حال کسیکه بچه‌کان تو را بچنك آورده بر سنك بکوبد انتهی .

مؤلف کتاب گوید : ازکلمات مرقومه بوضوح تمام معلوم ومشخص‌میگردد که قائل این زبور از اسرای بابل بوده تو میدانی‌که از زمان جناب داود تا جلای بابل پانصد سال فاصله است تخمیناً .

وبنا برحکم آیهٔ ۱۷ از باب اول از انجیل متی از داود علیه‌السلام تا جلای بابل چهارده طبقه است پس بعد از مدت مذکوره ابن مزمور را ملحق بزبور داود نموده‌اند و نسبتش را بآن جناب داده‌اند .

حال ملاحظه‌کن و ببین که‌کتابهای ایشان چه قدر قابل تحریف بوده‌اند .

و نیز ملاحظه کن عدم تدین اهل کتاب را از یهود و نصاری که یکی و یا جمعی از اسرای بابل در بابل یك شعری گفته و دشمن خود را نفرین نموده وحال اهل‌کتاب از یهود ونصاری نسبت‌آنرا فعلاً بجناب داود میدهند وحال آنکه معلوم نیست که گویندهٔ این شعر فاسق بوده ویا عادل ظاهر اینکه از اهل فسق بوده است زیراکه از اهل بربط بوده است بنا بر نص آیهٔ دوم از مزمور مزبور .

بهتر اینستکه اهل‌کتاب تمامی‌کتب مقدسهٔ خود راکه در روی زمین منتشرند جمع نموده و این مزمور را از میان آنها استخراج نموده و از نو منتشر نمایند چنانچه دأب ایشانست والا وجود این زبور مایهٔ افتضاح و سبب سرزنش مخالف ایشانست بر ایشان .

۱ـ فرزندان «ادوم عیسو پسراسحق» را ادومیان‌گویند. آنان قومی‌بودند زورمند وپرقدرت و درکوه سعیر زندگی میکردند. قاموس ص۲۷ و۶۲۷ .

و اماکتاب امثال سلیمانی :

مانندکتب سابقةالذکر حالش سقیم و خرابست بعضی مدعی گردیده‌اندکه تمامی این‌کتاب از مصنفات جناب سلیمان علیه‌السلام است و این ادعا را باطل و رد مینماید اختلاف محاورات و تکرار فقرات و آیهٔ اول از باب سی‌ام و سی ویکم و عنقریب‌آیتین مسطور و مذکور خواهندگردید .

و هرگاه فرض نمائیم که بعضی ازین‌کتاب از تصنیفات آنجنابست بحسب ظاهر بیست و نه باب از تصنیفات آن سرور خواهد بود و درعهد آنجناب نیز جمع وتألیف نشده‌اند چراکه پنج باب ازآنها یعنی ازباب بیست‌وپنجم الی باب بیست‌ونهم را احباء ودوستداران حزقیای ملك‌جمع وتألیف نمودندآیهٔ اول ازباب ۲۵ [۱] بوضوح تمام بر مدعای ما دلالت میکند و این جمع و تألیف دویست وهفتاد سال بعد ازوفات سلیمان علیه‌السلام بوده است پس‌چگونه میشود نسبت‌تمامی این کتابرا بآنجناب داد !

و بعضی گفته‌اندکه نه باب از اول این‌کتاب از تصنیفات سلیمان علیه‌السلام نمیباشند چنانچه در جواب از مغالطه ثانیه ازکلام آدم‌کلارك مفسر خواهی دانست انشاءالله وباب سی‌ام از تصنیفات آکور است و باب ۳۱ ازتصنیفات لموئیل است و از برای مفسرین ایشان محقق نشده استکه این دو نفرکه هستند و در چه زمانی بوده‌اند و نبوت ایشان نیز بتحقیق نه پیوسته .

لیکن مدعیان متابعت حضرت مسیح علیه‌السلام برحسب عادت خود از روی ظن گویندکه ایشان دو نفر نبی بوده‌اند و ظن وگمان ایشان بر مخالف تمام نیست و بعضی چنین گمان کرده‌اند که لموئیل اسم سلیمان است و این باطلست جمع کنندگان تفسیرهنری و آسکات گفته‌اندکه هولدن این‌ظن راکه لموئیل اسم سلیمانست ردکرده است و تحقیق‌کرده استکه او شخص آخر بود شاید دلیلی کافی از برای ایشان (آباء) حاصل شده است براینکه‌کتاب لموئیل وکتاب آکور الهامی میباشند

۱ـ اینها نیز از امثال سلیمان استکه مردان حزقیا پادشاه یهودا آنهارا نقل نمودند .

والا درکتب قانونیه داخل نمیشدند انتهی .

قول ایشان : شاید دلیل کافی از برای ایشان حاصل شده است الخ مردود است زیرا قدمای مسیحیت کتب کثیره را درکتب قانونیه داخل کرده‌اند و فعلاً در نزد ایشان مردود است پس فعل قدمای مسیحیت حجت نیست چنانچه در آخر همین فصل خواهد آمد .

و آدم کلارك مفسر درصفحهٔ ۲۵۱۲ از مجلد سیم از تفسیر خود گفته است دلیلی نیست براینکه مراد از لموئیل سلیمان علیه‌السلام باشد و این باب مدتی بعد از آن جناب ملحق گردیده است و محاورات کثیره که یافت میشوند از اول این باب از لسان چالدی ادلهٔ صغیره نیستند براینمطلب انتهی .

و در حق باب ۳۱ باین نحو رقم نموده است : این باب از تصنیفات سلیمان علیه‌السلام نیست قطعاً انتهی .

مؤلف غفر الله له گوید : آیهٔ اول از باب بیست وپنجم باین نحو رقم گردیده است * . **اُوپِ اَنِّي مَتلِي دِشلِيمُونِين دِكُتوبُون مِنْ پُومِي نِشي دِخَزْقِيا مَلْكَ دِهُودَ** و در لسان عتیق عبارات آیهٔ مرقومه باین نحوند **وَ اَپْ هَلِيمْ مَتْلُوهْ دِشلِيمُونْ دِكَتُوبَ رَخمُوه دِخِزقِي مَلْكَ دَيهُودَ** ومعنی این کلمات مرقومه بفارسی چنین میباشد : اینها نیز امثال سلیمانیند که آنها را مردمان حزقیاه ملك یهودا جمع نموده‌اند .

آیهٔ اول ازباب سی‌ام باین نحو عیان و بیان گشته است ۱ **هِمزِمَنِي دِاكُور بِرُونَ دِيَقِي مشقَل مِرّی نِش لايِتيئِيل... لايِتيئِيل وَاكُول..:** یعنی کلمات آکور

پسر یاقه یعنی وحی که آن مرد بهاثیئیل... بهاثیئیل و اوقال بیان کرد اینست ... و موافق فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۹۵ آیه باین نحو ترجمه شـده است : کلمات و پیغام آکوربن یاقه وحی آن‌مرد بهایتیئیل یعنی بهایتیئیل واکال .

تنبیه : مترجم عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ این آیه را اسقاط کرده است تا اینکه دفع ایراد از کتاب مقدسهٔ ایشان شده باشد خدا هدایتشان کنـد باوجود اقرار باینکه این کتابها از جانب خدا هستند چطور این کتابها را تحریف میکنند ومترجم عربیه مطبوعه سنه ۱۸۳۱ وسنه ۱۸۴۴ آیه را باین نحوترجمه نموده‌اند: **هذااقوال الجامع ابن القیا الرؤیاالتی تکلم بهاالرجل الذی الله معه واذاکان اللهمعه ایده** پس نظر وتأمل کنید بخیانت این دو مترجم .

و آیهٔاول ازباب سی‌ویکم باین‌نحو مرقوم‌گردیده است **هِمْزَمَنِي دِلْمُوئیل[1] مَلْكَ مشقَلَ دِقَم تَعَال مَالِ یمُوهُ** و معنی این کلمات موافق فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۵۶ اینست : کلمات لموئیل ملك یعنی وحی که مادرش باو تعلیم نمود و موافق فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۹۵ کلام لموئیل پادشاه پیغامی که مادرش باو تعلیم داد.

حال ملاحظه کنید اختلاف این دو مترجم را درمعنی این یك آیه :

و در کلـدانیـهٔ قدیم آیهٔ مزبوره باین نحو مسطـور گشته است :

مِلوهُ دِمُوئیل مَلْكَ نوِّی الخ پس این کاتب لفظ نوی را از جانب خود علاوه کرده است تا چنین بنماید که این کلمات نیز از روی وحی و الهام می‌باشند چرا که نوی بمعنی نبی است .

تو دیدی که بلسان کلدانی جدید آیه را نقـل نمودیم لفظ **نوی** را نداشت پس تحریف در هردوصورت ثابت ومحقق است یا بزیاده ویابنقصان ولیکن ارجح

۱- Lmuil پادشاهی بودکه همیشه مادرش ویرا اندرزمیداد ویهودگمان میکنندکه لموئیل همان سلیمان است. قاموس ص۷۶۹ .

اینست که کاتب لفظ نوی را زیاد کرده است زیرا قریب بیکهزار نسخه دیدیم و لفظ نوی در آنها نبود .

الحاصل معلوم و مشخص گردید که امکان ندارد که تمامی این کتاب از تصنیفات سلیمان علیه‌السلام باشد و ایضاً امکان ندارد که مؤلفش جناب سلیمان باشد و لذالك جمهور مقر و معترفند که مردمان کثیر دیگر مثل حزقیاه و اشعیا و لعل عزرا ایضاً این کتاب را جمع و تألیف نموده‌اند .

و اما کتاب الجامعه وعظ سلیمان :

در او نیز اختلاف عظیمی میباشد : بعضی گفته‌اند که این کتاب از تصنیفات سلیمان علیه‌السلام است و رابی قمچی که عالم مشهوریست ازعلمای یهود گفته‌است که این کتاب از تصنیفات اشعیا علیه‌السلام است و علمای تالمیودی گفته‌اند که این کتاب از تصنیفات حزقیاست و کروتیس گفته است که یك کسی بامر زرو بابل[1] از برای تعلیم پسرش ابیهود تصنیف نموده است و علمای مسیحیه و بعضی علمای جرمن گفته‌اند که این کتاب بعداز اطلاق بنی‌اسرائیل از بابل تصنیف گردیده است و زورقیل گفته است که این کتاب درزمان انتیوکس ایپی فانس تصنیف گردیده است و جماعت یهود بعداز اطلاق ایشان از اسیری بابل این کتاب را از جزو کتب الهامیه اخراج نمودند ولیکن پس ازآن دوباره در جزو کتب الهامی داخل کردند.

و اما کتاب نشیدالانشاد (سرود سلیمانی) :

حالش بسیار خرابست. بعضی از ایشان گفته‌اند که از تصنیفات سلیمان است ویا یکی ازمعاصرین آنجناب تصنیف کرده است وداکتر کنیکات و بعضی ازمتأخرین گفته‌اند قول باینکه این کتاب از تصنیفات سلیمان علیه‌السلام‌است غلط محض است بلکه مدتی بعداز وفات آنجناب این کتاب تصنیف گردیده و قسیس تهیودور که در قرن پنجم بوده است این کتاب و کتاب ایوب را بمذمت کثیره مذمت نموده است

۱ـ حالات زرو بابل را در پاورقی ص۳۸۵ جزء اول مطالعه کنید .

و سیمن و لکلرك صداقت این کتابرا تسلیم نمی‌نموده‌اند و شتن گفته است که این کتاب غنای فسقی است البته از میان کتب مقدسه اخراج شود و بعضی از متأخرین نیز چنین گفته اند و سملر گفته است ظاهر اینکه این کتاب از مجعولات باشد و واردکاتلك گفته است که حکم نموده است کاسیلیو باخراج این کتاب از کتب عهد عتیق زیرا غنای نجس است .

عجب اینکه گویند جناب سلیمان علیه‌السلام در آخر عمر مرتد و بت‌پرست شد و معابد ازبرای اصنام بناکرد[1] ومع‌هذا این سه کتابرا منتسب بآن جناب مینمایند و آنها را الهامی و واجب‌التسلیم میدانند .

و اماکتاب دانیال :

در ترجمهٔ یونانیه تهیودوشن و ترجمهٔ لاطینیه و جمیع تراجم رومان کاتلك درباب سیم غنای اطفال ثلثه یافت میشود وهمچنین در باب ۱۳ و ۱۴ و فرقهٔ کاتلك غنی و با بین مذکورین را تسلیم مینمایند و فرقهٔ پروتستنت رد مینمایند و حکم بکذب آنها میکنند .

و اماکتاب استیر :

اسم مصنف آن معلوم نیست و هم چنین زمان تصنیف آن بعضی گفته‌اندکه از تصنیفات علمای معبد است که ازعهد عزرا الی زمان سیمن بوده‌اند و فلویهودی گفته است که از تصنیفات یهوکین بن یسوعست که بعد ازاطلاق ازاسیری بابل آمد و اکستائن گفته است که این کتاب از تصنیفات عزراست و بعضی گفته‌اند که این کتاب از تصنیفات مردخای یهودی و استیر دختر ابی‌حیلی که عموی مردخاست که او را بجای دختر گرفته بود میباشدکه این مردخا این دختر را بملك احوشویروش ملك مشرك تزویج نموده بود چنانچه کتاب خود استیر شهادت میدهد وباقی حالات

۱ـ کتاب اول پادشاهان باب ۱۱ : ۱ تا ۱۱ .

این کتاب را در شاهد اوّل از مبحث دوم از باب دوم خواهی دانست انشاءالله‌تعالی.

و اما کتاب ارمیا :

پس باب ۵۲ ازین کتاب از تصنیفات ارمیا نیست یقیناً و همچنین آیهٔ ۱۱ از باب دهم از آنجناب نیست یقیناً .

اما اول : چراکه آخر آیهٔ ۶۴ از باب پنجاه‌ویکم باین نحو رقم یافته است:

هَنْ لَخَ خَابِرِي اِرْامِيْا یعنی کلمات ارمیا تا باینجا اتمام پذیرفت و در فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۹۵ تا اینجا سخنان ارمیاست و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ کلام یرمیاه تا بدینجاست و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ الی هیهنا کلام ارمیا .

مخفی نماند که این جمله در لسان عتیق محذوف گردیده است ظاهر اینکه این حذف و اسقاط عمدی باشد تاچنین بنماید که تمامی این کتاب از ارمیا علیه السلام است!

در هرحال تحریف محقق است یا بزیاده و یابنقصان ولیکن تحریف بنقصان اظهر و اقوی است علتش همانستکه مذکور گردید .

واما دوم: آیه مذکوره در لسان کسدی است و سایر کتاب در لسان عبرانی ومعلوم نیستکه چه‌شخصی این آیه وباب را الحاق نموده‌است بدین کتاب ومفسرین از مسیحیین رجماً بالغیب گویند لعل فلان و یا فلان‌آنها را الحاق نموده است و جامعین تفسیر هنری و آسکات در حق باب مذکور گویندکه عزرا و یا شخص دیگر این باب را الحاق نموده است ازبرای توضیح اخبار حوادث آتیه‌که در باب سابق تمام گردیدند و یا از برای توضیح مراثی و نیاحات ارمیا انتهی .

و هورن محقق مفسر درصفحه ۱۹۵ از مجلد چهارم از تفسیر خود گفته است که این باب الحاق گردیده است بعد از وفات ارمیا و بعد از اطلاق یهود ازاسیری بابل‌که ذکر آن بقلت در این باب یافت میشود و بعد در مجلد مسطور گفته است بلدرستیکه جمیع ملفوظات این رسول در عبریست مگر آیهٔ ۱۱ از باب دهم‌که آن

در لسان کسدنیر میباشد .

و قسیس‌وینماگفته است که این‌آیه الحاقی است انتهی ومباحثه واقع‌گردیده است فیمابین کارکرن کاتلك و وارن ازعلمای پروتستنت واینمباحثه درشهر اکبرآباد هندوستان[1] در سنه ۱۸۵۲ مطبوع گردیده است پس کارکرن دررسالهٔ سیم ازمباحثه گفته است بدرستیکه فاضل مشهور استاهلن جرمنی گفته است امکان نداردکه باب چهلم و مابعد آن الی شصت وششم ازکتاب اشعیا ازتصنیفات آنجناب باشد انتهی.

فعلیهذا بیست و هفت باب ازین‌کتاب از تصنیفات اشعیا نمیباشند .

پس ازین تقریرات معلوم و مشخص گردیدکه اهل‌کتاب سند صحیح متصل ندارند و اگر نه اختلاف نمیکردند تا باین اندازه‌هاکه می‌بینی .

عهد جدید :

و چون علی وجه الایجاز و الاختصار از بیان حال‌کتب عهد عتیق فراغت و اتمام حاصل آمد اکنون بی‌تأمل وتوقف بکتابهای عهد جدید توجه نموده درکمال دقت و انصاف ملاحظه نمائیم که اینها سند صحیح متصل دارند یا نه ؟ در شاهد هجدهم ازمبحث سیم از باب دوم از همین‌کتاب بشرح وبسط تمام خواهی دانست که قدمای مسیحیت کافة و غیر محصورین ازمتأخرین‌گویند ...

انجیل متی :

بدرستی که انجیل متی در لسان عبرانی بود و مفقود گردید بسبب تحریف فرق مسیحیت وموجود الآن ترجمه آنست واین ترجمه نیز سند ندارد واسم مترجم

۱ـ شهری است درغرب اونادپراوش هند درکنار رود جمنـا و اکنون آنرا اگره یا اگرا خوانند ومدتی پایتخت تیموریان هند بود، آثار تاریخی مهمی دارد ازجمله : مسجد جمعه، مسجد مروارید ، قلعهٔ سرخ (آرامگاه اعتمادالدوله تهرانی) ، تاج محل و مؤسسهٔ دایالباغ فرقهٔ رادهاسوامی‌است. دائرةالمعارف فارسی ص۱۹۲ اگره .

نیز از روی یقین معلوم نیست تا کنونهم معلوم و مشخص نگردیده جیروم که از فضلای قدمای ایشانست مقر و معترف بمطلب مسطور است .

پس درصورتیکه اسم مترجم مجهول باشد احوال او معلوم نخواهد بود که آیا عادل بوده است ویا فاسق ؟ مؤمن بوده است ویا کافر؟ بلی رجماً بالغیب گویند لعل فلان و یا فلان ترجمه نموده است و این بر مخالف تمام نیست و بمثل این ظن وگمان استناد کتاب بمنصف ثابت نمیشود **پس این ترجمه واجب‌التسلیم نیست بلکه قابل رد است** .

و درانسائی کلوپید یاپونی دربیان حال انجیل‌متی باین‌نحو رقم‌گردیده است:

این انجیل در سنه ۴۱ در لسان عبرانی و یا در لسانیکه فیمابین کلدانی و سریانیست مکتوب گردیده لیکن موجود الآن ازین انجیل ترجمهٔ یونانیه است و آنی‌که الآن در لسان عبرانی یافت میشود ترجمهٔ یونانیه است انتهی .

انجیل لوقا :

و واردکاتلك درکتاب خود گوید‌که جیروم در مکتوب خود تصریح نموده است که : بعضی علما از متقدمین شك میکردند در باب آخر از انجیل مرقس و بعضی قدما شك مینمودند در بعضی آیات از باب ۲۲ از انجیل لوقا و بعضی‌قدما شك‌داشتند در دو باب اول ازین انجیل واین دوباب درانجیل‌فرقهٔ مارسیونی‌نبودند.

انجیل مرقس :

و نورتن محقق در صفحهٔ ۷۰ از کتاب خودالمطبوع سنه ۱۸۳۷ در شهر بوستن در حق انجیل مرقس‌گوید: دراین انجیل یك عبارتیستکه قابل تحقیق است و آن از آیهٔ نهم تا آخر باب آخر است[۱] .

۱ــ درقسمت مزبور ازانجیل مرقس میگوید: عیسی بعدازکشته شدن ازقبر برخاست ونخست با مریم مجدلیهٔ صحبت‌کرد و سپس بدونفر دیگر ظاهر گردید ولی حواریون این جریان را ←

و عجب از کریباخ آنکه این عبارات را معلمه بعلامت شك نموده است در متن و درشرح خود ادله ایراد نموده است براینکه اینعبارات الحاقی میباشند پس از آن ادله نقل نموده است پس گفته است ازین ادله ثابت گردیدکه این عبارت مشتبه میباشند بخصوص زمانیکه ملاحظه نمائیم عادت جبلیه کاتبین راکه رغبت ایشان در ادخال عبارات از اخراج آنها بیشتر بوده .

وکریباخ درنزد فرقهٔ پروتستنت ازمعتبرین علماء است و هر چندکه نورتون در نزد ایشان چنین نیست پس قول کریباخ برایشان حجت است .

انجیل یوحنا :

باسناد کامل ثابت ومحقق نگردیده است که انجیل منسوب بیوحنا ازتصنیفات اوست بلکه وجوه شتی برخلاف آن دلالت دارند یعنی انجیل یوحنا ازتصنیفات او نیست بوجوه آتیه .

وجه اول : آنکه طریق تصنیف در زمانگذشته قبل ازمسیح وبعد از آنجناب مثل طریق رایج الآن درمیان اهل اسلام بوده چنانچه در بیان حال تورات گذشت ودرمبحث سیم ازباب دوم خواهدآمد وازین انجیلمعلوم نمیشودکه یوحنا حالاتیرا مینویسدکه بچشم خود دیده باشد ظاهرنیز حجتاست مادامیکه دلیل قوی برخلاف آن قائم نشده باشد .

باور نکردند سپس بعد بهیازده حواری ظاهر گردید و آنانرا بجهت بیایمانی و سخت دلی توبیخ نمود وبعد گفت: ۱۶ هرکه ایمانآورده تعمید یابد نجات یابد واما هرکه ایماننیاورد براو حکم خواهد شد... ۱۹ وخداوند بعدازآنکه بایشانسخن گفته بود بسویآسمان مرتفع شده بدست راست خدا بنشست...

تعمید درمسیحیت بجای ختنه یهودیتست باوجود اینکه ازارکان بزرگ مسیحیتاست وامروز هم مسیحیان آنرا با تشریفات خاصی انجام میدهند کریباخ آنرا الحاقی دانسته و جزء انجیل نمیداند و برخاستن مسیح ازقبر و قرارگرفتن وی در دست راست خدا را نیز جزء تعلیم انجیل نمیداند .

وجه دوم : آنکه آیهٔ ۲۴ از باب ۲۱ از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است .

اَهِي لِي هَوَ تَلمِيذَ دِيَووِلِي سَهدُوتَ بُوتَ دَاَنِيَ

و ترجمهٔ آیه موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ اینست و این شاگردیستکه باین چیزها شهادت داد .

و موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ این‌همان شاگردیست که دربارهٔ این‌چیزها شهادت میدهد و این سخنها را نوشته است و ما میدانیم که شهادتش درستست انتهی.

پس کاتب این انجیل درحق یوحنا میگوید که این‌همان‌شاگردیست که دربارهٔ این چیزها شهادت «داد» بنا برنسخهٔ اول «میدهد» بنا برنسخهٔ ثانی و این سخنان را نوشته است و ما میدانیم که شهادتش درست است !

تو می‌بینی که ضمائر غائبه بیوحنا راجع میشوند و کاتب انجیل در حق او میگوید : و ما میدانیم که شهادتش درستست «بصیغهٔ متکلم» ما میدانیم میگوید پس معلوم و مشخص گردید که کاتب این انجیل غیر از یوحناست .

و آنی که بنظر این احقر قاصر میآید اینستکه این غیرچیزی از مکتوبات یوحنا را بدست آورده با زیادة و نقصان نقل نموده است و الله اعلم وعلمه اتم .

وجه سیم : آنکه چون انکار کردند براین انجیل در قرن دوم که از تصنیفات یوحنا نیست و اری‌نیوس که شاگرد پولی کارپ است در آنوقت بود و پولی‌کارپ نیز شاگرد یوحنای حواریست در مقابل منکرین نگفت که من شنیدم از پولی‌کارپ که این انجیل از تصنیفات یوحنای حواریست .

پس اگر این انجیل از تصنیفات یوحنا بود لامحاله پولی‌کارپ میدانست و شاگرد خود اری‌نیوس را خبر میداد و در منتهای بعد است که اری‌نیوس اشیاء جزئیه را مکرر از پولی‌کارپ بشنود و نقل نماید و این امر عظیم‌الشأن را یکمرتبه هم نشنود و بعد ازآن احتمال اینکه شنید و لیکن فراموش نمود زیرا اری نیوس

ازکسانیکه روایت لسانیه را بسیار معتبر میدانند وبحفظ جید آنرا حفظ مینماید .

یوسی‌بیس درصفحهٔ ۲۱۹ ازباب بیستم ازکتاب پنجم ازتاریخ‌خود المطبوع سنه ۱۸۴۷ قول اری‌نیوس را درحق روایات لسانیه باین نحو نقل‌نموده است:

شنیدم این‌اقوال را بفضل‌الله بامعان تام ونوشتم‌آنهارا درصدرخود نه‌برورق وعادت من از قدیم‌الایام اینست‌که دائماً آنها را میخوانم انتهی .

و نیز بسیار بعیـد است که اری نیوس حافظ بود و لیکن در مقابل خصم نقل ننمود .

پس ازاینوجه ثابت و محقق‌گردید که : منکرین در قرن ثانی از تصنیـفات یوحنا بودن این انجیل را انکار نمودند و معتقدین نتوانستند حقیقت و حقیقت این انجیل را ثابت نمایند پس انکار این اناجیل مختص باهل اسلام نیست و درجواب ازمغالطهٔ اول خواهی دانست‌که سلسوس[۱] ازعلمای مشرکین و بت‌پرستان بود در قرن ثانی فریاد میزدکه مسیحیین اناجیل خودرا سه‌مرتبه و یا چهارمرتبه بلکه زیادتر تبدیل نمودند وازین تبدیل مضامین آنها نیز تبدیل و تغییر یافت و اینکه فائستس‌که ازعظمای علمای فرقهٔ مانیکیز[۲] میباشد درقرن‌چهارم فریاد میزدکه این‌امرمحقق‌است که اینعهد جدید را مسیح و حواریون تصنیف ننموده‌اند بلکه مردی مجهول الاسم تصنیف‌کرده است ونسبتش را باراکله و رفقای ایشان داده است تا مردم معتبـرش بدانند و مریدین عیسی را به‌آزار بلیغ آزار نموده است با تألیف کتبی‌که در آنها اغلاط وتناقضات یافت میشوند .

وجه چهارم: آنکه درصفحهٔ ۲۰۵ از مجلد هفتـم المطبوع سنه ۱۸۴۴ از کاتلك هرلد باین‌نحو عیان و بیان گشته است : که استـادلن در کتاب خود نوشت بدرستی‌که‌کاتب انجیل‌یوحنا طلبه‌ایست ازطلاب مدرسه‌اسکندریه بدون‌ریب انتهی.

پس نظر وتأمل‌کنید در قول استادلن که چطور انکار مینماید بودن این‌انجیل

۱ـ برای شناختن سلسوس بپاورقی صفحه ۴۰۵ جزء اول مراجعه‌کنید .

۲ـ فرقهٔ مانیکیز درپاورقی صفحهٔ۲۸۸ جزء اول معرفی شده است .

را از تصنیفات یوحنا و چطور میگوید که از تصنیفات بعضی طلابست از مدرسه اسکندریه.

وجه پنجم : آنکه محقق برطشنیدر گفت بدرستیکه تمامی این انجیل و همچنین سایر رسائل یوحنا از تصنیفات او نیستند بلکه یك کسی در ابتدای قرن ثانی آنها را تألیف نموده است.

وجه ششم : آنکه محقق مشهور کرواس گفته است که این انجیل بیست باب بوده است، باب بیست ویکم را کلیسای افسس بعدازموت یوحنا الحاق نموده است.

وجه هفتم : آنکه فرقهٔ وکین که در قرن ثانی بود این انجیل و تمامی تصنیفات یوحنا را انکار مینمود.

وجه هشتم : آنکه در باب دوم خواهی دانست که یازده آیه از اول باب هشتم درنزد جمهورعلما مردودند وعنقریب خواهی دانست که این آیات درسریانیه یافت نمی‌شوند.

پس هرگاه این انجیل سندی داشت علما ومحققین وبعضی فرق ایشان نمی‌گفتند آنچیزی را که گفتند پس حق واقعی موافق عدل و انصاف آنست که فاضل استاد لن و محقق برطشیندر گفته‌اند.

وجه نهم : آنکه درزمان تألیف اناجیل اربعه روایات واهیه ضعیفه بلاسند یافت می‌شوند از آنها نیز معلوم می‌شود که درنزد اهل کتاب ازبرای این کتابها سند یافت نمی‌شود و هورن در باب دوم از قسم دوم از مجلد چهارم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۲ گفت:

حالاتی که بما رسیده است درباب زمان تألیف اناجیل از قدمای مورخین کلیسا ابترومقطوع وغیرمعین می‌باشند و مارا بامرمعین نمیرسانند ومشایخ قدمای اولین روایات واهیه را تصدیق نموده‌و نوشتند و آنهائی که بعدازآنها آمدند تعظیماً لهم روایات ومکتوبات ایشانرا قبول نمودند و این روایات صادقه وکاذبه ازکتابی به‌کتابی رسید و بعد از انقضای مدت

تصحيح و تنقيد آنها مشكل و متعذر گرديد انتهی .

بعد در مجلد مذكور گفت انجيل اول تأليف گرديده است درسنه سی و هفت ويا سنه سی‌وهشت ويا سنه‌چهل و يك ويا سنه چهل وسه ويا سنه چهل و هشت و يا سنه شصت و يك ويا سنه شصت و دو ويا سنه شصت وسه ويا سنه شصت وچهار از ميلاد تأليف گرديده است...

و انجيل دوم در سنه پنجاه وشش ويا در مابعد آن الی سنه شصت وپنج و ظن غالب اينكه در سنه شصتم ويا درسنه شصت وسيم تأليف گرديده است.

وانجيل سيم درسنه پنجاه وسيم ويا سنه شصت وسيم ويا سنه شصت وچهارم تأليف گرديده است .

و انجيل چهارم در سنه شصت وهشتم ويا سنه شصت و نهم و يا سنه هفتاد و يا سنه نود وهشتم ويا سنه نود ونهم ازميلاد تأليف گرديده است انتهی .

نوشته‌های حواريون

و رسالهٔ عبرانيان و رسالهٔ ثانيه پطرس و رسالهٔ ثانيهٔ و ثالثهٔ يوحنا و رسالهٔ عامهٔ يعقوب و رسالهٔ عامه يهودا و مشاهدات (مكاشفات) يوحنا و بعضی فقـرات از رسالهٔ اولای يوحنا استناد اينها بحواريين بلاحجة وبرهان‌است وتا سنه۳۶۳ مشكوك بوده‌اند وبعضی فقرات مذكوره درنزد جمهور محققين مردوده وغلطند. درمبحث ثانی از آنها مطلع ومستحضرخواهی‌گرديد و در ترجمهٔ سريانية يافت نمی‌شوند.

و درنزد جميع كنايس عرب رسالهٔ ثانيه پطرس و دو رسالهٔ‌پطرس ومكاشفات يوحنا مردودند و همچنيـن در نزد كليسای سريانية از ابتـدا الی الآن مردودند و كليسای سريانيه اينها را قبول ندارد در فقرات و اقوال آتيه بزودی مطلع خواهی گـرديد .

و هورن درصفحهٔ ۲۰۶ و۲۰۷ ازمجلد دوم ازتفسيرخود المطبوع سنه۱۸۲۲ گفت كه در ترجمهٔ سريانيه رسالهٔ ثانيه پطرس و رسالهٔ يهودا و رسالهٔ ثانيه و ثالثه

یوحنا ومکاشفات یوحنا و از آیهٔ دوم الی آیهٔ یازدهم از باب هشتم از انجیل یوحنا و آیهٔ هفتم از باب پنجم از رسالهٔ اولای یوحنا یافت نمی‌شوند انتهی کلامه .

پس مترجم ترجمهٔ سریانیه اینها را سقط کرده و انداخته است بجهت عدم صحت آنها در نزد او .

وارد کاتلك درصفحهٔ ۳۷ از کتاب خودالمطبوع سنه ۱۸۴۱ گفته‌استکه راجرس که از اعلم علمای پروتستنت میباشد اسماء کثیری از علمای فرقهٔ خود را ذکر کرده است که اخراج کرده‌اند کتب مفصله را از کتب مقدسه باعتقاد اینکه آنها از اکاذیب میبـــاشند .

« رسالهٔ عبرانیه و رساله یعقوب ورسالهٔ دوم و سیم یوحنا و رسالهٔ یهودا و مکاشفات یوحنا » و داکتربلس ازعلمای پروتستنت گوید : که جمیع کتب تا زمان یوسی‌بیس واجب‌التسلیم نبودند و او اصرار نموده است براینکه رسالهٔ یعقوب و رسالهٔ یهودا و رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ دوم و سیم یوحنا از تصنیفات حواریین نمیبـــاشند .

و رسالهٔ عبرانیه تا مدتی مردوده بود ! وکنایس سریانیه تسلیم ننمودندکه رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ دوم وسیم یوحنا و رسالهٔ یهودا وکتاب مکاشفات واجب‌ـ التسلیم باشند و همچنین بود حال کنایس عرب لیکن ما تسلیم داریم تا اینجا قول بلسن بود .

و لاردنر در صفحهٔ ۱۷۵ از مجلد چهارم از تفسیر خود گفت که سمرل و همچنین کلیسای اورشلیم درعهد اوکتاب مکاشفات یوحنا را قبول نداشتند واسم این کتاب در فهرست قانونی که او نوشت یافت نمیشود انتهی .

بعد در صفحهٔ ۳۲۳ گفته است : بدرستیکه مکاشفات یوحنا در ترجمهٔ سریانیه قدیم یافت نمیشود و بارهی‌بریوس و یعقوب شرحی بر این کتاب ننوشته‌اند .

و ایبدجسو درفهرست خود ترك نموده است رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ دوم وسیم یوحنا ورسالهٔ یهودا ومکاشفات یوحنا را ورأی سایر سریانیین نیزهمین است.

و در صفحهٔ ۲۰۶ از مجلد هفتم‌المطبوع سنه ۱۸۴۴ از کاتلك هرلد باین‌نحو عیان وبیان گشته است : بدرستی که روز در صفحهٔ ۱۶۱ ازکتاب خود نوشت که بسیاری ازمحققین پروتستنت قبول نمینمایند که کتاب مشاهدات واجب‌التسلیم باشد.

و پوروفرایووالد بشهادت قویه اثبات نموده است که انجیل یوحنا و رسائل او وکتاب مکاشفات امکان ندارد که از تصنیفات مصنف واحد باشند انتهی .

ویوسی‌بیس مورخ درباب ۲۵ ازکتاب هفتم ازتاریخ‌خود نوشت که دیو نی-سیش گفت که بعضی از قدماکتاب مکاشفات را ازکتب مقدسه اخراج نموده‌اند و اجتهاد کرده‌اند در رد آن و گفته است همه اینها معنی ندارد و اعظم حجاب جهالت وعدم عقل است ونسبت این‌کتاب بیوحنای حواری غلط است ومصنف آن‌حواری نیست و مرد صالح هم نیست و مسیحی هم نمیباشد بلکه سرن‌تهسن ملحد نسبت این‌کتابرا بیوحنا داده است لیکن من نمیتوانم این را اخراج نمایم ازکتب مقدسه زیرا بسیاری از اخوة تعظیمش مینمایند .

و اما من پس تسلیم مینمایم که از تصنیفات مرد الهامیست لیکن بسهولت و آسانی قبول نخواهم‌کرد که این شخص حواری و پسر زبدی برادر یعقوب مصنف انجیل بوده بلکه از محاورات و غیر آن معلوم میشودکه حواری نیست و همچنین از مصنفات یوحنائی که ذکر آن درکتاب اعمال رسولان آمده است نمیباشد زیرا که‌آمدن او به اشیا به ثبوت نه‌پیوسته پس این یوحنای دیگر است از اهل اشیا .

انجیل یوحنا و مکاشفات :

در افسس دو قبر است که اسم یوحنا برآنها نوشته شده است و ازعبارات و مضمون معلوم میشودکه یوحنای انجیلی مصنف این‌کتاب نیست چراکه عبارت انجیل و رسالت او حسن است بر طریق یونانی و الفاظ صعبه ومشکله در آن یافت نمیشود بخلاف عبارات مکاشفات زیرا که آنها برخلاف محاورات یونانیه میباشند و سیاق وحشی را استعمال مینمایند وحواری اسم خود را ظاهر نمیکند نه درانجیل

و نه در رسالت عامه بلکه از خود تعبیر مینماید بصیغهٔ متکلم و یا غائب و شروع در مقصود مینماید بدون تمهید امری بخلاف این شخص که در باب اول نوشت :

مکاشفات عیسای مسیح که خدا باو داد تا اموری راکه میباید زود واقع شود بر غلامان خود ظاهر سازد و بوسیلهٔ فرشتهٔ خود فرستاده آنرا ظاهر نمود برغلام خودیوحنا * یوحنا بهفت کلیسائیکه در آسیا هستند الخ.

من یوحنا که برادر شما وشریك در مصیبت وملکوت وصبر در عیسای مسیح هستم بجهـة کلام خدا و شهادت عیسای مسیح در جزیرهٔ مسمی بهپطمس شدم .

و در آیهٔ ۸ ازباب بیست ودوم نوشت ومن یوحنا این امور را دیدم وشنیدم الخ. پس اسم خودرا اظهار نموده است دراین آیات برخلاف طریقهٔ حواری کسی نگوید که حواری اسم خود را اظهار نموده است برخلاف عادت خود تا اینـکه خود را معرفی نموده باشد چراکه‌گوئیم هرگاه مقصود این‌بود خصوصیاتی را ذکر میکردکه مختص باو بودند مثلا یوحنا پسر زبدی برادر یعقوب و یا یوحنای مرید محبوب رب و نحوهما و حال‌آنکه خصوصیات را ذکر نکرده است بلکه بوصف عام مثل برادرشما وشریك در مصیبت وشریك شما درصبرواینهارا استهزاءً نمیگویم بلکه قصد من آنست که فرق ظاهر شود درمیان عبارت دوشخص‌انتهی کلام دیونی-سیش ملخصاً ازتاریخ یوسی‌بیس .

وتصریح نموده است یوسی‌بیس درباب سیم ازکتاب سیم از تاریخ خود که رسالهٔ اول پطرس صادقه میباشد الاّ ینکه رسالهٔ دوم او درزمانی از ازمنه داخل‌نبود درکتب مقدسه ولیکن خوانده میشد ورسائل پولس چهارده میباشند الا اینکه بعضی ازمردم رسالهٔ عبرانیه را اخراج نموده‌اند .

پس ازآن تصریح نموده است درباب بیست‌وپنجم ازکتاب مذکور براینکه اختلاف‌کرده‌اند در رسالهٔ یعقوب و رساله یهودا و رسالهٔ ثانیه پطرس ورسالهٔ ثانیه وثالثه یوحنا که آیا ارباب اناجیـل اینها را نوشته‌اند و یا اشخاص دیگرکه اسامی

ایشان این بوده است و هر آینه مفهوم میگردد بدرستی که اعمال پولس و پاشتر و مکاشفات پطرس و رسالهٔ بارنابا وکتابیکه اسم آن انستی توشن حوارین کتب مجعوله میباشند واگر ثابت گردیدند پس مکاشفات یوحنا ایضاً چنین عودنماید انتهی.

و نقل نموده است درباب ۲۵ از کتاب ششم ازتاریخ خود قول ارجن را در حق رساله عبرانیه باین نحو: حالی که در السنهٔ ناس بود بدرستی بعضی از ایشان گفتهاند که این رساله را کلیمنت نوشته است که لبشب روم بود و بعضی گفتهاند لوقا ترجمه نموده است کلام ارجن تمام شد.

و ارینس لبشب لیس که درسنه ۱۷۸ بود رأساً این رساله را انکار نمودهاست و هب پولیتس که در سنه ۲۲۰ بود و نویتس برسبتر روم که در سنه ۲۵۱ بود نیز بشرح ایضاً.

و ترتولین برسبتر کار تهیج که در سنه ۲۰۰ بود گفته است که این رسالهٔ بارناباست.

و کیس برستبر روم که در سنه ۲۱۲ بود رسالهٔ پولس را سیزده شمردهاست و این رساله را نشمرده است.

و سائی پران لبشب کارتهیج که درسنه ۲۴۸ بود این رساله را ذکر نکرده است.

وکلیسای سریانیه تاکنون رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ دوم و سیم یوحنا را قبول ندارند.

و اسکالجر گفته است هر کس رسالهٔ دوم پطرس را بنویسد وقت خود را ضایع کرده است و یوسی بیس در باب بیست وسیم از کتاب دوم از تاریخ خود در حق رسالهٔ یعقوب گفته است مظنون اینکه این رساله مجعولست لیکن بسیار از قدما ذکرش نمودهاند وهمچنین است ظن درحق رسالهٔ یهودا لیکن دربسیاری از کنایس استعمال میشود انتهی.

و در تاریخ بیبل المطبوع سنه ۱۸۵۰ کروتیس گفته است که این رساله رسالهٔ یهودای اسقف است که اسقف پانزدهم از اساقفهٔ اورشلیم است درعهدسلطنت ادرین.

و یوسی‌بیس درباب ۲۵ از کتاب ششـم از تاریخ خود نوشت که ارجن در مجلد پنجم ازشرح انجیل یوحنا گفت که پولس بجمیع کلیساها چیز ننوشت و آنی که بسوی بعضی کنایس نوشت پس دوسطر ویا چهارسطر بوده است انتهی .

پس بنا برقول ارجن رسائل منسوبه بپولس از تصنیفات او نیستنـد بلکه از اکاذیب و مجهولات و مخترعات و موضوعاتنـد کذباً منتسب باو گردیده‌اند شاید مقدار دوسطر ویا چهار سطر دربعضی ازین رسائل از کلام پولس یافت شود آنهم مخلوط ومجهولست پس‌معلوم‌نیست کلام‌پولس کدامست و کلام‌غیرپولس کدامست؟ فعلیهذا این چهارده رساله بی‌بنا میباشند .

عهـد جدید

وچون در اقوال مذکوره تأمل وتعمق نمودی ازبرای‌تو واضح ولایح‌گردید که قول پاستیس که‌گفت این عهـد جدید را مسیح و حواریون تصنیف ننموده‌اند بلکه مردی مجهول‌الاسم تصنیف‌کرده است ونسبت آنرا بحوارین و رفقای ایشان داده است حق وصدق است هیچ شکی وشبهۀ دراو نیست این‌مرد اصابه بحق‌نموده است آفرین‌براین‌عالم فرقۀمانیکیز که درقرن چهارم‌بود صدآفرین براین‌فهم درست.

لیکن این حقیرگویم که این‌مرد مجهول الاسم که این عهد جدید را تصنیف نموده است از اشد اعداء جناب مسیح ومریم علیهماالسلام و حوارین بوده است چنانچه بر متتبع عهد جدید منصف مخفی نیست که در این عهـد جدید بجز قدح آنجناب و مادر آنجنـاب چیز دیگر یافت نمیشود بلکه هرچه هست یا در منتهای درجۀ افراط ویا در اعلی‌درجۀ تفریط است .

آیا دوست مسیح میتواند بگوید آنجناب نعوذبالله ملعون بود ؟! آیا محب صادق میتواند بگوید آنجناب رفیق بود با زنهای فاحشه؟ ! آیا میشود گفت‌که این حرف دوست‌است که جناب‌عیسی میفرماید من ازبرای‌اصلاح نیامده‌ام بلکه ازبرای فساد ؟ ! آیا این قول محب است که معجزۀ اول آنجناب این بود که آبـرا مبدل

بشراب کرد و خود آنجناب با حوارِیین شارب‌الخمر و دراکثراوقات مست لایعقل بودند و با زنهای زانیه در بلاد شرقیه در بیابان‌ها گَردش می‌نمودند ؟! مثلاً همان باب اول از انجیل متی راکه ملاحظه میکنیم می‌بینیم که آنجناب وآباء و اجداد آنجناب تا یهودابن یعقوب علیه‌السلام تماماً ولدالزنا بوده‌اند و همچنین از مسیح تا عوبیدکه جد داود است همه موئبی بوده‌اند زیرا ازموآبند و مؤابیان بحکم این تورات تا قیامت از اهل نجات نیستند و داخل جماعت رب نمیشوند[1] چنانکه این امور را درمقدمه دانستی و در ابواب آتیه نیز خواهی دانست.

مثلاً دراین نسب‌نامه اسم زن را نمیبرد مگر چهار زن که بعضی از ایشان از اهل فجورند وبعضی نسبشان معیوبست :

اول تامار دوم راحاب سیم راعوت چهارم زن اوریا[2] این چهار زن‌که نسباً و

۱ــ عموئی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود . تورات تثنیه باب ۲۳ :۳ .

۲ــ **تامار** : زنی است‌که بدو نفر از اولاد یهودا (عیر وبعد از فوتش به اونان) ترویج شد و چون اونان بدرود زندگی گفت پدرش وعده دادکه هرگاه پسرم شیله بحد بلوغ رسد تو را بدو تزویج می‌نمایم اما چون شیله بالغ شد ویهودا بوعدهٔ خود وفا ننمودِ (بنقل تورات) تامار حیله‌ای انگیخت حالتی صورت داد که خسوره (پدر شوهراش) بوی در آمد (تورات پیدایش باب ۳۸) قاموس‌کتاب مقدس ص ۲۴۴ .

وبحکم انجیل متی ۱ : ۳ . فارص پسر یهودا و جد پیامبران از این زن متولد شد

راحاب ؛ زنی بود اریحائی‌که بر آحاب زانیه مشهور بود . (قاموس‌کتاب مقدس ص ۴۰۴) پولس در باب ۱۱ : ۳۱ رسالهٔ خود بعبرانیان ایمان وی را می‌ستاید ، آحاب بعد از پیروزی یوشع به اریحا به سلمون تزویج شد و یکی از اجداد مسیح گردید قاموس کتاب مقدس ص ۴۰۴ .

راعوت : زنی مو آبی است‌که آنرا روت نیزخوانند بعد ازمرگ شوهرش به بوعز تزویج‌شد و در نسب‌نامه حضرت عیسی را از فرزندان او می‌دانند. (انجیل‌متی باب۱ :۵) قاموس مقدس ص ۴۲۳ .

زن اوریا : (بت‌شبع) کتاب مقدس می‌گوید داود با او همبستر شد و بعد شوهرش را بکشتن داد و با او ازدواج نمود و فرزندش سلیمان از این زن بدنیا آمد . بپاورقی صفحهٔ ۲۵ جزء اول مراجعه کنید .

فعلاً معیو بند ذکر شده‌اند و زنهای صالحات مانندساراه وغیرها ابداً نام‌برده نشده‌اند.

پس معلوم ومشخص‌گردید که کاتب عهد جدید از اشد اعدای حضرت مسیح است بجز عداوت چه جهة داشت که صالحات را ابداً متعرض نشود و ذکر ننماید و فاسقات را در نسب‌نامه ذکر نموده و اسم ببرد گویا همین اشارات دراثبات این مدعا کافی است وبرمتتبع منصف در غایت ظهور است .

رسالەهای مشکوك

الحاصل برویم‌سرسخن، درفصل‌اول دانستی که رسائل‌سته و مکاشفات یوحنا مشکوکه ومردوده بودند الی سنه ۳۶۳ ومحفل نائص‌که در سنه ۳۲۵ منعقد گردید آنها را قبول نکرد پس‌ازآن رسائل‌سته درمحفل لودیسیا درسنه ۳۶۴ مقبول ومسلم گردیدند و کتاب مکاشفات در این مجلس نیز مشکوك و مردود ماند پس ازآن در در محفل‌کار تهیج درسنه ۳۸۷ قبول‌شد .

ادعای بدون دلیل

قبولی این دومجلس حجت نیست .

اما اولاً: پس‌علمای محافل‌سته تماماً تسلیم وقبول‌نموده بودندکتاب‌یهودیت را واینکه علمای محفل لودیسیا تسلیم‌کرده ده‌آیه را از باب دهم درکتاب استیر و اینکه علمای محفل‌کار تهیج تسلیم وقبول نمودند کتاب وزدم وکتاب لوبیا وکتاب باروخ وکتاب ایکلیز یاستکیس و دوکتاب مقابیین را وتسلیم نمودند حکم ایشانرا درباره این‌کتب علمای محافل ثلثهٔ لاحقه پس هرگاه حکم ایشان از روی دلیل و برهان باشد تسلیم‌کل واجب و لازم است وهرگاه حکم ایشان بلادلیل‌وبرهان باشد کما هوالحق ردکل واجب ولازم است .

فالعجب کل‌العجب از فرقهٔ پروتستنت‌که تسلیم میکنند حکم ایشانرا درباره رسائل سته وکتاب مکاشفات و رد مینمایند و در باره غیر اینها بخصوص در باره کتاب یهودیت‌که محافل سته اتفاق نموده‌اند درباره تسلیم وقبولی او و عذر اعرج

ایشان متمشی نمیشود بالنسبه بکتب مردوده در نزد ایشان غیر ازکتاب استیر اینکه اصول آنها مفقودگردیده وباقی ترجمهٔ آنهاست که جیروم گوید : که اصل کتاب یهودیت و اصل کتاب طوبیا در لسان چالدیك از برای او حاصل گردیده است و همچنین اصل کتاب اول مقابیین و اصل کتاب ایکلیز یاستکیس درلسان عبری واین کتابها را ازاصول آنها ترجمه نموده است پس برایشان لازم است که تسلیم و قبول نمایند کتابهائیراکه اصول آنها ازبرای جیروم حاصل گردیده است علاوه براین برایشان لازم‌است که انجیل‌متی‌را نیزقبول‌ننمایند چراکه‌اصل آن‌مفقود وباقی‌ترجمهٔ آنست چنانچه مجملاً درپیش‌دانستی ودرباب‌ثانی مفصلاً مستحضرخواهی‌گردید.

اما ثانیاً: پس بنابراقرار هورن محقق مفسر تنقید و تصحیح روایات درمیان قدمای ایشان نبوده بلکه روایات واهیهٔ ضعیفه را تصدیق مینموده‌اند و برتحریر آنها اقدام میورزیده‌اند و آنانیکه پس از ایشان آمدند اقوال واهیهٔ ایشانرا متابعت مینمودند تعظیماً لهم .

پس ظن غالب اینکه بعضی روایات‌واهیهٔ ضعیفه بعلمای محافل واصل‌گردید در بارهٔ این کتابها پس آنها را تسلیم و قبول نمودند بعد از اینکه تا به چند قرن مردوده بودند .

و اما ثالثاً : گوئیم حال کتب مقدسه در نزد ایشان مانند حال کتب انتظامات و قوانین دولتست به هفت وجه :

وجه اول : آنکه آیا نمی‌بینی که ترجمهٔ یونانیه صحیح ومعتبر بود درمیان اسلاف ایشان ازعهد حوارئین تا قرن پانزدهم ومعتقد ایشان این بودکه نسخهٔعبرانیه محرف وخرابست وصحیح ترجمهٔ یونانیه است وبعدازهزار وپانصد سال‌که پانزده قرن باشد امر منعکس گردید محرف صحیح شد وصحیح غلط ومحرف‌گردید پس جهل اسلاف ایشان تماماً لازم‌آمدکه‌کتاب غیرصحیح را صحیح میدانستند وبمقتضا ومضمون‌آن‌عمل مینمودند درمدت مسطوره .

وجه دوم : آنکه‌کتاب دانیال معتبربود در نزد اسلاف ایشان و چون ارجن

بعدم صحت آن حکم کرد ترکش نمودند وازترجمهٔ تهیود وشن اخذش کردند .

وجه سیم آنکه رساله ارسیتس مسلم بود تا قرن شانزدهم پس از آن در قرن هفدهم براین رساله تکلم نمودند از اکاذیب ومجعولات گردید در نزد جمهور علمای پروتستنت .

وجه چهارم : آنکه ترجمه لاطینیه صحیح ومعتبراست در نزد فرقهٔ کاتلك و محرف وغیرمعتبر وغیرصحیحست درنزد فرقهٔ پروتستنت .

وجه پنجم : آنکه کتاب تکوین صغیر صحیح و معتبـر بود تا قرن پانزدهم و درقرن شانزدهم غیرصحیح و ازمجعـولات گردید چنانچه در باب ثانی مطلـع و مستحضر خواهی شد .

وجه ششم : آنکه کتب ثلثهٔ عزرا تاکنون مسلم ومقبولند درنزدکلیسای کرك وغیرمسلم ومردودند درنزدفرقهٔکاتلك وپروتستنت .

وجه هفتم : آنکه زبور جناب سلیمان مسلم ومقبول بود درنزد قدمای آباء ومکتوب‌بود درکتب مقدسه وتاکنون درنسخهٔ قودکس‌اسکندریانوس یافت میشود و الآن ازجملهٔ مجعولات شمرده میشود .

امیدواریم‌که انشاءالله تعالی بتدریج بمجعولات تمامی‌کتب مقدسه عهدجدید و عتیق اقرار و اعتراف نمایند .

پس از برای لبیب منصف واضح و آشکار گردیدکه در نزد اهل کتاب سند متصل یافت نمیشود نه از برای‌کتابهای عهد عتیق و نه از برای‌کتابهای عهد جدید والا همه این اختلافات در میان ایشان نبود .

و چون کار از برای ایشان خیلی تنگ میشود در این باب متمسك میشوند باینکه مسیح علیه‌السلام گواهی داد بحقیقت و صحت کتابهای عهد عتیق و حال این شهادترا مفصلاً در جواب از مغالطهٔ ثانیه از باب ثانی خواهی دانست واین ازجمله عجایب است ! و موجب حیرت اینحقیر است ! این ادعای شهادت مسیح غیر از کتابهای عهد جدید در کجاست ؟ ! حال آنها هم که خرابست پس چنین ادعا رابمیان

آوردن از بیخردی و کم عقلی است .

بهرحال جواب مفصل درجواب ازمغالطه ثانیه خواهدآمد چنانچه عرض شد.

ای مسیحی با وجدان :

ایمطالعه کنندهٔ این‌کتاب : از مسیحیین شخص عاقل منصف‌که با جان خود دشمنی نداشته باشد این تواریخ مفقودالسند را که مسمی بعهد عتیق و جدیدند سند تدین از برای خود قرار میدهد ؟ ! لاوالله مگر جاهل ونادان باشد و حال این‌کتب را ندانسته باشد توکه بحمدالله در همین فصل به حقیقت این‌کتابها مطلع گردیدی.

عجب دارم از صاحب میزان‌الحق که بعضی احکام از قرآن و احادیث نقل مینماید و میگوید اینها صحیح نیستند چرا که مخالف کلام الهی یعنی تورات و انجیلند آیا ازبرای شخص عاقل قبیح‌نیستکه این تواریخ مفقودالسند را مسمی‌بکلام الهی نماید ؟ !

تبصره :

درکتاب استیر وکتاب سرود سلیمانی مطلقاً اسم خدا یافت نمیشود حتی در یك موضع هم تا چه برسد بصفات و احکام خدا بلکه اول قصه مردخای یهودی و استیر[1] میباشد وثانی تعریف زنهاست ازاول تاآخر این‌خیلی عجیب‌استکه خداوند جلت عظمته کتابی بتوسط روح القدس بفرستد بیکی از انبیاء ومطلقاً اسم وصفات و احکام خود را در آن‌کتاب ذکر نکند ولو در یکموضع آیا خدا اسمآء و صفات

۱ـ استر دختر ابی جاعل است و مرخای برادر زادهٔ اوست ، مردخای در تربیت دختر عموی خودکوشش فراوان‌کرد. کتاب استیر از عهد عتیق داستان ازدواج استیر را بااردشیر بتفصیل بیان‌کرده وسپس می‌گوید مالیات یهودیان بدین سبب تخفیف یافت واز مرگ‌همگانی و قتل عام نجات یافتند « یهود روز فوریم را بیادبود آن خلاصی هنوز هم جشن می‌گیرند» هامان وزیر اخشویروش بدستور ملکه کشته شد و مردخای بمقام والائی رسید . اقتباس از کتاب استر و قاموس مقدس .

واحکام خود را دوست نمیدارد پس چرا ما را امر مینماید که همیشه اسم او درقلب ما واحکام او در نظر ما باشند پس معلوم استکه این کتابها از جانب خدا نیستند یقیناً.

آیا خدا با زنهاکه مخلوقات اویند عشقبازی مینماید که پستانهای شما مانند دو بچه آهویند و دندانهای شما فلان ولبهای شما فلان و شکم شما فلان وصدغین شمافلان قسمند! مثلاً درباب چهارم از کتاب سرودسلیمانی باین‌نحورقم یافته‌است.

اینك تو زیباهستی ایمحبوبهٔ من اینك تو زیباهستی وچشمانت از پشت برقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل کله بزهاست که بر جانب کوه کلعاد[1] خوابیده‌اند * دندانهایت مثل کله گوسفندان پشم بریده که از شستن بر آمده باشند * و همگی آنها توأم زائیده و درآنها یکی هم نازاد نباشد لبهایت مثل ریشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقهایت درعقب برقع تومانند پاره انار است * گردنت مثل برج داود است الخ * دوپستانت مثل دوبچه توأم آهو میباشندکه در میان سوسنها میچرند تا آخر باب .

همهٔ این کتاب ازین قبیل سخنانست اگر نعوذبالله خدا عشق بازیهم نموده است تشبیهاترا نفهمیده است چراکه هیچ شاعر صاحب سلیقه موی محبوبه رابکله بز و دندانهای او را بکله گوسفند پشم بریده تشبیه نکرده است ! و همچنین هیچ صاحب ذوقی گردن را ببرج وپستانها را به بچه آهو تشبیه نکرده است! آیامیشود گفت که این سخنان از جانب خدای عادل مقدس‌اند .

این هم یك دلیلی است که این کتابهای عهد عتیق و همچنین عهد جدید از جانب خدا نمیباشند یقیناً چون آنی که آنها را از جانب خدا دانسته است اینها را نیز از جانب خدا میداند .

خلاصهٔ کلام برویم سرسخن واز راه ضمیمه بدین فصل احکام چندی از کتب

۲ـ کلعاد یا جلعاد کوهی است درجنوب یبوق بادتفاع ۴ هزار قدم و بطول ۵ الی ۶ میل . قاموس کتاب مقدس ص ۷۴۶ .

مقدسهٔ اهل کتاب استخراج نموده دراینموضع ثبت نمائیم که اگر آن احکام ازجانب خدای عادل مقدس باشند چنانچه معتقد اهل کتاب است ازیهود ونصاری لازم میآید که تمامی اهل کتاب از متابعان جناب عیسی علیه‌السلام واجب‌القتل باشند بحکم کتابهای مقدسه .

و همچنین لازم میآیدکه انجس و اخبث و اشقی‌الناس باشند چراکه مطلقاً عمل باین احکام نمینمایند .

ختنه و دستور آن :

حکم اول : درباب ۱۷ ازسفرتکوین‌موافق ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ‌دارالسلطنه لندن سنه **۱۸۹۵** درخطاب خدا بابراهیم علیه‌السلام باین نحوعیان و بیان‌گشته‌است.

پس خدا بابراهیم کفت و اما تو عهد مرا نگاه دار تو و بعد از تو ذریهٔ تو درنسلهای ایشان * اینست عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من وشما و ذریه تو بعد از تو هرذکوری از شما مختون شود * و کوشت غلفهٔ خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشدکه در میان من وشماست * هر پسر هشت روزه از شما مختون شود هر ذکوری در نسلهای شما خواه خانه‌زاد خواه زرخرید از اولاد هراجنبی که از ذریت تو نباشد * هر خانه‌زاد تو و هر زرخرید تو البته مختون شود تا عهد من درکوشت شما عهد جاودانی باشد * و اما هر ذکور نامختون که کوشت غفلهٔ او ختنه نشود آنکس ازقوم خود منقطع شود (یعنی مقتول کردد) زیرا که عهد مرا شکسته است انتهی .

و در آیهٔ ۸ از باب هفتم ازکتاب اعمال رسولان باین نحو رقم یافته است:

و عهد ختنه را بوی دادکه بنابراین چون اسحق را آورد در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحق یعقوبرا و یعقوب دوازده پطر ایارخ[1] را .

۱ـ رئیس قبیله ، حاکم ، فرمانفروای طایفه و خانواده را پطر ایارخ خوانند .

و در آیهٔ ۳ از باب دوازدهم از سفر لویان باین نحو مسطور گشته است :
و در روز هشتم گوشت غلفهٔ او مختون شود .
و از آیهٔ ۲۱ از باب دوم از انجیل لوقا معلوم میشود که جناب عیسی نیز در روز هشتم مختون گردید و ترجمهٔ آیه باین نحو است :
و چون روز هشتم وقت ختنهٔ طفل رسید او را عیسی نام نهادند الخ .
و آیهٔ ۵ از باب سیم از رسالهٔ پولس بفیلپیان در باب عیسی باین نحو رقم گردیده است :
روز هشتم مختون شده الخ .
و در آیهٔ ۲۲ از باب هفتم از انجیل یوحنا از قول مسیح در خطاب بیهود باین نحو مسطور گردیده است :
موسی ختنه را بشما داد نه اینکه ازموسی باشد بلکه ازاجداد و در روز سبت مردم را ختنه میکند پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود الخ .
پس از آیات مرقومه معلوم ومشخص میشود که ختنه واجبست و عهد دائمی است میان خدا و حضرت ابراهیم و ذریهٔ او و نسخ بردار نیست و خود عیسی نیز مختون گردید و اقرار نیز نمود که نباید شریعت موسی شکسته بشود و نیز اقرار نمود که قبل از جناب موسی ختنه بود و مسئلهٔ ختنه واجب بود درمیان اجداد و آیهٔ ۱۴ ازسفر تکوین صریح است دراینکه آنکس که مختون نشود واجب‌القتل است.
پس بنابراین تمامی مسیحیین واجب‌القتلند زیرا که این عهد دائمی را ترك کرده‌اند .
و اقوال پولس در مقابل این احکام و نصوص که منقول گردیدند باطل وغلط و بی‌بنا میباشند بالقطع والیقین بوجوه شتی .
وجه اول : آنکه منصب تحلیل حلام و تحریم حرام و تبیین احکام ووضع قوانین شرع مختص بحضرت عیسی علیه‌السلام است حواری نمیتواند وضع هیچ

قانونی نماید تا چه رسد بنسخ قانون وابطال حکم چنانچه در فصل چهارم ازهمین باب از قول علمای مسیحیت خواهی دانست .

وجه دوم : آنکه پولس ازحواریین نمیباشد وبحسب ظاهر خدمت حضرت مسیح ابداً نرسیده است بلی بعد ازعروج حضرت مسیح خود پولس مدعی است که درعالم خلصه خدمت حضرت مسیح رسیده‌ام و مرا منصب رسالت داد مسلمین او را در این ادعا از جمله‌کذابین و خداعین میدانندکه در قرن اول ظاهر شدند و دین مسیحرا خراب نمودند و پولس رئیس آنهاست .

وجه سیم : آنکه خود جناب مسیح در مواضع متعدده ازین انجیل اقرار و اعتراف مینماید که من از برای ابطال احکام تورات و صحف انبیا نیامده‌ام بلکه از برای تکمیل .

از آنجمله در باب پنجم از انجیل متی از قول مسیح باین نحو عیان وبیان گشته است :

> کمان مبریدکه آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم از بهر ابطال‌نی بلکه بجهت تکمیل آمده‌ام * که هرآینه بشما میکویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزهٔ یا نقطهٔ از تورات هرکز زایل نکردد تا همه واقع نشود * پس هر که یکی ازین احکام‌کوچکتر رابشکند وبمردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان‌کمترین شمرده شود اما هرکه بعمل آورد و تعلیم دهد او در ملکوت آسمان بزرك خوانده خواهد شد .

پس درصورتیکه مسیح علیه‌السلام از برای ابطال احکام تورات و صحف انبیا نیامده باشد پولس‌کیست وچیست‌که احکام تورات را باطل سازد؟! بفرمایش خود جناب مسیح پولس در ملکوت آسمان کمترین خوانده خواهد شد چرا که بزرگترین احکام تورات را میشکند و بمردم تعلیم میدهد.

وجه چهارم: آنکه این حکم یعنی حکم ختنه از احکام مؤبده است واحکام مؤبده ابداً منسوخ نمیشوند لفظ عولام در اصل عبری از الفاظ تأبید و خلود است

اینستکه مترجمین فارسیه بعهد جاودانی تفسیر نموده‌اند پس باید مسئله ختنه تاقیامت باشد وحال آنکه مسیحیین نظر بمضمون اقوال جناب مسیح مطلق نسخ را درشرایع منکر میباشند .

فصل دوم از باب اول از میزان‌الحق در انکار وقوع نسخ است در شرایع و قول بوقوع نسخ در شرایع از اقوال معیوبه است در نزد جمیع مسیحیین پس چگونه میتوانند مدعی نسخ شوند ؟ !.

تأویل ختنه بقطع شهوات نفسانیه غلط و باطل است خلاف ظاهر تورات و اقوال جمیع انبیاست بلی قطع شهوات نفسانیه ظاهراً و باطناً مأمور به‌ازجانب جمیع انبیاست ولیکن آن حکمیست جدا وحکم ختنه حکمیست علیحده طفل هشت روزه چه شهوت دارد؟ ! تا قطع‌شود ویا نشود! حضرت مسیح علیه‌السلام در روز هشتم که مختون‌گردید آیا گوشت غلفهٔ او قطع شد و یا شهوات او؟ وحال آنکه آیهٔ ۱۱ ازباب هفدهم ازسفر تکوین که مرقوم‌گردید باین‌نحو است: وکوشت غلفهٔخود را مختون سازید .

وآیهٔ ۱۳ باین نحو است : هر خانه‌زاد تو و هر زرخرید تو البته مختون شود تا عهد من درکوشت شما عهد جاودانی باشد .

و درآیهٔ ۱۴ میفرماید : واما هرذکور نامختون‌که‌کوشت غلفهٔ او ختنه نشود آنکس از قوم خود منقطع شود الخ .

پس این‌کلمات صریحند در اینکه گوشت غلفه را باید ختنه‌کرد.

جناب ابراهیم خلیل علیه السلام نود و نه ساله جمیع شهوات او مقطوع گردیده بود که خدا باو تکلم نمود و اورا امر فرمود بختنه . پس آنجناب خود را ختنه نمود وجناب اسمعیل وهرکه درخانهٔ او بود همه مختون‌گردیدند و در ذریهٔ او تاکنون باقی است مگر تابعان پولس! ازحضرت ابراهیم این حکم بجناب اسمعیل علیه‌السلام رسید واز او بعربها حتی در ایام جاهلیت نیز ختنه مینمودند .

درباب۱۲ ازکشف‌الآثار فی‌قصص انبیاء بنی‌اسرائیل درصفحهٔ۱۴۳ ازنسخهٔ

مطبوعهٔ سنه ۱۸۴۶ درمدح اعراب باین نحو رقم گردیده : وفخر دائمی راکه اعراب کرده و زبان ایشان و رسم ختنه که ازجد خودشان یعنی ازحضرت ابراهیم الخلیل میراث مانده انتهی بالفاظه .

تا ظهور حضرت ختمی مرتبت که از اولاد اسماعیل و ابراهیم علیهما السلام این حکم را مؤکد فرمودند چراکه از احکام مؤبده بود و نسخ بردار نبود تاکنون این حکم درمیان مسلمین باقیست پس در حقیقت مسلمین از ذریهٔ حضرت ابراهیم خلیلند نه مسیحیین اینست که خداوند جل شأنه در قرآن مجید میفرماید :

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ [1] پس در کمال صافی معلوم ومشخص گردید که مسلمین حکم خدا وجمیع انبیا را متابعت نمودندازجناب ابراهیم خلیل تاجناب عیسی علاوه برمتابعت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم بخلاف مسیحیین که حکم خدارا ازابراهیم تاجناب عیسی علیهما السلام مخالفت نمودند وبحکم این تورات واجب القتلند یقیناً .

خوك و گوشت آن :

حکم دوم : آنکه دزباب یازدهم ازسفر لاویان باین نحو رقم گردیده است:

وخداوندموسی وهرون را خطاب کرده بایشان گفت * بنی اسرائیل را خطاب کرده بگوئید اینها حیواناتی هستندکه میباید بخورید از همه بهائمی که درروی زمین اند * هرشکافته سم که شکاف تمام دارد ونشخوار- کننده از بهائم آنرا بخورید * اما از نشخوارکنندگان و شکافته گان سم اینها را مخورید یعنی شتر زیرا نشخوار میکند لیکن شکافته سم نیست آن

۱ــ ترجمه: سزاوارترین مردم بابراهیم علیه السلام آنانندکه : (در آن زمان) پیروی او راکردند و این پیغمبر «اسلام» و آنان که « در این زمان » باو گرویده اند . خداست ولی مؤمنان . سورهٔ آل عمران ۳ : ۶۸ .

برای شما نجس است * وونك زیرا نشخوار میکند اماشکافته سم نیست
این برای شمانجس‌است * وخرکوش زیرانشخوارمیکند لیکن شکافته‌سم
نیست این برای شمانجس است * وخوك زیرا شکافته سم است وشکاف
تمام دارد لیکن نشخوار نمیکند این برای شما نجس است * ازکوشت
اینها مخورید و لاش آنها را لمس مکنید اینها برای شما نجسند .

و در آیهٔ ۴ از باب ۶۵ ازکتاب اشعیای نبی در مذمت خورندگان گوشت
خوك و سایر نجاسات باین نحو وارد گردیده است :

که در قبرها ساکن شده در مغارها منزل دارندکه کوشت خنزیر
میخورند و خورش نجاسات در ظروف ایشانست .

و در باب ۶۶ ازکتاب مزبور باین نحو مسطور گردیده است :

وآنکه هدیه بگذراند مثل کسی است که خون خنزیر را بریزد *
و خداوند میکوید آنانیکه از عقب یکنفرکه در وسط باشد خویشتن را
در باغات تقدیس و تطهیر مینمایند وکوشت خنزیر و رجاسات وکوشت
موش میخورند با هم تلف خواهند شد .

و در باب ۱۴ از تورات مثنی در خطـــاب به بنی اسرائیل باین نحو مرقوم
گردیده است :

هیچ چیز مکروه مخورید * اینست حیواناتی‌که بخورید کاو
و کوسفند و بز * و آهو و غزال وکور و بزکوهی و ریم[1] و کاودشتی
ومهات * وهرحیوان شکافته سم‌که سم را بدوحصه شکافته دارد ونشخوار
کند آنرا از بهائیم بخورید * لیکن از نشخوارکنندکان و شکافته‌کان سم
اینها را مخورید یعنی شتر وخرکوش و ونك[2] زیراکه نشخوار میکنند

۱ـ کلمه‌ایست عربی ، آهوی سفید یا بره آهو را گویند . منتهی‌الارب .
۲ـ گاو مادهٔ وحشی یا قوچ‌کوهی که در طور سینا و دشت عربستان پیدا می‌شود . قاموس کتاب مقدس .

اما شکافته سم نیستند اینها برای شما نجسند * و خوك زیرا شکافته سم است لیکن نشخوار نمیکند * از کوشت اینها مخورید و لاش آنها را لمس مکنید .

پس آیات مذکوره و سایر که مانند اینهایند صریحند در حرمت اکل لحم خنزیر و خرگوش و غیرهما و نجاست آنها و ملاقات آنها نیز سوجب نجاستست خواه با رطوبت و خواه بی‌رطوبت چرا که مقید ننمود باینکه با رطوبت ملاقات نکنید بلکه گفت ازگوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس مکنید اینها برای شما نجسند .

اذا قرر ذلك پس گوئیم از جملهٔ واضحات و انکارش از جملهٔ ممتنعاتست که الذ اطعمه و بهترین مأکولات درنزد مسیحیین عموماً من‌دون استثناء از علما وجهال و نساء ورجال حتی قسیسین عظام « مگر آنهائیکه ازمطلق لحمیات اجتناب‌مینمایند مانند پاپ و غیره » گوشت خوك است ابداً از اواجتناب نمینمایند چنانچه‌گوشت او ترجیح دارد برگوشت گوسفند در نزد مسیحیین همچنین شیر و پنیر او ترجیح دارد برشیر وپنیرگوسفند .

ملاحظه کن چه قدر شیطان اینها را مسخرکرده‌که با بودن گوشت خنزیر ابداً ازگوشت گاو وگوسفند و امثال اینها از حیوانات حلال نمیخورند مگرفقرای ایشان که مکنت واستطاعت ندارندکه‌گوشت خوك تحصیل‌نمایند اضطراراً ازگوشت حیوانات حلال میخورند چنانچه جناب اشعیا فرمودندکه ظروف وسفره‌های ایشان مملو از نجاساتند بلکه گوشت جمیع سباع و درندگانرا میخورند مگر سگ را آنهم نه بجهت متابعت شرع بلکه چون یك‌حیوان شریف وعزیزیست درنزدایشان ازین بابت گوشت او را نمیخورند از عزت و احترام سگ در نزد مسیحیین اینکه بااو هم‌غذا میشوند شبها دربغل‌خود میخوابانند وروزها روی زانوی خود می‌نشانند با خود بحمام میبرند او را با صابون میشویند درکالسکه پهلوی خود مینشانند و با خود بکلیسا میبرند بمقام قدس هم داخل میشود و اگر روی اوراق تورات و یا

انجیل بخوابد و ملوث نماید زجر و منعش نمیکنند این امور را بچشم خود دیدم والآن هم محسوس است بدون اغراق عرض میکنم بعضی از مسیحیین پدر ومادر خود را اینقدر احترام نمینمایندکه سگ را حرمت مینمایند بالقطع والیقین سگ در نزد ایشان بهتر از والدین ایشانست .

پس ثابت ومحقق گردیدکه جماعت مسیحیین بحکم کتابهای مقدسهٔ خودشان نجس و ناپاك ترین کل خلق جهانند عجب دارم ازبعضی بوالهوسان ایرانکه دراین جزو زمان ملقب بفرنگی‌مآبند که با این مردم نجس مخالطه مینمایند و درخوردن گوشت خنزیر تابع ایشان و با ایشان همراهی مینماید بخیالشانکه درشرایع انبیای سابقه گوشت او حلال و خون او پاك است نه از شرایع اسلام خبر دارند و نه از شرایع انبیای سابق و میخواهم عرض کنم این تقصیر از پدران و مادران ایشانست زیرا که از ایام طفولیت آنها را میبرند در مکتب خانه‌های آنها میگذارند افعال و اقوال و احوال ایشانرا این اطفال یاد میگیرند حقیر نمیگویم که تعلیم زبان و یا اطلاع برکتابهای ایشان بد است بلکه اطلاع برعقاید وکتابهای ایشان در این‌جزو زمان از واجب واجباتست که بتواند ازکتابهای خودشان برایشان نقص نماید ولی مشروط براینکه اول شرایع اسلام را اصلاً و فرعاً بادله یاد بگیرد آنوقت برود پی یادگرفتن زبان ایشان و نقض وارد آوردن برایشان چرا که تکمیل نفس مقدم برتکمیل غیر است .

پرندگان و گوشت آنها :

حکم سیم : ایضاً در باب ۱۱ از سفر لاویان باین نحو رقم گردیده است :

ازهمه آنچه در آبست اینها را بخورید هر چه پروفلس دارد در آب خواه در دریا خواه در نهرها آنها را بخورید * و هر چه پروفلس ندارد در دریا یا درنهرها از همه حشرات آب وهمه جانورهائیکه درآب میباشند اینها نزد شما مکروه باشند * البته نزد شما مکروهند ازگوشت

آنها مخورید ولاش آنها را مکروه دارید * هر چه در آبها پروفلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود .

و در باب ۱۴ از تورات مثنی باین نحو تحریر گردیده :

ازهمه آنچه در آبست اینها را بخورید هرچه پروفلس دارد آنها را بخورید * و هرچه پروفلس ندارد مخورید برای شما نجس است .

پس کلمات مرقومه صریحند در اینکه از حیوانات بحریه هیچکدام پاك و مأکول‌اللحم نیستند مگرهمان ماهی فلس و بالدار که مسلمین گوشت او رامیخورند و پاك میدانند موافق فرمایش حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه واله و سلم .

و اما مسیحیین همه کس میداندکه خلافاً لله ولانبیائه و لکتبه از هیچ حیوانی ازحیوانات بحریه اجتناب نمینمایند وزغ وخرچنگ و سنك‌پشت[1] و غیرهم گوشت اینهـا از الذاطعمه است در نزد ایشـان اگر مهمان عزیزی وارد بر ایشـان بشود و در سفره وزغ و خرچنگ باشد احترام او بعمل آمده است والا فلا پس ثابت و محقق گردیدکه مسیحیین حرام‌خوار ونجسند بحکم کتب مقدسه .

و در باب ۱۱ ایضاً از سفر لاویان در باب طیور از مأکول و غیر مأکول و طاهر و نجس باین نحو عیان و بیان گشته است :

و از مرغان اینها را مکروه دارید خورده نشوند زیرا مکروهند عقاب واستخوان‌خوار ونسر بحر[2] * وکرکس ولاشخور باجناس آن * و غراب باجناس آن * و شترمرغ و جغد و مرغ دریائی و باز باجناس آن * و بوم و غواص و بوتیمار * و قاز و مرغ‌سقـا و رخم * و لقلق وکلنك[3] باجناس آن و هدهد و شبپره .

۱ـ جانوری است که در آب وخشکی زندگی می‌کند و پشتش مثل کاسهٔ استخوانی است‌که نامهای دیگرش کاسه پشت وسنگ پشت است . فرهنگ نظام و معین .

۲ـ پرنده‌ایست‌لاشخواروتند پرواز گویند به‌یکروزه‌می‌تراند ازشرق به‌غرب رودبرهان‌قاطع.

۳ـ رخم : کرکس را گویند و قاموس مقدس آنرا مرغ فرعون معرفی می‌کند . لقلق : پرنده‌ایست سفرکننده‌که آنرا لکلك نیز خوانند . کلنك : پرنده‌ایست عظیم‌الجثه از راستهٔ ←

و در باب چهاردهم از تورات مثنی باین نحو تحریرگردیده است :
از همه مرغان طاهر بخورید و اینست آنهائیکه نخورید : عقاب واستخوان‌خوار ونسربحر * ولاشخوار وشاهین‌وکرکس باجناس‌آن * و هر غراب باجناس‌آن * و شترمرغ وجغد ومرغ دریائی و باز باجناس آن * و بوم و بوتیمار و قاز * و قائت و رخم و غواص * و لقلق و کلنك باجناس آن و هدهد و شبپره * و همه حشرات بالدار برای شما نجسند خورده نشوند * اما ازهمه مرغان طاهر بخور * هیچ میته مخورید بغریبه‌که درون دروازه‌های تو باشد بده تا بخورد یا باجنبی بفروش زیرا که تو برای یهواه خدایت قوم مقدس هستی و بزغاله را در شیرمادرش مپز انتهی .

مخفی نماندکه جماعت مسیحیین اغلب و اکثر این طیور نجس و حرام را میخورند و پاك میدانند بخصوص غراب و قاز باجناس آن .

پس معلوم گردیدکه مسیحیین بحکم این کتب مقدسهٔ خودشان نجس وحرام خوارند چراکه ازین طیور نجس و حرام اجتناب نمینمایند وگوشت اکثر اینها را میخورند وآنهائی را هم‌که نمیخورند گمان میکنندآنها تلخ وبیمزه است نه‌بجهت متابعت شرع .

حشرات و خوردن آنها

حکم‌چهارم : درباب یازدهم ازسفر لاویان باین نحوعیان وبیان‌گشته است:
وهمه حشرات بالدارکه برچهارپا میروند برای شمامکروه‌اند *
لیکن اینها را بخورید ازهمه حشرات بالدارکه برچهارپا میروند هرکدام که برپاهای خود ساقها برای جستن برزمین دارند * ازآن قسم اینها را

→
دراز پایان و جزء پرندگان مهاجر محسوب میشود و تلمودئین آنرا نوعی کرکس می‌دانند اقتباس ازقاموس‌کتاب مقدس، فرهنگ‌های نظام و دکترمعین .

بخورید ملخ باجناس آن و دبا[۱] باجناس آن و حرجوان[۲] باجناس آن و جندب[۳] باجناس آن * و سایر حشرات بالدار که چهار پا دارند برای شما مکروه‌اند * ازآنها نجس میشوید هر که لاش آنهـا را لمس کند تا شام نجس باشد * و هر که چیزی از لاش آنها را بردارد رخت خودرا بشوید و تا شام نجس باشد * وهر بهیمه که شکافته سم باشـد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند و هر که آنها را لمس کند نجس است * و هرچه بر کف پا رود از همـه جانورهائی که برچهارپا میروند آنها برای شما نجس‌اند هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد و هر که لاش آنها را بردارد رخت خود را بشوید .

مؤلف گوید : این کلمات صریحند درنجاست شیر وببر وپلنگ وامثال اینها از خرس ومیمون وغیره و مسیحیین از اینها اجتنـاب نمی‌نمایند و بحکم کتابهای مقدسهٔ خود نجسند .

وآیهٔ ۲۹ ازباب مزبور :

و ازحشراتیکه برزمین میخزندآنها برای‌شما نجسند موش کور[۴] و موش و سوسمار باجناس‌آن * و دله و ورل و چلپـاسه وکرباسه[۵] و بوقلمون ازجمیع حشرات اینها برای شما نجسند هر که لاش آنهارا لمس کند تا شام نجس باشد .

۱ـ بچهٔ ملخ را پیش از بال گرفتن دبا خوانند . صحاح‌اللغة .

۲ـ کلمه‌ایست یونانی نوعی ملخ را گویندکه بال وپر نداردو آنرا گرفته می‌پزند و بانمك می‌خورند . برهان قاطع .

۳ـ نوعی ملخ است که عرب آنرا قبوط خواند . المنجد .

۴ـ قاموس آنرا حیوانی عجیب با دمی بزرگ و زبانی دراز معرفی می‌کند و برهان قاطع آنرا شبپره می‌داند وآنرا مرغ عیسی و انگشت برکت نیز خوانند .

۵ـ گربهٔ صحرایی را دله گویند ، ورل جانوریست شبیه سقنقور و سوسمار ، کوچکترین نوع سوسمار را چلپاسه خوانند وکرباسه نوعی وزغ است . برهان قاطع .

مسود این‌اوراق‌گوید: جماعت مسیحیه ازخوردن اینها هرگزاجتناب نمیکنند بلکه‌گوشت اینها را ترجیح میدهند برگوشت بره که پاك و حلالست .

پس ثابت‌گردید که اینهـا انجس واخبث ناسند و از حشرات بالدار هرگز اجتناب نمینمایند .

و بهرچیزی که یکی ازاینها بعداز موتش بیفتد نجس‌باشد خواه هرظرف چوبی خواه رخت خواه چرم خواه جوال هرظرفی که درآن‌کار کرده شود درآب‌گذاشته شود وتا شام نجس‌باشد * وهرظرف سفالینی که یکی ازاینها درآن بیفتد آنچه درآنست نجس باشد .

میته و حکم آن

مؤلف‌گوید : از میتهٔ هیچ‌حیوانی اجتناب نمی‌کنند اگرموش وامثال ذالك مثلاً درمیان روغن‌وعسل ایشان بیفتد وبمیرد ازاو اجتناب‌نمیکنند بلکه‌مانند سابق آنرا باخود موش میخورند .

پس ثابت ومحقق گردیدکه اینها انجس خلق خدایند و تا آخر این باب که احکام است ابداً مرعی نمیدارند وهیچ حکم حلال و حرام و طاهر و نجس درمیان ایشان نیست و درین آزادی و بی‌قیدی ازحلال وحرام وطاهر و نجس بقول پطرس متمسك میشوندکه درباب دهم ازکتاب اعمال بدین نحو رقم یافته است :

روز دیگر چون طی مسافت‌کرده نزدیك بشهر میرسیدند قریب بساعت ششم پطرس ببام خانه برآمد تا دعاکند * و واقع شد که گرسنه شده خواست که چیزی بخورد اما چون برای او مهیا میکردند بیخودی او را رو نمود * پس دید آسمانرا گشاده و ظرفی را چون چادر بزرگی بچهارگوشه بسته بسوی زمین آویخته بر او نازل میشود * که درآن هر قسمی از دواب و وحوش وحشرات زمین ومرغان هوا بود * و خطابی بوی رسیـد که ای پطرس برخاسته ذبح کن و بخور پطرس‌گفت حاشا

خداوندا که هرکز چیز ناپاك یا حرام نخورده‌ام * بار دیکر خطاب بوی رسیدکه آنچه خدا پاك‌کرده تو حرام مخوان * واین سه مرتبه واقع شد که درساعت آنظرف بآسمان بالا برده شد * و چون پطرس متحیر بود که این رؤیائیکه دید چه باشد ناکاه فرستاد کان کرنیلیوس[1] خانهٔ شمعون را تفحص‌کرده بردرکاه رسیدند انتهی .

پس جماعت مسیحیین متمسك باین قول میشوند وجمیع اشیاء راکه بحکم تورات نجس وحرامست طاهر وحلال میدانند و بعد از قول بعدم نسخ در شرایع تمسك بدین‌قول‌ازجملهٔ‌عجایبست بالجمله‌تمسك ایشان بدین‌قول‌باطل‌است‌بوجوهی:

وجه اول : آنکه در سابق‌گفتیم‌که در فصل چهارم از همین‌کتاب مفصلاً و مدللاً خواهدآمدکه منصب تحلیل و تحریم اشیاء و وضع قانون شرع مختص به حضرت عیسی است حواری ویا وصی نمیتواند چیزی را حلال‌ویاحرام نماید نجس را طاهر وطاهررا نجس بخواند ومذهب حضرت عیسی هم اینست‌که تمامی احکام تورات وصحف انبیاء برقرارند چنانچه درباب پنجم از انجیل متی‌که می‌فرماید:

کمان مبریدکه آمده‌ام تا توراة یا صحف انبیا را باطل سازم از بهرابطال نی بجهة تکمیل‌آمده‌ام * که هرآینه بشما میکویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزهٔ یا نقطهٔ از تورات هرکز زایل نکردد .

پس هرقولی‌که مخالف قول‌مسیح باشد یقیناً باطل‌است خود مسیح میفرماید بجهة تکمیل آمده‌ام نه بجهة ابطال تا آسمـان و زمین زایل نشود همزهٔ یا نقطهٔ از تورات هرگز زایل‌نگردد وتمامی مسیحیین انجیل را مکمل تورات میدانند نه‌ناسخ آن بعداز این اعتقاد وصریح قول مسیح امثال این سخنانرا بمیان آوردن در تحلیل اشیاء از بیخردی وکم‌عقلی است‌که عاقل نمیتواند بگویدکه تورات منسوخ نیست

۱ـ «Kernilyus» ازجانب قیصر به‌رومانیها حکومت میکرد. بت‌پرست بود و بعد غسل تعمید یافت و بخدای مسیح ایمـان آورد و راهرا برای ایمان آوردن قبـایل هموارکرد . کتاب قاموس مقدس ص۷۲۷ و اعمال رسولان ۱۰ : ۴۸ .

و این اشیاء نیز طاهر وحلالند .

وجه دوم : آنکه کلمات پطرس صریحند در اینکه گرسنه بوده است و از شدت گرسنگی غش کرده معلومست گرسنه در خواب طعـام و تشنه آب می‌بیند ! چون خیلی گرسنه بوده لهذا سفرهٔ او مانند چادر بود والا آسمان جای دواب ووحوش و حشرات زمین نیست .

وجه سوم : آنکه خود پطرس خواب را تعبیر نمود بعموم نبوت و مقصود از دواب و وحوش وحشرات زمین و مرغان هوا اشخاص و طوایف و ملل مختلفه میباشند مقصود اینکه هرشخصی ازهرملت و هرطایفه که باشد باید اورا دعوت کرد وقتی که داخل دین خدا شد پاك ومقبول خداست وبعدازآمدن پطرس بخانه کرنیلیوس درخطاب بدو وکسان او درآیهٔ ۲۸ ازهمین باب باین نحو رقم شده است :

پس بدیشان گفت (یعنی پطرس) شما مطلع هستید که مرد یهودی
را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او آمدن حرامست لیکن خدا
مرا تعلیم داد که هیچکس را حرام ویا نجس نخوانم .

پس ثابت و محقق گردید که مقصود پطرس آنستکه ما گفتیم زیرا گفت خدا مرا تعلیم داد که هیچکس را حرام ویا نجس نخوانم نگفت که خدا مرا تعلیم داد که هیچ چیز را حرام ویا نجس نخوانم و واضحتر ازاین آیه، آیهٔ۲۸ در سریانی باین نحو رقم گردیده :

وَمِرِّي اِلِهِ اَختُون پِداعِيتُونَ دِليلَ بَدَستُور لِنَش يَهُودَا يَاد تَابِعْ يَن اَتي لِكسِ نَشَ دِلِيلى مِن مِلَّتْ دِكِنَه وَقَتِيُ مُوخِزْيَلِي اَلَه دِلاَ اَمِرِ بُوْتْ نَشَ مُوْرْدَارَيَنْ چَپِلْ

حاصل اینکه شما میدانید که مرد یهودی بحکم تورات نباید بادیگران ملاقات نماید و ایشانرا دعوت بملت بفرماید لیکن خدا مرا تعلیم داده است که هیچکس را حرام ونجس نخوانم بلکه همه را دعوت نمایم هر که قبول کرد پاکست از هرملت

و هر طایفه که میخواهد باشد :

لفظ نش که در دوموضع ازین آیه واقع گردیده است بمعنی ناس و اشخاص است پس درکمال صافی معلوم شد که مقصود پطرس اشخاص اند کلام او هیچ ربطی بحلیت وحرمت وطهارت ونجاست اشیاء ندارد .

نفاس واحکام آن

حکم پنجم : درباب ۱۲ ازسفرلاویان باین نحو رقم گردیده است :

و خداوند موسی را خطاب کرده گفت * بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو چون زنی آبستن شده پسری نرینه بزاید آنگاه هفت روز نجس باشد موافق ایام طمث حیضش نجس باشد * و در روز هشتم گوشت غلفهٔ او مختون شود * و سی وسه روز در خون تطهیرخود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید وبمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود * و اگر دختر بزاید دو هفته برحسب مدت طمث خود نجس باشد وشصت و شش روز درخون تطهیرخود بماند * و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاخته برای قربانی گناه بدر خیمه اجتماع نزدکاهن بیاورد * واو آنرا بحضور خداوند خواهد گذرانید و برایش کفاره خواهد کرد تا ازچشمهٔ خون خود طاهرشود اینست قانون آنکه بزاید خواه پسرخواه دختر * واگر دست او بقیمت بره نرسد آنگاه دو فاخته ویا دو جوجه کبوتر بگیرد یکی برای قربانی سوختنی ودیگری برای قربانی گناه وکاهن برای وی کفاره خواهد کرد وطاهر خواهد شد انتهی .

پس کلمات مرقومه صریحند در اینکه زن اگر پسر زائیده باشد ایام نفاس او چهل روز میباشد و در اینمـدت نجس است بمکان مقدس نباید داخل بشود و اگر دختر زائیده باشد ایام نفاسش هشتاد روز است وچون ایام طهرش برای پسریادختر

تمام شد شرط حصول طهارت اینستکه برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاخته برای قربانی گناه بدر خیمهٔ اجتماع نزد کاهن بیاورد و کاهن موافق تکلیفی که در این کلمات مرقومست معمول دارد تا زن از چشمهٔ خون خود طاهر شود والا در نجاست خود باقی خواهد بود .

و تو میدانی که نه خیمهٔ اجتماعی از برای ایشان باقی مانده است و نه کاهن که باید از اولاد هرون باشد و نه برهٔ یکساله میبرند ازبرای قربانی سوختنی درحال قدرت و استطاعت و نه جوجه کبوتر و یا فاخته درحال عدم استطاعت و ابداً این احکام را معمول نمیدارند و بجا نمیآورند فعلی‌هذا تمامی زنها از یهود و نصاری نجسند ونباید بکلیسا بروند و نباید دست بانجیل وتورات بزنند زیراکه گفت‌هیچ چیزمقدس را لمس ننماید وبمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود وتمام شدن ایام طهرهم مشروط بشرط مذکوره است و چون شروط مسطوره را معمول نمیدارند لهذا در نجاست خود باقی هستند و هیچ عبادت از ایشان صحیح ومقبول نخواهد بود .

وحضرت مریم نیز ازبرای حصول تطهیرنفاسش همان قانون را منظورداشت چنانچه در باب دوم از انجیل لوقا مرقوم گردیده است :

وچون ایام تطهیرشان بحسب‌شریعت موسی رسید او راباورشلیم بردند تا بخداوند بگذرانند * چنانکه در شریعت خداوند مکتوبست که هر ذکوریکه رحم راکشاید مقدس خداوند خوانده شود * و تا قربانی گذرانند چنانکه در شریعت خداوند مقرر است یعنی جفت فاخته یا دو جوجه‌کبوتر انتهی .

و اگر کسی گوید که شرط تکلیف قدرت و استطاعتست و تکلیف مالایطاق از خداوند جلت عظمته قبیح است حال که ما نه خیمهٔ اجتماع داریم و نه کاهنی که از اولاد هرون باشد پس این تکلیف از ما ساقط است .

در جواب ازین سؤال گوئیم که خدا میدانست که خیمهٔ اجتماع شما جمع

و ازروی زمین برداشته خواهد شد و کهنه که از اولاد هرون باشند منقرض خواهند گردید پس اگر این کلام کلام خدا بود لازم بود که بفرماید بعد از برداشته شدن خیمهٔ اجتماع وانقراض اولاد هرون چه بایدکرد پس‌چون چیزی واضحاً دراینباب بیان نشده است معلوم میشودکه یا اینها کلام خدا نیستند و یا این تکالیف تا وقت معین و زمان مشخص بوده‌اند پس از آن منسوخ خواهندگردید .

و ثانیاً گوئیم که هرگاه دو تکلیف اول مقدور شما نیستند دو تکلیف ثانی که عبارت ازقربانی سوختنی و قربانی رفع گناه باشد مقدور شما هست علت ترك اینها چیست؟ بجز تسامح وتساهل در امر دین و هرگاه شخص مثلاً مکلف بدو تکلیف باشدکه یکی از آنها مقدور او باشد و دیگری بجهت امر عارضی مقدورش نباشد نباید تکلیف مقدور را ترك نماید که آن یکی مقدور من نیست **المیسور لا یسقط بالمعسور** هرگاه مثلاً خدا حکم کندکه نماز دائماً باید درکلیسا خوانده شود ورفتن بکلیسا بعلت مرض و غیره مقدور شخص نباشد نباید نماز را ترك نماید بلکه نماز را باید در خانهٔ خود و یا جای دیگر که ممکن و مقدور اوست بجا بیاورد .

آیا نمی‌بینی که بسالهای دراز قبل از ولادت مسیح علیه‌السلام خیمهٔ اجتماع بهم خورده بود وکهنه نیزکه از اولاد هرون باشند منقرض گردیده بودند مع‌هذا جناب مریم‌علیهاالسلام‌باقی‌تکالیف که مقدور ومیسراو بورند ازبرای حصول‌تطهیرش آنها را موافق شریعت حضرت موسی بجا آورد چنانچه از باب دوم از انجیل‌لوقا منقول گردید .

آیا نمی‌بینی که در آیهٔ ۲۴ از باب دوم از انجیل لوقا میگوید : یا قربانی گذرانند چنانچه درشریعت خداوند مقرراست یعنی جفت فاخته یا دوجوجه‌کبوتر.

پس ثابت ومحقق گردیدکه تمامی زنهای اهل‌کتاب ازیهود ونصاری بحکم تورات و انجیل نجسند و مردهای ایشان نیز نجسند بجهت عدم اجتناب از زنها و نمیدانم که چطور این زنها را بکلیسا راه میدهند وکلام خدا یعنی تورات وانجیل را بدست اینها میدهند و حال آنکه خدا فرمود چیزهای مقدس را لمس ننمایند و

بمکان مقدس داخل نشوند مگر اینکه گویند کلیسا و کنایس ما مقدس نیستند و تورات و انجیل هم تقدس ندارند گوئیم **هذا هو الحق و عین الانصاف** .

پیسی و حکم آن

حکم ششم : آنکه در باب سیزدهم از سفر لاویان باین نحو عیان و بیان گشته است :

ورختی که بلای برص داشته باشد خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه * خواه در تار و خواه در پود چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم یا از هرچیزیکه از چرم ساخته شود * اگر آن بلامایل بسبزی یا بسرخی باشد در رخت یا درچرم خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی این بلای برص است بکاهن نشان داده شود * وکاهن آن بلا را ملاحظه نماید و آن چیز راکه بلا دارد هفت روز نگاه دارد * و آنچیزیراکه بلا دارد در روز هفتم ملاحظه کند اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد خواه درتار خواه در پود یا در چرم درهرکاریکه چرم برای آن استعمال میشود این برص مفسد است و آنچیز نجس میباشد * پس آن رخت را بسوزانند چه تار و چه پود خواه در پشم خواه در پنبه یا هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد زیرا برص مفسد است بآتش سوخته شود * اما چون کاهن آنرا ملاحظه کند اگر بلا در رخت خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی پهن نشده باشد * پس کاهن امر میفرماید تا آنچه راکه بلادارد بشویند و آنرا هفت روز دیگر نگاه دارد * و بعد از شستن آنچیزیکه بلا دارد کاهن ملاحظه نماید اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده هرچند بلاهم پهن نشده باشد این نجس است آنرا بآتش بسوزانند این خوره است خواه فرسودگی آن در درون باشد یا در بیرون * و چون کاهن ملاحظه نماید اگر بلا بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد پس آنرا از رخت یا

از چرم خواه از تار خواه از پود پاره کند * اکر باز در آن رخت خواه درتار خواه در پود یا درظرف چرمی ظاهرشود این برآمدن برص است آنچه را بلا دارد بآتش بسوزاند * و آن رخت خواه تار خواه پود یا ظرف چرمیرا که شسته و بلا از آن رفع شده باشد دوباره شسته شود و طاهرخواهد بود * اینست قانون بلای برص دررخت پشمین یاپنبه خواه در تار خواه در پود یا در هرظرف چرمی برای حکم بطهارت یا نجاست آن انتهی .

مؤلف این کتاب گوید: این احکام موجب تعجب است عقلاً رخت و یا ظرف چرمی بلای برص‌گرفتن یعنی چه ؟ و یابلا در آنها پهن شدن چه معنی‌دارد؟ آیا میشود باین خیالات واهیه رخت و یاظرف چرمی را سوزانید و یا پاره کردن؟! آیا این تضییع مال نیست ؟ آیا تضییع مال حرام نیست؟ آیا میشودگفت این‌احکام از جانب خدای عادل مقدس میباشند؟ !کسی را ندیده ونشنیده‌ایم از یهود ونصاری که این احکام را مراعات نماید و یا اینکه بگوید رخت من در صندوق و یا درخانه بلای برص گرفته است بلا در او پهن و یاکم و یا مایل بسبزی و یا سرخی میشود اینها خیالات واهیهٔ فاسده هستند .

ثروتمند وپیسی :

حکم هفتم: در خصوص تطهیر مبروص در باب چهاردهم از سفر لاویان باین نحو عیان وبیان شده است :

و خداوند موسی را خطاب کرده کفت * اینست قانون مبروص در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود * و کاهن بیرون لشکرکاه برود و کاهن ملاحظه کند اکر بلای برص از مبروص رفع شده باشد * کاهن بدهدکه برای آنکسیکه باید تطهیر شود دوکنجشك زنده طاهر و چوب ارز وقرمز و زوفا بکیرند * وکاهن امرکندکه یك‌کنجشك را در ظرف

سفالین در بالای آب روان بکشند * و اماکنجشك زنده را با چوب ارز
وقرمز و زوفا بگیرد و آنها را باکنجشك زنده بخون کنجشکی که بر آب
روان کشته شده فرو برد * و برکسیکه ازبرص باید تطهیر شود هفتمرتبه
بپاشد وحکم بطهارتش بدهد وکنجشك زنده را بسوی صحرا رهاکند*
و آنکسیکه باید تطهیر شود رخت خود را بشوید و تمامی موی خود را
بتراشد و باب غسل کند و طاهر خواهد شد و بعد از آن بلشکرگاه داخل
شود لیکن تا هفت روز بیرون خیمهٔ خود بماند * و در روز هفتم تمامی
موی خود را بتراشد ازسر و ریش و ابروی خود یعنی تمامی موی خود
را بتراشد ورخت خود را بشوید وبدن خود را بآب غسل دهد پس طاهر
خواهد بود * و در روز هشتم دو برهٔ نرینه بی‌عیب و یك برهٔ ماده یك
سالهٔ بی‌عیب و سه‌عشر آرد نرم سرشته شده بروغن برای هدیه آردی ویك
لج روغن بگیرد * وآن کاهنی که او را تطهیرمیکند آن کسی راکه باید
تطهیرشود با این چیزها بحضورخداوند نزد درخیمه اجتماع حاضرکند*
و کاهن یکی از بره‌های نرینه راگرفته آنرا بآن لج روغن برای قربانی
جرم بگذراند و آنها را برای هدیه جنبانیدنی بحضور خداوند بجنباند*
و بره را درجائیکه قربانی گناه و قربانی سوختنی را ذبح میکند درمکان
مقدس ذبح کند زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است این
قدس اقدس است * و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد و کاهن آنرا بر
نرمهٔ گوش راست کسیکه باید تطهیر شود و برشست دست راست و بر
شست پای راست وی بمالد * وکاهن قدری از لج روغن گرفته آنرا در
کف دست چپ خود بریزد * وکاهن انگشت راست خود را بروغنی که
درکف چپ خود دارد فرو برده و هفتمرتبه روغن را بحضور خداوند
بپاشد * وکاهن ازباقی روغنی که درکف وی است برنرمهٔ گوش راست
و بر شست دست راست و برشست پای راست آنکسیکه باید تطهیر بشود

بالای قربانی جرم بمالد * و بقیهٔ روغن راکه درکف کاهن است برسر آنکسیکه باید تطهیر شود بمالد وکاهن برای وی بحضور خداوندکفاره خواهدنمود * وکاهن قربانی‌ کناه را بکذراند وبرای آنکسیکه بایدتطهیر شود نجاست او راکفاره نماید و بعد ازآن قربانی سوختنی راذبح‌ کند* وکاهن قربانی سوختنی وهدیه آردیرا برمذبح بکذراند وبرای وی‌کفاره خواهدکرد وطاهر خواهد بود انتهی .

اینها احکام تطهیر غنی بودند و احکام تطهیر فقیر از همین باب از آیهٔ ۲۱ تا ۳۲ نوشته‌شده‌است تحریر آنها رادراینجا لازم‌ندانستم اگرخواسته‌باشی رجوع کن[1] .

اما احکامیکه‌گذشت بازیچه واسباب مضحکه ومسخره است هدیه رابحضور خداوند جنبانیدن وهفتمرتبه روغن را بحضور خداوند پاشیدن تمامی اینها بازیست اینستکه از یهود ونصاری هیچکس مطلقاً باینها عمل نمینماید وحق هم همین‌استکه نباید عمل نمایند زیراکه اگر مشعبد و مقلدی در معبر عام چنانچه رسمست بدستور مزبور بساط شعبده بازی خود رابگستراند وبازی تطهیرمبروص را در بیاورداطفال و جهال از برای آن مشعبد میخندند و استهزاء و دستانه‌اش میکنند شخص عاقل چگونه قبول میکندکه این زخاریف از جانب خدای عادل مقدس باشند .

خانه بیمار پیسی :

حکم هشتم: درخصوص خانهٔ مبروص ایضاً درباب چهاردهم از سفرلاویان باین نحو رقم گردیده است :

و خداوند موسی وهرون را خطاب کرده کفت * چون بزمین کنعان‌که من‌آنرا بشما بملکیت میدهم داخل شوید و بلای برص[2] را در

۱ــ در تطهیر فقیر از برص بجای دو بره یك بره ویا دوجوجه و بجای سه عشر آرد یك‌عشر را کافی می‌داند بقیهٔ حکم‌ها تقریباً یکسان است .

۲ــ مرض پیسی را گویند بصفحه ۱۱۹ جزء اول مراجعه شود .

خانه از زمین ملك شما عارض گردانم * آنگاه صاحب خانه آمده کاهن را اطلاع داده بگوید که بنظر میآید که مثل بلا درخانه است * و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا خانه را خالی کنند مبادا آنچه درخانه است نجس شود و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود * و بلا را ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه از خطهای مایل بسبزی یا سرخی باشد و از سطح دیوار گودتر بنماید * پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز به‌بندد * و در روزهفتم کاهن باز بیاید وملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد* آنگاه کاهن امرفرماید تا سنگهائیراکه بلا در آنهاست کنده آنها را بجای ناپاك بیرون شهر بیندازند * واندرون خانه را ازهرطرف بتراشند وخاکی راکه تراشیده باشند بجای ناپاك بیرون شهر بریزند * و سنگهای دیگر گرفته بجای آنسنگها بگذارند و خاك دیگر گرفته خانه را اندود کنند * و اگر بلا برگردد و بعد ازکندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن باز در خانه بروز کند * پس کاهن آید وملاحظه نماید اگربلا درخانه پهن شده باشد این برص مفسد درخانه است وآن نجس است * پس‌خانه راخراب کند باسنگهایش وچوبش وتمامی خاك خانه وبجای ناپاك شهر بیندازند* وهرکه داخل‌خانه شود درتمام روزهائیکه بسته باشد تاشام نجس‌خواهد بود * و هرکه در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هرکه در خانه چیزی خورد رخت خود را بشوید * و چون کاهن بیاید وملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد پس کاهن‌حکم بطهارت خانه بدهد زیرا بلا رفع شده است * و برای تطهیر خانه دو کنجشك وچوب ارز وقرمز وزوفا[۱] بگیرد * و یك کنجشك را درظرف

۱- ارز : سرو صنوبر ودرخت انار را نیز گویند. زوفا : نی معروفی است که برای تطهیر از آن استفاده می‌شود . قرمز : رنگی است معروف کاهنان خیمه‌نشین هنگام تطهیر لباس قرمز بتن‌می‌کردند . اقتباس از قاموس کتاب مقدس وبرهان قاطع .

سفالین بر آب روان ذبح نماید * و چوب ارز و زوفا و قرمز و گنجشك زنده راگرفته آنها را بخون گنجشك ذبح شده و آب روان فرو برد و هفت مرتبه برخانه بپاشد * و خانه را بخون گنجشك و بآب روان و بگنجشك زنده و بچوب ارز و زوفا وقرمز تطهیر نماید * و گنجشك زنده را بیرون شهر بسوی صحرا رها کند وخانه راکفاره نماید و طاهر خواهد بود * اینست قانون برای هر بلای برص وبرای سعفه[1] * وبرای برص رخت وخانه * و برای اماس و قوباء[2] ولکه براق * و برای تعلیم دادن که چه وقت نجس میباشد و چه وقت طاهر این قانون برص است انتهی.

پس گوئیم این احکام نیز مثل سایر که مانند اینهایند از ثمرات ونتایج اوهام میباشند آیا میشود خانه را خراب کرد بمثل این اوهام که اوهن از بیت عنکبوتند آیا عقلای اروپا اعتقاد مینمایند که رخت وسنگ و دیوارهای خانهٔ مبتلا بمرض برص شوند وبدون ملاحظه خانه را خراب و رختهارا بسوزانند آیا میشود گفت این احکام از جانب خدا میباشند عقل سلیم حاکم است وبطور قطع حکم مینماید که خدا از این احکام وامثال اینها ابداً خبر ندارد.

خون و حکم آن :

حکم نهم : درباب پانزدهم از سفر لاویان باین نحو عیان وبیان گشته است:

وخداوند موسی وهرون را خطاب کرده گفت * بنی اسرائیل را خطاب کرده بگوئید مردیکه جریان از بدن خود دارد او بسبب جریانش نجس است * واینست نجاستش بسبب جریان او خواه جریانش از گوشتش

۱ـ سعفه : قرحه باشد که بر سر پیدا شود و در ابتدا بثورات متفرقه باشند و متقرح شوند بعد خشك ریشه شود و علامت وی آنستکه اندربن مژگان چون سبوس پدیدآید ... ومژگان بریزد . لغت نامه دهخدا .

۲ـ نوعی از خشکریشه که در پوست آدمی پدیدآید . فرهنگ نفیسی ج ۴ ص ۲۷۲۰ .

روان باشد خواه جریانش از کوشتش بسته باشد این نجاست اوست * هر بستری که صاحب جریان براو بخوابد نجس است وهرچه بر آن‌بنشیند نجس است * وهر که بستر اورا لمس‌نماید رخت خودرا بشوید و به‌آب غسل کند وتاشام نجس‌باشد * وهر که بنشیند بهرچه صاحب جریان بر آن نشسته بود رخت خود را بشوید و به‌آب غسل کند و تا شام نجس باشد * و هر که بدن صاحب جریان را لمس نماید رخت خود را بشوید و به‌آب غسل کند و تا شام نجس‌باشد * و اکر صاحب جریان برشخص‌طاهر آب دهان اندازد آن‌کس رخت خود را بشوید و به‌آب غسل‌کنـد و تا شام نجس باشد * وهرزینی که صاحب جریان بر آن سوار شود نجس‌باشد * و هر که چیزی را که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس باشد و هر که این‌چیزها را بردارد رخت خود را بشوید و به‌آب غسل کند و تاشام نجس باشد * وهر کسی راکه صاحب جریان لمس نماید و دست خودرا به‌آب نشسته باشد رخت خود را بشوید و به‌آب غسل کند و تا شام نجس باشد * وظرف سفـالین که صاحب جریان آنرا لمس نماید شکسته شود و هرظرف چوبین به‌آب شسته شود * و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشـد آنکاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد و رخت خود را بشوید و بدن‌خود را به‌آب غسل‌دهد وطاهر باشد * ودرروز هشتم دو فاخته ویا دو جوجه‌کبوتر بکیرد و بحضور خداوند بدر خیمه اجتماع آمده آنها را بکاهن بدهد * وکاهن آنها را بکذراند یکی برای قربانی کناه ودیکری برای‌قربانی سوختنی وکاهن برای‌وی بحضور خداوند جریانش را کفاره خواهدکرد انتهی .

مؤلف این کتاب گوید : احکام مسطوره ازچند جهت محل تعجب وحیرتند:
اولاً : همهٔ این تشدیدات در باب قروح و جروح و بواسیر وامثـال ذالك معنی ندارد .

ثانیاً : حکم بنجاست موضعی که جریان دارد صحیح و بقاعده است دیگر حکم بنجاست تمامی بدن ازبرای چیست .

ثالثاً : هر بستری که صاحب جریان بر آن بخوابد خواه جریان بر آن سرایت کند خواه نکند چرا باید نجس باشد .

رابعاً : اعجب واغرب ازهمه حکم آیهٔ پنجم است ازجهات شتی...

اولاً : هرکسی بستر اورا لمس نماید رخت خود را بشوید و حال آنکه بمجرد لمس نجاست بتمامی رخت سرایت نمیکند یقیناً برفرض محال هرگاه فرض شود که نجاست بتمامی رخت او سرایت کرد همان شستن رخت کافی است دیگر به آب غسل کردن لازم ندارد برفرض اینکه نجاست بتمامی بدن او نیز سرایت کرد شستن بدن وغسل کردن درحصول طهارت کافی است دیگر بقای او درنجاست تاشام یعنی چه ؟

حکم آیهٔ ششم نیز محل تعجب است حکم بنجاست آب دهن صاحب جریان ازچه بابت است اولاً ؟ و ثانیاً شخص طاهر چرا باید جمیع بدن خود را بشوید و اکتفا به شستن همان موضعی که آب دهن بر آن واقع گردیده است ننماید؟ برفرض محال یك قطره آب دهان بهمهٔ رخت و بدن او سرایت کرد پس از اینکه رخت را شست و به آب غسل کرد بقای او درنجاست تا شام علت ندارد .

سادساً : ظروف سفالینی که صاحب جریان آنها را لمس نموده است ازبرای چه شکسته شوند آیا مطهر میباشد یا نه اگر مطهر است پس شستن به آب درحصول طهارت کافی است واگر مطهر نیست پس ظروف چوبین چرا ازشستن پاك میشوند؟ واگر فرض شود که نجاست باعماق اینها نفوذ کرده است وفرض نمائیم که آب اعماق آنها را پاك نمینماید ظروف چوبین نیز باید شکسته وسوخته شوند وحال آنکه اگر آب مطهر است ظاهر و باطن آنها را پاك مینماید چنانچه نجاست در اعماق آنها سرایت میکند بعد ازخشکانیدن و پاك کردن آب نیز دراعماق آنها نفوذ مینماید .

سابعاً : بعد از حصول طهارت ازبرای صاحب جریان هفت روز از برای

تطهیر نشستن یعنی‌چه؟ و بعداز هفت روز قربانی چه معنی دارد ؟

خلاصهٔ کلام هر کسی فی‌الجمله شعوری داشته باشد بالبداهه میداند که این احکام وسایر که مانند اینهایند بالقطع والیقین از جانب خدای عادل مقدس نمیباشد.

پس وجود این احکام دلایل قاطعه است که این کتب مقدسه از جانب خدا نمیباشند بلکه اینها ازثمرات ونتایج اوهام یهود ونصاری میباشند و اگر فرض شود که اینها از جانب خدا هستند چنانچه معتقد اهل کتابست لازم میآید که اهل کتاب از یهود ونصاری انجس واخبث‌ناس باشند زیرا مطلقاً عمل باین‌احکام نمینمایند .

الحاصل وجود این‌قبیل احکام درکتب مقدسه اسباب مضحکه است از برای مخالفین ملت یهود ونصاری .

جنابت و حکم آن :

حکم دهم : ایضاً درباب‌پانزدهم ازسفرلاویان باین‌نحوعیان‌و بیان‌گشته‌است:

و چون منی ازکسی درآید تمامی بدن خود را به‌آب غسل دهد وتا شام نجس باشد * و هرزنی‌که مرد بااو بخوابد و انزال‌کند باآب غسل‌کند وتا شام نجس باشند .

و درآیهٔ ۴ ازباب ۲۲ ازسفر لاویان باین نحو رقم‌گردیده است :

هرکسی ازذریهٔ هرون‌که مبروص یاصاحب جریان باشد تاطاهر نشود ازچیزهای‌مقدس نخورد وکسی‌که هرچیزی راکه ازمیت نجس‌شود لمس نماید وکسی‌که منی از وی درآید .

و درباب ۲۳ از تورات مثنی باین‌نحو رقم گردیده است :

واکر درمیان شماکسی باشدکه ازاحتلام شب نجس‌شود از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود * چون شب نزدیك شود با آب غسل‌کند وچون آفتاب غروب‌کند داخل اردو شود انتهی .

پس‌کلمات مرقومه صریحند در اینکه مقاربت زنان با انزال موجب وجوب

غسل است وهچنین خروج منی مطلقاً خواه درخواب وخواه در بیداری وتا غسل نکند خوردن اشیاء مقدسه از برای او حرامست فعلیهذا ازخوردن نان تقدیس از برای مسیحیین حرام است که غسل نمیکنند نه ازبرای احتلام و نه ازبرای مقاربت با زنان .

پس نظر باین احکام مسیحیین از رجال ونساء انجس و اخبث‌ناسند زیرا که گفتیم ابداً غسل نمینمایند وهررختی وهرچیزی که منی برآن باشد باید شستشو شود ابداً نمیشویند .

حیض و دستورات آن :

حکم یازدهم : ایضاً درباب۱۵ ازسفرلاویان درباب احکام حیض‌واستحاضه باین نحو عیان وبیان گشته است :

و اکر زنی جریان دارد وجریانی که در بدنش است خون باشد هفت روز درحیض‌خودبماند وهرکه اورا لمس‌نماید تاشام نجس باشد* و برهرچیزی که درحیض‌خود بخوابد نجس باشد و برهرچیزی که بنشیند نجس باشد * وهرکه بستر اورا لمس‌کند رخت خود را بشوید و به‌آب غسل‌کند وتا شام نجس باشد * وهرکه چیزی راکه او برآن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید وبه‌آب غسل‌کند وتا شام نجس‌باشد * و اکرآن بربستر باشد یا برهرچیزی که او برآن نشسته بود چون‌آن چیز را لمس‌کند تا شام نجس باشد واکر مردی با او همبسترشود وحیض او بر وی باشد تاهفت روز نجس خواهدبود وهربستری راکه برآن‌بخوابد نجس خواهد بود * و زنی که روزهای بسیار غیر از زمان حیض خود جریان خون دارد یا زیاده از زمان حیض‌خود جریان دارد تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود ونجس است * و هر بستری که در روزهای جریان خود برآن بخوابد مثل بستر حیضش برای

وی خواهد بود و هرچیزی که بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود * وهر که این چیزها را لمس نماید نجس میباشد پس رخت خود را بشوید و به‌آب غسل کند وتا شام نجس باشد * و اگر از جریان خود طاهر شده باشد هفت روز برای‌خود بشمارد و بعداز آن طاهرخواهد بود * ودر روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد و آنها را نزد کاهن بدرخیمهٔاجتماع بیاورد * وکاهن یکی‌را برای‌قربانی گناه ودیگری برای قربانی سوختنی بگذراند و کاهن برای وی نجاست جریانش را بحضور خداوند کفاره کند * پس بنی‌اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد مبادا مسکن‌مرا که درمیان ایشانست نجس سازند ودرنجاست خود بمیرند * اینست قانون کسی که جریان دارد و کسی که منی از وی درآید واز آن نجس شده باشد * وحایض در حیضش وهر که جریان دارد خواه مرد خواه زن ومردی که با زن نجس همبسترشود انتهی .

پس این‌احکام نیز مانند احکام سابق محل نظر وتأملند چراکه ظاهر و روشن است که بمجرد لمس چیزی که حایض بر او نشسته باشد نجاست در تمامی بدن و رخوت لامس سرایت نمینماید بلکه مطلقاً سرایت نمیکند و اگر سرایت توهم شود شستن همان عضو فقط کافی است و اگر فرض محال شود که بمجرد لمس جمیع رخوت وبدن لامس نجس میشوند بعداز شستن جامه وغسل بدن بقای‌او درنجاست تا شام وجهی ندارد .

عجب اینکه اگر مرد جماع کند و یا محتلم شود شستن تمامی جامه‌ها بر او واجب نیست بلکه شستن همان موضعی که منی بر آن واقع میشود کافیست و دراین موضوع بمجرد لمس چیزهائی که حایض برآنها نشسته است شستن جمیع‌رختهای لامس واجب است .

و اعجب اینکه اگریکقطره خون‌حیض بمرد برسد مانند خود حایض تا هفت روز نجس است بلکه ازخود حایض هم بدتر است زیرا ممکن است این یك قطره

خون درآخر حیض بمرد رسیده باشد پس ازبرای حایض طهارت حاصل و این در نجاست خود باقیست .

ومن متحیرم ونمیدانم درصورتیکه آب طاهر لنفسه و مطهر لغیره باشد چرا در روز اول بشستن آنموضع یا تمامی بدن طهارت حاصل نشد .

عجیبتر ازهمه حکم مستحاضه است چراکه ممکنست سالهای دراز استحاضه طول بکشد و در اینمدت خودش درنجاست وملاقی او نیز نجس خواهد بود.

و از انجیل نیز مفهوم میشود که در عهد جناب عیسی زنی بود دوازده سال مبتلا بمرض استحاضه بود وجناب عیسی او را شفا داد چنانچه درآیهٔ ۲۰ ازباب ۲۹ از انجیل متی[1] وآیهٔ ۲۵ ازباب پنجم از انجیل مرقس[2] وآیهٔ ۴۳ ازباب هشتم از انجیل لوقا[3] مرقوم‌گردیده است پس نظر باین احکام جماعت نصاری ازصغیروکبیر وذکور واناث کلهم اجمعین بدون استثناء احدی انجس و اخبث‌ناسند چراکه‌مطلقاً این‌احکام را مراعات نمینمایند بلکه درایام حیض‌واستحاضه با زنها مقاربت مینمایند پس مرد و زن کلهم اجمعین واجب‌القتل نیز میباشند .

حکم آیهٔ ۱۸ ازباب بیستم ازسفرلاویان باین نحو است :

وکسی‌که با زن حایض بخوابد و عورت او را کشف نماید او چشمهٔ او راکشف‌کرده است و او چشمهٔ خون خودرا کشف نموده‌است هردو ایشان ازمیان قوم خودمنقطع خواهندشد (یعنی هردو مقتول‌خواهند گردید.)

پس ثابت و محقق گردیدکه بحکم این تورات جماعت نصاری هم نجس و

۱ــ انجیل متی ۲۸ باب بیشتر ندارد و داستان زن مزبور در همان انجیل باب ۹ آیه ۱۹ تا ۲۷ بیان شده است .

۲ــ انجیل مرقس نیز در باب مزبور آیهٔ ۲۵ تا ۳۵ داستان را مشروحاً بیان‌کرده است .

۳ــ انجیل لوقا هم چنین گوید : ناگاه زنی‌که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بوده وتمام مایملك خود را صرف اطباء نموده و هیچ‌کس نمی‌توانست او را شفا دهد از پشت سر وی آمده دامن ردای او را لمس نمودکه در ساعت جریان خونش ایستاد .

هم واجب‌القتلند و خون ایشان از مرد و زن بحکم شرع خودشان هدر است بلکه بقای ایشان در روی زمین معصیت است که تعطیل دراجرای حدود و احکام‌الله جایز نیست و کسیکه قتل او بحکم شرع واجب شد فوراً باید کشته بشود عجبتر اینکه بالصراحه‌مینویسند که احکام تورات منسوخ نگردیده و نخواهد گشت .

طریق قربانی کردن :

حکم دوازدهم: در باب ۱۶ از سفر لاویان باین نحو مرقوم گردیده است:

و دو بز را بگیرد و آنها را بحضور خداوند بدرخیمه اجتماع حاضر سازد * و هرون بر این دو بز قرعه اندازد یك قرعه برای خداوند و یکقرعه برای عزازیل (یعنی شیطان) * وهرون بزی راکه قرعه برای خداوند برآن برآمد نزدیك بیاورد وبجهت‌قربانی‌گناه بگذراند * وبزی که قرعه برای عزازیل برآن برآمده بحضور خداوند زنده حاضر شود و برآن کفاره نماید و آنرا برای عزازیل بصحرا بفرستد * و هرون دو دست‌خود را برسر بززنده بنهد وهمه خطایای‌بنی‌اسرائیل وهمه‌تقصیرهای ایشانرا با همه گناهان ایشان اعتراف نماید و آنها را برسر بز بگذارد و آن را بدست شخص حاضربصحرا بفرستد * وآنکه بز را برای‌عزازیل رها کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد وبعد از آن بلشکرگاه داخل شود انتهی .

و اینحکم هم بسیار عجیب است .

اولاً: قربانی عزازیل یعنی چه .

و ثانیاً : زنده بصحرا رهاکردن چه معنی دارد .

و ثالثاً : گناهان بنی‌اسرائیل‌را برسر بز بگذارد معقول نیست چرا که گناه یکچیز محسوسی نیست .

و اگر مقصود ازین گذاردن گذاردن معنوی باشد هم معقول نیست و بدون

شك وشبهه این قربانی ازبرای غیرخداست ومشرکین هند قوچها را باسماءِ خدایان خود در بازارها قربان میدهند نه دربیابانها .

تنبیه : بعضی ازمترجمین فارسیه بز قربانی عزازیل را به بز طلیقه ترجمه نموده‌اند ولفظ عزازیل را انداخته‌اند ازآنجمله مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و سنه ۱۸۷۸ علاوه براینکه خیانت و تدلیس است تحریف درکلام الهی نیزهست خدا هدایتشان بفرماید باین‌تحریف وتصرف جزئی مقصودکلی را تقویت نموده‌اند لیکن ما دراینجزئی تحریف ازایشان شکایت نداریم وآنچه ما نوشتیم موافق است با ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ .

حکم قربانی کردن :

حکم سیزدهم: در باب ۱۷ از سفر لاویان باین نحو مسطورگشته است :

هرشخصی ازخاندان اسرائیل‌که‌گاوویاگوسفند یابز درلشکرگاه ذبح نماید یا اینکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید * وآنرا بدرخیمهٔ اجتماع نیاورد تا قربانی برای خداوند پیش مسکن‌خداوند بگذراند برآن شخص خون محسوب خواهد شد او خون ریخته است وآن شخص ازقوم خود منقطع خواهد شد * تا اینکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح میکنند بیاورند یعنی برای خداوند بدر خیمهٔ اجتماع نزد کاهن آنها را بیاورند بجهت ذبایح سلامتی بجهت خداوند ذبح نمایند * و کاهن خون را بر مذبح خداوند نزد درخیمهٔ اجتماع بپاشد وپیه را بسوزاند تا عطرخوشبو برای خداوند شود * وبعد ازین‌ذبایح خودرابرای دیوهائیکه در عقب آنها زنا میکنند دیگر ذبح ننمایند این برای ایشان در پشتهای ایشان فریضه دائمی خواهد بود انتهی .

این حکم نیز محل تعجب وتأمل است وبنا براینحکم نیزاهل‌کتاب واجب‌القتلند چراکه مطلقاً اینحکم را نیزمانند احکام سابقه مراعات نمینمایند و حال آنکه

اینحکم از احکام مؤبد است از برای ایشان و عطرپیه نیز بسیار کثیف و بدبو است خدای بنی‌اسرائیل چه‌لذتی خواهد برد ازعطرپیه معلوم میشودکه خدای بنی‌اسرائیل خیلی بی‌سلیقه است بطوریکه از عطرپیه خوشش میآید خلاصهٔ کلام اهل کتاب از یهود ونصاری الآن در هرجای عالم ذبح مینمایند و خونی محسوبند .

لباس دو رنگ :

حکم چهاردهم : درآیهٔ ۱۹ ازباب‌نوزدهم باین‌نحو عیان‌وبیان گشته‌است:

فرایض مرانگاه دارید بهیمه خود رابغیرجنس آن بجماع وامدار ومزرعهٔ خود را بدوقسم تخم مکار ورخت از دوقسم بافته شده دربرخود مکن انتهی .

آیاکسی یافت میشود درمیان جماعت یهود ونصاری‌که این احکام رامراعات نماید و رخت از دو قسم بافته شده در برخود نکند ؟ !

پس جماعت یهود ونصاری بحکم‌کتابهای خودکلهم فاسق وفاجرند .

درخت ختنه شده :

حکم پانزدهم : ایضاً درباب ۱۹ ازسفرمسطورباین نحومذکورگشته است:

و چون بآن زمین داخل شدید وهرقسم درخت را برای خوراك بنشانیدپس میوه‌آنرا مثل نامختونی‌آن بشمارید سه‌سال‌برای شمانامختون باشد خورده نشود * و درسال چهارم همهٔ میوهٔ آن برای تمجید خداوند مقدس خواهد بود * و درسال پنجم میوهٔ آنرا بخورید تا محصول خود را برای شما زیاده‌کند من یهواه خدای شما هستم .

مؤلف این‌کتاب‌گوید: این‌حکم نیزازاحکام عجیبه‌است مختونی ونامختونی درخت یعنی‌چه بعضی از درختهای میوه هستند که در سال اول میوه میدهند مانند آلبالو و رز تا چهارسال خورده نشوند تضییع مالست .

اینستکه جماعت یهود و نصاری ملتفت مسئله گردیده‌اند در سال اول یا دوم هروقت درخت میوه داد میخورند بخلاف حکم خدا .

سال آرامش :

حکم شانزدهم : درباب ۲۵ از سفر مذکور باین‌نحو مزبور شده :

شش‌سال مزرعهٔ خود را بکار و شش‌سال تاکستان خودرا پازش بکن ومحصولش را جمع کن * و درسال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد یعنی‌سبت برای خداوند مزرعهٔ خود را مکار وتاکستان خودرا پازش منمای * آنچه ازمزرعهٔ تو خودرو باشد درو مکن وانکورهای موپازش نکردهٔ خود را مچین سال‌آرامی برای زمین‌باشد * وسبت زمین‌خوراك بجهة شما خواهد بود برای تو وغلامت وکنیزت و مزدورت و غریبهٔ‌که نزد تو مأوی‌کزینند * و برای بهایمت و برای جانورانی‌که در زمین تو باشند همه محصولش خوراك خواهد بود انتهی .

این‌حکم عظیم‌الشأن هم درمیان یهود و هم درمیان نصاری متروکست .

یوبیل سالها :

حکم هفدهم : درباب وسفر مسطور باین‌نحو مذکورگشته است :

وبرای خود هفت سبت سالها بشمار یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل‌ونه سال خواهدبود * ودر روز دهم ازماه هفتم در روزکفاره‌کرنای بلند آواز را بکردان درتمامی زمین‌خود کرنا را بکردان * سال پنجاهم را تقدیس نمائید ودرزمین برای جمیع ساکنانش‌آزادی را اعلان‌کنید این‌برای‌شما یوبیل[1] خواهد بود وهرکس

۱ــ یوبیل سال‌راحتی است‌که بعداز هفت هفت‌سال (سال‌پنجاهم) نگهداری میشود وددراین‌سال بنده‌ها آزاد می‌شوند و زمینها بصاحبان اصلی برمی‌گشت. عده‌ای‌گویندکه یوبیل عملاً نگاه داشته نمی‌شد بلکه قولا بود. قاموس‌کتاب مقدس ص۹۶۴ .

ازشما بملك خود برکردد وهرکس ازشما بقبیلهٔخود برکردد * این‌سال پنجاهم برای شما یوبیل خواهد بود زراعت مکنید و حاصل خودروی آنرا مچینید و انکورهای مو بازش نکردهٔ آنرا مچینید چونکه یوبیلست برای شما مقدس خواهدبود محصول آنرا درمزرعه بخورید* دراین‌سال یوبیل هرکسی از شما بملك خود برکردد * و اکر چیزی بهمسایهٔ خود بفروشی یا چیزی ازدست همسایه‌ات بخری یکدیکر را مغبون مسازید...

و اکر کوئید درسال‌هفتم چه‌بخوریم زیرااینك نمیکاریم وحاصل خود را جمع نمیکنیم * پس درسال ششم برکت خود را بشما خواهد فرمود ومحصول سه سالهٔ خواهدداد * ودرسال‌هشتم بکارید وازمحصول کهنه تا سال نهم بخورید تا حاصل آن برسد کهنه را بخورید * و زمین بفروش ابدی نرود زیرا زمین ازآن منست و شما نزدمن غریب و مهمان هستید * ودرتمامی زمین ملك خود برای زمین فکاك بدهید .

و آیهٔ ۲۳ و۲۴ موافق ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو ترجمه شده‌اند :

اما زمین ابداً فروخته نشود زیرا که زمین از آن منست چونکه شما پیش من غریبان ومیهمانانید * ودر تمامی زمین میراث‌خودتان فدیهٔ زمین را بدهید * اکر برادر تو فقیرشده بعضی از ملك خود را بفروشد آنکاه ولی‌او که خویش‌نزدیك‌او باشد بیاید وآنچه‌راکه برادرت میفروشد انفکاك نماید * و اکرکسی ولی ندارد وبرخوردار شده قدر فکاك آنرا پیدا نماید* آنکاه سالهای‌فروش‌آنرا بشمارد وآنچه راکه زیاده‌است بآنکسی که فروخته بود رد نماید و او بملك خود برکردد * و اکر نتواند برای خود پس‌بکیرد آنکاه آنچه فروخته است بدست خریداران تاسال یوبیل بماند و در یوبیل رها خواهد شد و او بملك خود خواهد برکشت * و اکرکسی‌خانهٔ سکونتی درشهر حصاردار بفروشد تا یکسال تمام بعداز

فروختن آن حق انفکاك آنرا خواهد داشت مدت انفکاك آن یکسال خواهد بود * و اگر در مدت یکسال تمام آنرا انفکاك ننمایند پس آنخانه که در شهرحصاردار است برای خریداران نسلاً بعد نسل برقرارباشد دریوبیل رها نشود * لیکن خانه‌های دهات که حصارکرد خود ندارد با مزرعه‌های آن زمین شمرده شود برای آنها حق انفکاك هست و دریوبیل رهاخواهد شد * واما شهرهای لاویان[1] خانه‌های شهرهای ملك ایشان حق انفکاك آنها همیشه برای لاویانست * و اگر کسی از لاویان بخرد پس آنچه فروخته شده است ازخانه یا ازشهرملك او دریوبیل رها خواهد شد زیراخانه‌های شهرهای لاویان درمیان بنی‌اسرائیل ملك ایشانست * ومزرعه‌های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود زیراکه این برای ایشان ملك ابدیست انتهی.

مؤلف کتاب گوید : مفهوم ازحکم شانزدهم و هفدهم چند امریست .

اول : آنکه سال هفتم از برای اهل کتاب سبت است زراعت و پازش از برای ایشان حرامست .

دوم : آنکه محصولات خودرو را نباید درو کنند که حرامست و همچنین انگورهای موپازش نکرده رانباید بچینند بلکه همانطوردرصحرا باید بمانند خوراك حیوانات وسباع صحرا بشوند .

سیم : آنکه سال پنجاهم از برای اهل‌کتاب یوبیل است مانند سال هفتم زراعت نمودن وغیره در این سال حرام است .

چهارم : آنکه اهل‌کتاب اختیار ندارندکه زمین و املاك خود را به بیع و شرای ابدی خرید وفروش نمایند .

پنجم: آنکه اگرکسی ازایشان از راه اضطرار بعضی املاك خود را فروخت برولی او واجبستکه بیع را فسخ نماید واگر ولی ندارد خودبایع باید حتی‌المقدور

---

[1] ـ لاویان را چهل وهشت شهر بود بمساحت هزار زرع و سیزده شهر ازآنها مخصوص‌کاهنان بود . قاموس‌کتاب مقدس ص ۷۶۰ .

سعی نماید در انفکاك زمین خود .

ششم : آنکه اگر شخصی ولی ندارد وخودش هم قادر برانفکاك نشد درسال پنجاهم که یوبیل است ملك بصاحب خود برمیگردد بحکم‌الله و تمامی معامله‌جات ملکی جماعت یهود ونصاری درسال پنجاهم بهم میخورد و ملك هر کسی بخودش برمیگردد .

هفتم: آنکه اگر کسی از جماعت یهود ونصاری خانهٔ سکونتی از خودش در شهر حصاردار داشته باشد و بفروشد تا یکسال بحکم خدا خیار فسخ دارد واگر فسخ ننمود در یوبیل برنمیگردد و اما خانه‌های دهاتی که اطرافش حصار ندارد با مزرعهٔ آنها دائماً خیار فسخ از برای بایع ثابتست و در سال یوبیل مجاناً بلاعوض بصاحبش برمیگردد .

هشتم : آنکه اگر کسی ازسبط لاویان خریدنماید درسال یوبیل خانهٔ شهری ودهی بصاحبش برمیگردد واین ازخصایص لاویانست وهمچنین مزرعه‌های‌حوالی شهرهای ایشان نباید فروخته شوند این نیز از خصایص ایشانست.

پس گوئیم اگر این احکام حکم‌الله‌اند چنانچه معتقد جماعت یهود و نصاری است پس تمامی‌تصرفات ایشان دراملاك خودشان بغیرنحومسطورغصبی وحرامست کسیرا ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم از یهود و نصاری که عمل باین احکام نماید و ملك را دریوبیل بصاحبش رد نماید پس ثابت ومحقق‌گردید که اهل‌کتاب ازیهود ونصاری ابداً تدین ندارند وعمل باحکام خدا نمینمایند عجبتراینکه این احکام را ابدی‌میدانند و بالصراحه میگویند غیر منسوخ‌اند حتی در سال هفتم و پنجاهم ترك زراعت نیز نمینمایند و حال آنکه برایشان واجبستکه در سال هشتم حاصل‌کهنه بخورند .

لباس ریشه‌دار بپوشید :

حکم هجدهم: درباب ۱۵ ازسفر اعداد درباب اینحکم عظیم‌الشان ورفیع المنزله باین نحو عیان وبیان گشته است :

و خداوند موسی را خطاب کرده گفت * بنی اسرائیل راخطاب

کرده بایشان بگو که برای خود بر گوشهای رخت خویش درقرنهای خود صمیصیت[1] بسازند و رشتهٔ لاجوردی بر هر گوشهٔ صیصیت بگذارند * و بجهت شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمامی اوامر خداوند را بیاد آورده بجا آورید و در پی دلها وچشمان خودکه شما درپی آنها زنا میکنید منحرف نشوید .

و کلمات مرقومه در ترجمه فارسیه مطبوعهٔ لندن سنه ۱۸۵۶ باین نحو نوشته شده اند: وخداوند موسی راخطاب کرده گفت ۳۸ که با بنی اسرائیل متکلم شده بایشان بگو که جهت خود بر کنارجامه ریشه‌ها در قرنهای خود بسازند و برریشه کناره فتیلهٔ لاجوردی نصب نمایند ۳۹ واز برای شما ریشه باشد تا آنکه بر آن نگریسته تمامی اوامر خداوند را بیاد آورده بجا آورید و در پی دلخواه و چشمان خودتان که در عقب آنها زناکاری میکنید تفحص ننمائید انتهی .

پس گویم اینحکم از احکام عظیمه ومؤبده میباشند و ازبرای سایر احکامست پس رأس و رئیس جمیع احکام است و از جملهٔ محسوساتست که اثری ازین حکم در میان یهود ونصاری پیدا نمیشود .

پس معلوم و محقق گردید که دین‌داری مطلقاً در میان اهل کتاب نیست .

قربانی گناه :

حکم نونزدهم : در باب ۱۹ از سفر اعداد باین نحو مسطورگردیده :

و خداوند موسی وهرون را خطاب کرده گفت * اینست فریضه شریعتی که خداوند آنرا امر فرموده گفت ببنی اسرائیل بگوکه گاو سرخ پاك که درآن عیب نباشد و یوغ برگردنش نیامده باشد نزد تو بیاورند* وآنرا بالعازارکاهن[2] بدهید وآنرا بیرون ازلشکرگاه برده پیش روی وی

۱ـ نوار ریشه‌داریست که بآن تارو پود جامه منظم گرددوآنراشوکه الحائك نیز خوانند المنجدص ۴۵۲

۲ـ پسر سوم هارون بود که هم درزمان پدر و هم بعد از پدر بکهانت مشغول بود (سفر اعداد ۳ : ۳۲) وفوت وی را یوسفوس مورخ بیست وپنج سال بعد ازرحلت موسی می‌داند. قاموس کتاب مقدس ص ۹۴ .

کشته‌شود * والعازار کاهن بانکشت خود ازخون آن‌بکیرد و بسوی‌پیشگاه خیمهٔ اجتماع آن خون را هفت مرتبه‌بپاشد * وکاو درنظر او سوخته شود پوست وکوشت وخون با سرکین آن سوخته شود * و کاهن چوب سرو با زوفا وقرمز کرفته آنهـا را درمیان آتش‌کاو بیندازد * پس‌کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را بآب غسل‌دهد وبعد از آن درلشکرکاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد * وکسیکه آنرا سوزانید رخت خود را به‌آب بشوید و بدن خودرا به‌آب غسـل دهد و تا شام نجس باشد * و شخص طاهر خاکستر کاو را جمع کرده بیرون از لشکرکاه در جای پاك بکذارد و آن بجهة جماعت بنی اسرائیل برای آب تنزیه نکاه داشته شود آن قربانی‌کناه است * و کسی‌که خاکسترکاو را جمع‌کند رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد این برای بنی‌اسرائیل و غریبی‌که درمیان ایشان ساکن باشد فریضهٔ ابدی خواهد بود .

مسود این اوراق غفرالله‌له‌گوید : مفهوم از کلمات مرقومه چندحکم‌است:

اول : آنکه این‌گاو مخصوص را باید بالعازارکاهن بدهند وآنرا بیرون از لشگرگاه برد و پیش روی وی‌کشته شود .

دوم : آنکه کاهن بانگشت خود ازخون‌آن بگیرد وهفت مرتبه بسوی خیمه بپاشد .

سیم : آنکه این گاو با پوست وگوشت وخون وفضولات‌آن درمدنظر کاهن سوخته شود .

چهارم : آنکه‌کاهن چوب سرو وزوفا وقرمزگرفته درمیان‌آتش‌گاو بیندازد.

پنجم : آنکه کاهن بدون سرایت نجاست بسبب این‌فعل نجس میشود پس باید رخت خود را بشوید وبدن خود را بآب غسل بدهد باز تا شام نجس است و و درشام بدون سبب وجهت خود بخود پاك میشود .

بلی‌کسی‌که بی‌سبب و بی‌جهت نجس بشود باید بی‌سبب و بی‌جهت‌هم پاك

بشود پس شستن جامه وغسل کار لغو بوده‌است! آیا ممکنست که خداوند عالم امر بکار لغو فرماید ؟ !

ششم : آنکه کسی که آن گاو را میسوزاند بدون‌سبب وجهت نجس میشود رخت خودرا باید بشوید وبدن‌خود را بآب غسل دهد باهمه اینها تاشام درنجاست خود باقیست این‌حکم هم مانند احکام سابق محل تعجب است :

هفتم : آنکه شخص طاهر باید آنخاکستر را جمع کند وبیرون ازلشگرگاه درجای پاك بگذارد برای آب تنزیه نگاه داشته شود و این خاکستر را در موقع با آب مخلوط نموده برسرخود بریزند .

هشتم : آنکه جمع کنندهٔ خاکستـر بی‌سبب و بی‌جهت نجس میشود باید رخت خود را بشوید معهذا تا شام نجس است .

حال گوئیم : اگر این‌خاکستر پاك بود جمع کنندهٔ او چرا نجس‌شد؟ و اگر نجس‌است کما هوالحق «چراکه از جملهٔ اجزای او خون بوده مگر اینکه گوینـد استحاله ازجملهٔمطهراتست» پس‌چگونه چیزنجس‌موجب‌زوال‌نجاست دیگرمیگردد.

پس این احکام موجب حیرتند وفعلاً اثری از اینها در میان اهل‌کتاب یافت نمیشود و حال‌آنکه بحکم آیهٔ دهم که منقول‌گردید از فرایض مؤبده است.

مس میت وحکم آن:

حکم بیستم : ایضاً در همین باب باین نحو رقم گردیده است :

هرکه میتهٔ هر آدمی را لمس نمـاید هفت روز نجس باشد ✻ وآن شخص در روز سیم خویشتن‌را بآن پاك کند (یعنی به‌آب وخاکستر تنزیه) و در روز هفتم طاهرباشد و اگرخویشتن‌را در روز سیم پاك نکرده باشد در روز هفتم طاهر نخواهد بود ✻ وهرکه میتهٔ هرآدمی را که مرده باشد لمس نموده وخودرا بآن (یعنی‌بخاکستر و آب‌تنزیه) پاك‌نکرده‌باشد او مسکن‌خداوند را ملوث‌کرده است وآنشخص از اسرائیل منقطع‌شود

چونکه آب تنزیه براو پاشیده نشده است نجس خواهد بود ونجاستش بر وی باقی است انتهی .

این احکام نیز مانند احکام سابقه محل تعجب ونظر میباشند .

اولاً : حصول نجاست تا روز هفتم بمجرد مس میت چرا ؟

ثانیاً : تأخیر غسل تا روز سیم یعنی چه ؟

ثالثاً : حصول طهارت چهار روز بعداز غسل ازبرای چه ؟

رابعاً : اگر در روز سیم غسل نکرد یا از جهت عصیان یا ازجهت عذرهای دیگر اگر در اوقات دیگر غسل نماید چرا در روز هفتم طاهر نمیشود ؟ تو می‌بینی که آیهٔ سیزدهم صریحست دراینکه کسی که آب وخاکستر تنزیه را درغسل مس‌میت استعمال ننماید واجب‌القتل ودرنجاست خود باقیست تاابد ومکان خداوند را ملوث مینماید فعلیهذا جماعت یهود ونصاری هردو واجب‌القتل و نجسندکه این احکام رأساً درمیان ایشان متروکند وبیع وکنایس ایشان نیز نجس میباشند زیرا که مکان خداوند در اینزمان اینها میباشند «علی‌قولهم» اینهارا هم ملوث‌کرده‌اند بجهت ترك عمل باحکام مسطوره .

طهارت و نجاست :

حکم بیست و یکم : درباب مزبور باین نحو مسطورگردیده :

اینست قانون برای‌کسی‌که درخیمه بمیرد هرکه داخل‌آن خیمه شود و هرکه درآن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود و هرظرف کشاده‌که سرپوش برآن بسته نباشد نجس خواهد بود .

و این احکام نیز مانند احکام سابقه محل حیرت وتعجبند اولاً حصول‌نجاست از برای کسانی که وارد خیمه میشوند و همچنین‌کسانی‌که در خیمه بوده‌اند از چه راهست و اگرهوای خیمه نجس شده‌است ظروف سربستهٔ ظاهرشان چرا نجس‌نشد و همچنین حصول طهارت در روز هفتم نیزغرابت دارد .

لمس قبر :

حکم بیست ودوم : ایضاً درباب مزبور باین نحو مسطور گردیده است :

و هر که در بیابان کشتهٔ شمشیر یا میته یا استخوان آدمی یا قبررا لمس نماید هفت روز نجس باشد .

این احکام ازهمه احکام سابقه اعجب واغربند لامس قبر تاهفت روز نجس باشد بسیار عجیب است !

لعل کسی خانه‌اش در پهلوی قبرستان باشد واستطاعت کفش هم ندارد باپای برهنه در بالای قبرها باید راه برود پس این بیچاره باید دائم در نجاست و شدت و مشقت باشد .

غسل مس قبر ومرده :

حکم بیست وسوم : در همین باب باین نحو نوشته شده است :

و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی گناه بگیرند و آب روان بر آن درظرفی بریزند ❊ وشخص طاهر زوفا گرفته در آن آب فروبرد وخیمه وهمه‌اسباب وکسانیکه در آن بودند و برشخصی که‌استخوان یا مقتول یا میته یا قبر را لمس کرده باشد بپاشد ❊ وآن‌شخص طاهر آب را بر آن شخص نجس در روز سیم و در روز هفتم بپاشد و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده رخت خود را بشوید وبآب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود ❊ و اما کسی که نجس شده خویشتن را تطهیر نکند آن‌شخص ازمیان جماعت منقطع شود چون‌که مقدس خداوند را ملوث نموده وآب تنزیه براو پاشیده نشده‌است او نجس‌است ❊ وبرای ایشان فریضهٔ ابدی خواهدبود وکسی که‌آب تنزیه‌را بپاشد رخت خودرا بشوید وکسی که‌آب تنزیه را لمس کند تا شام نجس باشد ❊ و هرچیزی را که

شخص نجس لمس نماید نجس خواهدبود وهرکسی که آنرا لمس‌نماید تاشام نجس خواهد بود.

وازکلمات مرقومه احکام عجیبهٔ‌کثیره مستفاد میشود ازآنجمله :

اول : کسیکه نجس شده خویشتن را تطهیر نکند آنشخص از میان جماعت منقطع شود چونکه مقدس خداوند را ملوث نموده وآب تنزیه براو پاشیده نشده است او نجس‌است فعلیهذا اهل‌کتاب ازیهود ونصاری هر دو واجب‌القتل ونجسند بنجاست ابدیه چون این فرضیهٔ مؤبده ابداً درمیان ایشان نیست .

دوم : آنکه این فرضیه از فرائض مؤبده و مخلده میباشد .

سیم : آنکه شخص طاهریکه آب تنزیه برنجس میپاشد باید رختهای خود را بشوید .

چهارم : آنکه‌کسیکه آب تنزیه را لمس نماید تا شام نجس باشد .

حال استفسار مینمائیم آب تنزیه پاکست یا نجس؟ اگر پاکست چرا لامس او تا شام نجس است ؟ و اگر نجس است چگونه نجس دیگر را پاك مینماید؟ آیا چیز نجس‌نجس دیگر را پاك میکند ؟

مأموریت حزقیال نبی :

حکم بیست و چهارم : درباب ۴ ازکتاب حزقیال نبی علیه‌السلام درخطاب خدا بحزقیال باین نحو عیان وبیان گشته است :

وتو نیزای پسر انسان‌آجری بگیر وآنرا پیش روی خودبگذار و شهر اورشلیم را برآن نقش نما * و آنرا محاصره کن و در برابرش برجها ساخته سنگرها در مقابلش برپا نما و باطرافش اردو زده منجنیقها بهرسوی آن برپاکن * وتابهٔ آهنین برای خودگرفته آنرا در میان خود و شهر دیوارهای آهنین بگذار و روی خود را بر آن بدار و محاصره خواهد شد و تو آنرا محاصره‌کن تاآیتی بجهت خاندان اسرائیل بشود*

پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و گناه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار موافق شمارهٔ روزهائیکه بر آن بخوابی گناه ایشانرا متحمل خواهی شد* و من سالهای گناه ایشانرا مطابق شمارهٔ روزها یعنی سیصد و نود روز بر تو نهادم پس متحمل گناه خاندان اسرائیل خواهی شد * و چون آنها را بانجام رسانیده باشی باز بپهلوی راست خود بخواب وچهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد هر روزیرا بجهت سالی برای تو قرار داده‌ام * و بازوی خود را برهنه کرده رو بمحاصرهٔ اورشلیم بدار و بضد آن نبوت کن * واینك بندها بر تو مینهم وتا روزهای محاصره آنرا باتمام نرسانیده باشی از پهلو بپهلوی دیکرت نخواهی غلطید * پس گندم وجو و باقلا و عدس و ارزن و جلبان[1] برای خود گرفته آنها را در یك ظرف بریز و خوراکی ازآنها برای خود بپز وتمامی روزهائیکه بپهلوی خود میخوابی «سیصد و نود روز» آنرا خواهی خورد * و غذائیکه میخوری بوزن خواهد بود «بیست مثقال» برای هر روز وقت بوقت آنرا خواهی خورد * وآبرا به پیمایش «سدس یك هین» خواهی نوشید * وقرصهای نان جو که میخوری آنها را باسرکین انسان درنظر ایشان خواهی پخت* و خداوند فرمود بهمین منوال بنی‌اسرائیل نان نجس در میان امتهائیکه من ایشانرا بمیان آنها پراکنده میسازم خواهند خورد * پس گفتم آه ای خداوندا یهوه اینك جان من نجس نشده و ازطفولیت خود تا بحال میته و یا دریده شده را نخورده‌ام وخوراك نجس بدهانم نرفته است * آنگاه بمن گفت بدانکه سرکین گاو را بعوض سرکین انسان بتو داده‌ام پس نان خود را بر آن خواهی پخت انتهی .

مؤلف کتاب غفر الله له گوید: از کلمات مرقومه چند چیز مستفاد و معلوم میشود.

۱ـ جلبان بر وزن قربان غله‌ای باشد شبیه بکرسنه همچو باقلا بپزند و با نمك خورند و گاهی آرد هم کنند ، برهان قاطع ص ۳۶۶ .

اول : آنکه حزقیال نبی باید آجر بگیرد و نقش اورشلیم را بر آن بکشد .

دوم : آنکه باید اورشلیم را محاصره کند برجها وسنگرها درمقابل آن برپا نماید وباطرافش اردو زده منجنیقها بهر سوی آن برپاکند :

سیم : آنکه بر پهلوی چپ خود بخوابد وگناه خاندان اسرائیل را برآن بگذارد یعنی سیصد و نود روز باید برپهلوی چپ بخوابد بجهت تحمل گناه خاندان اسرائیل و چهل روز بر پهلوی راست بخوابد بجهت تحمل گناه خاندان یهودا .

چهارم : آنکه در ایام محاصره باید از پهلو بپهلوی دیگر نغلطد و در این ایام باید زیر خود را پلیدی کند پس دراینصورت غرق نجاست خواهد بود زیرا که مأذون نیست از پهلو بپهلوی دیگر بغلطد تا چه رسد باینکه از جای برخیزد و برود تطهیر نماید .

پنجم : آنکه آب وخوراك او باید باندازه‌ای که معین‌شد باشد واین‌ریاضت بسیارشبیه برضایت‌مشرکین وجوکیهای[1] هندوستان‌است ایشانهم ازین قبیل‌ریاضات خیلی دارند .

ششم : آنکه اول مأمورگردیدکه غذای خود را بافضله انسانی‌بپزد وبخورد پیغمبر بیچاره آه و زاری نمود خدا اینحکم را نسخ فرمود وثانی‌الحال نبی‌مأمور گردیدکه غذای خود را با فضلهٔ حیوان بپزد و بخورد نبی هم اطاعت نمود .

ای مطالعه کنندهٔ این‌کتاب از مسیحیین انصاف بده آیا میشود گفت‌که این احکام از جانب خدای عادل مقدسند؟ ! لاوالله ! بلکه نسبت این احکام بخدای عادل مقدس بسیار ناسزا وکفر است عجب دارم از انصاف مسیحیین‌که این احکام قبیحه را از جانب خدا میدانند و اما اگر زید زوجهٔ خود را باختیار طلاق بگوید و بعد ازانقضای عده رسول اکرم وپیغمبر مکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم اورا تزویج‌نماید

۱ــ پیروان مکتب یوگارا جوکی گویند. آنان معتقدندکه بایدبرای مطیع‌ساختن نفس‌سرکش و جداساختن روح از ماده یك رشته ریاضتهای سخت جسمانی را تحمل نمود .

ازبرای نسخ رسم جاهلیت این حکم ازجانب خدانخواهد بود[1] خدا همه راانصاف بدهد و دیدهٔ بصیرت همه را بازکند .

مجملاً ابنای صنف قسیسین باین‌احکام استهزاء مینمایند و مستبعد میدانندکه این احکام از جانب خدا باشد وگویند این احکام احکام واهیه و بعید از عقلند آیا امکان داردکه خداوند مقدس نبی خود را امر نماید تا سیصد ونود روز نانرا بافضلهٔ انسانی بخوردآیا خدا خورشی بهترازین نداشت ؟ که پیغمبرخود را مهمان‌کند؟ ! مگر اینکه گویند فضلهٔ انسان درحق پاکان پاکست بنابرقول مقدس‌النصاری چنانچه در آیهٔ ۱۵ از باب اول از رسالهٔ پولس بتیطس مرقوم شده‌است.[2]

هر چیز برای پاکان پاکست و چون حزقیال نبی پاك بود لهذا فضلهٔ انسانی در حق او پاك شد .

مأموریت اشعیا نبی علیه‌السلام :

حکم بیست‌وپنجم : در باب ۲۰ ازکتاب اشعیـای نبی باین نحو مرقوم گردیده است :

درآنوقت خداوند بواسطهٔ اشعیا ابن عاموص تکلم نموده‌کفت برو وپلاس را ازکمر خود بکشا و نعلین را از پای خود بیرون‌کن واو چنین‌کرده عریان و پا برهنه راه میرفت .

پس ازین آیه معلوم میشودکه اشعیای بنی را خداوند امر نموده‌که پابرهنه وعریان گشته با عورت غلیظه در میان رجال ونساء گردش نماید .

آیا امکان داردکه این حکم از جانب خدا باشدکه نبی عاقل را خدا امرنماید

۱ـ بعد از آنکه زیدبن حارثه پسر خواندهٔ پیغمبر اسلام همسر خود زینب دختر جحش را طلاق داد حضرت او را بزنی گرفت وقرآن می‌فرماید :

فلما قضی زید وطراً زوجناکها لکیلایکون علی‌المؤمنین حرج فی‌ازواج ادعیائهم اذاقضی منهن وطراً وکان امرالله مفعولا .

۲ـ هرچیزی برای پاکان پاك است لیکن‌آلودکان وبی‌ایمان را هیچ‌چیز پاك نیست.

سه‌سال باید منکشف‌العوره باشی؟ ! حکماء اروپا باین احکام بسیاراستهزاء مینمایند و میگویند امکان ندارد که این احکام از جانب خدا باشند .

پس این احکام و سایر که مانند اینهایند در کمال صافی دلالت دارند براینکه این کتابها از جانب خدای عادل مقدس نمیباشند یقیناً .

و ازین قبیل احکام در کتب مقدسه بسیارند در مواضع مناسب ازین کتاب مبارك منقول خواهند گردید .

و چون بحقیقت این احکام برخوردار شدی و این تشدیدات بلیغه را دراین احکام دیدی بسیاربگو **الحمد لله الذی جعلنی من امة محمد ص و لم یجعلنی من سائر الامم** چنانچه از معصوم (ع) بهمین طور مأثورگردیده .



فصل سیم : اختلاف و تضاد در عهدین

در بیان اینکه این کتابها مملو از اغلاط و اختلافاتند

و این فصل را بر دو نوع قرار دادیم :

نوع اول : در بیان اغلاط کتب مقدسه اگرچه اغلاط آنها غیرمحصور است لیکن طلباً للاختصار ما قدری ازآنها را دراینجا ذکروبیان مینمائیم .

غلط اول :

درآیهٔ ۴۰ ازباب ۱۲ ازسفر خروج مرقوم است که مدت اقامت بنی‌اسرائیل درمصر چهارصد وسی‌سال بوده .

ودرآیهٔ ۱۳ ازباب ۱۵ ازسفر تکوین در خطاب‌الله بابراهیم باین‌نحو مرقوم گردیده : ۱۳ پس بابرام گفت یقین بدان که ذریهٔ تو در زمینی که ازآن ایشان نباشد غریب خواهند بود وآنهارا بندگی خواهندکرد وآنها چهارصد سال ایشانرا مظلوم خواهند داشت .

و درآیهٔ ۶ ازباب هفتم از اعمال رسولان لوقا باین نحو رقم نموده است : و خداکفت که ذریهٔ تو در ملك بیگانه غریب خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشانرا به‌بندکی کشیده معذب خواهند داشت .

ودرآیهٔ هفدهم ازباب سیم از رسالهٔ پولس بغلاطیان باین‌نحو مسطورگشته: و مقصـود اینست عهدی را که از خدا بمسیح بسته شده بود شریعتی‌که چهار صد وسی‌سال بعدازآن نازل شد باطل نمی‌سازد بطوریکه وعده نیست شود .

تو می‌بینی‌که آیات مذکوره با همـدیگر اختلاف فاحش دارند بطوری‌که تطبیق امکان ندارد وباقطع‌نظر ازاختلاف همه غلطند زیراکه مدت اقامة بنی‌اسرائیل درمصر دویست وپانزده سال بوده نه چهارصد وسی‌سال و یا چهارصدسال مفسرین ومورخین ایشانهم مقرند چنانچه دربیان حال تورات‌گذشت و درشاهداول ازمبحث سیم ازباب دوم مفصلاً ومشروحاً خواهد آمد .

غلط دوم :

درآیهٔ ۴۶ ازباب اول ازسفر اعداد باین نحو رقم‌گشته است : که عدد رجال بیست ساله وزیادتر غیراز بنی‌لاوی از بنی‌اسرائیل ششصد وسه‌هزار وپانصد وپنجاه نفر بودند و بنی‌لاوی مطلقا ذکوراً و اناثاً داخل در تحت عدد نبـودند و کذالك اناث سایر اسباط باقیه وهمچنین ذکور ایشان‌که کمتر ازبیست ساله بودندکه خارج از تحت عدد بودند واین غلط است یقیناً چنانچه دربیان‌حال تورات بوضوح‌تمام بیان شد حذراً من‌التکرار اعاده نمینمائیم .

غلط سیم :

در آیهٔ ۱۵ از باب ۴۶ ازسفرتکوین لفظ سی‌وسه‌نفر غلط است صحیح لفظ سی‌وچهارنفر است چنانچه دربیان حال تورات دانستی .

غلط چهارم :

آیهٔ ۲ ازباب ۲۳ از تورات مثنی غلط است[1] والا لازم میآیدکه عیسی‌علیه‌السلام از اهل نجات نباشد و همچنین جناب داود و سلیمان .

غلط پنجم :

در آیهٔ ۱۹ از باب ۶ از سفر شموئیل اول لفظ پنجاه هزار مرد غلط محض است چنانچه در باب دوم بعون‌الله تعالی مطلع و مستحضر خواهی گردید :

غلط ششم وهفتم :

در باب ۱۵ ازکتاب دوم شموئیل در آیهٔ ۷ لفظ چهل و درآیهٔ ۸ لفظ ارام هر دو غلطند صحیح لفظ چهار بدل چهل و لفظ ادوم بدل ارام است چنانچه در باب دوم مذکور خواهد گردید انشاءالله تعالی و مترجمین عربیه متفطن‌گردیده‌اند عوض لفظ اربعین اربع نوشته‌اند و اینهم تحریف است درکلام الهامی «بنا برزعم ایشان» و هولایجوز .

و از جمله عجایب اینکه در لسان عتیق لفظ اربع شنین در آیهٔ هفتم یعنی چهار سال ولفظ ادوم درآیهٔ هشتم دارد و این تحریف و تصحیح نموده است و در لسان جدیدکه بمنزلهٔ شرح است از برای عتیق اربعی شنی یعنی چهل سال در آیهٔ ۷ دارد و ارام در ۸ و تمامی ترجمه‌های ایشان موافق جدید است پس یکی از کلامین محرف وغلط است یقیناً گفتیم‌که لفظ چهل سال و ارام هر دو غلطند .

غلط هشتم :

در آیهٔ ۴ از باب سیم ازکتاب دوم از اخبار ایام باین نحو مرقوم گردیده

۱ـ عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود .

است : و طول رواقی که درپیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع وبلندیش صد وبیست ذراع و اندرونش بطلای خالص پوشانیده .

و قول او : و بلندیش صدوبیست ذراع غلط‌محض‌است که ارتفاع بیت سی ذراع بوده چنانچه درآیهٔ دوم از باب ششم ازسفر ملوك اول مرقوم گردیده است[1] پس چگونه بلندی رواق یکصد وبیست ذراع خواهد بود ؟ ! و آدم‌کلارك مفسر در مجلد دوم ازتفسیر خود اعتراف کرده وگفته است که لفظ صدوبیست ذراع غلط است و مترجمین سریانیه وعربیه لفظ صدرا اسقاط کرده وگفته‌اند ارتفاع آن یعنی رواق بیست ذراع بوده واینهم غلطست که لازم میآید بیت ده ذراع از رواق بلندتر باشد و جناب سلیمان علیه‌السلام چنین خانه بنا نفرمودند .

با وجود ارتکاب باین عمل قبیح یعنی تحریف باز غلط باقیست .

غلط نهم :

درآیهٔ ۱۴ از باب ۱۸ ازکتاب یوشع در بیان حدبن یامین[2] باین‌نحو مرقوم شده است :واین سرحد ازآنجا کشیده بود ودرطرف جنوب کوشه دریا را .

قول اوکوشهٔ دریا غلط است که درحد ایشان‌کوشهٔ دریا نبود وبقرب سرحد ایشان دریا نبود و مفسر دوالی و رجردمنت معترفند که این غلطست واین دو مفسر گفته‌اند لفظ عبری که ترجمهٔ او بدریا شده است معنی او مغرب بوده انتهی.

واین ازمخترعات این دو مفسر است ازبرای اصلاح این معنی را اختـراع نموده‌اند ودر سریانیه لفظ دیم را داردکه معنی آن یم و دریاست و درکلدانیه عتیق

۱ـ وخانهٔ خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست وبلندیش سی ذراع بود .

۲ـ بن یامین کوچکترین فرزند یعقوب وجد یکی ازاسباط دوازدهگانهٔ بنی اسرائیل است. سرزمین فرزندان وی میان زمین موعود افرائیم و یهودا قرار داشت « تقریباً دو هزار قدم بالاتر از دریای روم » طول آن ۲۶ میل وعرض آن ۱۲ میل بود و این سبط در ۲۵ شهر زندگی می‌کردند که مهمترین آنان اورشلیم بود . اقتباس ازقاموس‌کتاب مقدس ص ۱۹۰ .

لسرطادیم یعنی بگوشهٔ دریا پس اگر قول این مفسر صحیح باشد لازم میآید که جمیع مترجمین ایشان سفیه و بی‌فهم باشند الا مترجم فارسیهٔ سنه ۱۸۹۵ که این دو مفسر را متابعت نموده بدل لفظ دریا مغرب را نوشته است و این تحریف در کلام الهامی است وغلط است .

غلط دهم :

در آیهٔ ۳۴ از باب ۱۹ از کتاب یوشع در بیان حد نفتالی[1] باین نحو مرقوم گردیده: ودرطرف مغرب با شیر و یهودا و از سمت برخاستن آفتاب باردن میخورد واین غلط است و آدم کلارك مفسر هم باین غلط اعتراف دارد چنانچه در باب دوم خواهی دانست .

غلط یازدهم :

مفسر هارسلی گفته است که آیهٔ ۷ و ۸ از باب ۱۳ از کتاب یوشع[2] غلطند.

غلط دوازدهم :

در آیهٔ ۷ از باب ۱۷ از کتاب قضاة باین نحو عیان و بیان گشته است: وجوانی از بیت لحم یهودا بود که نسبت بقبیلهٔ یهودا داشت واز لاویان بود ودر آنجا بسرمیبرد.

و قول او از لاویان بود غلط است زیرا کسی که از قبیلهٔ یهودا باشد از لاویان نخواهد بود و مفسر هارسلی باین غلط مقر ومعترفست وهیوبی کینت این عبارت را ازمتن خود اخراج نموده است .

۱ـ نفتالی یانفتالیم یکی ازفرزندان یعقوب بود که از بلهه کنیز راحیل متولد شد و فرزندان وی یکی از اسباط اسرائیلی بودند که در قسمت شمالی اراضی اسرائیل مسکن داشتند . قاموس کتاب مقدس ص ۸۸۴ .

۲ـ پس الان این زمین را به نه سبط ونصف سبط منسی برای ملکیت تقسیم نما با او راؤبینیان وجادیان ملك خود را گرفتند که موسی در آن طرف اردن بسمت مشرق بایشان داد چنانکه موسی بنده خدا بایشان بخشیده بود .

غلط سیزدهم :

از باب ۱۳ ازکتاب دوم اخبار ایام باین نحو مرقوم گردیده است:۳ وابیاه[1] با لشکر شجاع جنکی چهارصد هزار مردم برگزیده عرصهٔ جنک را صف‌آرائی کرد و یاربعام[2] در مقابل او با هشتصد هزار برکزیدهٔ جنکجوی عرصهٔ جنک را صف‌آرائی نمود ... ۱۷ و ابیاه وقومش ایشانرا بصدمهٔ عظیم شکست دادند و از اسرائیلیان پانصد هزار مردمان برکزیده مقتول افتادند انتهی .

عدد واقع درآیتین غلط است و مفسرین ایشان نیز مقرند و مترجم لاطینیه اصلاح کرده است لفظ چهارصد هزار راتبدیل بچهل هزارکرده است و لفظهشتصد هزار را بهشتاد هزار و پانصد هزار را بپنجاه هزارمبدل نموده چنانچه در باب‌دوم خواهد آمد .

غلط چهاردهم :

در آیهٔ ۱۹ از باب ۲۸ ازکتاب دوم اخبار ایام باین نحو مسطورگردیده : زیرا خداوند یهوداه را بسبب آحاز[3] پادشاه اسرائیل ذلیل کردانیده چونکه یهوداه را برهنه کردانیده و بخداوند عصیان عظیم ورزید .

لفظ اسرائیل غلطاست یقیناً که آحاز پادشاه یهودا بود نه پادشاه اسرائیل و از همین جهت مترجمین سریانیه و یونانیه و لاطینیه لفظ اسرائیل را تبدیل بیهوداه

۱ـ دومین پسرشموئیل بودکه بابرادر خود به حکومت اسرائیل معین گردید ـ قاموس کتاب مقدس ص ۱۳ .

۲ـ اولین پادشاه اسباط عشره بودکه ازسال ۹۳۱ تا ۹۰۹ قبل از مسیح سلطنت نمود وی پسر ناباط از سبط افرائیم بود. شرح زندگانی وی را درصفحه ۱۳۱ جزء اول همین‌کتاب مطالعه کنید .

۳ـ پسر یوثام و یازدهمین پادشاه یهود بودکه در ۲۰ یا ۲۵ سالگی بحکومت رسید و از سال ۷۴۱ تا ۷۲۵ قبل از مسیح سلطنت‌کرد و مردم را به بت‌پرستی دعوت نمود . اقتباس از قاموس کتاب مقدس ص ۱۹ .

کرده‌اند لیکن تبدیل اصلاح و تحریف است در کلام الهی و [illegible] الله
که این عادت را ترک نخواهند کرد تا [illegible]

غلط پانزدهم :

در آیهٔ ۱۰ از باب ۳۶ از کتاب دوم اخبار ایام باین نحو سطور گشته : و برادرش صدقیاه[1] را بیهودا و اورشلیم ملك نصب کرد .

و لفظ برادرش غلط است و صحیح عمویش را ... بهمین جهت مترجمین یونانیه وعربیه و سریانیه لفظ برادر را مبدل بعمو کرده‌اند لیکن این تحریف و اصلاح‌است در کلام الهی والهامی «علی زعمهم» وهولایجوز واردکاتلك در کتاب خود نوشت چون این لفظ غلط بود لهذا درترجمه یونانیه وترجمه‌ای دیگر برادر را مبدل بلفظ عمو کردند .

غلط شانزدهم :

در آیهٔ ۱۶ و ۱۹ ازباب دهم از کتاب دوم شموئیل در سه موضع و در آیهٔ ۳ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ از باب هجدهم ازکتاب اول اخبار ایام در هفت موضع لفظ هدرازر غلط است صحیح لفظ هددوازر است با دال[2] .

غلط هفدهم :

در آیهٔ ۱۸ ازباب هفتم ازکتاب یوشع لفظ عاکان با نون غلط است صحیح

۱ـ متانیا که نبوخذ نصر وی‌را صدقیا لقب دادآخرین پادشاه یهودیان است که در ۲۱ سالگی بحکومت رسید و ازسال ۵۹۹ تا ۵۸۸ قبل از میلاد سلطنت کرد . در سال نهم سلطنت خود بر نبوخذ نصر عاصی شد و در سال یازدهم حکومتش بدستور نبوخذ نصر چشمانش کنده شد وبصورت اسیری او را ببابل بردند . تلخیص از قاموس کتاب مقدس ص ۵۵۲ .

۲ـ شهریار صوبه بود که درکتاب دوم سموئیل بهدد عزر «ازر» و درکتاب اول اخبار ایام هدد عزر معرفی شدم است وی دوبار با داود جنگید و هردوبار ازوی شکست خورد و تسلیم گردید. اقتباس ازقاموس کتاب مقدس ص۹۱۹ و ۹۲۰ .

عاکار است با رای مهمله و درکلدانیه عتیق هم عاکار است.

غلط هیجدهم :

در آیهٔ ۵ ازباب سیم ازکتاب اول اخبار ایام باین نحو رقم‌گردیده است :

بتشوع دخترعمی ئیل...

و آن غلط است صحیح بت شباع دختر علیعام[1] است .

غلط نونزدهم :

در آیهٔ ۲۱ ازباب چهاردهم ازکتاب دوم ملوك لفظ ازریا غلط است صحیح لفظ ازیا[2] ست بدون راء .

غلط بیستم :

در آیهٔ ۱۷ از باب ۲۱ ازکتاب دوم اخبار ایام لفظ یهوآحاز مرقوم‌گردیده و آن غلط است و صحیح احزیاست و هورن مفسر محقق در مجلد اول از تفسیر خود مقر و معترف گردیده است براینکه اسماء مذکوره در غلط شانزدهم تا غلط بیستم غلطند و بعد گفته است غلط واقع شده است در اسماء درمواضع دیگر ایضاً و هرکسی اراده زیادتی اطلاع را داشته باشد مطالعه‌کندکتاب داکتر کنیکات‌را از صفحهٔ۲۳ تا صفحهٔ۲۶ انتهی کلامه.

مؤلف حقیر غفرالله‌له‌گوید : الحق والانصاف بسیارکم‌استکه اسماء دراین کتب صحیح باشند بلکه غالباً غلطند بخصوص ترجمهای ایشان! اولاً تراجم فارسیه

۱ـ وی دختر الیعام وهمسر اوریای حتی بودکه بعدازمرگ وی همسرحضرت داود گردیدکه حضرت سلیمان از او بدنیا آمده است. بصفحه ۲۸۵ جزء اول مراجعه‌کنید .

۲ـ ازیا (عزیا) یکی از اجداد مسیح است پسر وجانشین امصیا بودکه در شانزده سالگی بمقام سلطنت رسید و از سال ۷۸۶ـ۷۳۴ پیش ازمیلاد حکومت‌کرد و با مرض برص ازدنیا رفت . اقتباس از قاموس‌کتاب مقدس ص ۶۱۱ .

با همدیگر مختلفند دوم ترکیه سیم عربیه با همه اینها اختلاف دارند چهارم لاطینیه پنجم کلدانیه ششم یونانیه وهکذا هرچه ترجمه دارند در اسماء با همدیگر مخالفت کلی دارند عجب اینکه نسخ اصلیهٔ ایشان نیز با همدیگر مختلفند .

غلط بیست و یکم :

در باب ۳۶ از کتاب دوم اخبار ایام مرقوم گردیده است که بخت نصر پادشاه بابل یوواقیم‌را اسیر کرده بزنجیرهای برنجین کشیده بسوی بابل فرستاد[1] .

و این غلط است صحیح آنستکه او را در اورشلیم کشت و امر کرد جسد او را بخارج قلعه انداختند و نگذاشت کسی او را دفن کند ویوسیفس مورخ درباب ششم از کتاب دهم از تاریخ خود نوشت که سلطان بابل با لشگر قوی آمد وبدون محاربه بر شهر مسلط شد پس وارد شهر شد و جوانها راکشت و یوواقیم را هم بقتل رسانید وجسد او را بخارج قلعه انداخت و یوخانیا پسرش را بر سریرسلطنت نشانید وسه‌هزار مرد هم‌اسیر کرد وحزقیال پیغمبر[2] هم درجزو اسرا بود انتهی کلامه .

غلط بیست ودوم :

در آیهٔ ۸ از باب ۷ از کتاب اشعیای نبی موافق ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۸ باین نحو رقم گردیده است : بعد از شصـت و پنجسـال افرائیم[3] شکست خواهد خورد .

ودر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ بعد ازشصت وپنجسال افرائیم شکست‌میشود واین غلط است یقیناً زیراکه سلطان‌آشورمسلط شد بر افرائیم درسنه ششم ازجلوس

۱ــ نبوکد نصر پادشاه بابل بضداو (یهوواقیم) برآمد و او را بزنجیرها بست تا او را ببابل ببرد . باب مزبور : ۷ .

۲ــ بپاورقی صفحه ۲۸۵ جزء اول همین‌کتاب مراجعه شود .

۳ــ «Efraym» یکی از اسباط دوازدهگانه اسرائیل بودکه قبل از انقسام مملکت نسبت بسایر اسباط یك نوع تسلط داشت . قاموس‌کتاب مقدس ص ۸۳ .

حزقیای ملك چنانچه در باب ۱۷ و ۱۸ از سفر دوم ملوك مرقوم گردیده پس فانی شد ارام در مدت بیست ویکسال .

وترنکاکه از معتبرترین علمای مسیحیت است گفته است در این موضع غلط در نقل واقع شده است اصل شانزده و پنج بوده است ومدت را باین نحوقسمت کرده است شانزده سال ازسلطنت آحاز پنجسال از سلطنت حزقیا انتهی کلامه .

اگر چه این قول تحکم صرفست لیکن همین قدر مقر و معترف گردیده که عبارت موجود الآن درکتاب اشعیا غلطست و بعضی از مترجمین آیهٔ هشتم را تحریف کرده‌اند .

غلط بیست وسیم :

درآیهٔ ۱۷ از باب ۲ از سفر تکوین باین نحو تحریرگردیده است .

وَمِنْ اِیلَنَ دِعْتَادِ طُوتَا وَبِشِتَ لَاتَاکُلْ مِنِّی دِطِلَادِبْ یَوْمَ تَاکُلْ مِنِّی مَوْتَ تَمُوتْ و درترجمهٔ عربیه فاما من شجرة معرفة خیروشر فلاتأکل منها فانك تموت موتاً فی ای یوم تأکل منها و ترجمه بفارسی چنین میباشد : اما از درخت دانستن نیك وبد مخور چه در روز خوردنت از آن خواهی مرد مردنی ! و این‌خبر غلط است بلاشبهه که‌آدم علیه‌السلام ازاین درخت خورد ودرهمانروز نمرد بلکه نهصد وسی سال زندگانی نمود .

غلط بیست و چهارم :

درآیهٔ ۳ ازباب ششم ازسفر تکوین باین نحو ترقیم‌گردیده است: وخداوند کفت که روح من با انسان همیشه اوقات کوشش نخواهد نمود بسبب بودن ایشان بشر ازکوشت نهایت مدت ایام ایشان یکصد وبیست‌سال خواهد شد.

و قول او نهایت مدت ایام ایشان یکصد و بیست سال خواهد شد غلط است

یقیناً که اعمار کسانیکه در زمان گذشته بودند بسیار طولانی بود نهصد وپنجاه سال حضرت نوح[1] عمر کرد وسام[2] ششصد سال زندگانی نمود و ارفحشد[3] سیصد وسی وهشت سال عمر کرد همه اینها منصوص علیه در توراتاند .

غلط بیست و پنجم :

در آیهٔ ۸ از باب ۱۷ از سفر تکوین باین نحو مسطور شده است : و برای تو و ذریهٔ تو بعد از تو دیاری راکه درآن بیگانه میباشی یعنی تمامی زمین کنعانرا بوراثت دائمی خواهم داد و ایشانرا خدا خواهم بود این وعده هم غلط وباطلست یقیناً زیراکه جمیع ارض کنعانی هرگز بحضرت ابراهیم داده نشد و همچنین بذریهٔ او بوراثت دائمی داده نشد بلکه انقلاباتیکه در این زمین واقع گردید در اراضی دیگر مثل آن واقع نشد و مدتیست مدید و عهدیست بعیدکه سلطنت بنیاسرائیل ازآن زمین کلیه برداشته شده است آیا وعدهٔ خدا اینطور میشود؟ ! خدا عاجزاست

۱ـ نوح : هفتمیـن نسلآدم بود و برقومی بتپرست مبعوث گشت که بتهای : ود ، سواعا ، یغوث ، یعوق ونسر را میپرستیدند. موعظهٔ نوح در آنان اثر نکرد وگرفتار طوفان شدند ومردند. در یکصد وپنجاهروز آب روی زمینرا فراگرفت سپس رو بنقصان گذاشت ودرروز ۱۷ ماه هفتم کشتی درکوه جودیکه توراة آنرا آراراط میخوانند نشست ودرروز اول ازماه دهم قله کوهها ازآببیرونآمد. بالاخره یکسال بعدازطوفان ساکنان کشتی همراهنوح ۶۰۱ ساله پا بروی زمین گذاشتند وتوالد را ازنو آغازکردند وحضرت نوح درنهصدوپنجاهسالگی ازدنیا رفت. تلخیص ازقرآن، تورات وتاریخ ادبی هند .

۲ـ سام پسربزرگ نوح است که با پدر خود درکشتی نشست وازمرگ نجات یافت، بتصریح تورات ششصد سال تمام زندگی کرده است : «سفرپیدایش باب ۱۱ : ۱۰» وقومهای یهود، آرام ، فرس ، آشور وعرب از نسل وی هستند . تورات ، قاموس کتاب مقدس ، المنجد و برهان قاطع .

۳ـ ارفحشد یاارفکشاد پسرسام وجدعا بروکلدانیان بود. توراة گوید: ارفکشاد سیوپنجسال بزیست وشالحرا آورد وارفکشاد بعدازآوردن شالح چهارصد وسیسال زندگانی کرد « سفر پیدایش باب ۱۱ : ۱۴ » ازجملات مزبور معلوممیشودکه ارفکشاد ۴۶۵ سالعمر کردهاست. مصنف کتاب ۳۳۸ سال را ازکجا استفاده کرده است برایم مجهول مانده است .

از وفا بوعدهٔ خویش ؟ ! هیهات هیهات که امثال اینکلمات کلام خدا باشند .

غلط بیست وششم و بیست و هفتم و بیست وهشتم :

از باب ۲۵ از کتاب ارمیای نبی موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ باین نحو عیان و بیان گشته است :

کلامیکه در سال چهارم یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهوداکه سال اول بنوکدنصر پادشاه بابل بود بر ارمیا دربارهٔ تمامی قوم یهودا نازل شد * و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قومها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود * و خداوند میگویدکه بعد از انقضای هفتادسال من برپادشاه بابل و برآن‌امت و برزمین کلدانیان عقوبت گناه ایشانرا خواهم رسانید وآنرا بخرابی ابدی مبدل خواهم ساخت .

و در باب ۲۹ از کتاب مذکور باین نحو مسطورگردیده است :

اینست سخنان رساله‌که ارمیای نبی از اورشلیم نزد بقیهٔ مشایخ اسیران وکاهنان وانبیا وتمامی‌قومیکه بنوکدنصر از اورشلیم‌ببابل باسیری برده بود فرستاد * بعد ازآنکه یکنیا پادشاه و ملکه و خواجه سرایان و سروران یهودا و اورشلیم و صنعتکران و آهنکران از اورشلیم بیرون رفته بودند ... * وخداوند میکوید چون مدت هفتاد سال بابل‌سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکو راکه برای شما کفتم انجام خواهم داد با اینکه شما را باین‌مکان بازخواهم آورد .

و در باب ۵۲ ازکتاب مذکور باین نحو مزبورگشته است :

واینست‌کروهی‌که بنوکدنصر باسیری برد درسال هفتم سه‌هزار و بیست وسه نفر از یهودا را * و در سال هجدهم بنوکدنصر هشتصد وسی ودونفر ازاورشلیم باسیری برد * و درسال بیست وسیم بنوکدنصر بنوزردان رئیس جلادان هفتصد وچهل وپنجنفر از یهودا را باسیری برد

پس جمله کسان چهار هزار وششصد نفر بودند انتهی .

پس ازین عبارات سه امر معلوم میگردد .

اول آنکه جلوس بخت نصر برسریرسلطنت درسنه چهارم ازجلوس یهویاقیم بوده و این صحیح است یوسیفس یهودی مورخ نیز در باب ۱۶ ازکتاب دهم از تاریخ خود تصریح کرده وگفته است که بخت نصر سلطان بابل در سنهٔ چهارم از جلوس یوواقیم پادشاه شد .

مخفی نماندکه یوواقیم همان یهویاقیم است واین ازاختلاف مترجمین است واگر کسی غیر ما ذکر را مدعی باشد یقیناً غلط است ومخالف کلام خود ارمیا نیز خواهد بود بلکه لابد است ازاعتبار سنوات که سال اول جلوس بخت نصر مطابق باشد با سال چهارم از جلوس یوواقیم .

دوم آنکه ارمیا علیه‌السلام کتاب خود را بعد از خروج یکنیا یعنی یوخنیا و ملکه و رؤسای یهود و صنعت‌گران ارسال داشت .

سیم آنکه عدد اسرا در اجلاءآت ثلثه چهار هزار وششصد نفر بوده است و اینکه اجلای سیم در سال بیست وسیم از جلوس بخت نصر بوده است .

پس گوئیم در اینجا سه غلط است .

غلط اول :

آنکه اجلای یوخنیای ملك و رؤسای یهود وارباب صناعت پانصد ونود ونه سال قبل ازمیلاد مسیح علیه‌السلام بوده است بنابرتصریح جمیع مورخین.وصاحب میزان‌الحق در صفحهٔ ۶۰ از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۴۹ و در صفحهٔ ۵۶ از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۶۲ تصریح کرده‌استکه ششصد سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام بوده است وارمیا علیه‌السلام کتاب خود را بعد ازخروج ایشان ازبابل بسوی ایشان فرستاد و بنا برنص آیات که نقل شد لابد باید اقامت یهود در بابل هفتاد سال باشد واین غلط صریحست زیراکه اسرا اطلاق شدند بحکم کورش سلطان ایران بپانصد-

وسی وشش سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام پس اقامت ایشان در بابل شصت وسه سال خواهد بود نه هفتاد سال و در حاشیهٔ ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ بیروت درشهر تموز از شهور سنه ۱۸۷۰ تاریخ وقایع عظام را ازابتدای خلقت تا میلاد و ازمیلاد تا آخر تحریر کتب مقدسهٔ عهد جدید درمقابل هر وقعه معین کرده است و درصفحهٔ یسری از باب آخر ازکتاب دوم از تاریخ ایام تاریخ اسیری بابل را باین نحومعین کرده است (نحو ۵۹۹ ق م) یعنی قبل از مسیح و تاریخ خلاصی بنی‌اسرائیل را باین نحو معیـن نموده است (نحو ۵۳۶ ق م) و ایضاً این تاریخ را نقل مینمائیم ازکتاب مرشدالطالبین الی کتاب‌المقدس‌الثمین از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۲ در بیروت مخفی نماندکه این‌نسخه مخالف است با نسخه مطبوعهٔ سنه ۱۸۴۰ دراکثر مواضع و این ازعادت مسیحیین است پس هرکسیکه تصحیح نقل خواسته باشد عبارت ما را مقابله نماید با نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۲ ·

پس گوئیم در فصل بیستم از جزو ثانی در جدول تاریخ‌کتب مقدس از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۲ باین نحو عیان وبیان گشته است :

کتابة ارمیا للیهود المأسورین هناك ای فی بابل
وفات دارایوس المادی خال قورش وخلافة قورش
مکانه علی مادی و فارس و بابل
واطلاقه‌الیهود و اذنه لهم بالرجوع الی‌الیهودیه انتهی

السنه قبل‌المسیح	سنة‌العالم
۵۹۹	۳۴۰۵
۵۳۶	۳۴۶۸

غلط دوم :

آنکه عدد اسرا در اجلاءآت ثلثه چهار هزار وششصد نفربوده است و این

غلط است یقیناً زیراکه درآیهٔ ۱۴ از باب ۲۴ ازکتاب دوم ملوك باین نحو ترقیم یافته : وتمامی ساکنان اورشلیم وتمامی سرداران وتمامی صاحبان شجاعترا ده هزار نفراسیرکرده برد وهم تمامی نجاران وآهنگران را که سوای ادنای قوم زمین کسی باقی نماند .

غلط سیم :

آنکه ازکتاب ارمیامعلوم میشودکه جلای سیم درسنهٔ بیست وسیم ازجلوس بخت نصر بوده است .

و از آیهٔ ۸ از باب ۲۵ ازکتاب دوم ملوك معلوم ومشخص میشودکه جلای سیم در سال نونزدهم از جلوس بخت نصر بوده است.[۱]

غلط بیست ونهم :

در باب ۲۶ ازکتاب حزقیال نبی علیه‌السلام باین نحو رقم گردیده است :

درسال یازدهم درغرهٔ ماه واقع شدکه کلام خداوند بدینمضمون بمن رسید * که ایفرزندانم از آنجائیکه صور بر ضد اورشلیم بخه خه کفته استآنکاه درهای اقوام بود شکست یافت است بمن کردش میکرد چونکه خرابست من مملو خواهم‌کردید * بنابراین خداوند خدا چنین میفرمایدکه ای صور اینك من بر ضد توام و طوایف عظیمیرا چنانکه در باطلاطمش را زیاد میکند بر تو هجوم‌آور خواهم ساخت * که ایشان

۱ـ سومین‌کوچ یهودیان ازاورشلیم بوسیلهٔ نبوزرادان رئیس جلادان نبوکدنصر صورت گرفت وکتاب ارمیاه درباب ۵۲ : ۳۰ گوید : و در سال بیست وسوم نبوکد رصره نبورزدان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهود را به اسیری برد وکتاب دوم پادشاهان در باب ۲۵ : ۸ گوید : و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نبوکد نصر پادشاه سلطان بابل نبوزرادان رئیس جلادان خادم پادشاه بابل باورشلیم آمد ...

حصارهای صور را خراب وبرجهایش را سرنکون خواهندکرد وخاکش را از آن خواهم رفت وآنرا بصخرهٔ مصفا تبدیل خواهم نمود * و در میان دریا محل کستردن دامها خواهد شد زیرا خداوند خدا میفرمایدکه من فرموده‌ام و از برای طوایف بجهت یغما خواهد بود * و دخترانش‌که درصحرایند بشمشیرکشته خواهند شد وخواهند دانست‌که خداوند منم* زیرا خداوند خدا چنین میفـرماید اینك من برضد صور از طرف شمال ملك‌الملوك بنوکدنصر پادشاه بابل را بااسبها وعرادها وسوارها وفوجها و خلق‌کثیر خواهم آورد * ودخترانت راکه درصحرایند بشمشیرخواهد کشت و در برابرت مترس را خواهدکشید و پشته را در برابرت خواهد ریخت و سپر را در برابرت استوار خواهد ساخت * و منجنیقها را در برابرحصارهایت خواهدنهاد وبرجهایترا با کلنك خواهدکند * از کثرت اسبهایش تو را بکرد خواهد پوشید و حینی‌که از دروازه‌هایت بنهجیکه بشهر رخنه دارد دخول مینماید درمیآید حصارهایت از غلغلهٔ سوارها و کردونیها وعرادها مرتعش خواهندکردید * وبسم اسبهایش تمامی‌کوچه-هایت را پایمال خواهد کرد و خلقت را بشمشیر خواهد کشت و نصب شده‌های قویت بزمین‌فرود خواهندآمد* ودولتت رایغما وامتعهٔ تجارتت را یغما خواهند نمود و دیوارهایت را سرنکون و خانه‌های مرغوبت را منهدم خواهندکرد وسنکهایت ودرختهایت وغبارترا در میان‌آبها خواهند کذاشت * وکثرت سرودهایت را ساکت میکردانم و نغمهٔ بربطهایت بار دیکر مسموع نخواهد شد * ومن تو را بصخرهٔ مصفا مبدل‌کردانیده مقام کستردن دامها خواهی شد و بار دیکر تعمیرکرده نخواهی شد زیرا خداوند خدا میفرماید من که خداوندم فرموده‌ام * خداوند خدا بصور چنین میفرمایدکه ازصدای انهدامت حینی‌که مجروحان ناله‌میکشند هنکام شدت‌قتل دراندرونت آیا جزیره‌ها مرتعش‌نخواهندکردید... تاآخرباب.

حاصل مقصود از کلمات مرقومه اینکه چون شهر صور یعنی شام بضد اورشلیم است لهذا خداوند بموجب این نبوت بخت نصر را با لشگر عظیم مبعوث خواهد فرمود برجهای این شهر را منهدم خواهد نمود و این شهر مانند صخرهٔ مصفا خواهد گردید و دخترهایش را درصحرا با شمشیر خواهد کشت و تجارت اهل شهر را بهم خواهد زد و اثاث و امتعهٔ ایشانرا بغارت خواهد برد بهیچوجه در صور آبادانی نخواهد ماند .

پس گوئیم : که اینخبر باین شرح و بسط غلطست یقیناً زیراکه بخت نصر صور را سیزده سال و ششماه محاصره کرد و اجتهاد عظیمی وسعی بلیغی در فتحش نمود ولیکن نتوانست فتح نماید بلکه خائب و خاسر برگشت و چون اینخبر غلط شد لابد حزقیال علیه‌السلام محتاج بعذر خواهد بود نعوذبالله از امثال این اکاذیب که جماعت یهود و نصاری نسبتش را به پیغمبران خدا میدهند .

خود حزقیال علیه‌السلام در باب ۲۹ از کتاب خود چنین میفرماید :

و واقع شد در روز اول ماه نخستین از سال بیست و هفتم که کلام خداوند بدینمضمون بمن رسید * که ای فرزند آدم بنوکد نصر پادشاه بابل لشکر خود را برضد صور مرتکب خدمت شدید کردانیده است که هر سرطاس و هر کتف پوست کنده شده است معهذا بسبب صور خصوص خدمتی که برضدش نموده بودند نه خودش و نه لشکرش باجری رسیدند* بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که اینك من زمین مصر را به بنوکدنصر پادشاه بابل میدهم وجماعتش را خواهد گرفت و یغمایش را یغما نموده غارتش را غارت خواهد نمود که از برای لشکرش اجری باشد انتهی .

پس کلمات مرقومه صریحند در اینکه از برای بخت نصر و لشگرش اجری حاصل نشد از محاصرهٔ صور یعنی نتوانستند فتح نمایند و غارت ببرند و خداوند عوض صور مصر را وعده داد ! دیگر نمیدانم اینخبر صدق شد و بوقوع پیوست یا مانند خبر سابق کذبست .

ای مسیحی عاقل آیا وعدهٔ خدا دروغ میشود؟ ! آیا خدا عجز دارد ازاینکه بوعده خود وفانماید؟ ! آیا این نسبتهای دروغ بخدا وپیغمبران خدا سزاواراست؟ ! آیا میتوانی گفت که این وعده‌های کذب از جانب خدای عادل مقدسند ؟ ! پس در کمال صافی معلوم و مشخص میگرددکه این کتابها از جانب خدا نمیباشند یقیناً .

غلط سی‌ام :

در باب ۸ ازکتاب دانیال نبی علیه‌السلام باین نحو عیان و بیان گشته :

۱۳ ومقدس متکلمی‌را شنیدم وهم‌مقدس‌دیکر راکه ازآن متکلم میپرسیدکه رؤیای قربانی دائمی و عصیان خراب‌کننده تابکی میرسد و مقام مقدس و لشکر بپایمالی تسلیم‌کرده خواهد شد * و بمن کفت‌که تا بدوهزاروسیصد شبانه روز آنکاه مقام مقدس مصفی خواهدکردید انتهی.

انتیوکس در اورشلیم :

بدانکه علمای اهل‌کتاب از یهود ونصاری کافهٔ جمیع فرق ایشان مضطربند در بیان مصداق اینخبر پس مختار جمهور مفسرین بیبل از فریقیین آنکه مصداق اینخبرحادثهٔ انتیوکس پادشاه روم‌استکه یکصد وشصت ویکسال قبل ازمیلاد مسیح علیه‌السلام براورشلیم مسلط شد ومراد ازایام همان ایام متعارفست ومختار یوسیفس یهودی نیز همین‌استکه ذکر شد ولیکن اعتراضات قویه بر این قول وارد است‌که تسلط انتیوکس برمقام مقدس یعنی‌اورشلیم سه سال‌ونیم بوده است چنانچه‌یوسیفس مورخ در باب نهم ازکتاب پنجم ازتاریخ خود تصریح بمطلب مذکورنموده است وایام مذکور در قول دانیال شش سال، و سه ماه و نوزده روز به‌حساب سال‌شمسی خواهد بود تخمیناً ولذلك اسحق نیوتن گفته است مصداق اینخبر حادثه انتیوکس نخواهد بود و طامس نیوتن تفسیری نوشته است براخبار ازحوادثات آتیه مندرجه در بیبل واین تفسیر در لندن درسنه ۱۸۰۳ مطبوع گردیده است پس در مجلد اول

ازین تفسیر قول جمهور مفسرین را نقل کرده است و بعد از نقل مانند اسحق نیوتن قول جمهو ررا ردکرده است و بعد گفته است مصداق اینخبــر حادثه انتیوکس نخواهد بود چنانچه بعد از تأمل معلوم میشود و بعد گفته است مظنون من اینکه مصداق اینخبر سلاطین روم و پاپاؤم باشند .

و سنل جانسی تفسیری نوشته است بر اخبار آتیه مندرجه در بیبل و مدعی گردیده استکه تفسیر خود را ازهشتاد وپنج تفسیر تلخیص نموده است واین تفسیر در سنه ۱۸۳۸ از میلاد بطبع رسیده است و درشرح اینخبر باین نحو نوشته است: تعیین زمان مبدء اینخبر در غایت اشکالست در نزد علما از قدیم‌الایام و مختار اکثر اینکه زمان مبدء اینخبر یکی از چهار زمانیست که چهار فرمان از پادشاهان ایران صادر گردید .

اول : فرمان کورش که پانصد وسی وشش سال قبل‌ازمیلاد مسیح صادرشد .

دوم : فرمان دارا که پانصد وهجده سال قبل از میلاد مسیح صادرگردید .

سیم : فرمان اردشیر که چهار صد وپنجاه وهشت سال قبل ازمیلاد مسیح در سال هفتم از جلوسش از برای عزرا صادر شد .

چهارم : درسنه چهار صد وچهل وچهار قبل از میلاد مسیح فرمان ازاردشیر در سال بیستم جلوسش بنحمیا صادر شد و مراد از ایام درآیهٔ مذکوره سال است پس منتهای اینخبر باعتبار مبادی مزبوره بتفصیل مسطوره خواهد بود باعتبار اول ۱۷۶۴ از میلاد ، باعتبار دوم ۱۷۸۲ از میلاد ، باعتبار سیم ۱۸۴۲ از میلاد ، باعتبار چهارم ۱۸۵۶ ازمیلاد ومدت اول ودوم گذشته است مدت سیم وچهارم مانده است وسیم درنزد من اقوی‌است بصدق سیم جزم ویقین‌دارم وبعضی گفته‌اند مبدء اینخبر خروج اسکندر رومیست برایشیا فعلیهذا منتهای این ۱۹۶۶ خواهد بود انتهی کلامه ملخصاً .

مصنف گوید : قول این مفسر مردود است بوجوهی .

وجه اول : اینکه گفت «تعیین مبدء اینخبر در غایت اشکالست و این قول

مردوداست» هیچ اشکالی ندارد وغلط است یقیناً زیراکه مبدء خبر لابد باید ازوقت رؤیا باشد نه اینکه در اوقات دیگر بعد از رؤیا .

وجه ثانی : قول او«مرادازایام‌سنواتست» تحکم‌صرفست زیراکه‌معنی‌حقیقی یوم همان متعارفست و در هر موضعی ازکتب عهد عتیق و جدید در معنی حقیقی خود استعمال شده است و در هیچ موضعی از مواضع این‌کتب دربیان تعیین مدت روز بمعنی سال استعمال نشده است وهرگاه ما تسلیم کنیم‌که در غیر از اینموضع روز بمعنی سال استعمال شده باشد بر سبیل ندرت و مجاز خواهد بود قطعاً و هم استعمال لفظ درمعنی مجازی بدون قرینه جایز نیست و دراینجا مقصودتعیین مدتست و قرینه هم نیست‌که لفظ یوم بمعنی سال باشد پس چگونه محمول بمعنی مجازی خواهد بود و ازینجهت جمهور مفسرین لفظ یوم را درهمین موضع درمعنی حقیقی استعمال‌کرده‌اند و وجوه فاسده در توجیهش ذکر نموده‌اند وآنوجوه مردود است در نزد اسحق نیوتن و طامس نیوتن و اکثر متأخرین ازآنجمله همین مفسر .

وجه ثالث : هرگاه قطع نظر نمائیم از دو ایراد مذکور میگوئیم چنانچه کذب مبدء اول و ثانی در زمان خود مفسر ظاهر شده بود همچنانیکه خودش هم معترفست و همچنین ثالث‌که اقوی بود در نزد مفسر مذکور وقطع داشت بصحت آن وکذلك‌کذب چهارم پس ظاهر شدکه توجیهات این‌مفسر وتوجیه اکثرمتأخرین فاسدتر بود از توجیه جمهور قدماء ومبدء خامس مانده است لیکن چون این قول ضعیف بود درنزد اکثر و دو ایراد اول بر او وارد است پس این قول هم ازدرجهٔ اعتبار ساقط وهابط است و هرکسی در تاریخ یکهزار ونهصد وشصت وشش یعنی هفتاد و دو سال بعد ازین زنده باشد خواهد دید انشاءالله‌که این قول مثل چهارقول سابق کاذبست و قسیس یوسف ولف در سنه ۱۸۳۳ از میلاد مسیح بود وباین خبر تمسك مینمود و بالهامات کاذبه میگفت مبدء اینخبر وفات دانیالست و مراد از ایام هم سنواتست و وفات دانیال هم چهار صد وپنجاه وسه سال قبل ازمیلاد مسیح بوده است چون چهارصد وپنجاه وسه ازدوهزاروسیصد طرح‌شود باقی‌میماند یکهزار و

و هشتصد وچهل وهفت سال فعلیهذا نزول مسیح و ظهور مهدی در سنه یکهزارو هشتصد وچهل وهفت ازمیلاد مسیح خواهدبود! وکلام این قسیس هم مردود است بوجوهی لیکن چون کذبش ظاهر شد وچهل وهفت سال هم ازمدت مذکور گذشت فلذا محتاج نیستیم به تطویل کلام در ردش شاید قسیس مذکور درکیف شراب و و خماری خمر چیزی بنظرش آمده و او را الهام فرض کرده است پس صحیح در باب ظهور مهدی ونزول مسیح خبر مشهوریست مروی ازائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین **کذب الوقاتون**[1] و درتفسیر دوالی و رجرد منت نوشته شده است که تعیین مبدء ومنتهای این خبر قبل ازتکمیل مدت مشکل است پس زمانیکه مدت کامل شد واقع ظاهر میشود .

و این توجیه در غایت ضعف است و سزاوارآنستکه زن ثکلی براو بخندد کیف لاوحال آنکه بنا بر این تقریر هر فاسق فاجری میتواند خبر از امورات آتیه بدهد بدون تعیین مبدء و منتهی و بگوید وقتی که مدت کامل شد واقع ظاهر میشود.

مصنف گوید : انصاف اینکه مفسرین ومحققین معذورند زیراکه اصل کلام فاسد و غلط است و دانیال پیغمبر از امثال این اخبار کاذبه بری است .

غلط سی ویکم :

درباب ۱۲ ازکتاب دانیال آیهٔ ۱۱ درترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۶ باین نحو مسطور است :

وزمان رفع شدن قربانی دائمی ونصب شدن مکروهات مخربی یکهزارودویست ونود روزخواهد بود * خوشا حال کسیکه انتظار کشیده بروزهای یکهزار وسیصد وسی وپنج برسد .

و درترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۵ باین نحومسطور است: واز هنگامیکه قربانی دائمی موقوف شود وگریه قریب و ویرانی برپا شود یکهزار ودوصد ونود

[1] ـ روایتی است از امام جعفر صادق علیه‌السلام درکتاب غیبة شیخ طوسی ره .

روز خواهد بود خوشحال آنکسیکــه انتظار کشیده تا یکهزار و سیصد و سی و پنج روز برسد .

اینهم غلط است مثل خبر سابق دراین میعاد نه مسیح نصاری ظاهر شد و نه مسیح یهود .

غلط سی ودوم :

درباب ۹ آیهٔ ۲۴ ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ لندن سنه ۱۸۵۶ ازکتاب دانیال باین نحو ترقیم شده است :

برای‌قومت وشهرمقدست هفتادوهفت تعیین‌است جهت‌انجامیدن عصیان و اتمام رسانیدن‌کناه وکفاره نمودن خطا و آوردن عدالت دائمی و تکمیل نمودن رؤیا و نبوت وجهت مسح نمودن قدس قدیسین .

و درترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۹ هفتاد وهفت برقوم تو و برشهرمقدس تو مقرر شد برای اتمام خطا و برای انقضــای گناهان و برای تکفیــر شرارت و برای رسانیدن راست بازی ابدانی و برای اختتام رؤیا و نبوت وبرای مسح قدس مقــدس .

اینهم غلط است مثل سابق زیراکه دراین میعاد مسیح یهود ومسیح نصاری ظاهرنشدند بلکه مسیح‌یهود تا امروزکه زیاده بر دوهزارسال ازمدت مذکوره‌گذشته است ظاهر نشده است و تکلفاتیکه از علمای مسیحیت دراین باب صادر شده است قابل التفات نیست بوجوهی .

وجه اول : حمل یوم بر معنی مجازی در بیان تعیین مدت بدون قرینه غیر مسلم است .

وجه ثانی : هرگاه ما تسلیم نمائیم صحت استعمال یوم را در سنه در بیان تعیین مدت بازمسیح یهود ونصاری مصداق اینخبر نخواهند بود زیرا مدتیکه مابین

سنهٔ اول ازجلوس قورش[1] سلطان ایرانست که اطلاق یهود وخلاصی‌ایشان ازاسیری بابل که در آنسال بوده است بنابر آیهٔ اول از باب اول ازکتاب عزرا علیه‌السلام .

و آنچه معلوم میشود ازتاریخ یوسیفس یهودی بقدر ششصد سال بوده است!

و بنا برتحقیق سنل جانسی پانصد وسی وشش سال بوده است چنانچه در ماتقدم‌گذشت و بنابرتحقیق مؤلف مرشدالطالبین برحسب نسخهٔ مطبوعه سنه۱۸۵۲ وصاحب مرشدالطالبین در فصل بیستم ازجزو ثانی ازکتاب خود نوشته استاینکه رجوع یهود از اسیری و تجدید ایشان ذبایح را در همانسال خلاصی ایشان بوده است یعنی در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد مسیح وباعتبار هفتاد وهفت مدت نخواهدبود مگر چهارصد ونود سال پس مسیح علیه‌السلام مصدان اینخبرنیست یقیناً و همچنین مسیح یهود .

وجه ثالث : آنکه اگرمصداق اینخبر مسیح‌نصاری باشد لازم میآید حضرت مسیح خاتم‌الانبیاء باشد و حال آنکه خود نصاری حضرت مسیح را خاتم‌الانبیاء نمیدانند زیرا که حواریون را هم انبیاء بلکه افضل از انبیاء حتی حضرت موسی و سایر انبیای بنی‌اسرائیل میدانند و شواهد بسیاری براینمطلب دارند .

ازآنجمله حال یهودای اسخریوطی[2] است‌که یکی از حواریونست و مملو از روح‌القدس هم بوده است بنا برشهادت انجیل متی‌که حضرت عیسی را بسی پول فروخت و خودش را خفه کرد و یا شکمش را پاره‌کرد بنا براختلاف اناجیل

۱ـ پسر چیش‌پش ، سر دودمان هخامنشیان است از سال ۵۵۹-۵۲۹ قبل از میلاد حکومت کرده است. در دوران سلطنت خود سرزمینهای زیادی (بابل ، لودیا ، ...) را جزء ایران نمود وی از طرف شمال شرقی تا رود سیحون (سیردریا) پیش رفت و درکنارآن رود شهری باسم خود بنا نمود و از سوی مشرق و جنوب تا رود سند تاخت و در زدوخورد با یکی از قبایل سکالی در شمال ایران زخمی برداشت و کشته شد شهرت وی در سلوك و نیکرفتاری وی با مردم بود ص ۱۷۲۶ برهان قاطع .

۲ـ یکی ازحواریون حضرت عیسی علیه‌السلام بودکه وی را در مقابل سی پاره نقره بدشمن تسلیم نمود روایات اسلامی می‌گوید او را بجای عیسی دار زدند ولی مسیحیان‌که معتقدند خود عیسی دارکشیده شد . گوید یهودا بعداً پشیمان شد و خود را حلق‌آویز نمود .

با اینحالت چگونه افضل از حضرت موسی و سایر پیغمبران نباشد !

شاهد دیگر: سایر حواریون حضرت مسیح را انکار کردند بخصوص شمعون که رئیس الحواریونست سه‌مرتبه انکار کرد قبل ازفریادکردن خروس[1] پس‌بنابراین دو دلیل حواریون افضل انبیا هستند .

حواریون در نظر مسلمانان :

تبصره : بدانکه آنچه درباب حواریون ذکرشد ازخودشان بود برخودشان وارد شد والا ما مسلمین حواریون را مردمان خوب و رسولان رسول خدا میدانیم و مقتولیت و مصلوبیت حضرت مسیحرا هم دروغ میدانیم .

قال‌الله تعالی عزوجل : وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ[2]

وجه چهارم : آنکه اگر این خبر صحیح باشد ختم رؤیا لازم میآید وحال آنکه رؤیای صادقه و صالحه تاکنون باقی است .

وجه پنجم: اینکه واتسن نقل کرده است رسالهٔ داکتر کرب را در مجلدسیم ازکتاب خود و تصریح کرده است درآن رساله‌که جماعت یهود تحریف کرده‌اند اینخبر را بطوری که ممکن نیستکه مصداق اینخبر عیسی علیه‌السلام باشد پس بنابر اعتراف عالم مشهور ایشان ثابت شدکه اینخبر درحق مسیح علیه‌السلام نیست زیرا که نسخهٔ اصلیهٔ کتاب دانیال درنزد یهود است وآنهم محرفست‌بنابرادعای خودشان اگرچه این ادعا ازجانب علمای پروتستنت بریهود تمام نیست لیکن قول خودشان برخودشان حجتست .

پس زمانیکه حال اصل نسخه اینطور باشد تمسك به‌ترجمه‌ای که ازتألیفات خود مسیحیت است بی‌شبهه صحیح نخواهد بود .

وجه ششم : لازم نیست اینکه مراد از مسیح مسیح یهود یا مسیح نصاری

۱ــ بصفحه ۲۶ جزء اول همین‌کتاب مراجعه شود .

۲ــ نه او «عیسی» راکشتند و نه بدارش زدند بلکه چنان پنداشتند. سورهٔ نساء آیهٔ ۱۵۷ .

باشد زیراکه لفظ مسیح اطلاق میشود بر جمیع سلاطین یهود خواه سلطان صالح باشد خواه طالح .

در باب ۲۴ و آیهٔ ۶ از کتاب اول شموئیل درحق شاویل[1] که ازاشرارسلاطین یهود است از قول حضرت داود علیه‌السلام باین نحو مرقوم شده است :

و بمردمانش گفت (یعنی حضرت داود) که حاشا بمن ازخداوند اگر این عمل را بآقای خود مسیح کردهٔ خداوند نموده دست خود را باوبلند نمایم ازاینکه مسح کردهٔ خداوند است .

و در ترجمه عربیه مطبوعهٔ بیروت سنه ۱۸۰۷ باین نحو ترقیم یافته است :

فقال لرجاله (ای داود) حاشا من‌قبل‌الرب اناعمل هذاالامر بسیدی بمسیح الرب فامدبیدی الیه لانه مسیح‌الرب .

و همچنین در باب ۲۶ از سفر مذکور[2] و باب اول از سفر اشموئیل ثانی[3] بلکه این لفظ مختص نیست بسلاطین یهود و بر غیرایشان ازسلاطین اطلاق میشود ازین جمله درآیهٔ اولی از باب چهل وپنجم ازکتاب اشعیا در حق قورش سلطان ایران باین نحو ترقیم یافته است : خداوند در حق مسح کردهٔ خود قورش چنین میفرماید الخ پس لفظ مسیح اطلاق شده‌است برقورش سلطان ایران که سبب خلاصی یهود از اسیری بابل او بوده است و اجازه داد ایشانرا که هیکل را بناکنند .

و همچنین حضرت داود را میشود مسیح گفت که از انبیاء وسلاطین صالح

۱ـ اولین پادشاه اسرائیلی از سبط بن یامین است ، شخصی خوش منظر و نیکو اندام و نجیب بود شاول حکومت عظیمی داشت و بهرطرف رو می‌آورد کامیاب می‌شد از این روکبر ونخوت براو غالب آمد بنای ظلم وستم گذاشت و داود پیامبر را بشدت دشمن می‌داشت .. وی در جنگ با فلسطینیان خودکشی کرد. اقتباس از قاموس کتاب مقدس .

۲ـ حاشا بر من از خداوند که دست خود را بر مسیح خداوند درازکنم . آیهٔ ۱۰ ازباب مزبور .

۳ـ داود وی «جوان عمالقی» را گفت چگونه نترسیدی که دست خود را بلند کرده مسیح خداوند را هلاك ساختی ... آیهٔ ۱۵ از باب مزبور .

بنی‌اسرائیل بوده است چنانچه درمزمور ۱۸ وآیهٔ ۵۰ مرقوم شده است باین نحو: که نجات عظیمی بپادشاه خود داده وبمسیح خویش رغبت نموده است یعنی‌بداود و ذریه او تا ابد الا باد و همچنین درآیهٔ ۱۰ از مزمور ۱۳۲.[1]

غلط سی وسیم :

در باب ۷ از سفر ثانی اشموئیل آیهٔ ۱۰ خداوند وعده داد بنی‌اسرائیل را در لسان ناثان نبی[2] که معاصر حضرت داود بوده است باین نحو :

وبجهت قومم اسرائیل مکانیرا تعیین‌خواهم نمود وایشانرا غرس خواهم نمود تا اینکه در مقام خویش ساکن شده بار دیکر متحرك‌نشوند و فرزندان شرارت پیشه ایشانرا مثل ایام سابق نرنجانند * و هم مثل ایامیکه حاکمان برقوم من‌اسرائیل تعیین نمودم وتو را ازتمامی دشمنانت آرام دادم‌وخداوند تورا اعلام‌میدارد که ازبرای‌توخانه رابرپاخواهدنمود.

بنابراین آیه خداوند وعـده داد بنی‌اسرائیل را که دراورشلیم همیشه ساکن باشند درکمال اطمینان ودست اشرار ازآزارایشان‌کوتاه باشد بهیچوجه من‌الوجوه آزاری بایشان نرسد و این غلط است زیرا که بعد ازین وعده سلاطین بسیاری بر ایشان مسلط شدند و اذیت وآزار بسیاری برایشان رسانیدند از آنجمله سه مرتبه سلطان بابل‌ایشانرا اسیر نمود واذیت وآزاربسیاری برایشان نمود درقتل واسرایشان هیچ تقصیری ننمود و همچنین طیطوس رومی اذیت وآزار بسیاری برایشان نمود و از بخت نصر هم زیادتر زیراکه در حادثهٔ طیطوس هزار هزار ویکصد هزارکس تلف شد بعضی بقتل و برخی بصلب و طایفهٔ ازغایت جوع وگرسنگی ونودوهفت هزارکس در این حادثه اسیر شد و اولاد ایشان تاکنون در اقطار عالم متفرق و در

۱ــ ۹ ای خداوند بآرامگاه خود برخیز و بیا ... ۱۰ بخاطر بنده خود داود روی مسیح خود را برمگردان .

۲ــ بپاورقی صفحهٔ ۳۰۸ جزء اول همین‌کتاب مراجعه شود .

غایت ذلت و نهایت مشقت هستند .

آیا وعده خدا دروغ میشود ؟ ! لاوالله بلکه تحریف در کتب است .

قال الله عزوجل : وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ [۱] الخ .

غلط سی وچهارم :

در باب سابق‌الذکر آیهٔ ۱۲ در لسان ناثان نبی خداوند داود علیه‌السلام را باین نحو وعده داد .

و حینی که روزهایت بسر آمده با پدرانت میخوانی ذریه تو راکه از پشت تو بیرون میآید بعد از تو برپا خواهم نمود و مملکت او را استوار خواهم ساخت * و او خانه را باسم من بنا خواهدکرد ومسند مملکت او را ابداً پایدار خواهم نمود * بخصوص او من مثل پدر و او بجهت من‌مثل پسرخواهد بود ... * اما احسان خود را ازاو دورنخواهم نمودکه آنرا ازشاؤل دورکردم ... * و خانهٔ تو ومملکت تو درحضور تو ابداً پایدار خواهد شد بلکه تخت تو ابداً پایدار خواهد شد .

واین وعده در باب ۲۲ ازسفر اول ازاخبار ایام باین نحو مرقوم شده است:

اینك برای تو پسری زائیده میشودکه مرد آرامی خواهد شد زیرا که من از تمامی دشمنان‌که در اطرافش باشند او را آرامی خواهم داد بجهت اینکه اسمش سلیمان باشد در ایام او اسرائیل را سلامتی و راحت خواهم داد * وخانه را باسم من بناخواهدکرد بلکه او ازبرای من پسر ومن از برای او پدرخواهم بود وتخت مملکت او را براسرائیل ابداً پایدار خواهم‌کردانید .

بنابراین آیات خداوند وعده داد سلطنت دائمی وپادشاهی ابدی در خانواده

۱ـ خواری و بیچارگی‌آنان را مقررگشت وسزاوار خشم‌خدا شدند. سورهٔ بقره آیهٔ ۵۸ .

داودباشد و این غلطست زیرا که مدت مدیدیست که سلطنت ازخانوادهٔ داودعلیه السلام منقرض شده است .

غلط سی و پنجم :

مقدس اهل تثلیث پولس قول خدا را درفضیلت عیسی علیه السلام بر ملائکه در آیهٔ ۴ از باب اول از رساله خود بعبرانیان نقل کرده است و عبارت اواینست :

وَ هَوِدِیلی خاها دابُوش كَوْرا مِنْ مَلَخِی اَخْ دِرِتْلی شِمّادِ بُوش كَوْرا مِنْ دِ دائی.

و از ملائکه افضل گردید بمقدار آنکه اسمی بزرگتر از ایشان افضل یافته بود * زیرا بکدام یك ازفرشتگان هرگز گفت که تو پسر من هستی من امروز تو را تولید نمودم و ایضاً من اورا پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود .

وعلمای اهل تثلیث میگویند این قول اشاره است بآیهٔ ۱۴ از باب هفتم از سفر اشموئیل ثانی که در غلط سابق منقــول شد و این غلط و غیر صحیح است بوجوه شتی .

وجه اول : اینکه درسفراخبارایام تصریح شده بودکه اسم اوسلیمان خواهد بود چنانچه در غلط سابق گذشت و عیسی سلیمان نیست .

وجه ثانی : اینکه تصریح شده بود در سفرین که او خانه را باسم خدا بنا خواهدکرد یعنی بیت المقدس را پس لابد است از اینکه این ابن بانی بیت باشد و آن نیست مگر سلیمان علیه السلام و عیسی علیه السلام یکهزار و سه سال بعد از بنای بیت متولدشده است وهمیشه عیسی علیه السلام ازخرابی بیت خبرمیدادچنانچه درباب ۲۴ ازانجیل متی درآیهٔ ۲ مرقوم شده است[1] ودرغلط ۷۷ تفصیلش خواهدآمد.

۱ـ عیسی ایشان (شاگردان) راگفت آیا همه این چیزها را نمی بینید هرآینه بشما می گویم در اینجا سنگی برسنگی گذارده نخواهد شدکه بزیر افکنده نشود .

وجه سیم : اینکه تصریح شده است در سفرین که مبشر به باید سلطان باشد و عیسی علیه‌السلام فقیر بود چنانچه در باب ۸ و آیهٔ ۲۰ از انجیل متی مرقوم شده است عیسی بدو گفت (یعنی بآن کاتب که میخواست میهمان مسیح بشود) روباهانرا سوراخهـا و مرغان هوا را آشیانهاست لیکن پسر انسانرا جای آرامیدن سر نیست! مقدس النصاری مدعی است براینکه عیسی ابن‌الله است در این آیه خودش میگوید من پسر انسانم پس بنابراین دو امریکی از سه‌چیزلازم میآید یاکذب مسیح یا دروغ پولس یا اینکه خدا انسان باشد نعوذبالله دورنیستکه شق ثالث را اختیار نمایند زیرا که حضرت مسیح انسان بود و او راخدا میدانند ومیگویند یهودکه ارذل مخلوقند او راکشتند پس لازمهٔ قول‌ایشان اینستکه یهود خدا راکشتند! **هدیهم‌الله**.

وجه چهارم : اینکه تصریح شده بود درسفر اشموئیل در حق مبشر به که اگر ظلم و بی‌انصافی از او صادربشود خدا او را بدست مردم تنبیه نماید پس لابداست از اینکه این شخص غیر معصوم باشد و صدور ظلم و بی‌انصافی از او ممکن باشد و سلیمان علیه‌السلام غیر معصوم است در اعتقاد ایشان زیراکه درآخر عمر مرتد و عابد صنم شد و معبد از برای بت بناکرد و ازشرف منصب نبوت برگشت بمذلت منصب‌شرك چنانچه درکتب‌مقدسه ایشانست[1] قال‌الله تعـالی عزوجل: **و ماکفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا** و مراد از شیاطین کفره که در آیهٔ مبارکه مذکور است یهود ونصاری هستندکه نسبت‌کفر به پیغمبر خدا میدهند و عیسی علیه‌السلام معصومست بنا براعتقاد ایشان و صدور ذنب از او امکان ندارد فی‌زعمهم.

وجه پنجم : تصریح شده است دراخبار ایام که مبشر به باید در جمیع‌عمرش از ظلم اعداء آسوده باشد و عیسی علیه‌السلام چنین نبود از اول ایام طفولیت تا وقتیکه او راکشتند بنا براعتقاد اهل تثلیث بلکه شب و روز خائف بود از جماعت یهود و ازمکانی بمکان دیگر فرار مینمود ازترس یهود بالآخره او راگرفتند واهانتش کردند و سیلی بصورتش زدند و بدارش‌کشیدند بخلاف سلیمان علیه‌السلام‌که این

۱ـ کتاب اول پادشاهان باب یازدهم: ۱ - ۱۱ .

وصف در حق او باتم وجه ثابت بود .

وجه ششم : تصریح شد در سفر مذکور که بنی‌اسرائیل در ایام او آسوده و آرام باید باشند و دست تعدی غیر از ایشان کوتاه باشد و اینحالت در زمان سلیمان بوده است نه در زمان مسیح زیرا که در زمان مسیح بنی‌اسرائیل مطیع قیصر روم بوده‌اند و کمال عجز را از ایشان داشتند .

وجه هفتم : اینکه سلیمان علیه‌السلام مدعی گردید براینکه اینخبر درحق اوست چنانچه در باب ۶ از سفر ثانی از اخبار ایام مرقوم شده است[1] و اگرگویند اینخبر اگر چه بحسب ظاهر در حق سلیمانست لیکن در حقیقت درحق عیسی است زیراکه عیسی از اولاد سلیمانست گوئیم این غیر صحیح است زیرا که موعود له لابد باید دارای صفات مذکوره باشد و عیسی علیه‌السلام چنین نیست و اگر ماقطع نظر نمائیم از صفات مرقومه باز مصداق اینخبر مسیح نخواهد بود زیراکه جمهور متأخرین ایشان از برای رفع اختلاف که واقعست مابین کلام متی و لوقا در بیان نسب مسیح میگویند اول بیان نسب یوسف نجار را مینمایند دوم نسب مریم علیه‌السلام را وصاحب میزان‌الحق هم این قول را اختیارکرده است وهمچنین صاحب نورالانوار در صفحهٔ اول از جلوهٔ سادس بنا برنسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۶ .

ظاهر و روشن استکه مسیح علیه‌السلام از اولاد یوسف نجار نبوده ونسبت مسیح بیوسف نجار از قبیل اضغاث احلام است بلکه مسیح پسر مریم علیه‌السلام است و باین اعتبار مسیح از اولاد سلیمان نیست در نزد ایشان بلکه از اولاد ناثان‌بن‌داود است پس خبر واقع در حق سلیمان منسوب بعیسی نخواهد بود .

تبصره : بنابر رأی متأخرین مسیحیت مسیح از اولاد سلیمان نیست پس

۱ـ ۸ اما خداوند بپدرم داودگفت چون در دل تو بود که خانه برای اسم من بنا نمائی نیکوکردی‌که اینرا در دل خود نهادی ۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید اوخانه را برای اسم من بنا خواهدکرد ۱۰ پس خداوندکلامیرا که‌گفته بود ثابت‌کردانید ومن بجای پدرم داود برخاسته و بر وفق آنچه خداوندگفته بود برکرسی اسرائیل نشسته‌ام ...

مسیح النصاری مسیح موعود نیست زیرا که مسیح موعود لابد باید از اولاد سلیمان باشد آنهم هنوز نیامده است .

غلط سی وششم :

در باب ۱۷ از سفر ملوك اول در حق ایلیای رسول[1] باین نحو مرقومست:

زِيْهِا خاوِدِرْتِ اَتْ اِلِمَدِنْ خاوَطاشِتْ كَنُخَ بِراوُدْلا بِكْرَ بَتْدِيْلِي قَمْ يُورْدِنانِ

وَ هُويا مِنْ زاوُدْلا شَتِتْ وَلِاوُرْبِي پِقَدِلِي لِتَرْسُودُخْ تاماوَزِلِّي وَوِدْلِي اَخْ

خَبْرادِ مَرْيا وَزِلِّي وَبْتِلِي بِراوُدْلا دِكَرْيَتْ دِيْلِي قَنْ يُورْدِنان وَاوُرْبِي كِمَيْوا

قَتُولَخْما وَبِشْ رابِمُورِ شاوَلَخْما وَ بِسْ رابِرَمْشا وَ مِنْ راوُولا كِه شَتِيسُوا .

الترجمه علی وفق العربیةالمطبوعة فی بیروت سنه ۱۸۷۰ .

وكان كلام‌الرب له قائلاً انطلق من هيهنا واتجه نحو المشرق واختبئ عند نهر كريث‌الذى هو مقابل الاردن فتشرب من‌النهر و قد امرت‌الغربان ان تعولك هناك فانطلق وعمل حسب كلام‌الرب وذهب فقام عند نهر كريث الذى هومقابل الاردن وكانت‌الغربان تأتى اليه بخبزولحم مساءً وكان يشرب من‌النهر .

ترجمه فارسی : و کلام خداوند بدینمضمون باو رسید یعنی با یلیای پیغمبر ۳ که از اینجا روانه شده بطرف شرقی توجه‌کن و خود را بپهلوی نهر کریث که روبروی اردنست پنهان کن۴ ومقرراست که ازنهرخواهی‌نوشید وزاغها را فرموده‌ام که تورا درآنجا پرورش دهند ۵ پس روانه‌شد موافق‌کلام خداوند عمل‌نمود زیرا که‌رفته بنهر کریث که روبروی اردنست ساکن‌شد ۶ وزاغان ازبرایش نان‌وکوشت را درصبح ونان وکوشت را درشام میآوردند وازنهرمینوشید .

۱ــ به صفحه ۴۰۰ جزء اول همین‌کتاب مراجعه‌کنید .

ایلیای نبی در ساحل کریث:

بدانکه: تمامی‌مفسرین ومترجمین ایشان غیرازجیروم لفظ اوریم درعبرانی وعوربی درسریانی وکلدانی را دراین‌باب در ترجمه‌های عربیه تفسیر بغربان و در ترجمه‌های فارسیه بزاغ نموده‌اند ولیکن جیروم این‌لفظ را تفسیر بعرب‌کرده است وچون رأی جیروم ضعیف بود دراین باب بحسب لغت لهذا معتقدین آن بنابرعادتی که دارند در ترجمهٔ لاطینیه لفظ عرب را تبدیل بغربان و زاغ نموده‌اند و این امر سبب مضحکه و خنده شده‌است ازبرای منکرین ملت مسیحیت و استهزاء بلیغ در این‌باب دارند و هورن مسکین‌که محقق فرقهٔ پروتستنت است مضطرب شده است و ازبرای رفع عارومضحکه میل‌برأی جیروم نموده است وبظن غالب‌گفته‌استکه: مراد از لفظ اوریم عربست نه غربان و زاغ و تمامی مفسرین و مترجمین را تسفیه کرده است بسه وجه و در صفحهٔ ۶۳۹ از مجلد اول از تفسیر خود مرقوم نموده و گفته است: تشنیع کرده است بعض منکرین ملت مسیحیت باینکه چگونه جایز میشودکه زاغ که از طیور نجسه است از برای پیغمبر خدا صبح و شام گوشت و نان بیاورد؟! لیکن اگر اصل لفظ را به‌ببیند استهزاء نخواهند نمود زیرا که اوریم بمعنی عربست نه بمعنی زاغ و در همان معنی استعمال شده است در آیهٔ ۱۶ از باب ۲۱ از سفر ثانی از اخبار ایام[1] و همچنین در آیهٔ ۷ از باب ۴ ازکتاب نحمیا[2] و از بریشت رابی‌که از تفسیر علمای یهود است برسفر تکوین معلوم میشودکه این رسول مأمور بود که پنهان شود در بلدهٔ که در نواحی بتشان بوده است و جیروم گفته است اوریم اهل بلده هستند که در حد عرب بوده‌اند و ایشان ایلیا را طعام میداده‌اند! و این شهادت از جیروم بسیار خوبست اگر چه در ترجمهٔ لاطینیه لفظ اوریم را بزاغ تفسیرکرده‌اند لیکن اخبار ایام و نحمیا وجیروم لفظ اوریم رابعرب

۱ـ پس خداوند دل فلسطینیان وعربانیرا که مجاورحبشیان بودند بضد یهورام برانگیزانید.

۲ـ و چون سنبلط و طوبیا و اعراب و عمونیان و اشدودیان شنیدند..

ترجمه کرده‌اند .

واز ترجمه عربیه معلوم میشود که مراد ازین لفظ نه‌عربست و نه‌زاغ وجاراچی که مفسر مشهور یهود است این طور ترجمه کرده است وچگونه ممکن است اینکه گوشت بوسیلهٔ مرغهای نجس مثل زاغ و کرکس برخلاف شریعت از برای پیغمبر پاك بیاید وحال آنکه این پیغمبر تابع وحامی شرع بوده است وازکجا علم حاصل شد ازبرای این پیغمبر که این مرغهای نجس پیش ازاینکه گوشت را بیاورند منقار وچنگال آنها نجس نبوده است و برجثهٔ میته نزول نکرده است واینکه این گوشت ونان پاك بوده است وحال آنکه تا یکسال این امرممتد بوده است وچگونه نسبت این خدمت را بزاغ میتوان داد ؟ ! ظن غالب اینکه اهل اورب یا اربوا این خدمت را به پیغمبر خداکردند انتهی کلامه .

پس الان علمای پروتستنت مختارند در اختیار قول این محقق و تسفیه باقی مفسرین و مترجمین غیر محصورین خودشانرا یا تسفیه این مسفه و اعتراف نمایند براینکه این امر غلط است و سبب مضحکهٔ ارباب عقول است و غیر جایز است بجهت سه وجهیکه این محقق وارد نمود .

غلط سی وهفتم :

در آیهٔ ۱ از باب ۶ از سفر ملوك اول باین نحو مرقوم شده است : و واقع شد در سال چهار صد وهشتاد از بیرون آمدن اسرائیل از زمین مصر در ماه زوکه ماه دوم سال چهارم سلطنت سلیمان براسرائیل بودکه آغازبنای خانهٔ خداوندنمود.

و این غلطاست در نزد مورخین وآدم‌کلارك مفسر درصفحهٔ ۱۲۹۳ ازمجلد ثانی از تفسیر خود در ذیل شرح آیهٔ مذکوره نوشت‌که : مورخین اختلاف دارند در تعیین زمان و اختلافشان بتفصیل ذیل است :

در متن عبرانی ۴۸۰ درنسخهٔ یونانیه ۴۴۰ در نزدکلیکاس ۳۳۰ در نزد مل-کیورکانوس ۵۹۰ در نزد یوسی‌فس یهودی ۵۹۲ در نزد سپلی سیوس سویروس

۵۸۸ و در نزدکلیمنس اسکندر یانوس ۵۷۰ و در نزد سیدرینس ۶۷۲ و در نزد کودومانوس ۵۹۸ و در نزد واسی یوس وکایالوس ۵۸۰ و در نزد سراریوس ۶۸۰ و در نزد نیکولاس ابراهیم ۵۲۷ و در نزد مستلی‌نوس ۵۹۲ و درنزد پیتیاویوس و والتهی روس ۵۲۰ .

پس اگر نسخهٔ عبرانی صحیح والهامی بود مترجم ترجمهٔ یونانیه وهمچنین مورخین اهل‌کتاب‌مخالفت بانسخهٔ تورات نمیکردند ویوسیفس وکلیمنس‌اسکندر یانوس با نسخهٔ یونانیه هم مخالفت‌کرده‌اند با وجودیکه ایندو نفرکمال تعصب را در مذهب دارند پس معلوم شدکه این‌کتب درنزد ایشان رتبهٔ‌کتاب تاریخ رادارند و معتقد نبوده‌اندکه این‌کتب الهامی باشند والا هرگز مخالفت نمیکردند .

غلط سی وهشتم :

از انجیل متی آیهٔ ۱۷ از باب اول باین نحو عیان و بیان گردیده است :

هَنْخٰا کُلّی اُوجٰاخِي مِنْ اِبْرٰهیمَ هَلْ دٰاوُدَ اَرْبَعْسَرْ اُوجٰاخِي وَ مِنْ دٰاوُدَ هَلْ سِلْبَتَ بِبٰابِلْ اَرْبَعْسَرْ اُوجٰاخِي وَمِنْ سِلْبَتَ بِبٰابِلْ هَلْ مْشِیخٰا اَرْبَعْسَرْ اُوجٰاخِي

المعنی: پس تمامی طبقات از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه است و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه :

ازین عبارت معلوم میشودکه بیان نسب مسیح مشتمل بر سه قسم است و هر قسمی از اقسام ثلثه مشتمل برچهارده طبقه است و این غلط صریحست زیراکه در قسم اول از ابراهیم ابتدا میشود و در داود تمام میشود و وقتی‌که داودعلیه‌السلام داخل قسم اول شد لامحاله از قسم ثانی خارج خواهد بود و در قسم ثانی لابد باید از سلیمان ابتدا بشود و در یوخانیا تمام می‌شود و وقتی‌که یوخانیا داخل در قسم ثانی باشد ازقسم ثالث البته خارج خواهد بود پس در قسم ثالث از شلتائیل باید ابتدا بشود و برمسیح تمام میشود پس اقسام ثلثه هریك منطبق بسیزده طبقه میشود

نه چهارده طبقه .

خلفاً وسلفاً براین آیه اعتراض کرده‌اند. پورفری درقرن سیم ازقرون مسیحیه اعتراض کرد وعلمای‌مسیحیه دراین‌باب اعتذارات بارده دارندکه قابل‌التفات‌نیست.

غلط سی و نهم تا غلط چهل ودوم :

آیهٔ ۱۱ ازباب اول از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است :

یُوشَا یَاهُو صِلّی لِیُوکَنْ یَادَلِخُونْ وَتِی بَسِلْبَتَا دِبَابِلْ.

المعنی: ویوشا یایوخانیا و برادرانش را تولید نمود در زمان جلای بابل ! ازکلمات مسطوره معلوم میشودکه ولادت یوخانیا ازیوشیا در جلای بابل بوده پس یوشیا در این جلا باید حی باشد و این غلط است از چهار وجه .

وجه اول : اینکه یوشیا دوازده سال قبل ازین جلا وفات‌کرده بود زیراکه بعد از موت او یاهو آحاز پسرش بر سریر سلطنت نشست و سه ماه ایام سلطنت او بود پس بعد از او یوواقیم پسر دیگر او برتخت سلطنت جلوس نمود ویازده سال ایام سلطنتش بود پس ازآن یوخانیا ابن یوواقیم سلطان شد وسه ماه از سلطنتش گذشت بخت نصر او را اسیرکرد و بسوی بابل فرستاد[1] .

وجه دوم : اینکه یوخانیا پسرزادهٔ یوشایاست نه پسرش زیرا که یوخانیا پسر یوواقیمست و یوواقیم پسر یوشایا چنانچه در وجه اول معلوم شد .

۱ـ برای شناختن یوشیا بصفحه۱۳۱ جزءاول این‌کتاب مراجعه‌کنید. وی درسال۶۰۹ پیش ازمیلاد بدرود حیات گفته است. پسرش یاهوآحازکه شلوم نیز خوانده می‌شود جانشین وی گردید و سه ماه بیشتر حکومت نکرد وبدست فرعون نکوه اسیر شد وبمصر فرستاده‌گشت.

فرعون برادر وی الیاقیم را بجای او برگزید و یهویاقیمش نامید یهویاقیم مدت چهار سال خراجگر نکوه بود و سه‌سال هم نبوکد نصر را اطاعت‌کرده است و دوران سلطنت وی یازده سال «۶۰۹-۵۹۸ قبل از میلاد» بود و بعد از وی پسرش سیزده هفته سلطنت‌کرده است . قاموس مقدس .

وجه سیم : اینکه یوخانیا درجلا هجده ساله‌بود ولادتش درجلای بابل چه معنی دارد ؟ !

وجه چهارم : اینکه یوخانیا برادر نداشت بلی پدرش سه برادر داشت عمو برادر نمیشود .

نظر باین اشکالات‌که در این غلط و غلط سابق مذکور شد آدم‌کلارك مفسر درتفسیر خودگفته است‌که کامت میگویدآیهٔ ۱۱ اینطورخوانده شود یوشایایوواقیم وبرادرهای او راتولید نمود ویوواقیم هم‌یوخانیا را تولیدنمود درجلای بابل‌انتهی.

پس این‌مفسر امر بتحریف و زیاده‌کردن یوواقیم نموده است از برای رفع اعتراض بنابراین تحریف باز اعتراضات ثلثهٔ مذکوره در این غلط رفع نمیشوند.

مظنون اینکه بعضی قسیسین مسیحیت از اهل دین و دیانت لفظ یوواقیم را از برای رفع ایراد اسقاط‌کرده باشند زیراکه اگر مسیح از اولاد یوواقیم باشد قابل جلوس برتخت داود نخواهد بود پس مسیح مسیح موعود نخواهد بود چنانچه در سابق بیان شد لیکن ندانستندکه این اسقاط مستلزم اغلاط دیگر است شاید دانسته باشندلیکن خیال‌کردند لزوم غلط برمتی سهل‌تر است ازاخراج مسیح ازمسیحیت.

غلط چهل وسیم :

زمان از یهود اتاسلمون قریب بسیصد سالست و ازسلمون تا داود چهارصد سال است و متی در زمان اول هفت طبقه نوشته است و در زمان ثانی پنج طبقه و این غلطست بالبداهة زیراکه عمرکسانیکه در زمان اول بوده‌اند اطول بود از عمر کسانیکه در زمان ثانی بودند .

غلط چهل وچهارم :

طبقاتیکه در قسم ثانی از اقسام ثلثه مسطوره است هجده تاست نه چهارده‌تا چنانچه این امر ظاهر میشود از باب سیم از سفر اول از اخبار ایام لهذا نیومن در

حالت تأسف و تحسرگفته است اتحاد واحد و ثلثه ضروری بود در ملت مسیحیت والان هجده با چهارده متحد شده‌اند زیرا که نسبت غلط بکتب مقدسه نمیتوان داد!

غلط چهل وپنجم و چهل وششم :

در آیهٔ ۸ از باب اول از انجیل متی این عبارت مرقومست :

یُورام هُو صِلّي لِعُوزْيا المعنی یورام عوزیا را تولید نمود و این غلط است بدو وجه .

وجه اول : اینکه ازین عبارت معلوم میشود که عوزیا پسر یورام است و حال آنکه چنین نیست زیرا که عوزیا ابن‌اخریا ابن یوواش ابن امسیا ابن یورام است و سه طبقه در انجیل متی ساقط است و حال آنکه این سه نفر از سلاطین مشهورین بوده‌اند و احوال ایشان در باب ۸ و ۱۲ و ۱۴ از سفر ملوك ثانی مذکور است و همچنین در باب ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ از سفر ثانی از اخبار ایام .

وجه وجیهی از برای این اسقاط نیست سوای غلط! زیراکه مورخ زمانیکه وقت را معین مینماید و طبقات اهل زمانه را مینویسد و در این بین دو سه طبقه را اسقاط نماید البته چنین مورخ سفیه و غلط کار خواهد بود !

وجه ثانی : اسمش عزیاست نه عوزیا یعنی بعد از حرف عین واو ندارد چنانچه در باب سیم از سفر اول از اخبار ایام و باب ۱۴ و ۱۵ از سفر ملوك ثانی مذکور است[1] و بعضی ازمترجمین فارسیه وعربیه اصلاح کرده‌اند وآنهم تحریف و غلط درکلام الهامی است .

غلط چهل وهفتم :

در آیهٔ ۱۲ از باب اول از انجیل متی باین نحو مسطور شده است :

۱ــ جیمزهاکس نیز در قاموس خود پسر صادوق را عزریا وعزریاهو نقل کرده است وچاپ جدید انجیل او را عازور می‌نویسد .

شَلتَائیل هُوصِلّیِ لِزُورباَبِلْ یعنی شلتائیل زور بابل را تولید نمود .

و این غلط است زیرا که زور بابل ابن‌فدیاست برادرزادهٔ شلتائیل چنانچه در باب ۳ از سفر اول از اخبار ایام مرقوم است[1] .

غلط چهل و هشتم :

آیهٔ ۱۳ از باب اول از انجیل متی باین نحو مرقوم است :

زُورباَبِلْ هُوصِلّیِ لِاَبِی یُودْ . یعنی زرو بابل پدر ابی یود است .

و اینهم غلط است زیرا که زرو بابل پنج پسر دارد چنانچه درآیهٔ ۱۹ ازباب سیم از سفر اول از اخبار ایام مرقومست[2] و درمیان ایشان‌کسی نیستکه مسمی باین اسم باشد این یازده غلط شدکه در بیان نسب مسیح از متی‌که صاحب انجیل اول است صادر شده است و در قسم ثانی خواهد آمد در بیان اختلافات که بیان او با بیان لوقا از شش جهت اختلاف دارد شش با یازده هفده میشود پس این بیان متی هفده غلط دارد .

غلط چهل و نهم :

در باب ثانی از انجیل متی قصهٔ آمدن مجوس باورشلیم بسبب رؤیت ستارهٔ مسیح در مشرق نوشته شده است‌که ستاره در پیش روی ایشان یعنی مجوس آمد تا بالای سر کودك ایستاد واین‌غلط است زیرا که حرکت سبعهٔ سیاره وهمچنین حرکت صادقهٔ بعضی ذوات‌الأذناب ازمغربست بسوی مشرق وحرکت بعضی ذوات‌الأذناب از مشرق است بسوی مغرب پس بنابراین دو صورت‌کذب متی ظاهر میشود یقیناً

۱ـ پسران او «اشیر» شألتیئیل و ملکیرام و فدایا و ... و پسران فدایا زرو بابل و ...

۲ـ پسران زرو بابل مشلام و حننیا وخواهر ایشان شلومیت بود و حشوبة و اوهل و برخیا و حسدیا و یوشب حسدکه پنج نفر باشند .

زیرا که بیت‌اللحم که محل ولادت مسیحست در جانب جنوب از اورشلیم واقع است بلی دایرهٔ حرکت بعضی ذوات‌الاذناب میل امائی دارد ازشمال بجنوب لیکن اینحرکت بسیار بطی است از حرکت زمین که الان مختار حکمای ایشانست پس حس اینحرکت ممکن نیست مگر بعد از مدتی و آنهم در مسافت قلیلی که بقدر معتد به احساس نمیشود بلکه حرکت انسانی بسیار سریع است از حرکت ذوات‌الاذناب از شمال بجنوب پس چگونه مجوس ستاره را در مشرق دیدند و ستاره ازمشرق حرکت‌کرد آمد باورشلیم و ازاورشلیم هم ببیت‌لحم وآمد فوق آنجائیکه طفل بود رسید وایستاد و حال آنکه آمدن مجوس بخانهٔ هیرودیس روز بوده است و همچنین بیرون آمدن ایشان از خانه هیرودیس ببیت‌لحم و ستاره در روز غیر مرئیست یقیناً .

و اگرکسی گوید چه ضرر داردکه حرکت ستاره بخلاف عادت ازمعجزات مسیح علیه‌السلام باشد جواب‌گوئیم این سؤال منافی انجیل وعقاید مسیحیین است زیراکه ایشان ازبرای مسیح درطفولیت بلکه تا سی‌سال هیچ معجزه اثبات نمینمایند چنانچه این امر ظاهر میشود از باب دوم آیهٔ ۱۱ از انجیل یوحنا زیرا که بعد از معجزهٔ انقلاب آب بشراب در عروسی قانای جلیل در آیهٔ ۱۱ از باب دوم ازانجیل یوحنا میگوید این اول معجزه بود که از مسیح علیه‌السلام صادر شد و صاحب نورالانوار درصفحهٔ ۷ از جلوهٔ سادسه از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۸۶ مرقوم نموده است و عبارت او بفارسی چنین است :

از خداوند عیسی در طفولیت هیچ معجزه صادر نشد بلکه باکمال عجز و تواضع اطاعت مریم ویوسف مینمود واز سایراطفال بنی‌آدم هیچ امتیازی نداشت انتهی کلامه بالفاظه .

بدانکه این وجه‌الزامی است نه‌اعتقادی زیراکه ماجماعت‌مسلمین درطفولیت از برای عیسی علیه‌السلام معجزه ثابت مینمائیم چنانچه شرح تکلم آنحضرت در

طفولیت در سورهٔ مبارکه مریم مسطور است[1] .

غلط پنجاهم :

در آیهٔ ۲۲ از باب اول از انجیل متی باین‌عبارت مرقوم است :

اینَ آهَ کُلِی وِیلَ دِیَنش تُومِیَماوِشَدِی دِیئِلِی مِیرَلِی مَارِیَا بِی یِدِنِی بِیادِ مِیْرِی هَا بِتُولتَابِتْ بَاطِنَا وَیتْ قَارِی شِمِّه عَمَّانُوئِیل دِیئِی تُورْجِمَانَ اَمَانَ آلَهَ انتهی.

الترجمه‌بالعربیه : وهذا کله کان لکی یتم ماقیل بالنبی القائل هوذالعذرا تحبل وتلدابنا یدعون اسمه عمانوئیل الذی تفسیره الله معنا

و اینهمه برای آن واقع شد تا تمام گردد کلامیکه خداوند بزبان پیغمبر گفت که اینك عذرا آبستن شده پسری آورد میخوانند نام اورا عمانوئیل که تفسیرش اینست خدا با ما انتهی ومراد ازپیغمبر درنزد علمای مسیحیه اشعیا علیه‌السلام است که در آیهٔ ۱۴ وباب ۷ از کتاب خود گفته است.

بنابراین خود خداوند بشما آیتی را خواهدداد اینك عذرا حامله شده پسری را خواهد زائید و اسمش را عمانوئیل خواهد خواند .

خدا با ما

مؤلف گوید : این غلطست بوجوهی :

وجه اول : های بتولتاهای تأنیث است این لفظ هم علم است بر زن جوان شوهردار وغیرشوهردار مانند رخمت وعلمای یهود گویند این لفظ درباب سی‌ام از

۱ـ قال انی‌عبدالله اتینی‌الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا این ماکنت و اوصانی بالصلوة والزکوة مادمت حیاً وبراً بوالدتی ولم یجعلنی جبارا اشقیا والسلام علی یوم ولدت ویوم‌اموت ویوم ابعث حیاً. سورهٔ مریم آیهٔ ۳۰ـ۳۵ .

سفر امثال سلیمانی واقع شده است و معنی اومرثه شابه شوهردار است و این لفظ درکلام اشعیا و درتراجم یونانیه بمرثه شابه ترجمه شده است مراد ازترجمهٔ یونانیه تراجم ثلثه است یعنی ترجمهٔ ایکوئیلا وترجمهٔ تهیودوش وترجمهٔ سمیکس و این سه ترجمه درنزد مسیحیه ازتراجم قدیمه است اول در سنـه ۱۲۹ ترجمه شده است ثانی درسنه۱۷۵ وثالثه درسنه۲۰۰ بعداز مسیح واین سه ترجمه درنزد قدمای مسیحیه بسیار معتبر بود خصوصاً ترجمهٔ تهیودوش .

و پوری در کتاب خودکه در بیان لغات عبرانی تصنیف کرده است وکتاب معتبرومشهوریست درمیان علمای پروتستنت گفته است: این لفظ بمعنی باکره ومرثه شابه است پس بنا برقول پوری این لفـظ مشترکست مابین این دو معنی و قول او اولاً مسلم نیست درمقابل تفاسیر یهودکه اهل لسانند و ثانیاً بعد از تسلیم می‌گوئیم حمل این لفظ برمعنی باکرهٔ خاصة برخلاف تفاسیریهود وتراجم‌قدیمه‌است ومحتاج بدلیل است و آنچه صاحب میزان‌الحق در کتاب خود که مسمی بحل‌الاشـکالست گفته است : معنی این لفظ نیست مگر باکره تحکم صرف وغلط است وکافیست در رد او آنچه ما در همین وجه نقل کردیم .

تنبیه : بکارت حضرت مریم در نزد علمای پروتستنت مسلم نیست چنانچه درصفحهٔ ۱۴۳ ازکتاب قتیقیسموس ازنسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۸۵ تصریح باین مطلب نموده‌است که لوطرین بکارت مریم را قبول ندارند ودرموضع مناسب ازاین کتاب عین عبارت منقول خواهدگردید .

وجه ثانی : ازکتاب اشعیا معلوم می‌شودکه اسم آن‌پسر بایدعمانوئیل‌باشد و مسیح را کسی مسمی باین‌اسم ننموده است نه پدر ونه مادر او بلکه ایشان او را مسمی به‌یشوع نمودند ملکی هم که بخواب یوسف‌نجارآمد گفت اسم اورا یشوع بگذاریدکه معروف به‌عیسی است چنانچه درآیهٔ۲۱ ازباب اول ازانجیل‌متی مرقوم شده است[۱] ودرباب اول درآیهٔ ۳۱ از انجیل‌لوقا: جبرئیل‌آمد پیش‌مریم وگفت :

۱ـ و او پسری خواهد زائید ونام اورا یسوع خواهی نهاد » ودر نسخه‌های جدید نام او را عیسی خواهی نهاد.»

اینك حامله شده پسری خواهی آورد و اورا مسمی به‌یشوع خواهی نمود.

پس احدی عیسی را مسمی به عمسانوئیل ننموده است نه پدر و نه مادر و نه جبرئیل و نه ملکی که بخواب یوسف‌نجار آمد پس‌مصداق این‌بشارت مسیح ومریم نخواهند بود .

وجه سیم : قصه‌ای که این‌قول دراو واقع‌شده‌است شهادت نمیدهد براینکه این‌قول درحق عیسی باشد زیرا که حاصل‌قصه اینست که راصین سلطان آرام وفاقاح ملك اسرائیل آمدند به‌اورشلیم ازبرای محاربهٔ آحاز ملك‌یهود پس‌پادشاه یهود خوف شدیدی کرد از اتفاق ایشان خداوند وحی کرد باشعیا که بگوید ازبرای تسلیت آحاز نترس این دو سلطان بر تو مسلط نخواهنـد بود بلکه بزودی سلطنت ایشان زایل خواهد بود وعلامتی ازبرای خرابی ملك ایشان بیان‌کرد آن‌علامت اینست که امرئه شابه حامله شده وپسری خواهدزائید وپیش ازاینکه این‌پسر ممیزخیروشرباشد زمین این‌دوملك خراب خواهدشد وثابت شده است که ارض فاقاح بیست ویکسال بعداز این‌خبر خراب شد .

پس لابد باید ولادت این مولود قبل از خرابی این زمین باشد و حال آنکه ولادت عیسی علیه‌السلام هفتصد و بیست و یکسال بعداز خرابی ارض فاقاح واقع شده است .

علمای یهود درمصداق این‌خبر اختلاف دارند مختار بعض‌اینکه مقصوداشعیا علیه‌السلام زن خودش است میخواهد بفرماید زن من حامله خواهد شد و پسری از او متولد خواهد بود پیش ازاینکه آن‌پسر ممیز خیروشر باشد زمین این‌دوملکی که تو ازایشان میترسی خراب خواهدگردید کماصرح به‌داکتربنسن :

مصنف‌گوید : این‌قول قریب بقیاس‌است دور نیست که مقصود همین‌باشد.

غلط پنجاه ویکم :

درآیهٔ ۱۵ ازباب ثانی از انجیل متی باین‌نحو رقم شده است :

وِيْلِي تاماهَلْ مَوْتِي دِهِيرُودِيس دِبْشْ تُو مِيمامِنْدِي دُبْشِلِي مِيرامِنْ

مارْيابِنْ بِيادِ مِيتِّرِي دِمْنِ مِصْرِ قْرِيلِي لِبْنُونِي . المعنی: و تا وفات هیرودیس در آنجا بماند (یعنی مسیح) تا کلامیکه خداوند بزبان پیغمبر گفته تمام گردد که از مصر پسر خود را خوانده‌ام و نبی قائل این قول هوشع علیه‌السلام است و متی در اینجا اشاره می‌کند بآیهٔ اولی از باب ۱۱ ازکتاب هوشع و این غلط است زیرا که آن آیه علاقه با عیسی علیه‌السلام ندارد زیرا که ترجمهٔ آیه بفارسی باین نحو است : هنگامیکه اسرائیـل طفل بود ویرا دوست میداشتم و اولاد او را از مصر طلب کردم .

پس این آیه مشعر است باحسان خدا و تفضلات حق نسبت بنی‌اسرائیل در عهد موسی علیه‌السلام و متی صیغهٔ جمع را بمفرد و ضمیر غایب را بمتکلم تبدیل کرده است تا درحق عیسی صادق باشد و تابعین متی از علمای پروتستنت هم‌اغلب تراجم فارسیه و عربیه را ازکتاب هوشع تحریف کرده‌اند تا این بشارت در حق عیسی صادق بیاید از آنجمله ترجمه مطبوعهٔ بیروت سنه ۱۸۷۰ و همچنین ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۲ وهمچنین‌ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ وهکذا ترجمه کلدانیه و سریانیه قدیم و جدید هدیهم‌الله ولیکن صاحب ترجمهٔ سنه ۱۸۱۱ درست ترجمه‌کرده است‌لیکن باهمه این‌تحریفات خیانت متی‌مخفی نخواهدبود برکسانیکه باب مذکور را ازکتاب هوشع مطالعه کنند زیرا که در آیهٔ ۲ از باب مذکور در حق مدعوین باین نحو رقم شده است :

هرقدریکه ایشانرا دعوت‌کردند ازیشان روگردان بودند و به‌بعلیم ذبح‌نموده و باصنام تراشیده شده بخور‌کردند .

این امور در حق عیسی علیه‌السلام صادق نیست یقیناً بلکه نسبت این امور را به یهودهائیکه معاصر مسیح بودند هم نمیتوان داد بلکه بیهودهائیکه پانصد سال قبل از ولادت مسیح بودند انتساب این امور غلط است زیراکه پانصد وسی وشش

سال قبل ازمیلاد مسیح جماعت بنی‌اسرائیل عبادت صنم را توبه‌کرده بودند و بعد از آن دیگر بت‌پرست نشدند چنانچه تمامی تواریخ شاهد اینمدعا میباشند .

غلط پنجاه ودوم :

درآیهٔ ۱۶ از باب ثانی ازانجیل متی وترجمهٔ فارسی باین‌نحو مرقوم است: چون هیرودیس دیدکه مجوسیان اورا سخریه نمودند بسیارغضبناك شد فرستادجمیع اطفالی را که در بیت‌لحم و تمامی نواحی آن بودند از دو ساله وکمتر موافق وقتیکه از مجوسیان تحقیق نموده بود بقتل رسانید انتهی .

این هم غلط است نقلاً و عقلاً .

اما نقلاً : احدی از مورخین معتبرین غیر از مسیحیین این حادثه را ننوشت نه یوسی‌فس مورخ ونه غیراو ازعلمای یهودکه وقایع زمان هیرودیس‌را مینوشتند و عیوب و جرایم او را تفحص و تحسس مینمودند وحال آنکه اینحادثه ظلم عظیم وعیب جسیمی است اگر چنین امر واقع شده بود البته همه مینوشتند اگر احدی ازمورخین مسیحیت نوشته باشد اصلاً اعتماد برتحریر او نخواهد بود زیرا که از انجیل اقتباس نموده است .

و اما عقلاً : زیرا که بیت‌لحم بلدهٔ صغیریست نه‌کبیر واز اورشلیم قریب بود نه‌بعید ودر تحت حکومت هیرودیس بود نه غیر پس قدرت تامه داشت باسهل وجه‌که تحقیق نمایدکه مجوس آمدند بفلان کاروانسرا درمیان آخور حضرت‌مسیح را در میان آخور در وقت ولادت با مادرش مریم و پدر مصنوعی او یوسف نجار دیدند وفلان هدیه را هم گذرانیدند پس محتاج نبود باینکه اطفال معصومین رابقتل برساند پس ثابت شدکه تحریر متی عقلاً و نقلاً غلطست .

غلط پنجاه و سیم :

درآیهٔ ۱۷ از باب ثانی از انجیل متی رقم شده است: آنگاه کامل شد آنچه

از ارمیای پیغمبر گفته شده بود که میگفت در راما آوازی شنیده شد از زاری و گریه وفغان بسیار که راحیل بر فرزند خود میگریست واز تسلی کناره میجست چرا که پیدا نبودند یعنی فرزندان راحیل و این هم غلط و تحریف است از متی زیرا که اینمضمون واقعشده است در آیهٔ ۱۵ از باب ۳۱ از کتاب ارمیا و هر کس که آیات قبل و بعدش را بخواند میداندکه اینمضمون در حادثهٔ هیرودیس نیست بلکه در حادثهٔ بخت نصر است که در عهد ارمیا علیه‌السلام واقع شد که چند هزار از بنی‌اسرائیل مقتول و چند هزار هم اسیر و بسوی بابل فرستاده شدند و چون درمیان اسرا ومقتولین ازاولاد راحیل هم بودند لهذا روح او درعالم برزخ متألم شد پس خداوند وعده دادکه اولاد راحیل دوباره باورشلیم برگردند.

تنبیه: ازتحریرارمیاوتصدیق متی‌معلوم میشودکه احوال‌اینعالم مکشوفست از برای اهل عالم برزخ هرگاه باقارب ایشان مصائبی برسد ایشان در عالم برزخ متألم میشوند و اینمخالف است با عقیدهٔ فرقهٔ پروتستنت.

غلط پنجاه و چهارم:

در آیهٔ ۲۳ از باب ثانی از انجیل متی مسطور است: و آمده بلدهٔ مسمی بناصره ساکن شد (یعنی مسیح) تا آنچه بزبان انبیاء گفته شده بود تمام گردد که بناصری معروف خواهد شد.

این هم غلط است و چنین خبری درکتابی ازکتب انبیا دیده نشده است و علمای یهود اینخبر را زور و بهتان میدانند بلکه اعتقادشان اینست که از جلیل هیچ پیغمبری مبعوث نشده است تا چه برسد بناصره چنانچه در آیهٔ ۵۲ از انجیل یوحنا مرقوم شده است عبارت فارسیه یوحنا اینست:

درجواب وی گفتند مگر تو نیز جلیلی هستی تفحص کن و ببین که هیچ نبی از جلیل مبعوث نشده و نخواهد شد.

علمای‌مسیحیت‌اعتذارات‌ضعیفهٔ‌بارده‌دراین‌باب‌دارند ولیکن‌قابل‌التفات‌نیست.

غلط پنجاه وپنجم :

در آیهٔ اولی از باب سیم از انجیل متی باین نحو رقم شده است :

بِاَنِّي يُومِنّي تِيلِي يُوْخَنَانِ مُعْمِي دَايَا وَمَكْرِزْوا بِخَلْدَابِي دِيهُودْ .

المعنی در آن ایام یحیای تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده ومیگفت الخ چون درآخر باب ثانی ذکر جلوس ارکلاوس برسریر یهودیت بعد از موت پدر او و برگشتن یوسف نجار و زوجهٔ اویعنی حضرت مریم بنواحی جلیل و اقامت ایشان در ناصره مرقوم شده است پس مشارالیه بلفظ اندر آن ایام ماذکر خواهد بود یعنی‌مطالبی که مذکور شد فعلیهذا معنی آیه اینطور خواهد بود زمانیکه ارکلاوس[1] بر سریر سلطنت نشست و یوسف نجار بنواحی جلیل برگشت یوحنای تعمید دهنده آمد و مشغول موعظه شد .

و این غلط است یقیناً زیرا که حضرت یحیی علیه‌السلام بیست وهشت سال بعد از امورات مذکوره شروع بدعوت نموده است بنا براعتقاد ایشان .

غلط پنجاه و ششم :

در آیهٔ ۳ از باب ۱۴ از انجیل متی باین نحو مسطور شده است :

زیراکه هیرودیس یحیی راگرفت دربند نهاد و در زندان انداخته بودبخاطر هیرود یا زن برادر خود فیلیپس انتهی.

و این غلط است زیرا که اسم شوهر هیرودیا هیرودیس بوده نه فیلیپس چنانچه یوسیفس مورخ درباب پنجم ازکتاب ۱۸ ازتاریخ‌خود مرقوم نموده است.

۱ــ پسر هیرودیس بزرگ بود که در سال تولد حضرت مسیح «چهار سال پیش از میلاد» بحکومت رسید و ده سال حکومت‌کرد وبعد بدستور امپراطور عزل وتبعید شد و درتبعیدگاه خود «نه» درگذشت . اقتباس از قاموس کتاب مقدس .

غلط پنجاه و هفتم :

در باب ۱۲ از انجیل متی آیهٔ ۳ باین نحو رقم یافته است : ایشانرا گفت (یعنی مسیح فریسیانرا) مگر نخوانده‌اید آنچه داود ورفیقانش کردند وقتی که گرسنه بودند چطور بخانهٔ خدا درآمده نانهای تقدمه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود بلکه برکاهنان فقط «یعنی خوردن آن ازخصایص کاهن بوده» قول او داود و رفیقانش الخ وهمچنین خوردن آن براو ورفیقانش این دوقول غلطست چنانچه عنقریب در غلط نود ودو خواهد آمد .

غلط پنجاه و هشتم :

در آیهٔ ۹ از باب ۲۷ از انجیل متی باین نحو رقم شده است :

آنگاه سخنی که بزبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که سی پاره نقره را برداشتند بهای آن قیمت کرده شد الخ و این غلط است یقیناً چنانچه در ابواب آتیه مذکور خواهد شد انشاءالله (یعنی در باب ثانی) .

غلط پنجاه و نهم :

در باب ۲۷ از انجیل متی آیه ۵۱ بترجمهٔ فارسی باین نحو رقم شده است:

که ناگهان پرده هیکل از سر تا پا دوپاره شد و زمین متزلزل وسنگها شکافته و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند و بعد از برخاستن وی (یعنی مسیح) از قبور برآمده بشهر مقدس رفتند و بربسیاری ظاهر شدند .

و این حکایت کذبست جزماً فاضل نورتن که حامی انجیل است دراین مورد مضطر شده و دلایلی درکتاب خود ایراد نموده است بربطلان اینحکایت بعد گفته است این حکایت کذبست وغالب اینکه امثال اینحکایات کاذبه بعد ازخرابی اورشلیم

در میان یهود رایج بود شایدکسی این حکایت را در حاشیهٔ نسخه عبرانی از انجیل متی نوشته باشد بعد کاتب حاشیه را داخل متن کرده باشد وآن متن بدست مترجم افتاد پس بحسب آن متن ترجمه کرد وآن حاشیهٔ غلط جزوکلام الهامی شد انتهی.

مصنف گوید: دال برکذب این حکایت وجوهی است .

وجه اول : جماعت یهود درروز دوم ازصلب مسیح علیه‌السلام رفتند پیش پیلاطس حاکم گفتند آقا اینمرد ضال مضل (یعنی مسیح) العیاذبالله در حیات خود گفت که من بعد از سه روز از میان مرده‌ها خواهم برخاست پس خوبست که شما امر نمائید حرسه روز قبر او را مضبوط نمایند وحتی در همان باب نوشته‌است که پیلاطس و زوجهٔ او بقتل مسیح راضی نبودند .

پس هرگاه این امور در وقت قتل یا بعداز قتل ظاهر شده بود جماعت یهود عنود جرأت نمی‌کردند بروند پیش حاکم عرض حال نمایند و حال آنکه در وقت قتلش پردهٔ هیکل‌پاره وسنگها شکافته وقبور بازشده واموات زنده‌شده وچهارساعت ظلمت تمام دنیاراگرفته بوده پس باوجود همه این‌معجزات وخوارق عادات ازبرای پیلاطس وسایر یهود مشهودگردید در اول هم حاکم راضی به‌مصلوبیت مسیح نبود پس چگونه جماعت یهود جرأت می‌کنند بروند پیش‌حاکم وبگویند این‌ضال‌مضل البته حاکم عدو ایشان می‌شد واین جماعت را تکذیب میکرد وهمچنین چندین‌هزار کس ایشانرا تکذیب می‌کردند .

وجه ثانی : اینکه‌این‌امور آیات‌عظیمه وعلامات‌جسیمه‌است پس‌اگردروقت صلب از مسیح صادر شده بود جمع کثیری از روم ویهود ایمان میآوردند ومخلص مسیح می‌گردید بنا برعادت جاریه آیا نمی‌بینی وقتی‌که روح القـدس برحواریون نازل‌شد وایشان بالسنهٔ‌مختلفه تکلم‌نمودند مردم تعجب کردند وسه‌هزارکس فی‌الفور ایمان‌آوردند چنانچه درباب ثانی ازکتاب اعمال‌حواریون مرقوم شده است[1] واین

۱ــ درباب مزبور داستان روز پنطیکاست را نوشته ودرآیهٔ ۴۱ گوید ، ودر همان روز تخمیناً سه هزار نفر بدیشان (حواریان) پیوستند .

امور بمراتب اعظم و اجل است از حصول قدرت بر تکلم و سخن گفتن بالسنهٔ مختلفه و لغات متفرقه .

وجه سیم : آنکه بسیار مستبعد است که این امور عظیمهٔ ظاهرهٔ مشهوره را احدی از مورخین آنزمان ننویسد غیر از متی و همچنین مورخین طبقهٔ ثانیه که قریب بزمان اول بوده‌اند و اگر مخالفین مسیح بجهت سوء دیانت وعناد تحریر ننموده‌اند موافقین لابد باید با متی موافقت نموده بنویسند بخصوص لوقا که حریص‌ترین مردم بود در تحریر عجائب و همچنین تتبع تامی داشت در تحصیل افعال و اقوال مسیح علیه‌السلام چنانچه از باب اول از انجیلش و باب اول از کتاب اعمال حواریون معلوم میشود وچگونه متصور است که ارباب اناجیل اربعه حالات غیرعجیبه‌را بنویسند و این امورات عجیبه‌را همه ایشان ننویسند مرقس ولوقا پاره شدن پردهٔ هیکل را بنویسند وسایر امور را مرقوم ننمایند .

وجه چهارم : پردهٔ هیکل کتان ودر غایت لطافت بود پس انشقاق او از بالا تا پائین از برای این صدمه چه معنی دارد هرگاه پرده بآن لطافت پاره شود بنای هیکل البته باید منهدم شود بدانکه این وجه مشترك الورود است بر اناجیل ثلثه .

وجه پنجم : اینکه قیام کثیرین از اجساد مقدسین مناقض و مخالف است با کلام پولس زیرا که او میگوید اول کسی که از قبر برخاست حضرت مسیح است چنانکه در نوع ثانی در بیان اختلافات ازهمین فصل مذکور خواهد شد انشاءالله پس حق آنست که فاضل نورتن گفت و از کلام فاضل مذکور معلوم شد که مترجم انجیل متی حاطب اللیل « هیزم کش شب » بوده است فرق نمیگذاشت مابین رطب و یابس پس هرچه در متن میدید خواه صحیح وخواه غلط تحریر می کرد و ترجمه مینمود پس تو که مسیحی هستی ازتو سئوال مینمایم آیا شخص عاقل میتواند مضمون همچو کتابی را از برای خود وسیلهٔ نجات قرار بدهد؟! لاوالله مگر اینکه منظورش حقپرستی نباشد بلکه تقلید آباء واجداد را از برای خود شعار قرار دهد.

غلط شصتم تا شصت و دوم

درباب ۱۲ و آیهٔ ۳۹ از انجیل متی در جواب آنهائی که از حضرت عیسی معجزه خواستند باین نحو جواب داد :

اِیْنَهُوْجُوِبْلِي وَمِرّي اُوخَجِبْتَ وَقَحْبَ نِيشَنْقَا بِبْعَايَالاوَ نِيشَنْقَا لِيئَش يُوبَاِلَهْ شُوبُقْ مِنْ نِيشَنْقِهْ دِيُونَان نَبِيَّا سَبَبْ دِوَاخِي دِوِبْلِي يُونَانَ كُوكْرِسَهَ دِنُونَاكُورتَاطِلاَايْمَامِي وَطِلاَلَى لوَتِي هَتّخَابِ هَاوِى بِرُونِي دِيْنَا شَاطلاَايْمَامِي وَ طَلاَلَى لوَتِي .

المعنی : در جواب ایشان گفت فرقهٔ شریر و زناکار آیتی می‌طلبنـد (یعنی معجزه) و آیتی بدیشان عطا نشود جز معجزهٔ یونس نبی زیرا همچنانیکه یونس سه شبانه روز درشکم‌ماهی‌ماند پسرانسان نیز سه‌شبانه روز درشکم‌زمین خواهدبود.

درآیهٔ ۴ ازباب ۱۶ ازانجیل‌متی باین‌نحو رقم‌یافته‌است : (درترجمه‌فارسی) فرقهٔ شریر زناکار معجزه می‌طلبند و معجـزه بایشان عطا نخواهد شد بجز معجزهٔ یونس نبی الخ. پس در اینجا هم مراد معجزهٔ یونس پیغمبر است چنانچه در قول اول مراد همین بود .

و درآیهٔ ۶۳ ازباب ۲۷ ازانجیل متی قول یهود درحق مسیح این‌بوده است: گفتند (یعنی جماعت یهود بحاکم) ای‌آقا ما را یاد است که‌آن گمراه‌کننده وقتی‌که زنده بودگفت بعداز سه روز برمیخیزم پس بفرما تا سه‌روز قبر را حراست‌کنند مبادا شاگردانش درشب‌آمده بدن او را بدزدند وبمردم گویند‌که ازمیـان مردگان برخاست وگمراهی‌آخر از اول بدتر شود .

اقوال و آیات‌ثلثه بی‌شبهه غلطند زیراکه مسیح درچهاردهم یا پانزدهم نیسان رومی درسال‌سیم از بعثتش بنابراعتقاد ایشان در روز جمعه قریب‌بظهر مصلوب‌شد

چنــانچه صاحب نورالانوار در صفحهٔ ۵۴ از جلوهٔ سادسه بنا برنسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۸۶ مرقوم نموده است و همچنین ازباب ۱۹ از انجیل یوحنا معلوم میشود در ساعت ۹ وفات کرد بالای دار ویوسف ونقدیموس[1] جسد او را از پیلاطس نزدیك بغروب آفتاب خواستند پس کفن ودفنش نمودند بطریق یهود چنانچه در باب ۱۵ و آیهٔ ۴۴ از انجیل مرقس مرقوم شده است پس لامحاله دفن مسیح در شب شنبه خواهد بود وجسد مسیح روز یکشنبه قبل از طلوع آفتاب از قبر غایب شد چنانچه درباب ۲۰ از انجیل یوحنا مرقوم شده است پس درقلب زمین سه شبانه روز نماند بلکه دوشب ویکروز ماند وبعداز سه روز برنخاست فعلیهذا این سه غلط شد.

وچون این اقوال ثلثه غلط بود لهذا پالس وناشر گفته‌اند این تفسیر ازجانب متی است نه ازقول مسیح واین دو عالم مسیحی گفته‌اند مقصودمسیح اینکه چنانچه اهل نینوا باستماع موعظه ایمان آوردند واز یونس علیه‌السلام معجزه نخواستند و کذلك مردم باید از من معجزه نخواهند بلکه باستماع موعظه ایمان بیاورند کلام این دوعالم مسیحی تمام شد .

پس بنا برتقریر این دوعالم غلط ازسوء فهم متی ناشی شده است .

پس معلوم شدکه متی انجیل خود را بالهام ننوشته‌است پس‌چنانچه دراینجا مراد مسیح را نفهمیده است وبغلط واقع شده است همچنین ممکن است عدم فهم او درمواضع دیگر و نقل او غلط باشد پس چگونه میشود اعتمادکرد برتحریرات او ؟! و چگونه تحریرات او را ؟! ما الهامی بگوئیم وحال‌آنکه کلام الهامی غلط نمیشود .

۱ـ یوسف همان برناباست‌که ازشاگردان مقرب عیسی بشمار می‌آمد او را انجیلی بود که بدستور شورای‌کلیساها با بیش‌از ۱۳۰ کتاب و انجیل دیگر از ردهٔ کتابهای مقدسهٔ مسیحیت اخراج گردید وخواندن آن تحریم شد. مسیحیان گویند انجیل برنابا از بین رفته است و امروز اثری ازآن دردست نیست ولی مورخین اسلامی معتقدندکه متن‌کامل‌آن موجود است وامروزه بزبانهای مختلف ترجمه شده است وچون بشارتهای صریح اسلامی دارد کلیسا از پذیرفتن‌آن خودداری می‌کند .

مؤلف و مسیو بالوا

مصنف گوید : درروز جمعه سیزدهم شهرشوال المکرم سنه ۱۳۱۱ که مطابق است با سنه ۱۸۹۴ مسیحی در دارالخلافهٔ طهران حفت بالامن والامان بزیارت عالی‌محفل حضرت مستطاب فلذة کبدالبتول ، ابن الرسول المقبول ، قبلة الانام ، کهف‌الارامل والایتام، المقبول عندالدول، النافذ امره فی کل‌الملل، مروج شریعت جده سیدالمرسلین ، سیدالاسلام و امام المسلمین ، سیدی ومولای بل سید العلماء ـ المروجین ورئیس‌العلماء والمجتهدین ومؤیدالملةوالدین آقای آقامیرزا زین‌العابدین امام جمعه ادام‌الله ایام افادته وافاضته الی یوم‌الدین بحق اجداده الطیبین الطاهرین صلواةالله علیهم اجمعین تشرف حاصل‌نمودم دیدم‌سفیر کبیر دولت جمهوری فرانسه که مسمی به مسیو بالوا میباشد با یکنفر مترجم در حضور مبارك مشرف هستند و سفیر مذکور مذهب‌کاتلك را داشت بتقریب صحبت مقتولیت و مصلوبیت حضرت مسیح بمیان آمد مصنف حقیر اشکال سابق الذکر را بر سفیر مزبور ایراد نموده بعداز تأمل بسیار به‌عجز وانکسار خود اعتراف‌نمود وگفت این مسئله‌را باید ازپاپ اعظم سئوال نمائیم حضرت امام همام مد ظلة العالی علی رؤس الانام فرمودند پاپ اعظم تکلیفی‌ندارد بجزاینکه بگوید غلط است بجهت‌اینکه این‌اشکال لاینحل‌است.

غلط شصت وسیم :

درباب ۱۶ از انجیل متی باین‌نحو مرقوم شده است :

۲۷ سَبَبْ هِدِیرْالِی بُرُونَادِنَا شَادِاَتِی بِتْشِ بُوخْتَادِ بَابُوعَمْ مَالَاخُود اِیکَایِتْ پَارِیْع لِنَاشَا نَاشَا اَخْ پِلْخَانُو ۲۸ طُرُو سَابِمَارِوِن اُلُوخُوَنَ دِاْتِ نَاشِی بِکْلِیِی نَالَاخَادِلِي طَعَمِی مُوتَاهَلْ بِخَازِی لِبْرُونِی دِنَا شَابِی تَایَا بِمَلْکُوتِی .

المعنی : زیرا که پسرانسان خواهد[۱] آمد درجلال[۲] پدر خویش باتفاق ملائکه

خود ودر آنوقت‌هر کسی‌را موافق اعمالش جزا خواهدداد ۲۸ براستی‌بشما میگویم کسانی در اینجا حاضرند که مرگ را نخواهند چشید تا پسر انسانرا ببینند که در ملکوت خود میآید .

واین‌خبر غلطست زیرا که تمامی آنهائیکه‌آنجا حاضربودند مرگ‌را چشیدند و استخوانهای ایشان پوسیده وخاك شد وقریب بهزار وهشتصد وپنجاه‌سال ازموت ایشان گذشت و احدی از ایشان ندید پسر انسانرا که در ملکوت خود ومجد پدر با ملائکه بیاید وهر کسی را موافق عمل‌خود مجازات بدهید .

غلط شصت وچهارم :

آیهٔ ۲۳ ازباب دهم از انجیل متی باین‌نحو رقم‌گردیده است :

وَ ایِ مَنْ دِکَامِر یلُوخُون بَاهٰامِدیتٰا عِرُوقُونَ اَخْتـُون لِهِی خِتٰا سَبَبْ طِرُوسٰا بِمَرُونِ اِلُوخُون لِي تِمَمِی تُونُون مَدِینَاتِی دِبْتِ بِسْرَائیل هَلْدِاتِی بِرُونِ دِنٰاشٰا .

المعنی : ۲۳ ووقتی‌که در یك شهری برشما جفا کنند بشهر دیگر فرار کنید زیرا براستی بشمـا میگویم از همه شهـرهای اسرائیل نخواهیـد پرداخت تا پسـر انسان آید .

و اینهم غلط است زیرا که حواریون شهرهای اسرائیل را تمام کردند و مردند وازمرگ ایشان زیاده بر ۱۸۳۰ سال‌گذشت وحضرت مسیح نیامد درملکوت خود و آنکه می‌فرمود براستی میگویم دروغ شد نعوذبالله من‌الافتراء علی‌الانبیاء علیهم‌السلام .

و این دو قول قبـل از عروج بوده و اما اقوال او بعد از عـروج اینهـا هستند .

غلط شصت و پنجم تا شصت و هشتم :

در آیهٔ ۱۱ از باب سیم از مکاشفات یوحنا باین‌نحو رقم شده است (از قول مسیح) : **هاتِیَایِونْ جَلْدی**

المعنی : عیسی فرمود بزودی میآیم .

ودرباب ۲۲ از کتاب مذکور اقوال‌عیسی علیه‌السلام باین‌نحو رقم شده‌است:
(در آیهٔ ۷) **وَ هاتِمایونْ جَلْدی** یعنی آگاه باشید من زود دارم میآیم .

آیهٔ ۱۰ **وَمِیْرِی ایلِی لاٰمَاخِتْ مُهْرلِحِی مِزْمَانِی دِبْنیُوتَ دِاٰهٰاکِتاٰبٰا سَبَبْ دِهُو زْبناقْربلی.**

المعنی : ومرا گفت (یعنی‌مسیح) کلام نبوت این‌کتاب را مهرمکن زیرا که وقت نزدیکست .

آیهٔ ۲۰ **بتایون جلدی** : یعنی زود میآیم .

وحال این‌اقوال معلوم‌ست محتاج به‌بیان نیست به‌حسب این‌اقوال طبقهٔ اولی از مسیحیه اعتقادشان این بود که در زمان ایشان مسیح خواهدآمد و قیامت هم برپا خواهد شد وخودشانرا اهل آخرالزمان میدانستند .

وبزودی درفصول‌آتیه عقاید ایشان درباب نزول مسیح مشروح ومفصل‌مرقوم خواهد شد انشاءالله تعالی .

غلط شصت و نهم تا هفتاد و پنجم :

غلط اول : آیهٔ۸ ازباب پنجم از رسالهٔ مار یعقوب باین‌نحو رقم شده است:
شما نیز صبر نمائید وقلوب خود را قوی سازید زیرا که آمدن مسیح نزدیك است.

غلط دوم : آیهٔ ۷ از باب ۴ از رساله اولای پطرس باین نحو مسطور است:
لیکن انتهای همه چیز نزدیکست هشیار شده و بنماز بیدار باشید .

غلط سیم: در آیهٔ۱۸ از باب دوم از رسالهٔ دوم یوحنا باین نحو مسطور شده است : ای اولاد ساعت آخر دنیاست .

غلط چهارم: در باب۴ از رسالهٔ اولای پولس باهل تسالونکیان آیهٔ ۱۵ باین نحو ترقیم یافته است : که این بشما ازکلام خدا میگوئیم ما زنده و باقی هستیم تا آمدن خداوند و برخفتکان سبقت نخواهیم جست ۱۶ زیرا خود خداوند بصدا و آواز رئیس ملائکه و بصور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردکان در مسیح اول خواهند برخاست ۱۷ آنکاه ماکه زنده و باقی هستیم باتفاق ایشان درابر ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال‌کنیم و همیشه با خداوند خواهیم بود .

غلط پنجم: درآیهٔ ۵ ازباب ۴ ازرسالهٔ پولس بفیلپیان باین نحومرقوم است: خداوند نزدیکست (یعنی آمدن مسیح) .

غلط ششم: درآیهٔ ۱۱ از باب دهم از رساله اول پولس بقرناتیان باین نحو رقم شده است : ما اهل عالم آخر هستیم .

غلط هفتم: درباب ۱۵ از رساله مذکوره آیهٔ ۵۱ باین نحو رقم شده است: همانا سری بشما بازمیکویم‌که همه نخواهیم خسبید لیکن‌همه متغیرخواهیم شد ۵۲ در لحظهٔ درطرفةالعینی بمجرد نواختن صور آخر زیراکرنا صفیر خواهد داد و مردکان بنی‌فساد خواهند برخاست و ما متغیر خواهیم شد .

پس این هفت قولی که منقول شد دال است برآنچه سابقاً ذکر نمودیم که طبقهٔ اولای مسیحیت نزول مسیح و قیام قیامت را در زمان خود میدانستند و چون اعتقاد ایشان این‌بوده است لهذا اقوال مذکوره محمول برظاهروغیر مؤول خواهد بود پس لابداً غلطست فعلیهذا این هفت غلط شد .

غلط هفتاد وششم تا هفتاد وهشتم :

درباب ۲۴ ازانجیل متی مرقومست‌که عیسی علیه‌السلام برکوه زیتون نشسته بود جمعی بخـدمت آن بزرگوار آمدند و از علامات خرابی مکان مقدس و نزول

مسیح و وقوع قیامت سؤال کردند و علایم همه را بیان فرمودند پس اول علایم خرابی مکان مقدس را بیان فرمودند و بعد ازین حادثه در آن ایام بلامهلت نزول مسیح محبئی قیامت خواهد بود پس باب مذکور تا آیهٔ ۲۸ متعلق است بخرابی مکان مقدس و از آیهٔ ۲۹ تا آخر باب بنزول مسیح تعلق دارد و مختار فاضل پالس و آستر و غیرایشان از علمای مسیحیت هم همین است وظاهر ازمتبا در سیاق کلام هم همین مطلب است و هرکس غیر ازین قول را اختیار نماید خطاکرده است و بکلام او نباید گوش داد .

و بعضی آیات باب مذکور اینست آیهٔ ۲۹ :

و بعد از زحمت آن ایام فی‌الفور آفتاب تاریك خواهد گشت و ماه نور خود را نخواهد بخشید وستاره‌کان از فلك خود ساقط و قوت آسمانها متزلزل خواهد شد * و درآنوقت علامت فرزند انسانی برفلك ظاهر خواهدکردید وآنگاه جمیع طوایف زمین سینه‌زنی خواهند نمود وخواهند دید فرزند انسانرا برابرهای آسمانی‌که میآید با قدرت وجلال عظیم * و فرشته‌های خود را خواهد فرستاد با صور بلند آواز و آنها برکزیدکانش را جمع خواهند نمود از اطراف اربعه از اقصای فلك تا بطرف دیکر * بدرستی‌که بشما میکویم‌که تاجمیع این‌چیزهاکامل نکردد اینطبقه منقرض نخواهدکشت * و هرآینه آسمان و زمین زایل خواهد کردید وکلام من زایل نخواهدکشت .

بنابرآیلت مرقومه پس لابد است ازاینکه بعدازخرابی مکان مقدس بلامهلت معتد به نزول‌مسیح وقیامت واقع‌شود چنانچه قول‌اوفی‌الفور درآن‌ایام‌بوضوح تمام براینمطلب‌دلالت‌دارد پس‌لابد بایدمعاصرین‌مسیح علیه‌السلام‌امورثلثه‌را به‌بینند یعنی خرابی‌بیت ونزول‌مسیح ووقوع‌قیامت‌را چنانچه قول‌او «این‌طبقه منقرض‌نخواهدشد تا این اموررا نه‌بینند» صریحست در اینمطلب لهذا ظن حواریون ومسیحیینی‌که در طبقهٔ اولی بودند همین بوده است از برای اینکه قول مسیح علیه‌السلام زایل نشود

لیکن زمین و آسمان زایل نشد و قول مسیح زایل شد و حق باطل شد العیاذبالله .
و همچنین در باب ۱۳ از انجیل مرقس وباب ۲۱ از انجیل لوقا خبرمذکور بنحو مزبور واقع گردیده است پس این قصه درآن دو انجیل هم غلط است پس اناجیل ثلثه برتحریر غلط اتفاق دارند و باعتبار سه انجیل سه غلط شد .

غلط هفتاد ونهم تا هشتاد ویکم :

در آیه ۲ باب ۲۴ از انجیل متی قول عیسـی علیه‌السلام باین نحو واقع شده است :

طُروَ صٰابِیمِرَوَن اِلُوخُون دِلاٰپِی شٰاشِبقِتٰا لَخاٰکِی پٰا اِلکَی پٰادِلاٰهبُو یٰاستِرتٰا .

یعنی بدرستیکه بشما راست میگویم که دراینجا یعنی بنای هیکل هیچ سنگی برسنگی گذاشته نخواهد شد مگر اینکه انداخته خواهد گردید .
بدانکه علمای پروتستنت تصریح مینمایند براینکه بقای بنادر موضع هیکل ممکن نیست بلکه هر عمارتیکه در آنجا بنا میشود فی‌الفور منهدم میگردد چنانچه حضرت مسیح خبر داد وصاحب تحقیق دین‌الحق مدعیست براینکه اینخبر ازاعظم اخبارمسیحست از حوادث آینده درصفحه ۳۹۴ ازکتاب مطبوعهٔ خود درسنه ۱۸۴۶ باین نحو مرقوم نموده است : سلطان جولین که سیصد سال بعد از مسیح بوده از ملت مسیحیت مرتد شد از برای ابطال خبر مسیح خواست بنای هیکل را دومرتبه تجدید نماید لیکن چون شروع کرد آتشی از اساس بیت بیرون آمد و بناها خائف و رو بفرار نمودند و بعد از آن احدی بر رد قول صادق جرأت نکرد که فرموده بود زمین و آسمان زایل میشود کلام من زایل نمیشود انتهی ملخصاً .
وقسیس دقتر کیث کتابی نوشته است درزبان‌انگلیسی در رد منکرین وقسیس

مریك کتاب مزبور را ترجمه بفارسی نموده است اسم ترجمهٔ فارسی کشف‌الاثار فی قصص‌انبیاء بنی‌اسرائیل است واین کتاب درسنه۱۸۴۶ مطبوع گردیده‌است ومصنف این کتاب بعضی کلمات او را در اینموضع نقل مینماید پس میگوئیم قسیس مزبور در صفحهٔ ۷۰ ازکتاب مذکور گفته است :

یولیان امپراطور رومیان یهودیانرا مرخص و تکلیف کرده که اورشلیم و هیکل خود را بنا سازند و نیز وعده داده که ایشانرا در شهر اجداد خود سکنای و قراری دهد و شوق و غیرت یهودیان از خواهش امپراطور کم نبوده پس ببنای بنیاد هیکل مشغول گردیدند و اما باوجود جد و جهد یهودیان و التفات و توجه امپراطور مسطور آن عمل چون برخلاف قول حضرت عیسی بوده پس‌محال شد و دراینباب تاریخ‌نویس بت‌پرست نقل‌کرده که کوههای آتشین هولناك از همان مکان برجسته و کارگذاران را سوزانید که از آن عمل دست‌کشیدند انتهی بالفاظه .

و طامس نیوتن تفسیری نوشته است بر اخبار آینده مندرجه درکتب مقدسه واین تفسیر در بلدهٔ لندن درسنه ۱۸۰۳ چاپ شده است درصفحهٔ ۶۳ و ۶۴ ازمجلد دوم از تفسیر مذکور گفته است :

عمر خلیفهٔ دوم از اعظم مظفرین بود در روی زمین فتنه وفساد درزمان او برتمامی روی زمین منتشر شد وتمامی ایام خلافت او ده سال وششماه بوده در اینمدت قلیل برتمامی مملکت عرب و شامات و ایران و مصر مسلط شد و لشکر او اورشلیم را محاصره کردند و خودش از مدینه باورشلیم آمد بعد ازضیق صدرازطول محاصره درسنه ۶۳۷ مسیحی با مسیحیون مصالحه‌کرد و بربلده اورشلیم مسلط شد و بعضی شروطیکه مشتمل برعزت و وقار ایشان بود با آنها نمود و هیچ‌کنیسای ازکنایس ایشانرا خراب نکرد بلکه ازاسقف خواهش‌کردکه موضعی ازبرای بنای مسجد باو بدهد اسقف حجر یعقوب و موضع هیکل سلیمانیرا باو نمود

و جماعت مسیحیت آنموضع را مملو نموده بودند از روث و سرکین وفضلات انسانی و حیوانی عناداً للیهود پس عمر بنفس خود شروع کرد بپاك کردن آنموضع و نقل کثافات از آنمکان وعظمای لشکر هم باو اقتدا کردند و آنموضع را تطهیر نموده و مسجدی در آنجا بنا کردند و این اول مسجدیست که در اورشلیم بنا شد و بعضی ازمورخین گویند غلام عمر عمر را در همان مسجد کشت و این مسجد را عبدالملك مروان که خلیفهٔ دوازدهم است وسعت داد انتهی .

مصنف گوید : اگرچه کلام این مفسر خالی از خدشه نیست بلکه غلطی هم دارد از آنجمله وقوع قتل عمر در آن مسجد و لیکن صریحست در اینکه عمر در موضع هیکل سلیمانی مسجدی بناکرد و عبدالملك هم آن مسجد را وسعت داد و مسجد مزبور تا امروز موجود است زیاده از ۱۲۷۰ سال از بنای او گذشته است فعلیهـذا عمر قول مسیح را زایل کرد و حال آنکه زوال زمین و آسمان بنا براعتقاد ایشان ممکن بود و زوال این کلام ممکن نبود پس محال ممکن شد.

و چون این قول درآیهٔ ۲ ازباب سیـزدهم از انجیل مرقس و آیهٔ ۶ از باب بیست ویکم از انجیل لوقا [1] منقول ومسطور است و باعتبار ایندو انجیل هم غلط است پس باعتبار اناجیل ثلثه سه غلط خواهد بود .

غلط هشتاد و دوم :

درآیهٔ ۲۸ ازباب ۱۹ ازانجیل متی منقول است: عیسی بایشان فرمود (یعنی

۱ـ عیسی درجواب وی (یکی ازشاگردان) گفت آیا این عمارتهـای عظیمه را می‌نگری ، بدانکه سنگی برسنگی گذارده نخواهد شد مگرآنکه بزیر افکنده شود .

ایامی می‌آیدکه ازاین چیزهائی‌که می‌بینید سنگی برسنگی گذارده نشود مگر اینکه بزیر افکنده خواهد شد .

بحواریون) بدرستی که بشما میکویم شما که مرا متابعت نمودید در تولد نو[1] ابداً آنزمانی که فرزند انسان بر کرسی جلال‌خود نشیند شمانیز بردوازده تخت جلوس خواهید نمود حکمروانی بر دوازده فرقهٔ اسرائیل خواهید فرمود انتهی.

و اینهم غلطست زیراکه یهودای اسخریوطی[2] یکی از دوازده حواری بوده مسیح علیه‌السلام را بسی‌پول فروخت مرتد وجهنمی‌شد بنا براعتقاد واناجیل ایشان پس کرسی دوازدهم خالی خواهد ماند فعلیهذا اینخبر غلط است .

غلط هشتاد و سیم :

آیهٔ ۵۱ ازباب اول از انجیل یوحنا باین‌نحو رقم شده است: پس باو کفت (یعنی‌بناثائیل)[3] که هرآینه من بشما راست میکویم که بعدازاین شماآسمانرا کشاده و فرشتکان خدا را که برفرزند انسان صعود ونزول میکنند خواهید دید.

واین قولهم چون اقوال سابقه غلط است زیرا که این‌خبـر بعد از اصطباغ (یعنی تعمیدیافتن) مسیح ونزول روح‌القدس بوده بعداز این دو امر احدی آسمانرا

۱ـ مسیحیان معتقدندکه زائیده شدن فرزند ازمادر تولد جسمی است وارتباطی بروح ومعنی ندارد. اگرکسی بخواهد ارزش معنوی وحقیقی‌خود را بدست‌آورد باید از نو متولد شود تا حقایقی برای اوکشف گردد. مادامی که‌کسی تولد جدید پیدا نکند آرامشی در خود احساس نخواهدکرد واین تولد درعهد جدید با نامهای گوناگون : تولدهای جدید ، نو ، ازخدا ، معنوی، حقیقی، خلق تازه و... نامیده می‌شود ودرکتابهای انجیل یوحنا باب ۳ : ۳ـ۸ ، نامه پولس برومیان باب ۸ : ۱۴ـ۱۶ ، نامه پولس بکولسیـان باب ۲ : ۱۱ ، نامهٔ اول پطرس باب ۱ : ۲۳ ، نامهٔ اول یوحنا باب ۳ : ۹ و ۱۴ ـ ۴ : ۷ ـ ۵ و ۱ تا ۵ و ۱۸ ازاین تولد نام برده شده است .

۲ـ یهودای‌اسخریوطی‌درپاورقی‌صفحه۷۳ جزء اول همین‌کتاب معرفی‌شده‌است مراجعه‌کنید.

۳ـ انجیل یوحنا او را نتنائیل معرفی می‌کند وی مردی بود اسرائیلی ساکن قانای جلیل اوهم مانند برتولماوس نخست عیسی را قبول نداشت ومی گفت مگرمی‌شود ازناصره چیزی خوب پیدا شود. بعد بدعوت فیلیپس پیش عیسی‌آمد وازوی معجزه دید وایمان‌آورد. اقتباس از قاموس کتاب مقدس .

مفتوح وملائکه خدا را صاعد ونازل برعیسی علیه‌السلام ندید بدانکه نزول ملك‌را برمسیح نفی نمیکنم بلکه مفتوحیت آسمـان و رؤیت ایشان نزول و صعود ملك را برمسیح علیه‌السلام نفی مینمایم یعنی مجموع دوامر را چنانکه وعده داده بود و الا نزول ملك برمسیح و رؤیت او ملك را صحیح است .

غلط هشتاد وچهـارم :

درآیهٔ ۱۳ ازباب سیم از انجیل یوحنا باین‌نحو رقم شده است: وهیچکسی بآسمان بالا نرفته است مگرآنکسی‌که از آسمان پائین‌آمده است.

مقصود صاحب انجیـل اینکه هیچکس بآسمان نرفته و نخواهد رفت مگر مسیحی‌که از آسمان آمده است و این غلط صریحست زیرا که اخنوق[1] و ایلیـا[2] علیهما‌السلام بآسمان صعود نمودند چنانچه درباب پنجم ازسفرتکوین وباب‌دوم از سفر ملوك ثانی مرقومست و همچنیـن پولس مقدس‌النصـاری و یوحنای لاهوتی معراج‌کردند چنانچه در رسائل خودشان مسطور است ودرباب پنجم ازهمین‌کتاب بوضوح تمام ثابت ومحقق شده‌که حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله‌وسلم هم معراج فرمودند پس ثابت شدکه این‌خبر نیز غلط است .

غلط هشتاد و پنجم :

آیهٔ ۲۳ از باب ۱۱ از انجیل مرقس باین نحو رقم یافته است : بدرستی‌که بشما میگویم هرکسی‌که باین‌کوه بگوید برخاسته درردریا افکنده شود وردل خود

۱ـ پیامبری بنام اخنوق در تاریخ معرفی نشده است ، این همان خنوخ است‌که در پاورقی صفحه‌اول جزء یك معرفی‌شده‌است، شایدازسهوکاتب است‌که ق را بجای خ آورده ودرچاپهای بعدی هم توجه باین اشتباه نشده است وسفر پیدایش توراةمی‌نویسد: خنوخ در۳۶۵ سالگی بسوی‌آسمانها برده شد « سفرپیدایش باب ۵ : ۲۱ » .

۲ـ بپاورقی صفحه ۴۰۰ جزء اول مراجعه‌کنید .

شك نداشته باشد بلکه اعتقاد داشته باشدکه آنچه میکوید واقع‌میکردد دراینصورت هرچه‌کوید بجهت وی واقع خواهد شد .

ودرباب ۱۶ ازانجیل مزبور آیهٔ ۱۷ باین‌طریق بیان‌گشته است: واشخاصی که باین چیزها اعتقاد دارند بآیت چندی مقرون خواهندکشت‌که باسم‌من شیاطینها را بیرون خواهند نمود ۱۸ و مار را خواهند کرفت واکر چیز کشنـده را بیاشامند هرکز متأذی نخواهند کشت و بر بیماران دست نخواهند نهاد و ایشان تندرست خواهندگردید .

ودر آیهٔ ۱۲ ازباب ۱۴ از انجیل یوحنا باین نحو رقم‌گشته است: هرآینه من بشما راست میکویم که آن‌کسی بر من ایمان‌آورد این کارهائیکه من میکنم او نیز خواهدکرد بلکه بزرکتر ازینها نیز خواهدکرد زیراکه من بنزد پدرخود میروم.

قول او هرکس باین‌کوه بگوید عام است مختص بشخصی دون شخصی و زمانی دون زمانی‌نیست بلکه اختصاص بمؤمنین بمسیح هم ندارد وهکذا سایراقوال منقوله دراین‌باب مختص بحواریون وطبقه اولی نیست و همچنین قول او هرکسی بمن ایمان بیاورد مختص بشخصی و زمانی نیست واختصاص این‌امور بطبقهٔ اولی دلیل ندارد پس لابد است ازاینکه‌کسی ازعلمای مسیحیه اگر بکوه بگوید از جای خودکنده شو و بدریا افکنده شو و آن قائل شك در دلش نباشـد کوه باید او را اطاعت نماید واین‌ازعلائم ایمان بمسیح‌است دراینزمان وهمچنین افعالی‌که ازمسیح صادر می‌شد بلکه اعظم‌ازآنها بموجب‌آیات مذکوره ازاو صادربشود وحال‌آنکه اینطور نیست ندیده‌ایم ونشنیده‌ایم احدی از مسیحیین راکه معجزهٔ او اعظم واجل باشد ازمعجزهٔ مسیح نه درطبقهٔ اولی ونه درغیر او .

پس‌قول او بلکه بزرگترازاینها نیز خواهدکرد غلط‌است یقیناً مصداقی‌ندارد درهیچ طبقه ازطبقات مسیحیه واعمالی‌که ازحضرت مسیح صادر شد از حواریون و غیرایشان صادر نگردید وعلمای پروتستنت معتـرفند باینکه صدور خارق عادات بعداز طبقهٔ اولی بدلیل قوی ثابت نشده است و از ایام طفولیت‌که باآنها محشور

بودیم و درمدارس ایشان مشغول تحصیل ومخالطهٔ تامی با خلفـا و قسیسین داشتیم خرق عادتی از ایشان ندیدیم بلکه چیـزی که دیده‌ایم اینست که سالها در تحصیل لسان ولغات ترکیه وفارسیه وعربیه وهندیه وغیرذالك سعی مینمایند معهذا نمیتوانند درست تکلم‌نمایند بلکه صیغهٔ‌مذکررا درمؤنث ومفرد را درجمع‌وبالعکس استعمال مینمایند تا چه رسد باخراج شیاطین وحمل حیات وشرب سموم و شفـای مرضا و احیای اموات وامثال ذالك .

الحق مسیحیینی که معاصرما هستند ایمان حقیقی بحضرت مسیح ندارند لهذا امورات مذکوره ازایشان مسلوبست بلی کبرای‌ایشان دربعضی اوقات صدور کرامت وخرق عادت را ادعا نمودند ازقضا ادعای ایشان کاذب شد دوست داشتم در همین مورد دو حکایتی که مشتمل است برحال دومعظم بلکه‌دو امام ازائمهٔ فرقه‌پروتستنت از کتاب مرآت‌الصدق که قسیس طامس انکلس ازعلمای کاتلك از لسان انگلیزی بزبان اردو ترجمه‌کرده است وقسیس‌لازر بزبان سریانی ترجمه‌کرده‌است نقل‌نمایم ونسخهٔ اردو در سنه ۱۸۵۱ طبع شده‌است قسیس مزبود یعنی طامس درصفحهٔ‌۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ نوشته است :

لوطر و اخراج شیاطین

حکایت اولی : اینــکه جناب لوطر[۱] در سنهٔ ۱۵۴۳ خواست اخراج شیاطین از ولد مسینا نموده باشــد لیکن حکایت او شبیه حکایت یهود شد وقتی که خواستند اخراج شیاطین نمایند (چنانچه در آیهٔ ۱۶ از باب ۱۹ ازکتاب اعمال رقم یافته است) شیطان ملعون حمله‌کرد برجناب لوطر و او را وکسـانی که با او بودند مجروح و زخمـدار نمود چون استافالیس‌دید که‌شیطان‌کلوی استادش جناب‌لوطررا گرفته‌است وخفه‌اش می‌کند خواست فرار نمـاید بلکه از این بلیه نجات یابد لیکـن چون

۱ـ لوطر درپاورقی صفحه ۴۹ جزء اول معرفی شده است .

مسلوب‌الحواس بود نتوانست در را بازکند و ازکوة و روزنه حربه از خادمش خواست و در را شکست و رو بفرار نهاد .

حکایت دوم :

اینکه بلسیك و ایل‌سوریس‌مورخ دربیان حال‌کالوین[۱] که یکی از عظمـای فرقه پروتستنت است مثل لوطر ذکر کرده است که کالوین مزبور رشوه‌داد بشخصی‌که مسمی به‌بیرومس بوده بشرط‌اینکه بیرومیس بپشت بخوابد وحبس نفس نماید وخود را مرده با نظار بدهد تا وقتی‌که کالوین حاضر شود و بگوید یا بار مس‌میت برخیـز پس درآنوقت تو متحرك شده و برخیز کانه مرده بودی و زنده شدی پس بزنش هم گفت وقتی‌که شوهر تو حبس نفس کرد و خودش را کالمیت نمود تو صدای گریه ونوحه را بلندکن. پس حسب‌الفرموده‌کالوین عمل‌نمودند وصدای گریه ازضعیفه چون بلند شد زنهای همسایه اجتماع‌کرده اطراف متوفی را گرفتند وصدای نوحه وندبه را بلندکردند کالوین‌که مترصد بود حاضر شدگفت گریه نکنید الان من او را زنده میکنم پس شروع بقرائت دعا و اوراد نمود پس‌ازآن دست بیرومیس را گرفت وگفت یامیت باسم‌خدای ما مسیح برخیز لیکن حیلهٔ او بلافائده شد زیراکه برومیس‌متوفی وفات کرد بجهة حیله‌واهانت بمعجزهٔ صادقه خدا ازاوانتقام‌کشید وادعیه‌کالوین اثرنکرد بلکه قضیه منعکس‌شد و زوجهٔ متوفی چون اینحال‌را دید تباکی را مبدل ببکا نمود وصیحه‌کشید یا ایهاالناس دروقت عهد و میثاق شوهر من زنده‌بود الآن نمیدانم اینمرد چکارکردکه حقیقةً مرد، انتهی.

پس نظر وتأمل بایدکرد درکرامات اعاظم ایشان این دومعظم در عهد خود مثل مقدس مشهورشان پولیس تقوی وتقدس ظاهریه را داشتند وقتی‌که حال متبوع

۱ـ کالوین درپاورقی صفحه ۳۹۰ جزء اول معرفی شده است .

این‌طور باشد وای برحال تابعین ایشان و پاپا اسکندر سادس رئیس کنیسة الرومیه خلیفهٔ خدا بر اهـل زمین بنا برزعم فرقهٔ کاتلك سمی که از برای غیر مهیا کرده بود خورد و فی‌الفور مرد بخلاف فرمودهٔ مسیح علیه‌السلام که اگرشما ایمان بمن‌داشته باشید سمومات درشما اثر نخواهدکرد چنانچه‌گذشت پس ثابت و محقق‌گردید که رؤسای فریقین ازعلامات مذکوره محرومند .

غلط هشتاد وششم :

درآیهٔ ۲۷ ازباب سیم از انجیـل لوقا باین‌نحو رقم یافته است : ابن یوحنا ابن‌ریصا ابن‌زروبابل ابن‌شلتائیل ابن‌نیری انتهی دراین یك‌آیه سه غلط است :

اول : اینکه اسامی بنی زرو در باب سیم از سفر اول از اخبار ایام مرقوم است و در میان آنهاکسی‌نیستکه مسمی باین اسم باشد[1] وحال آنکه با تحریر متی هم مخالف است .

دوم : آنکه زروبابل ابن‌فدایاست نه ابن‌شلتائیل بلی‌برادرزادهٔ شلتائیل‌است.

سیم : آنکه شلتائیل ابن یوخانیاست نه ابن نیری‌کماصرح به‌متی .

غلط هشتاد وهفتم :

لوقا در باب سیم مرقوم نمودکه شالح بن‌قیتان‌بن‌ارفحشد و این غلط است زیرا که شالح پسر ارفحشد است نه نوهٔ او چنانچه در باب ۱۱ از سفر تکوین و باب اول از سفر اول از اخبار ایام تصـریح شده است و ترجمه در مقابل نسخه عبرانیه در نزد جمهور علمای پروتستنت معتبر نیست پس صحیح نیست ترجیح بعضی تراجم اگرموافق باشد با انجیل لوقا درنزد ایشان بلکه میگوئیم بعضی‌تراجم ازتحریفات مسیحیت است‌که با انجیل موافق باشد بلکه ترجیح بانسخ ثلثه اصلیه

۱ـ اسم فرزندان زرو بابل را در پاورقی صفحه۱۶۲ همین‌کتاب نقل‌کرده‌ایم.

تورات است (یعنی نسخه عبرانیه و یونانیه و سامریه)[۱] .

غلط هشتاد وهشتم :

در باب ثانی از انجیل لوقا آیهٔ اول باین نحو رقم شده است : ۱ و در آن ایام حکمی ازغسطس قیصر صادرگشت که تمامی ربع مسکونرا اسم‌نویسی کنند ۲ و این اسم‌نویسی اول شد هنگامیکه کیری‌نیوس والی سوریه بود .

و اینهم غلط است زیرا که مراد از ربع مسکون یا جمیع ممالك سلطنت روم است کماهوالظاهر و یا جمیع مملکت یهود است واحدی از قدمای مورخین یونانیه که معاصر لوقا یا باندك زمانی براو مقدم بودند این اسم‌نویسی را در تاریخ خود ننوشت که این اسم‌نویسی‌مقدم باشد برولادت مسیح ومورخینی که مؤخرباشند اززمان لوقا قولشان ازبرای لوقا سند نخواهد بود زیراکه ایشان ازلوقا نقل‌کردند:

با قطع نظر ازین دلیل میگوئیم کری‌نیوس والی سوریه پانزده سال بعد از ولادت مسیح بوده است پس‌چگونه متصورمیشودکه اسم‌نویسی که پانزده سال قبل از ولادت مسیح بوده است در زمان او باشد و همچنین چگونه میشود گفت‌که ولادت مسیح در زمان اوبوده آیا حمل مریم علیه‌السلام پانزده سال طول‌کشید ؟ ! خودلوقا درباب اول اقرارکرد براینکه حمل‌الشباع زوجهٔ زکریا درزمان هیرودیس بوده و حمل مریم ششماه بعد از او واقع گردید چون بعضی مسیحیت از تصحیح آیهٔ مذکوره عاجز شدند حکم کردند برالحاقیت آیهٔ دوم وگفتند این آیه را لوقا ننوشته است :

غلط هشتاد ونهم :

آیهٔ اول ازباب سیم از انجیل لوقا باین‌نحو رقم شده است :

درسال پانزدهم ازسلطنت طیباریوس که پنتیوس پیلاطس حاکم یهودیه و

۲ـ برای شناختن سه‌زبان مزبور به پاورقی صفحه ۱۱۰ - ۱۱۱ جزء اول مراجعه بفرمائید.

هیرودیس رئیس ربع جلیل و فیلی‌پس رئیس ایتوریه ومرزبوم نیراخونی ولیسانیاس رئیس ربع ابیلینی واین غلط است درنزد مورخین زیراکه ثابت نشده است درنزد ایشان که کسی رئیس ربع ابی‌لینی باشد مسمی به‌لیسانیوس معاصر پیلاطس وهیرودس.

غلط نودم :

آیه۱۹ ازباب مذکور باین‌نحو ترقیم یافته است: ورئیس ربع هیرودیس که بسبب هیرودیا زن برادر خود فیلی‌پس و بسبب قبایح دیگر که هیرودیس متوجه آن میبود ازاو ملامت یافته بود (یعنی ازیحیی علیه‌السلام) .

واین غلط است چنانچه دربیان اغلاط متی گذشت ومفسرین ایشانهم معترفند که دراینموضوع غلط واقع شده است و لیکن میگویند از اغلاط کاتب است لعل کاتب بیچاره هیچ خبر نداشته باشد بلکه دور نیست ازخود لوقا باشد .

غلط نود و یکم :

آیهٔ ۱۷ ازباب ۶ ازانجیل مرقس باین‌نحو بیان وعیان گشته است :

زیراکه همین هیرودیس بجهت خاطر هیرودیا زن برادرش فیلی‌پس فرستاد یحیی‌رادستگیر کرده‌درمحبسش‌حبس‌نمود زانروکه این‌زنرا درحبالهٔ‌نکاح آورده‌بود.

واینهم غلطست چنانچه دانستی پس اناجیل ثلثه برتحریرغلط اتفاق‌نموده‌اند وعدد تثلیث دراینجا درست‌شد ومترجم ترجمهٔ‌عربیه مطبوعهٔ سنه۱۸۲۱ وسنه۱۸۴۴ تحریف کرده است درعبارت متی‌ولوقا لفظ فیلی‌پس را اسقاط‌کرده لیکن‌مترجمین دیگر این دو مترجم را متابعت ننموده‌اند چون تحریف امر طبیعی است از برای اهل‌کتاب لهذا در این امر جزئی از ایشان شکایت نداریم .

غلط نود و دوم تا نود و چهارم :

درباب ثانی از انجیل مرقس آیهٔ ۲۵ باین طریق بیان‌گشته است :

و بدیشان کفت مکر هرکز نخوانده‌اید که داود چه‌کرد چون او و رفقایش محتاج وکرسنه‌شدند ۲۶چکونه درایام ابیاثار[1] رئیس کهنه بخانهٔخدا درآمد نانهای تقدمه را خورد که خوردن آن جز بکاهنان روا نیست وبرفقای خود نیز داد .

واین‌غلط است زیراکه داود علیه‌السلام وقتی‌که از شاؤل فرارکرد کسی بااو نبود پس قول او «چون او ورفقایش» غلط است وهمچنین قول‌او «برفقایش نیزداد» غلط است وهم رئیس‌الکهنه اخی‌ملك بود نه‌ابیاتار بلی ابیاتار برادرزادهٔ اخی‌ملك بود پس قول او درزمان ابیاتار رئیس‌الکهنه غلطست .

و واضـح شد که مرقس در دوآیه سه غلط دارد بر وفق عدد تثلیث علمای ایشانهم برغلط سیم معترفند چنانچه درباب ثانی خواهدآمد انشاءالله غلط‌بودن امور ثلثه ازباب ۲۱ و ۲۲ ازسفر اشموئیل اول بوضوح تمام معلوم ومحقق می‌شود اگر شك داری رجوع کن .

غلط نود وپنجم و نود وششم :

درباب ۶ ازانجیل لوقا دربیان حال مذکور این دو قول واقع گردیده است یعنی (او ورفقایش و برفقایش نیز داد) وایندو قول غلط است چنانچه‌گذشت .

غلط نود و هفتم :

درآیهٔ۵ ازباب ۱۵ ازرسالهٔ اولی بقرناتیان باین‌نحو بیان‌گشته است:

واینکه برکیفاس نمودارگشته (یعنی‌مسیح) و بعدازآن بآن دوازده نفر و این غلط است (یعنی لفظ دوازده) زیرا که یهودای اسخریوطی‌که یکی از دوازده بود قبل ازاین‌قضیه خودش‌را خفه‌کرده ومرده بود پس حواریون یازده بودند نه‌دوازده

۱– «Abuyathar» اول پسراخیملك چهارمین‌کاهن بزرگ یهودا بعدازعالی‌بود هنگامی که شاؤل تصمیم بکشتن‌کاهنان نابگرفت ابی‌یاثار به‌داود پناه برد و درزمان سلطنت حضرت داود علیه‌السلام وی کاهن مستقلی شد و باکاهن معروف دستگاه شاؤل «صادوق» همزمان‌بود. تلخیص ازقاموس‌کتاب مقدس ص ۱۰ .

ازین جهت مرقس در باب ۱۶ از انجیل خود نوشت که مسیح بر یازده حواری ظاهر شد نه بر دوازده[1] .

غلط نود وهشتم تا صدم

در آیهٔ ۱۹ باب دهم از انجیل متی وصیت حضرت مسیح بحواریون باین نحو بیان گشته است :

چون شما را حاضر نمایند (یعنی مخالفین) متفکر مباشید که بچه نوع و بچه لفظ تکلم نمائید زیرا که آنچه خواهید گفتن در همانساعت بشما اعلام کرده خواهد شد ۲۰ از آنرو که شما متکلم نیستید بلکه روح والد شماست که درشما تکلم مینماید.

و در باب ۱۲ آیهٔ ۱۱ از انجیل لوقا باین نحو ترقیم یافته است :

چون شما را درآرند در مجامع و نزد ارباب حکم و اقتدار میندیشید که بچه نوع یا بچه دلیل ایشانرا جواب دهید یا تکلم نمائید ۱۲ زیرا که روح‌القدس همان لحظه شما را یاد خواهد داد که چه باید گفت .

در باب ۱۳ وآیهٔ ۱۱ ازانجیل مرقس این‌قول مذکور است پس اناجیل ثلثه بروفق عدد تثلیث تصریح کرده‌اند براینکه عیسی علیه‌السلام حواریون را فرمود چیزیکه بایست در نزد حکام بگوئید بالهام روح‌القدس خواهد بود مقول قول شما نخواهد بود بلکه روح‌القدس در زبان شما حرف خواهد زد و این غلط است زیرا که در باب ۲۳ ازکتاب اعمال و نورالانوار مرقوم شده است در بیان حال پولس و عبارت فارسیه از اعمال نقل میشود :

وپولس درمجمع نگریست و گفت ای برادران من امروز باخدا با نیت نیکو زندگانی کرده * و حنانیا کاهن‌بزرگ کسانیرا که نزدیك وی ایستاده بودند فرمود که بدهنش بزنند * پولس بوی گفت که خدا تو را خواهد زد ای حائط مبیض آیا تو نشسته که بر من بحسب شریعت حکم نمائی؟ وحال آنکه برخلاف شرع حکم

۱ـ باب ۱۶ : ۱۴ .

مینمائی که مرا بزنند * نزدیك ایستادکان کفتندش که آیا تو کاهن بزرگ خدا را ناسزا میکوئی * پس پولس گفت ای برادران ندانستم که او کاهن بزرگست زیرا که نوشته شده است که تو حاکم قوم خود را بد مکو .

پس اگر قول مذکور صادق بود پولس مقدس النصاری غلط نمیکرد و حال آنکه جمیع مسیحیین از اهل تثلیث باعتبار صحبت روحانیه که ذات او بآن تشرف یافت «بنابرزعم ایشان ازحواریون» میدانند وخودش هم خود را با اعظم حواریین (یعنی پطرس) مساوی میداند بل ارجح و فرقهٔ پروتستنت پطرس را بر او ترجیح نمیدهند پس غلـط این مقدس دلیل عدم صدق قول مذکور است آیا روح القدس بغلط و خطا واقع میشود؟ ! آیا روح القدس رئیس الکهنه را نمیشناسد؟ ! درفصول آتیه خواهد آمد که علمای ایشان در اینموضع اعتراف بغلط دارند وچون این اعتراض بر اناجیل ثلثه وارد است پس باعتبار اناجیل ثلثه سه غلط خواهد بود بروفق عدد تثلیث .

غلط صد و یکم و صد ودوم :

در آیهٔ ۲۵ از باب چهارم از انجیل لوقا و آیهٔ ۱۷ از باب پنجم از رسالهٔ یعقوب نوشته شده است :

مدت سه سال وششماه در زمان ایلیای پیغمبر[1] بارانی نیامد واین غلط است زیرا که از باب ۱۸ از سفر ملوك اول معلوم و مفهوم میشودکه در سال سیم باران آمد[2] و چون این غلط در انجیل لوقا از قول مسیح و در رسالهٔ مزبوره از قول یعقوب واقع شده است لهذا دو غلط خواهد بود .

۱ــ برای شناختن ایلیانبی به پاورقی صفحه ۴۰۰ ـ ۴۰۱ ازجزء اول همین کتاب مراجعه کنید.

۲ــ و بعد از روزهای بسیار کلام خداوند در سال سوم به ایلیا نازل شده کفت برو و خود را بآخاب بنما و من برزمین باران خواهم بارانید ... ۴۵ و واقع شدکه در اندك زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد سیاه فام شد و باران سخت بارید .

غلط یکصد وسیم :

در آیهٔ۳۲ ازباب اول ازانجیل لوقابابنطریق‌ازقول‌جبرئیل بمریم‌علیهماالسلام در حق عیسی علیه‌السلام عیان و بیان گشته است :

وَبِتْ یَبِلْ لِی مَرْیَا اَلهَا تَخْتَ دِی دَوُدْ بَبُو .

یعنی خداوند تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود ۳۳ و او بر آل یعقوب تاابد پادشاهی کند و سلطنت او را نهایت نخواهد بود و این غلط است بدو وجه .

وجه اول : اینکه عیسی علیه‌السلام از اولاد یوواقیم است برحسب نسب مندرج در انجیل متی‌واحدی ازاولاد او (یعنی یوواقیم) صلاحیت جلوس بر کرسی داود را ندارد پس عیسی علیه‌السلام صلاحیت جلوس بر کرسی‌داود را ندارد .

وجه ثانی : اینکه مسیح علیه‌السلام یکساعت بر کرسی‌داود جلوس نفرمود وحکومتی ازبرای او بر اولاد یعقوب حاصل نشد بلی اولاد یعقوب براو حکومت کردند در محضر پیلاطس حاضرش نمودند و پیـلاطس او را زد و اهانتش‌کرد و تسلیم یهودش نمود پس بردند وبدارش کشیدند «بنا براعتقاد اهل‌تثلیث» علاوه‌براین ازباب ششم از انجیل یوحنا معلوم میشودکه مسیح ازسلطنت فرار میکرد وفرار از امریکه بر او مبعوث شده است متصور نیست بنا بربشارتی‌که جبرئیل بمادرش داد قبل از ولادت شاید حضرت مریم این بشارت را به‌مسیح نقل نکرده باشد !

تکملة : هرگاه‌کسی تدبروتعمق‌نماید درکتب مقدسه ازبرای او ممکن‌نیست که اذعان نماید براینکه عیسی علیه‌السلام مسیح موعود صادق باشد واز برای بیان ملازمت چهار مقدمه تمهید مینمائیم :

مقدمه اول: اینکه یوواقیم بن یوشیـا وقتی که احراق نمود صحیفه را که باروك از دهن ارمیا علیه‌السلام نوشته بود پس وحی از برای یرمیا علیه‌السلام نازل شدکه خدا بضد یواقیم ملك یهودا میفرماید ازبرایش‌کسی نخواهد بودکه برتخت

داود بنشیند چنانچه مصرح است درباب ۳۶ آیهٔ ۳۰ از کتاب ارمیا علیه‌السلام و آیهٔ مذکوره بروفق سوریت باین‌نحو رقم یافته است :

بُت دِاَهَا هَتَخَا بِمَرَلِیَ مَرْیَاعَلْ یُوواقِیم مَلْکَاْدِهُودُاِلهَوَیِ اِلیِ یَتْ بَنَاعَلْ تَخْتَ دِدَوِتْ الخ .

المعنی : بنابراین خداوند بضد یواقیم ملك یهودا چنین‌میفرماید که ازبرایش فرزندی نخواهد بود که به‌تخت داود بنشیندالخ وحال آنکه مسیح درنزد اهل‌کتاب لابد باید برتخت داود جلوس بفرماید بنا بربشارت جبرئیل که مذکور شد .

مقدمه دوم : اینکه آمدن مسیح شرط بود بآمدن ایلیا قبل ازاو از این‌جهت یهودعیسی‌را انکار کردند و گفتند آمدن‌ایلیا ضروریست قبل‌ازمسیح وعیسی‌علیه‌السلام هم این‌مسئله را تسلیم وقبول نمود ولیکن فرمود ایلیا علیه‌السلام پیش ازمن آمد اما شما او را نشناختید .

مقدمه سیم : اینکه ظهور معجزات وخوارق عادات درنزد اهل‌تثلیث دلیل ایمان هم نیست فضلاً عن‌النبوة ثم فضــلاً عن‌الالوهیة . در آیه ۲۴ ازباب ۲۴ از انجیل متی قول عیسی علیه‌السلام باین‌نحو عیان وبیان‌گشته است :

سَبَبْ بِتْ قِیمِی مِشِیخِی دَکَلِی وَنَبِّی دِدَکَلوُتَاوَبْتِ یَبِّی نِشَنقِی کُورِی وَ عَجِیبُوَیَاتِی اَخْ دِمَخلِتِی اِنْ مَسْیَا اُوپ لِکُوبِی .

المعنی: زیرا که مسیحان دروغ وپیغمبران‌کاذب خواهند برخاست وعلامات عظیمه وآیات را چنان ظاهر خواهنــد ساخت که اگر ممکن بود برگزیدگان را نیز اغوی خواهند نمود .

و درآیهٔ ۹ ازباب ثانی از رسالهٔ ثانیه بتسالونیکیان قول پولس درحق دجال باین‌نحو رقم یافته‌است: که ظهوراو بعمل شیطانست بهرنوع قوتی‌وآیات وعجایب دروغ خواهد آمد لفظ ـ خواهد آمد ـ ازبرای توضیح ازجانب مصنف است .

مقدمهٔ چهارم : اینکه هر کسی دعوت به عبادت غیر از خدای واحد نماید بحکم تورات‌واجب القتل است اگرچه صاحب معجزات عظیمه هم باشد . در آیهٔ ۲۰ ازباب ۱۸ از تورات مثنی باین‌نحو رقم شده است :

اما پیغمبری که متکبرانه در اسم من سخنی که بگفتنش امر نفرمودم بگوید ویا باسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر باید البته مقتول‌شود انتهی ومدعی‌الوهیت اشنع‌حالاً است از کسی که دعوت بعباد غیرالله نماید زیرا که او غیراله است یقیناً «چنانچه درباب‌سیم از همین کتاب مدللاً و مفصلاً خواهدآمد انشاءالله» وحال آنکه دعوت بسوی خود مینماید .

وچون این چهار مقدمه را دانستی پس میگویم که عیسی علیه‌السلام از اولاد یوواقیم است بنا برحسب نسب مندرجه درانجیل متی پس قابلیت جلوس برکرسی داود را ندارد بحکم‌مقدمهٔاولی و ایلیا قبل‌ازاو نیامده است زیرا که یحیی علیه‌السلام زمانی که اعتراف کرد باینکه او ایلیا نیست پس قولی که بخلاف گفته یحیی باشد مقبول نخواهد بود ومتصور نیست ایلیا مرسل ازجانب خدا وصاحب وحی و الهام باشد و نفس خود را معرفی نکند پس عیسی علیه‌السلام مسیح موعود نخواهد بود بحکم مقدمه ثانیه و ادعای الوهیت هم نمود بنا برزعم اهل تثلیث پس واجب‌القتل است بحکم مقدمهٔ رابعه ومعجزاتی که در اناجیل ازاو نقل‌شده است صحیح نیست درنزد مخالف اولاً وهرگاه تسلیم شود صحت‌آن دلیل ایمان‌نیست فضلاً عن‌النبوة پس یهود درقتل عیسی مصاب بودند واجر اخروی‌هم داشتند العیاذبالله فرق‌چیست مابین مسیح نصاری و مسیح یهود؟! ازکجا بدانیم اول صادق است وثانی‌کاذب ؟! وحال آنکه هردو مسیح ادعای حقیقت وحقانیت ازبرای خود مینمایند وهردو ایشان صاحب معجزات باهره هستند بنا بر اعتــراف اهل‌کتاب پس لابد است از علامت فارقه که حجت باشد برمخالف .

الحمدلله که خدا مرا نجات داد ازاین مهالك بواسطهٔ‌نبی وصفی او محمدبن عبدالله صلی‌الله‌علیه و آله وسلم تااینکه‌اعتقادکردم براینکه عیسی‌بن مریم علیه‌السلام

نبی صادق ومسیح موعود و مبعوث ازجانب خداست وبریست از دعوی الوهیت و افتراء اهل تثلیث برآن بزرگوار در مسئله ادعای الوهیت .

غلط یکصد و چهارم :

در باب دهم از انجیل مرقس و آیه ۲۹ باین نحو مرقوم شده است:
عیسی جواب فرمود هرآینه بشما میگویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر و مادر یا زن یا اولاد یا املاك را بجهت من و انجیل ترك کند ۳۰ جز اینکه الحال دراینزمان صد چندان یابد ازخانه‌ها وبرادران و خواهران ومادران و فرزندان و املاك با زحمات و درعالم‌آینده حیات جاودانی را .
و در انجیل لوقا در باب ۱۸ آیهٔ ۲۹ باین نحوبیان کشته است:
بایشان کفت (یعنی مسیح بحواریون) هر آینه بشما کویم‌کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترك کند ۳۰ جز اینکه در این‌عالم چندان برابر یابد و در عالم آینده حیات جاودانی‌را .
و این غلط است زیرا که زمانیکه انسان ترك نماید زن خود را از برای خاطر انجیل و مسیح صد زن از برای او در این عالم حاصل نخواهد شد زیرا که مسیحیت ترویج و نکاح زیاده بریك زن را تجویز نمینمایند !
و اگر مراد از این صد زن مؤمنات به عیسی علیه‌السلام باشند بدون عقد و نکاح امرافحش و افسد خواهد بود علاوه براین قول او املاك و فلان دراین‌زمان خواهد یافت معنی ندارد زیراکه اول مؤمنین حواریون بودند و در کمال فلاکت و فقر بودند و به آن حالت هم از دنیا رفتند و تا آخر عمر صید ماهی از برای تحصیل قوت مینمودند پولس‌هم خیمه میدوخت .

غلط یکصد و پنجم:

در باب پنجم از انجیل مرقس در باب اخراج شیاطین از مجنون آیهٔ ۱۲

باین نحوبیان گشته است: و همه دیوها از وی خواهش نمودند (یعنی از عیسی) که ما را باین خوکها بفرست تا در آنها داخل کردیم ۱۳ فی‌الفور عیسی آنها را اجازت داد و آن روحهای خبیثه بیرون رفته درآن خوك‌ها داخل کشتند که آن کله از کمر کوه بدریا جستند و قریب بدو هزار بودند که در دریا خفه شدند

و این غلط است ایضاً زیرا که‌گوشت خنزیر درنزد یهود حرام‌است بحکم تورات و از مسیحیین که آکل‌لحم خنزیرند در آنزمان نبودند پس صاحبان این کله خوك چه کسانی و چه‌طایفه از مردم بودند ؟ و از برای عیسی علیه‌السلام بی‌اتلاف خنازیر که از اطیب اموالست مثل گاو وگوسفند درنزد مسیحیین ممکن بود که شیاطین راازآن مرد اخراج نماید وبسوی دریا بفرستد و یا اینکه درخنزیر واحد داخل بشوند چنانچه در رجل واحد بودند از برای چه این خسارت عظیم را به‌آن صاحبان خنازیر وارد آورد .

غلط یکصد و ششم:

در باب ۲۶ آیه ۶۴ از انجیل متی در خطاب عیسی علیه‌السلام به یهود باین نحور قم شده است:

لیکن من بشما میکویم که فرزند انسانرا بعدازین بردست‌راشت اقتدارنشسته ودر ابرهای آسمان خواهید دیدکه میآید.

و اینهم غلط است زیرا که جماعت یهود هرگز عیسی علیه‌السلام را بردست راست اقتدار نشسته ندیدند و همچنین آمدن او را در ابر در حالت سواری برابر آسمان قبل از موت آمدنش را مشاهده ننمودند .

غلط یکصد و هفتم:

درباب ۶ آیه ۴۰ از انجیل لوقا ازقول مسیح باین نحوبیان گشته است:

وشاکرد رافوقی براستاد خود نیست بلکه هر کسی که‌کامل شود مثل‌استادش

خواهد بود و اینهم بحسب ظاهر غلط است زیراکه چند هزار از تلامذه در دنیا بوده و هست و خواهد بود که بعد از کمال افضل از معلم بوده‌اند حال هم هستند و خواهند بود .

غلط یکصد و هشتم:

در باب ۱۴ آیهٔ ۲۶ ازانجیل لوقا ازقول عیسی باین نحو مرقوم شده‌است: فرمود که اگر کسی به‌نزد من آید که پدر و مادر و زن و فرزندان و برادران و خواهران بلکه جان خودرا دشمن ندارد شاگرد من نمیتوان شد انتهی .

تعلیم این‌ادب بسیار عجیب است و مناسب شأن عیسی‌علیه‌السلام نیست‌زیرا که در باب هفتم وآیهٔ ۱۰ از انجیل مرقس ازقول مسیح در سرزنش و مذمت یهود باین نحوبیان گشته است: چنانچه موسی فرمودکه پدر و مادر خودرا محترم دار و هرکسی پدر یا مادر را دشنام بدهد البته هلاك خواهد شد هلاك شدنی انتهی .

پس چطور حضرت عیسی امر ببغض والدین مینماید.

غلط یکصد و نهم:

در باب ۱۱ آیهٔ ۴۹ از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است:

اِینا خامِنِي قَیَفا کُوراِدکَهِنُودِهِی شِنْتا وَ مِیرِی اِلِي اَختُون لِي‌تُون بِیَدایا مِندِي وَلِیتُون نِجَشْبادِ صُپای لاُقَنَن دِخانَشامِاتْ مِبَدَلْ دِطایپا وَکُل طایپالا تَلَقْ اِینا اَهامِنْ کِنَهْ لامِرِي اِلاسَبْ دِکُوراِدکَهْ بِنُوادِهِی شِنْتانُو بیلِي وَهِدِیرو اِیشُعْ دِمِاتْ وامِبَدَلْ دِتایپا وَلااَخچِي مِبَدَلْ دِتایپا اِلاداوُپ بِنُونِي دِالَها دِینابُورِبزِی جَمْعِ مِعُودلِي .

المعنی موافق ترجمه مطبوعه سنه۱۸۸۷ : یکی از ایشان قیافا[1] نام که رئیس کهنه بود بدیشان گفت شما چیزی نمیدانید ۵۰ وفکر نمیکنید که بجهت‌ما مفید است که یك شخصی در راه قوم بمیرد و تمامی طایفه هلاك نگردد ۵۱ و این از خود نگفت بلکه چون در آنسال رئیس کهنه بود نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد ۵۲ و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا راکه متفرقند در یکجا جمع کند انتهی واین غلطست بوجوهی :

وجه اول : آنکه مقتضای این کلام اینست که رئیس کهنه‌یهود لابد باید نبی باشد و آن فاسد است بی‌شبهه .

وجه ثانی : اگر این قول از روی نبوّت باشد لازم میآید که موت عیسی علیه‌السلام کفاره ازقوم یهود باشد فقط نه از تمامی اهل عالم و این اختلاف اعتقاد اهل تثلیث است و هم لازم میآید که قول صاحب انجیل که گفت نه در راه آن طایفه تنها الخ فاسد ومخالف نبوت باشد .

وجه ثالث : اینکه نبی که نبوت او مسلم است درنزد یوحنا و رئیس‌الکهنه هم بود در وقت صلب عیسی علیه‌السلام و او بود که فتوی‌داد بقتل‌عیسی وهمچنین مسیح را تکذیب وتکفیر نمود و رضا شد بضرب و توهین او.

درباب ۲۶ از انجیل متی آیهٔ ۵۷ باین نحو مرقوم شده است :

وآنانی که عیسی را کرفته بودند او را نزد قیافا رئیس کهنه جائیکه کاتبان ومشایخ جمع بودند بردند * اما پطرس از دور در عقب او آمده بخانه رئیس کهنه درآمده با ملازمان بنشست تا انجام کار را ببیند * پس رؤسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شوری طلب شهادت دروغ برعیسی

۱ـ رئیس‌کاهنان یهود بود « ازسال ۲۷ـ۳۶ میلادی » درحکم قتل حضرت مسیح علیه‌السلام ازهمه پیشقدم تر بود ولی زنده‌شدن العازار بدست حضرت عیسی تشویشی در مجمع انداخت ناچار او را بنزد پیلاطس فرستادند تا دستور قتل ازناحیه وی صادر گردد. تلخیص ازکتاب قاموس مقدس .

می‌کردند تا او را بقتل رسانند * لیکن نیافتند با آنکه چند شاهد کاذب پیش آمدند هیچ نیافتند آخراً دو نفر آمده * کفتند این شخص کفت میتوانم هیکل خدا را خواب کنم و درسه روزش بنانمایم * پس رئیس کهنه برخاسته و کفت هیچ جواب نمیدهی چیست که اینها برتو شهادت میدهند * اما عیسی خاموش ماند تا آنکه رئیس کهنه روی بوی کرد کفت تورا بخدای حی قسم میدهم مرا بکوی که تو مسیح‌پسر خدا هستی یا نه * عیسی بوی کفت تو کفتی و نیز شما را میکویم بعد ازین پسر انسانرا خواهید دید که بریمین قدرت نشسته بر ابرهای آسمان می‌آید * در ساعت رئیس کهنه جامهٔ خودرا چاك زده کفت کفر کفت دیکر مارا چه‌حاجت بشهود است الحال کفرش را شنیدید * چه مصلحت می‌بینید درجواب کفتند مستوجب قتل است * آنکاه آب دهان بر رویش انداخته اورا سیلی و طپانچه میزدند * و میکفتند ای‌مسیح بما نبوت کن کیست که تو را زده است انتهی

پس‌گوئیم اگر قول مذکور به نبوت بوده و معنای او همانطوری باشد که یوحنا فهمیده است پس چگونه پیغمبر بقتل عیسی علیه‌السلام فتوی داد ؟ و او را تکفیر و تکذیب نمود و راضی بتوهین و ضرب او شد آیا پیغمبر بقتل خدا فتوی میدهد؟! وخدا را در ربوبیت تکذیب مینماید؟! و اگرنبوت حاوی امثال این شنایع و قبایح باشد پس ما از چنین نبوتی و صاحب آن بری میباشیم بنابراین تقدیر جایز است عندالعقل اینکه عیسی علیه‌السلام مبعوث برنبوت و رسالت باشد لیکن مطیهٔ غوایت و ضلالت را سوار شده ادعای الوهیت نموده باشد و کذب وافتری برخدا بسته باشد نعوذبالله و دعوی عصمت در حق او خاصة بنا بر تقدیر مذکور غیر مسموع است الحق و الانصاف یوحنای حواری بریست از امثال این اقوال واهیه کما اینکه عیسی علیه السلام از ادعای الوهیت و ربوبیت منزه و مبراست و استنکاف ندارد از ستایش و عبودیت حق کماقال‌سبحانه و تعالی **لن یستنکف المسیح**

ان یکون عبداًلله[1] الخ و همه این اقوال از مزخرفات قائلین به تثلیث است.

وهرگاه فرض شود صحت قول قیافا معنای آن این خواهد بود چون تلامذه و تابعین عیسی علیه‌السلام دأب ایشان این بود که میگفتند عیسی علیه‌السلام مسیح موعود است و زعم مردم این بود که مسیح لابد باید سلطان عظیم ازسلاطین یهود باشد لهذا قیافا و اکابر یهود از اشاعهٔ این امر ترسیدند که مبادا موجب فساد و مهیج غضب قیصر روم برایشان باشد پس از این‌جهت ببلاء عظیم گرفتار شوند فعلیهذا قیافا گفت عیسی‌علیه‌السلام فدای‌قوم باشد ازینجهت نه‌ازجهت خلاصی‌نفوس ازگناه اصلی که درنزد مسیحیت عبارت از ذنبی است که چهار هزار و چهار سال قبل از میلاد مسیح ازجناب آدم علیه‌السلام بسبب اکل ازشجرهٔ منهة صادر شد در زعم ایشان زیرا که این وهن محض است و یهود اعتقاد بچنین امری ندارند و لعل صاحب انجیل متنبه بقبح این امر شد درباب ۱۸ عوض لفظ نبوت کرد لفظ اشاره کرد را نوشت زیرا که فرق عظیمی است ما بین اشاره کرد و نبوت نمود اگر چه کلام او در بابین متناقص است لیکن خوب کرد متنبه بقبح این لفظ شد و بعضی ازمترجمین اناجیل فارسیه و عربیه برقبح مسئله خبردار گشته بدل لفظ نبوت کرد لفظ خبر داد نوشته‌اند از آنجمله در فارسیه مطبوع سنه۱۸۷۸.

لیکن در ترجمهٔ عربیه مطبوع سنه ۱۸۷۰ تنبأ نوشته است و همچنین در ترجمهٔ عربیه مطبوع بیروت در سنه ۱۸۸۱ و هکذا در سریانیه مطبوع سنه ۱۸۶۸ لفظ نوبیلی نوشته است یعنی نبوت کرد ازجانب خدا.

غلط یکصد و دهم:

در باب نهم و آیه ۱۹ از رسالهٔ پولس بعبرانیان باین طریق بیان و عیان گشته است.

زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب شریعت بسمع قوم

۲ـ ترجمه: مسیح، هرگز ننگ نداردکه بندهٔ خدا باشد سوره نساء ۳ : ۱۷۰.

رسانید خون کوساله و بزها را باب و پشم قرمز وزوفا کرفته آنرا برخود کتاب و تمامی قوم پاشید * و کفت اینست خون آن وصیتی که خدا با شما قرار داد * و همچنین خیمه و جمیع آلات خدمت را نیز به خون بیالود .

و در اینموضع ازسه جهت غلط واقع شده است :

وجه اول : خون گاو و بز نبود بلکه خون گاو فقط بود.

وجه ثانی : خون در این‌مرتبه با آب وصوف قرمز و زوفا نبود بلکه خون فقط بود .

وجه ثالث : برخود کتاب نپاشید و نه برجمیع ظروف خدمت بلکه نصف خون را برقوم پاشید و نصف را بمذبح چنانچه درباب ۲۴ و آیهٔ ۳ از سفرخروج بیان شده است و عبارت فارسیه سفر مذکور باین نحو است:

وموسی آمد و تمامی کلمات خداوند و تمامی احکام را برای قوم حکایت کرد وهمکی قوم بیك‌قول جواب دادند وکفتند که تمامی اوامری که خداوند فرمود بجا خواهیم آورد * و موسی تمامی کلمات خداوند را مکتوب ساخت و در صبحدم سحر خیزی نموده مذبح را بزیر کوه بدوازده ستون موافق‌دوازده‌سبط اسرائیل‌ساخت * و جوانان‌بنی‌اسرائیل را فرستاد که ایشان قربانهای سوختنی را تقریب نمود ذبایح سلامتی از کاوان بجهت خداوند ذبح نمودند * و موسی نصف خون را کرفت و در لکن‌ها ریخت و نصف دیکر خون را برمذبح پاشید * و کتاب عهد را کرفت بسمع قوم خواند و ایشان کفتند هرچه که خداوند کفته است بجا میآوریم و اطاعت میکنیم * و موسی خون را کرفته برقوم پاشید و کفت اینك خون عهدیکه خداوند در بارهٔ تمامی این کلمات با شما بسته است انتهی.

نوع دوم: ضد و نقیض

دربیان اختلافات معنویه کتب مقدسه واین نوع غیراز نوع اول‌است ودراین نوع نیزطلباً للاختصار قدر قلیلی ازآنها را ذکر وبیان خواهیم‌نمود.

اول :

اگر کسی مقابله کند باب ۴۵ و ۴۶ ازکتاب حزقیال را با باب ۲۸ و ۲۹ از سفر عدد اختلاف صریح در احکام خواهد پیدا کرد .

دوم :

درمیان باب ۱۳ ازکتاب یوشع وباب ثانی از سفـر مثنی اختلاف صریحی است در بیان میراث بنی‌کاد واحد بابین غلط است یقیناً چنانچه در بیان حال کتاب یوشع دانستی .

سیـم :

اختـلاف یافت می‌شود مابین باب ۷ و ۸ ازسفر اول از اخبار ایام در بیـان

اولادبن یامین و کذالك فی‌مابین این دو باب و باب ۴۶ ازسفر تکوین و علمای اهل کتاب از یهود و نصاری مقرند براینکه‌آنچه درسفر اول ازاخبارایام واقع شده‌است غلط است .

چهارم :

در مابین باب هشتم ازسفر اول از اخبار ایام ازآیهٔ ۲۹ تا آیهٔ ۳۸ ودر باب نهم ازسفر مذکور ازآیهٔ ۳۵ تا آیهٔ ۴۴ اختلاف صریحی است در اسماء‌آدم کلارك مفسر درمجلد ثانی ازتفسیر خود گفت : علمای یهود می‌گویند که عزرا علیه‌السلام دوکتاب پیداکردکه این فقرات درآنها بود با اختلاف اسماء و از برای او تمیزی حاصل نشدکه‌کدام‌یك ازکتابین احسن است واز اسماء صحیح است لهذا بهمان طوری‌که بود نقل‌کرد انتهی .

پنجم :

آیهٔ ۹ ازباب ۲۴ از سفر اشموئیل ثانی باین‌نحو رقم شده است :

و یوآب[1] تعداد سان‌دیده های قوم را بملك تسلیم نمود و تعداد اسرائیل هشتصد هزار نفر جنگی شمشیر بند بود ومردمان یهودا پانصد هزار نفر بودند.

وآیهٔ ۵ ازباب ۲۱ ازسفر اول ازاخبار ایام باین نحو بیان گشته است :

و یوآب جمع شمارهٔ قوم را بداود تسلیم نمود و شماره تمامی بنی‌اسرائیل هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیرکش بسوی شمارهٔ بنی یهودا که چهارصد و هفتاد هزار مرد شمشیرکش بود .

فیمابین باین اختلافی است درعدد بنی‌اسرائیل بمقدار سیصدهزار ودرعدد

۱ـ اول زادهٔ اولاد صرویه خواهر داود و سپهسالار لشگر داود بود یوآب مردی شجاع و دلاور و جاه طلب بود بهمین جهت آب نیرو عماسا را بحیله‌کشت در زمان سلطنت حضرت سلیمان حکم قتل وی صادرگردید ، یوآب بخیمه خداوند پناه برد شاخهای مذبح را بگرفت و به بست نشست لکن بنایاهو درهمانجا اورا کشت. اقتباس ازقاموس‌کتاب مقدس.

یهودا سی هزار .

ششم :

درآیهٔ ۱۳ ازباب ۲۴ از سفر اشموئیل ثانی باین‌نحو بیان گشته است :

و کاد بداود آمد وبجهت او بیان‌کرد ویرا کفت‌که آیا اختیار تو اینست‌که در ولایت قحطی هفت سال واقع شود ویااینکه سه‌ماه ازمقابل دشمنت فرارنمائی درحالتی‌که ایشان ترا تعاقب نمایند ویا اینکه درولایت طاعون سه‌روز بشود الخ.

ودرآیهٔ ۱۲ ازباب۲۱ ازسفر اول از اخبار ایام باین‌طریق مرقوم شده‌است :

یا سه سال قحطی یا اینکه سه ماه در برابر دشمنت مغلوب شوی هنکامی‌که شمشیر دشمنت بتو میرسد ویا اینکه سه روز شمشیر خدا (یعنی‌طاعون) در زمین‌تو باشد الخ.

پس در اول حضرت داود را خبر دادندکه هفت‌سال قحـطی در ولایت تو واقع خواهد شد ودرثانی سه‌سال مفسرین اهل‌کتاب مقرند براینکه‌اول غلط است.

هفتم :

آیهٔ ۲۶ ازباب ۸ ازسفر ملوك ثانی باین نحو رقم یافته است :

هنکام آغاز سلطنتش احزیا[1] بیست و دو ساله بود وآیهٔ ثانیه از باب ۲۲ از سفرثانی اخبار ایام مرقوم شده است :

و احزیا هنکـامیکه آغاز سلطنت نمود چهل و دو ساله بود و یکسال در اورشلیم سلطنت‌نمود واسم مادرش عثلیا دخترعمری بود پس‌ما بین این‌آیه اختلافی است وثانی‌غلط است یقیناً چنانچه مفسرین ایشانهم اقرار دارند چگونه غلط نباشد وحال‌آنکه یهورام پدر احزیا حین وفات چهل ساله بود وپسرهم بعد از فوت پدر

۱ـ یهوآحاز و عزریا نیز خوانند پسر یهورام وپنجمین پادشاه یهود است‌که در سال ۸۴۳ قبل از میلاد بسلطنت رسید و در جور بدست ییهو زخم برداشت و درمجدو درگذشت. قاموس کتاب مقدس ص ۲۱ .

بلافاصله بر سریر سلطنت جلوس نمود چنانچه از باب سابق معلوم میشود و اگر غلط نباشد لازم میآیدکه پسر دوسال ازپدر بزرگتر باشد .

هشتم :

آیهٔ ۸ ازباب ۲۴ ازسفر ملوك ثانی باین نحو بیان گشته است :
یهویاکین[1] درآغاز سلطنتش هجده ساله بود و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود و اسم مادرش نحشاتی بود دختر الناثان از اورشلیم بود وآیهٔ ۹ از باب ۳۶ ازسفر ثانی اخبار ایام باین نحو رقم شده است :
یهویاکین در آغاز سلطنتش هشت ساله ود سه ماه و ده روز در اورشـلیم سلطنت نمود الخ مابین این دوآیه اختلافی است چنانچه مفسرین ایشان هم اقرار دارند ودرباب ثانی خواهدآمد.

نهـم :

در مابین آیهٔ ۸ ازباب ۲۳ ازسفر اشموئیل ثانی[2] وآیهٔ ۱۱ ازباب۱۱ ازسفر اول اخبار ایام[3] اختلاف واقع شده است وآدم‌کلارك مفسـر در ذیل شرح عبادت اشموئیل نقل‌کرده است از داکترکانی‌کات که اوگفت دراین‌آیه سه‌تحریف جسیمی است انتهی، پس در یك‌آیه سه غلط واقع شده است .

دهـم :

تصریح شده‌است در باب‌پنجم وششم ازسفراشموئیل‌ثانی‌که داود علیه‌السلام

۱ـ وی را یکنیا وکنیا وکنیاهو نیز خوانند . پسر یهویاقیم است و در سال ۵۱۸ قبل از میلاد بسلطنت رسید و سه ماه و ده رزز سلطنت‌کرده سپس بدست نبوکدنصر اسیر شد و ببابل رفت و ۳۷ سال در زندان ماند بعد بوسیله اویل آزاد گردید . قاموس‌کتاب مقدس .
۲ـ نامهای شجاعانیکه داود داشت این است : بوشیب بشبت تحکمونی که سردار شالیشیم بود ... و بعد از او العازاربن‌دود ... و بعد از او شمه‌بن آجی هراری .
۳ـ اینانند رؤسای شجاعانیکه داود داشت: یشبعام‌بن‌حکونی ... بعد ازاو العازاربن دودوی.

صندوق شهادت را بعد از محاربه فلسطین آورد و تصریح شده است در باب ۱۳ و ۱۴ از سفر اول اخبار ایام که صندوق شهادت را قبل از محاربهٔ فلسطین آورد و حادثه یکیست چنانچه بر ناظر ابواب مذکوره مخفی نیست پس یکی از آنها غلط خواهد بود .

یازدهم :

از آیهٔ ۱۹ و ۲۰ از باب ششم و آیهٔ ۸ و ۹ از باب هفتم ازسفر تکوین بوضوح تمام معلوم و مفهوم میشود که خداوند نوح علیه السلام را امر فرمود که از هر مرغی و بهیمه و حشرات‌الارضی از ذکر و انثی زوج زوج بگیرد و در کشتی جا بدهد و از آیهٔ ۲ و ۳ از باب هفتم معلوم میشود که خداوند امر فرمود او را که از هر بهیمهٔ طاهره و از هر طیر طاهر و غیرطاهر هفت جفت هفت‌جفت بگیرد و از بهیمهٔ غیر طاهره جفت جفت .

دوازدهم :

از باب ۳۱ از سفر عدد معلوم میشود که بنی اسرائیل در عهد موسی علیه‌السلام مدینیون را فانی کردند و مطلقاً ذکوری از ایشان باقی نگذاشتند نه بالغ و نه غیر بالغ حتی اطفال رضیعه را هم کشتند وکذلك زنی از ایشان باقی نماند بالغه و غیربالغه همه را اسیرکردند و ازباب ششم از سفر قضاة معلوم میشود که مدینیون در عهد قضاة صاحبان قوت و شوکت بودند بحیثیتی که بنی‌اسرائیل از ایشان عاجز و مغلوب بودند و مدتی نیست مابین عهدین مگر دویست سال پس میگوئیم وقتی که مدینیون فانی شدند در عهد موسی علیه‌السلام چگونه در ظرف مدت مذکوره قوت و شوکت پیدا کردند بحیثیتی که تا هفت سال بنی‌اسرائیل از ایشان عاجز و مغلوب بودند .

سیزدهم :

در باب نهم و آیهٔ ۶ از سفر خروج چنین رقم شده است :
پس فردایش خداوند این کار را بجا آورده تمامی مواشی مصر مرد و اما از مواشی بنی‌اسرائیل هیچ نمرد .
ازین آیه معلوم میشود که تمامی بهایم اهل مصر مرد و بعد در همین سفر در آیهٔ ۲۰ رقم شده است : از بندکان فرعون هرکسیکه از خداوند میترسید بندکان و مواشیش را بخانها کریزانید ۲۱ اما هرکسیکه دل خود را بکلام خداوند نه‌بست بندکان و مواشیش را در صحراها کذاشت ! پس مابین آیات اختلافی است .

چهاردهم :

آیهٔ ۴ ازباب ۸ ازسفر تکوین باین نحو عیان وبیان گشته است:
وکشتی درروز هفدهم از ماه هفتم بریکی ازکوههای آراراط قرارکرفت ۵ وآبها تا ماه دهم بتدریج کم میشدند و در روز اول ماه دهم سرهای کوهها پیدا شد پس مابین آیتین اختلافی است زیرا که وقتی که رؤس جبال در شهر عاشر پیدا شد پس چگونه سفینه در ماه هفتم برکوه آراراط قرارگرفت ؟

پانزدهم تا بیست وششم :

فیمابین باب هشتم ازکتاب شموئیل ثانی وباب هجدهم ازسفر اول ازاخبار ایام مخالفت کثیریست در اصل نسخهٔ عبرانی اگرچه مترجمین بعضی مواضع را اصلاح کرده‌اند و لیکن ما نقل میکنیم کلام آدم کلارك مفسر را از مجلد ثانی از تفسیر او در ذیل عبارت اشموئیل .
باب ۸ الفاظ اشموئیل ۱ :
بعد از آن واقع شدکه داود فلسطیانرا شکست داد و ایشانرا مغلوب ساخت و داود ام‌البلاد را از دست فلسطیان‌گرفت باب ۱۸ .

الفاظ اخبار ایام ۱ و بعد از آن واقع شد که داود فلسطیانرا شکست داد ایشان را مغلوب ساخت و کث را با قریه‌هایش از دست فلسطیان گرفت .

الفاظ شموئیل ۳ : هددعزر[1] .

الفاظ اخبار ایام: هدرعزر .

الفاظ شموئیل۴ : وداود ازاو هزاروهفتصدسواره وبیست‌هزارنفر پیاده‌الخ.

الفاظ اخبارایام ۴ : وداود هزار عراده و هفتهزار سواره و بیست هزارپیاده از اوگرفت .

الفاظ شموئیل۸ : وازبطح وبیروثی[2] شهرهای هددعزر داودملك برنج بسیار بسیارگرفت .

الفاظ اخبار ایام ۸ : واز بطجت وکون شهرهای هدرعزر داود برنج‌بسیار بسیار برداشت .

الفاظ شموئیل۹ : نوع ملك هددعزر .

الفاظ اخبارایام ۹ : توعو ملك هدرعزر .

لفظ شموئیل ۱۰ : یورام لفظ اخبار ایام ۱۰ هادورام .

لفظ شموئیل ۱۲ : ازارام .

لفظ اخبار ایام ۱۱ : از ادوم .

لفظ شموئیل ۱۳: آرام .

لفظ اخبار ایام ۱۳ : آدوم .

لفظ شموئیل۱۷: و**صادوق**پسراحیطوب و**احیمیلك**[3] پسرابیاثارکاهنان‌بودند

۱ـ شهریار صوبه بودکه دو بار با حضرت داود علیه‌السلام جنگید و در هر دو بار شکست فاحش برایش وارد آمد بالاخره ربقهٔ اطاعت گردن نهاد . قاموس‌کتاب مقدس .

۲ـ دو شهری بودند در شمال فلسطین ، دور نیست بیروثی همان بیروت‌کنونی باشد .

۳ـ **صادوق** ازخانوادهٔ الیعازر و یکی‌ازدوکاهن بزرگ‌است‌که درایام‌داود بودند. درحبرون بداود ملحق گردید و یکی از امنای وی شد و بواسطهٔ درخواست از پادشاه اذن یافت که ←

و سراپا نویسنده بود .

لفظ اخبار ایام ۱۶ و شوشا نویسنده[1] پس دراین‌دوباب دوازده اختلافست.

بیست وهفتم تا سی و دوم :

مفسر مذکورگفته است دربیان مخالفت واقعه مابین باب دهم ازسفر شموئیل ثانی وباب نونزدهم ازسفر اخبار ایام اول‌که الفاظ شموئیل ۱۶ وهدد عزر فرستاد و ارامیانی‌که بآن طرف نهر بودند وایشان بحیلام آمدند وشوباك سردار لشکرهدد عزر پیشوای ایشان بود .

الفاظ اخبار ایام: شوفاك سردار لشکر هدر عزر پیشوای ایشان بود.

الفاظ شموئیل ۱۷: بحیلام رسید.

الفاظ اخبار ایام ۱۷ وبرایشان هجوم‌آور شد .

الفاظ شموئیل ۱۸ عراده هفتصد و از سواران چهل هزارکشته .

الفاظ اخبار ایام و داود از ارمیان سواران هفت هزار عراده و چهل هزار

→

در مدت یاغی‌گری آبشالوم در اورشلیم بماند و در آنجا بحضور سلیمان رسید . و سلیمان نیز بواسطهٔ دیانت و پاکدامنی صادوق ویرا کاهن اعظم قرار داد و از آن پس‌کهانت در اولاد وی استقرار یافت . قاموس مقدس ص ۱۰ و ۵۵۰ .

احیملك چهارمین‌کاهن‌بزرگ یهودا بعدازعالی بود، درزمانیکه‌شاؤل رسولان خودرا به‌ناب فرستاد تا همهٔ کاهنان آنجا را هلاك‌کنند وی هنوز جوان بود ودربیابان به داود پناه برد و با وی به‌طور کاهن همی زیست و چون داود بر تخت شهریاری جلوس فرمود ویرا در کهانت مستقلش‌نمود احیملك‌درآوردن صندوق عهد باورشلیم کوشش‌بسزا نمود. درزمان طغیان آبشالوم وی با داود بود . از آن پس با ادوینا‌ه همداستـان شده داود را در هنگام پیری واگذاشت و چون سلیمان بعد از پدر به تخت نشست ویرا ازکهانت معزول نمود . قاموس مقدس ص ۹ .

۱ــ یکی از کاتبان داود است‌که در دوم سموئیل ۸ : ۱۷ سرایا و در ۲۰ : ۲۵ همان‌کتاب شیوا و در اول پادشاهان شیشه و در اول توأریخ ایام ۱۸ : ۱۶ شوشا خوانده شده است .

پیاده کشت .

الفاظ شموئیل وشوباك سردار لشگر الفاظ اخبار ایام وشوپاخ سردار لشکر.

الفاظ شموئیل ۱۹ بندکان هدد عزر الفاظ اخبار ایام ۱۹ و بندکان هدر عزر و در بابین شش اختلاف است .

سی و سیـم :

آیهٔ ۲۶ ازباب ۴ ازسفر ملوك اول باین نحو بیان گشته است :

و سلیمان را چهل هزار طویله اسب برای عرادههایش و دوازده هزار سوار آن بود و آیهٔ ۲۵ ازباب ۹ ازسفر ثانی اخبار ایام باین نحو مرقوم شده است :

و سلیمان چهار هزار آخور بجهت اسبها و عراده ها داشت و دوازده هزار سواره .

در جمیـع تراجم از فارسیه و عربیه و هندیه و ترکیه و سریانیه وکلدانیه و لاطینیه و یونانیه به نحوی که مرقوم شد واقع شـده است الا اینکه مترجم ترجمهٔ مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۴۴ عبارت سفراخبار ایام را تحریف کرده است لفظ چهار هزار را به چهل هزار مبدل نموده است و آدم کلارك مفسر اختلاف تراجیم وشروح را در ذیل عبارت سفر ملوك نقل کرده است بعد گفته است بهتر اینکه اقرار نمائیم بوقوع تحریف درعدد نظر باین اختلافات مذکوره .

سی و چهـارم :

درمابین آیهٔ ۲۴ ازباب ۷ ازسفر ملوك اول[1] وآیهٔ ۳ ازباب ۴ از سفرثانی از ثانی از اخبار ایام[2] اختلاف واقع شده است آدم کلارك درمجلد ثانی ازتفسیرخود

۱ـ و زیر لب آن از هرطرف کدوها بودکه آنرا احاطه میداشت برای هر ذراع ده وآنها دریاچه را از هرجانب احاطه داشت و آن کدوها در دو صف بود ...

۲ـ و زیر آن ازهرطرف صورت کاوان بودکه آنرا کرداکرد احاطه میداشتند یعنی برای هرذراع ده ازآنها دریاچه را از هرجانب احاطه میداشتند وآن کاوان در دوصف بودند..

در ذیل شرح عبارت اخبار ایام گفته است کبار محققین گفته‌اند احسن اینکه تسلیم نمائیم صحت عبارت سفر ملوك را ایضاً وبعد گفته است ممکنســت که گفته شود لفظ بقریم در موضع بقعیم انتهی .

و معنی بقریم ثور است و بقعیم عقد است مفسر مذکور اعتراف کرده است بوقوع تحریف در عبارت اخبار ایام پس عبارت اخبار ایام در نزد او غلط خواهد بود و جامعین تفسیر هنیری و اسکات گفته‌اند فرقی که در اینموضع واقع شده است بجهت تبدل حروف است انتهی .

سی و پنجــم :

آیهٔ ثانیه از باب ۱۶ از سفر ملوك ثانی باین نحو تحریر شده است :

و احزیا در هنگام آغاز سلطنتش بیست ساله بود و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود الخ ودر حق پسرش حزقیا درآیهٔ ثانیه ازباب۱۸ ازسفر مذکور باین نحو بیان‌گشته است : حزقیا در آغاز سلطنتش بیست وپنجساله بود الح لازمهٔ این عبارت اینکه وقتی که حزقیا متولد شــد احزیا یازده ساله بوده است و این خلاف عادت است پس بحسب ظاهر احد عبارتین غلط است ومفسرین مسیحیه اقراردارند بر اینکه اول غلط است و جامعین تفسیر هنیــری و اســکات در ذیل شرح باب ۱۶ گفته‌اند ظن غالب اینکه لفظ بیست در موضع سی واقع شده است نظرکنید بآیهٔ ثانیه ازباب ۱۸ ازهمین سفر انتهی .

سی وششم :

در آیهٔ اولی ازباب ۲۸ از سفر ثانی ازاخبار ایام باین‌نحو ترقیم یافته است:

احزیا هنگامی که شروع به‌سلطنت‌نمود بیست ساله بود و دراورشلیم شانزده سال سلطنت‌نمود ودرآیهٔ اولی ازباب ۲۹ ازسفرمذکور باین‌طریق بیان‌گشته است: وحزقیا درآغاز سلطنتش بیست وپنجساله بود و در اورشلیم بیست ونه‌سال سلطنت

نمود دراینجا هم احد عبارتین غلط است ظاهراینکه اول غلط باشد چنانچه درغلط سابق گذشت .

سی و هفتم :

درمابین آیهٔ ۳۱ ازباب ۱۲ ازسفر شموئیل ثانی وآیهٔ ۳ از باب ۲۰ از سفر اول اخبار ایام اختلافی واقع شده است و هورن درمجلد اول از تفسیر خود گفته است که عبارت سفر شموئیل صحیح است عبارت سفر اخبار ایام را باید مثل او کرد انتهی .

پس در نزد هورن عبارت سفر اخبار ایام غلط است نظر وتأمل کنید در قول او که چگونه امر باصلاح وتحریف نموده است عجیب اینکه مترجم ترجمه عربیه مطبوعه سنه۱۸۴۴ عبارت سفر شموئیل را مثل‌عبارت اخبار ایام نموده‌است انصاف اینکه جای تعجب نیست زیرا که تحریف امر طبیعی شده است ازبرای ایشان.

سی وهشتم :

آیهٔ ۳۳ از باب ۱۵ ازسفر ملوك اول باین‌نحو ترقیم یافته است: درسال سیم آسای ملك یهودا بعشای پسر احیاه بر تمامی اسـرائیل در ترصاه[1] آغاز سلطنت نموده مدت بیست وچهار سال .

وآیهٔ اولی ازباب ۱۶ ازسفر ثانی اخبار ایام باین نحو مرقوم شده است: در سال سی وششم سلطنت‌آسای بعشای پادشاه اسرائیل در مقابل یهودا برآمده و راماه[2] را بناکرد پس مابین این دوآیه اختلافی است ویکی ازآنها غلط است یقیناً

۱ـ یکی از شهرهای‌کنعانیان بودکه یوشیع متصرف شده باسباط بنی‌اسرائیل داد و تا پنجاه سال پایتخت مملکت شمالی آنان بود .

۲ـ قریهٔ‌کوچکی‌استکه بر یکی‌ازمرتفعات املاك سبط بن‌یامین تأسیس یافته بود بمسافت ۶ میل در جانب شمال اورشلیم بر راه بیت ایل و پادشاه اسرائیل آن را بنا نمود ...

زیرا که بعشا بحکم آیهٔ اولی در سال بیست و ششم از ایام آسای مرده بود و درسال سی وششم از ایام آسا ده‌سال از موت اوگذشته بود پس چگونه در این سال صعودکرد بر یهودا؟! وجامعین تفسیر هنیری واسکات در ذیل عبارت سفر ایام گفته‌اند : ظاهر اینکه این‌تاریخ غلط باشد و اشرکه ازکبرای علمای مسیحیه است گفته است این سال سال سی و ششم است از انقسام سلطنت که در عهد یوربعام[1] واقع شد نه سال سی وششم از ایام آسا انتهی .

پس این علما تسلیم‌کردندکه عبارت اخبارایام غلط است یا لفظ سی وشش درموقع بیست وشش واقع شده است ویا لفظ ملك آسا درموضع انقسام سلطنت واقع‌گردیده است .

سی و نهم :

آیهٔ ۱۹ ازباب ۱۵ ازسفر ثانی اخبار ایام باین نحو بیان‌گشته است :

والی سال‌پنجم سلطنت آساجنك‌نبود (یعنی‌مابین آسا وبعشا)[2] واین‌آیه هم مخالف است با آیهٔ ۳۳ از باب ۱۵ سفر ملوك اول چنانچه در اختلاف سابق بیان گردید .

چهلم :

درآیهٔ ۱۶ ازباب پنجم از سفر ملوك اول باین نحو ترقیم یافته است :

سوای سروران سرکاران سلیمان که ناظر کار بودند سه هزار و سیصد نفرکه

۱- یوربعام در پاورقی صفحهٔ ۱۳۱ جزء اول معرفی شده است .

۲- پسر و جانشین ابی‌یام شهریار سوم یهودا بعد از سلیمان بود که در سال ۹۱۲ قبل از میلاد آغاز سلطنت نمود و ۴۱ سال در اورشلیم شهریار بود ودر اواخر عمرش بمرض نقرس مبتلاگردید و درگذشت آسا در مدت حیات خود همواره با بعشا پسراخیا از سبط یساکر در جنگ بود . قاموس مقدس ص ۴۵ و ۱۸۰ .

ضابط طایفهٔ کارکنان بودند ودر آیهٔ ثانی ازباب ثانی ازاخبار ایام سه هزار و ششصد نفر نوشته شده است پس مابین آیتین تخالف وتناقض است مترجم ترجمهٔ یونانیه سفر ملوك را تحریف کرده است سیصد را ششصد نوشته است .

چهل و یکم :

درآیهٔ ۱۶ ازباب ۷ ازسفر ملوك اول باین نحو تحریر یافته است ،

و کلفتیش به‌پهنای دست ولبش درکار شکوفهٔ زنبق مثل لب کاسه بود و دو هزار خم آب میگرفت «یعنی صرح ممرد سلیمانی یعنی دریاچه» ودرآیهٔ ۵ ازباب ۴ ازسفر ثانی از اخبار ایام باین نحو بیان‌گشته است :

وکلفتیش به‌پهنای دست ولبش درکار شکوفهٔزنبق مثل لب‌کاسه بود و۳ هزار خم آب گرفته نگاه میداشت «یعنی‌دریاچه» وآیهٔ اولی درترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔسنهٔ ۱۸۳۸ باین نحو مرقوم شده است : دو هزار بت درآن گنجید و در ترجمهٔ فارسیه سنه ۱۸۴۵ باین نحو ترقیم یافته است : دو هزار خم آب میـگرفت و آیهٔ ثانیه در ترجمهٔ فارسیه سنه ۱۸۳۸ باین نحو مرقوم شده است : وسه هزار بت درآن گنجید وترجمهٔ فارسیه سنه ۱۸۴۵ و سه هزار خم آب گرفته نگاه میداشت وترجمه فارسیه سنه ۱۸۵۶ بنحویست‌که در اول ذکرشد ودرسریانیه قدیم جملهٔ اولی «یعنی آیهٔ سفر ملوك» باین نحو تحریر شده است : تِرَین اَلپِین متریانِ اَخِذْ و سریانیه جدید تَرِیْ اَلپِیْ بَتِ کِدْ دُبْ قاوا انتهی وجمله ثانیه در سریانیه جدید باین نحو بیان‌گشته است : طَلاَ اَلپِیْ بَتِ‌که دُپْ قاوا انتهی و درسریانیه قدیم آیهٔ پنجم اخبار ایام را عمدا اسقاط‌کرده است پس‌مابین این دوآیه اختلافی است وهزار تفاوت دارد معلوم است‌کلام الهامی اینطور نمیشود .

چهل و دوم :

هر کسی مقابله کند باب ثانی از کتاب عزرا را با باب هفتم از کتاب نحمیا اختلاف عظیمی در اکثر مواضع پیدا خواهد نمود و قطع نظر از اختلاف غلط دیگر دارند و آن اینستکه اتفاق کردند این دو پیغمبـر در حاصل جمع و گفته‌اند اشخاصیکه ازبابل باورشلیم آمدند بعد ازاطلاق اسرای بابل چهل ودو هزاروسیصد وشصت نفر بودند و اگر جمع را حساب کنیم اینقدر نخواهد بود نه درکلام عزرا و نه درکلام نحمیا بلکه بنا بر کلام عزرا حاصل جمع این خواهد بود ۲۹۸۱۸ و درکلام نحمیا حاصل جمع این خواهد بود ۳۱۰۸۹ و عجب اینکه حاصل جمع اتفاقی هم غلط است بنا برتصریح مورخین :

یوسیفس یهودی در باب اول از کتاب یازدهم از تاریخ خود مرقوم نموده است : کسانی که از بابل باورشلیم آمدند ۴۲۴۶۲ نفر بودند انتهی جامعین تفسیر هنیری و اسکات در ذیل شرح عبارت عزرا گفته‌اند : فرق کثیری واقعست در مابین اینباب وباب هفتم ازکتاب نحمیا از غلط کاتب و زمانیکه ترجمهٔ انگلیزی تألیف‌شد مواضع کثیره را ازین دو باب بمقابلهٔ نسخ متعدده تصحیح کرد و در باقی ترجمهٔ یونانیه درشرح متن عبری متعین است «یعنی باید ازآن ترجمه خوانده‌شود» انتهی.

شخص لبیب عاقل باید تأمل کند درحال کتب مقدسه ایشان که از قرون کثیره درصدد تصحیح‌اند که در حقیقت آن تحریف است لیکن اغلاط این کتب باز باقی است انصاف اینکه این کتب ازاصل غلط است لهذا مصححین آن تقصیری ندارند جزاینکه وقتی که عاجز شدند نسبت غلط را بکاتب میدهند وحال آنکه کاتب بیچاره بری ازآنست هر ذی شعوری میداند که مضمون غلط دخلی بکاتب ندارد مگراینکه بگویند کاتب اصلی الفاظ راکم وزیاد کرده لهذا مضمون غلط واقع شده است و اینهم اقرار بتحریف است حاصل کلام هر کسی تأمل کند در بابین مذکورین زیاده ازبیست غلط واختلاف پیدا خواهدکرد لیکن فردا را نمیدانم که چکار خواهندکرد و چه تحریفی درکتب مقدسه خواهند نمود .

چهل و سیم :

در آیهٔ ۲ از باب ۱۳ از سفر ثانی ازاخبار ایام باین نحو رقم شده است : در حق ابیا و اسم مادرش میکایاه دختر اوری ئیل ازکبعاه و در آیهٔ ۲۰ از باب ۱۱ از سفر مذکور باین نحو مزبور است : که مادر او میکاه دختر ابی‌شالوم بوده واز آیه ۲۷ از باب ۲۴ از سفر شموئیل ثانی معلوم میشود که ابی‌شالوم یك دختر دارد اسم او هم تامار است .

چهل وچهارم :

ازباب‌دهم ازکتاب یوشع معلوم میشودکه بنی‌اسرائیل‌زمانیکه سلطان‌اورشلیم راکشتند برمملکت او مسلط شدند و از آیهٔ ۶۳ ازباب ۱۵ ازکتاب مذکور خلاف آن معلوم و مفهوم میشود زیرا که آیهٔ مذکور باین نحو مسطورگردیده است :

امایبوسیان‌که ساکنان اورشلیم بودند ایشانرا بنی‌یهودا نتوانستند بیرون‌بکنند بآن جهت یبوسیان با بنی‌یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند واین آیه صریح است برعدم تسلط یهود بر اورشلیم .

و از لفظ تا امروزکه در آیهٔ مذکوره واقع است معلوم میشودکه کتاب در زمان یوشع تصنیف نشده است چنانچه مفصلاً در فصل دوم دانستی .

چهل و پنجم :

آیهٔ اولی از باب ۲۴ از سفر شموئیل ثانی باین نحو بیان گشته است : و خداوند بار دیکر باسرائیل غضبناك شد وداود را برایشان انکیزانید تا اینکه بکوید برو و اسرائیل و یهودا را بشمار .

وآیهٔ اولی ازباب ۲۱ از سفر اول اخبار ایام باین نحو تحریر شده است : وشیطان بخلاف اسرائیل ایستاد وداود را وسوسه نمود تا اینکه اسرائیل را بشمارد

ازآیهٔ اول مفهوم میشودکه خدا برقلب داود انداخت که بنی‌اسرائیل را سان به‌بیند وآیهٔ ثانی صریحست در اینکه ملقی شیطان بوده است پس بنا برحکم آیتین یکی از چهار چیز لازم میآید یا اختلاف کماهوالظاهر و یا اینکه خدا خالق شر باشد و حال آنکه مسیحیین ابا دارند از اینمسئله و یا اینکه خدای مسیحیین شیطانست نعوذبالله و یا جواز اطلاق لفظ شیطان برخدا.

حال علمای پروتستنت مختارند در اختیار یکی از وجوه اربعه نعوذبالله از امثال‌این کفریات که ازاین کتب‌مستفادمیشود اللهم‌لاتؤاخذنی‌بما قلت‌الزاماً لااعتقاداً.

چهل و ششم تا پنجاه و یکم :

هرکسی مقابله‌کند بیان نسب مسیح را که در انجیل متی است با بیانی‌که در انجیل لوقاست[1] بر شش اختلاف مطلع و مستحضر خواهد شد .

اول : ازانجیل متی معلوم میشودکه یوسف نجار شوهر مصنوعی مریم پسر یعقوبست و از انجیل لوقا پسر هالی است .

دوم : ازانجیل متی‌مفهوم میشودکه عیسی ازاولاد سلیمان‌بن داود علیه‌السلام است و از انجیل لوقا از اولاد ناثان‌بن داود است .

سیم : از انجیل متی معلوم میشود که جمیع آباء مسیح از داود تا جلای بابل سلاطین مشهور بوده‌اند و از لوقا معلوم میشودکه سلاطین و مشهور نبوده‌اند غیر از داود و ناثان .

چهارم : از متی معلوم میشود که شلتائیل بن یوخانیا بوده است و از لوقا معلوم میشود شلتائیل بن نیریست .

پنجم : از انجیل متی معلوم میشودکه اسم ابن زرو بابل ابیهود بوده است

۱ــ انجیل متی در باب اول نسب حضرت عیسی را از ابراهیم تا یوسف نجار پدرخواندهٔ عیسی را بیان می‌کند و انجیل لوقا درباب ۴ : ۲۳ نسب آنحضرت را از یوسف نجار بطور تصاعدی تا آدم علیه‌السلام نقل‌کرده و حضرت آدم را پسر خدا می‌خواند .

و از انجیل لوقا مفهوم میشود که اسم ابن زرو بابل ریصا بوده است .
عجب اینکه اسمآءاولاد زرو بابل درسفر ثالث ازاول اخبار ایام‌مکتوبست[1] و درمیان ایشان نه ابیهود است و نه ریصا پس حق آنستکه متی و لوقا هردوغلط نوشته‌اند .

ششم : از داود تا مسیح علیه‌السلام بیست و شش طبقه است بنابر بیان متی و چهل ویك‌طبقه است بنابر تحریر لوقا وچون زمان مابین‌مسیح وداود علیه‌السلام هزار سالست پس‌بنابربیان متی مقابل‌هرطبقه چهل سال خواهد بود وبنابر بیان لوقا درمقابل هرطبقه بیست و پنج سال و کسری‌خواهد وچون اختلاف مابین‌بابین بادنی تأملی ظاهر است لهذا از زمان اشتهار این‌دو انجیل الی‌یومنا هذا علمای مسیحیت متحیرند وبتوجیهات ضعیفه رکیك توجیه‌مینمایند ولذلك جمعی ازمحققین بوقوع اختلاف اعتراف دارند مثل اکهارن وکیسروهیس ودیوت و وینر وفرش وغیرهم (یعنی اختلاف معنوی را) و این حق و عین انصافست زیرا که چنانچه اغلاط و اختلافات در مواضع دیگر از انجیلیین صادر شده است و کذلك دراین موضع بلی اگر کلام ایشان خالی از اختلافات و اغلاط بود تأویل مناسب و لازم بود و انکان بعیداً .

و آدم کلارك در ذیل شرح باب ثالث از انجیل لوقا توجیهات را نقل‌کرده است و لیکن راضی بآنها نشده است واز شدت تحیر عذر غیر مسموعی نقل‌کرده است ازمسترهار مرسی درصفحهٔ ۴۰۸ از مجلد پنجم ونقل او اینست: اوراق‌نسب درمیان‌یهود بحفظ جد محفوظ بوده است و هرصاحب علمی میداند که متی ولوقا دربیان نسب رب اختلاف دارند بطوریکه محققین ازمتقد مین و متأخرین در رفع آن اختلاب متحیرند و کمااینکه مفهوم شد درمواضع دیگر که اعتراض در حق مؤلف حمایتست در حقیقت از مؤلف و کـذلك در این وضع وقتی که اختلاف

[1] ـ پسران زرو بابل مشلام و حنینا و خواهر ایشان شلومیت بود وحشوبه و اوهل و برخیا وحسدیا و یوشب حسد پنج نفر باشند .

صاف‌شد (یعنی رفع شد) حمایت خواهدبود ازمصنف لیکن بمرور زمان رفع میشود.

حاصل کلام اینکه اعتراف کرد براینکه این اختلاف اختلافیست که محققین متقدمین و متأخرین دررفع آن متحیرند و قول اواوراق نسب درمیان یهود بحفظ جیدالخ مردود است زیرا که این اوراق نسب برياح حوادث منتشر شد و لذلك عزرا با دو پیغمبر دیگر دربیان بعضی نسب به خطا واقع شده‌اند چنانچه در بیان حال تورات گذشت و در باب ثانی خواهد آمد زمانیکه حال درعهد عزرا اینطور باشد پس در عهد حواریون چه خواهد بود؟ و زمانیکه اوراق نسب کهنه و رؤسا محفوظ نماند به کدام اعتبار میشود گفت که اوراق نسب یوسف نجار مسکین محفوظ مانده است؟ زمانیکه سه نفر پیغمبر معتبر در بیان نسب بغلط و خطا واقع شوند و نتوانند غلط را ازصحیح تمیز بدهند علی قولهم پس ظن تو درباب مترجم انجیل متی چه خواهد بود؟ وحال آنکه اسم او تا امروز معلوم نشده است فضلاً عن وثاقة احواله و عن کونه ذا الهام .

معلوم است شخص مجهول را نمیشود توثیق و تعدیل نمود و همچنین لوقا که یقیناً از حواریون نیست بلکه ازشاگردهای پولس است که خود پولس را اهل اسلام مضل النصاری و ازاهل تابوت میدانند تا چه برسد بشاگرد او لوقا .

حضرت مسیح فرمود شاگرد افضل از اوستاد نمی‌شود[1] غایت ما فی الباب لوقا هم مثل پولس باشد .

و خود مسیحیین نمیتوانند الهامی بودن لوقا را اثبات نمایند پس ظن غالب اینکه دو ورق مختلف دربیان نسب یوسف نجار بدست متی و لوقا افتاد و تمیزی از برای ایشان حاصل نشد و هرکدام بحسب ظن یکی از ورقتین را اختیار کرد و در انجیل خود تحریر نمود و رجاء مفسر که گفت لیکن بمرور زمان اختلاف رفع شده وعبارت صاف میشود الخ رجاء بلافائده‌ایست زیرا که هزار و هشتصد و نود و چهار سال گذشته است و هنوز صاف نشده است باز غلط باقی است خصوصاً

۱- انجیل متی باب ۱۰ : ۲۴ .

در قرون اربعهٔ اخیر که علــوم عقلیه و نقلیه در اروپا شایــع شده است که توجه نموده‌اند بتحقیق همه چیز بتحقیق ملت ایضاً و اصلاح ملت هم نموده‌اند و حکم بر بطلان مذهب عمومی هم کرده‌اند در اول وهله وپاپا[1] را که مقتدای ملت بود از جملهٔ اراذل و از اهــل غدر و حیله‌اش دانستند بعد اختــلاف در اصلاح کردند تا اینکه متفرق بفرق مختلفه گردیدند پس یوماً فیوماً در اصلاح ترقی کردند تا اینکه محققیق غیر مصورین از ایشان بجهت زیادتی تحقیق بدرجهٔ اعلی ازصلاح رسیدند تا اینکه حکم کردند براینکه ملت مسیحیت مثل حکایــات باطلــه و خیالات واهیه است پس ظن صافی عبارت در زمان آخر ظن عبثی است .

و توجیه مشهور الآن درمیان ملت مسیحیت در اختلاف مذکور اینکه جایز است که متی نسب یوسف‌نجار راتحریر نموده باشد و لوقا نسب مریم راویوسف داماد هالی باشد وهالی پسر نداشته‌باشد ازینجهت داماد به‌راهالی منتسب نموده‌اند و داخل سلسلهٔ نسب گردیده است و این توجیه در غایت ضعف و مردود است بوجوهی .

وجه اول : اینکه بنابراین تقدیر مسیح از اولاد ناثان خواهد بود نه‌از اولاد سلیمان زیراکه نسب حقیقی عیسی ازجانب مادرش است نه‌از جانب پدر مصنوعی نسب یوسف نجار در حق مسیح اعتبار ندارد فعلیهذا عیسی مسیح موعود نخواهد

۱ـ مسیحیت در مدائن پایتخت ایران‌کمتر از سایر نقاط منتشر شد . و در ۲۸۰ م شخصی بنام پاپا بسمت اسقفی‌کلیسای آنجا تعیین گردید و مدت پنجاه سال با جدیت کامل اسقفی کرد و بر اسقفان روم و انطاکیه و اسکندریه برتری یافت . پاپا در اثر خودپسندی خیال می‌کرد باید رئیس تمام‌کلیساهای ایران گردد . خودپسندی وی میان اسقفان تولید عداوت نمود ، بدین جهت اسقفان متحد شدند و در شورای مدائن بسال ۳۱۵ م پاپا را محاکمه نموده محکوم ساختند و از درجهٔ اسقفی ساقط گردانیدند ، ولی پاپا تصمیم شوری را قبول نکرد قضیه را به بعضی از اسقفان امپراطوری روم که در مجاورت او بودند رجوع نمود . اسقفان مذکور از او طرفداری نموده او را سزاوار مقام اسقفی شمردند . تاریخ کلیسای قدیم ص ۲۷۴ .

بود زیراکه موعود لابد باید از اولاد سلیمان باشد نه‌از اولاد ناثان و لذلك کالوین مقتدای فرقهٔ پروتستنت در رد این توجیه گفته است هر کسی سلیمانرا از نسب مسیح اخراج نماید مسیح را از مسیحیت اخراج کرده است .

وجه ثانی : اینکه این توجیه صحیح نیست مگر وقتی که از تواریخ معتبر ثابت شود که مریم بنت هالی و از اولاد ناثانست مجرد احتمال دراین باب کافی نیست خصوصاً درصورتیکه این‌قول درنزد محققین مثل آدم کلارك مفسر و غیر او مردود باشد و همچنین درنزد مقتدای ایشان کالوین و بودن مریم دختر هالی و از اولاد ناثان بدلیل ضعیفی هم ثابت نشده است بلکه عکس آن ثابت و محققست زیرا که یعقوب در انجیل خود تصریح کرده است براینکه پدر مریم یهویاقیم و مادرش حناست و همچنین صاحب نورالانوار در صفحهٔ اول از جلوهٔ سادسه از نسخه مطبوع سنه ۱۸۸۶ و عبارت او این است .

و مریم مادر عیسی دختر یهویاقیم بود که نسب رسانید بزرو بابل و از احفاد داود پادشاه واز فرقهٔ یهودا و مادر مریم حنا نام داشت انتهی .

وانجیل یعقوب اگرچه الهامی ازتصنیفات یعقوب حواری نیست درنزداهل تثلیت معاصرین لیکن بی‌شبهه‌ازاناجیل قدیمه‌ومؤلف‌او ازقدمائی که‌درقرن‌اول‌ازقرون‌مسیحیت بوده است فعلیهذا بانضمام قول‌صاحب نورالانوار رتبهٔاو ازرتبهٔ تواریخ‌معتبر کمتر نخواهدبودمجرداحتمال‌مقاومت‌باانجیل‌مذکوروقول‌صاحب‌نورالانوارنخواهدکرد.

اکستاین گفته است : تصریح‌شده است دربعضی کتب‌که در عهد من‌هستند اینکه مریم علیه‌السلام ازقول لاویست واین‌منافی است با بودن مریم از اولاد ناثان زمانیکه ملاحظه‌شود آنچه واقع‌شده‌است درباب ۳۶ ازسفرعددکه هرمرد اسرائیلی باید ترویج بامرئه نماید که از سبط و قبیلهٔ او باشد وکذلك هرزنی باید به‌مردیکه از سبط و قبیله او باشد تزویج نماید از برای اینکه میراث در قبائل ثابت بماند و اسباط بنی اسرائیل مختلط نشوند و آنچیزی‌که واقع است در باب اول از انجیل لوقا اینکه زوجهٔ زکریا از بنات هرون بوده است و مریم علیهاسلام هم از اقارب

زوجهٔ زکریا بوده است پس ظاهر و آشکار گردید حق آنست که در بعضی کتب واقع شده‌است زیراکه مریم علیهاسلام از اقارب زوجهٔ زکریاست و زوجهٔ زکریا از بنات هارونست قطعاً پس مریم هم از بنات هارون خواهد بود و اذاکان کذالك زوج مزعوم او هم از اولاد هارون خواهد بود بحکم تورات فعلیهذا بیان متی و لوقا هردو غلط واز درجهٔ اعتبار ساقط واز مفتریات اهل تثلیت خواهدبود تا ثابت نمایندکه عیسی علیه‌السلام ازاحفاد داود است که یهود طعن‌ننمایندکه مسیح‌موعود عیسی علیه‌السلام نیست چون اناجیل مشهوره الآن تاآخر قرن‌ثانی شهرتی نداشتند لهذا احد محرفین مطلع نشد برتحریرکذب دیگری پس دراختلاف واقع شدند.

وجه ثالث : اینکه اگرمریم بنت هالی بود این‌امرازبرای قدما مخفی‌نمیماند ومیگفتند مریم دختر هالی است وتحریرات متی ولوقا را بتوجیهات رکیکه توجیه نمینمودند که توجیهات ایشان مورد شناعت و طعن واقع گردد و مردود شود در نزد متأخر .

وجه رابع : اینکه الفاظ‌متی درباب‌دوم ازآیهٔ۱۶ باین‌نحو مرقوم‌شده‌است: یَعقُوب هُوصِیلِی لِیُوسِپْ گَبراِدِ مَرْیَمْ الخ المعنی و یعقوب پدر یوسف شوهر مریم‌که عیسی مسمی به‌مسیح از او متولد شد انتهی . وعبارات لوقا در باب سیم وآیهٔ ۲۳ باین نحو تحریر شده است : بَرُونادِ یُوسِپْ دَرُونا دِهالِی المعنی وخود عیسی وقتیکه شروع‌کرد قریب به سی‌سال بوده و حسب گمان خلق پسر یوسف بن هالی .

پس صریح عبارتین اینکه متی و لوقا هر دو نسب یوسف را می‌نویسند نه اینکه یکی نسب یوسف و دیگری نسب مریم را چنانچه اعتقاد متأخرین است ونسب یوسف هیچ مدخلیت به‌مسیح ندارد .

وجه‌پنجم : آنکه چون فرض محال محال نیست وهرگاه فرض شود که مُریم بنت هالیست باز تحریر لوقا صحیح نخواهد بود مگر پس‌ازاینکه ثابت شود

که رواج یهود (یعنی متداول مابین ایشان) این بوده است که داماد وقتی که زوجهٔ او برادر نداشته باشد داخل در سلسلهٔ نسب میشد واسم اورا درموضع پسر پدرزن تحریرمینمودند لیکن تاکنون این‌امر بوجه‌معتمدی ثابت نشده‌است وهفوات بعضی علمای پروتستنت و استنباطات ضعیفهٔ ایشان که قابل رد است بر ما حجت نیست و ما انتساب شخص باخر را مطلقاً انکار نداریم بلکه جایز است نزد ما ایضاً زمانی که آن‌شخص آخر از اقارب نسبیه یا سببیه این‌شخص باشد مثل استاد ومرشد مشهور بجهت منزلت دینیه ودنیویه شخص را بدیگری منتسب مینمائیم و میگوئیم این شخص برادرزاده یا خواهرزاده و داماد فلان امیر و سلطانست یا تلمیذ فلان فاضل مشهور ویا مرید فلان شیخ‌است لیکن باین‌انتساب داخل در سلسلهٔ منتسب‌الیه نمیشود و از روی حقیقت نمیگوئیم این‌پسر فلان‌کس است و معمول‌بودن این‌امر درمیان یهود در نزد ما مسلم نیست لهذا این توجیه غلط است.

فائدة: انجیل متی مشهور ومعتبر نبود در زمان لوقا و الا خلاف متی را در اول انجیل تحریر نمینمود بطوریکه متقدمین ومتأخرین در توجیه‌او متحیرباشند لوقا یك دوکلمه را ازبرای توضیح ورفع اختلاف درکلام خود زیاد مینمود.

پنجاه ودوم و پنجاه وسیم:

اگرکسی مقابله نماید باب‌ثانی را از انجیل متی با باب ثانی ازانجیل لوقا اختلاف عظیمی پیدا خواهدکرد بحیثیتی که جزم و یقین خواهد نمودکه متی و لوقا انجیلین را از روی الهام تحریر ننمودند و ما اکتفا میکنیم بنقل دو اختلاف:

اول: ازکلام متی معلوم میشودکه ابوین مسیح در بیت لحم مقیم بودند و ازبعضی‌کلمات او مستفاد می‌شودکه این‌اقامت قریب بدوسال بوده است ومجوس هم به‌بیت لحم آمدند و مسیح را ستایش نمودند وهدایای خود را گذرانیدند پس ازآن یوسف خواب دید لهذا مریم ومسیح را برداشت وبمصر رفت ومدت حیات هیرودیس درمصر اقامت داشتند وپس‌ازآن دومرتبه خواب‌دید وبرگشت ودرناصره

اقامت نمودند .

و از کلام لوقا معلوم میشود که ابوین مسیح بعـد از انقضاء ایام نفاس مریم به‌اورشلیم میرفتند وعبادت ایام عید را بجا می‌آوردند وعیسی علیه‌السلام بی‌اطلاع ابوین درسال دوازدهم سه روز در اورشلیم ماند .

پس بنابر کلام‌لوقا مجئی‌مجوس به‌بیت لحم غلط خواهد وهرگاه فرض‌شود مجئی‌مجوس در ناصره خواهد بود زیراکه آمدن ایشان دراثنای راه هم بعید است وکذلك رفتن ابوین مسیح به مصر و اقامت ایشان درآنجا تاموت هیرودیس راهی ندارد زیرا که‌کلام لوقا صریح است در اینکه یوسف هرگز مسافرت ازارض‌یهود بمصر وغیره ننمود .

دوم : ازکلام متی معلوم میشودکه اهل اورشلیم و هیرودیس قبل از اخبار مجوس از ولادت مسیح اطلاع نداشتند و معاند مسیح بودند و ازکلام لوقا معلوم میشودکه ابوین‌مسیح وقتی‌که باورشلیم رفتند بعدازانقضاء ایام نفاس ازبرای تقدیم ذبیحه پس شمعان‌که مرد صالحی ومملو از روح القدس بوده و وحی شده بود باو که قبل از رؤیت مسیح مرگ را نخواهی دید چون نظـرش به عیسی افتاد عیسی علیه‌السلام را در هیکل بالای دست‌گرفت و اوصاف او را از برای مردم بیان‌کرد.

وکذالك حنای نبیه ایستاده و خدا را تسبیح نمود ودرهمان‌ساعت منتظرین قدوم مسیح را خبر دادکه این همان مسیح موعود است[1] .

پس اگر هیرودیس و اهل اورشلیم معاند مسیح بودند مرد ممتلاء از روح‌-القدس مسیح را در مجمع ناس بالای دست نمیگرفت و اوصاف اررا بیان نمیکرد وکذلك ضعیفه‌که پیغمبر بود «بنابرزعم ایشـان» مردم را خبر نمیداد دراورشلیم‌که دارالسلطنه هیرود بوده است .

فاضل‌نورتن حامی‌انجیل‌است لیکن اضطراراً اختلاف حقیقی‌را مابین بابین مذکورین تسلیم‌کرده وحکم نموده است‌که بیان‌متی غلط وتحریرلوقا صحیح‌است.

۱ــ داستان مزبور در انجیل لوقا باب ۲:۲۲ــ۳۹ . آمده است .

پنجاه و چهارم :

از باب ۴ از انجیل مرقس معلوم می‌شود که مسیح علیه السلام بعد از وعظ تمثیلات سبعه جماعت را مرخص نمود و دریای جلیله تموج و هیجان نموده و حضرت‌مسیح در کشتی خوابیده بود وحواریون بیدارش کردند ودریارا امر بسکون نمود باد و دریا او را اطاعت کردند .

وازباب ۸ از انجیل متی مستفاد می‌شود که هیجان و سکون بحر بامر مسیح بعد از وعظ جبل بوده است و وعظ تمثیلات سبعه را متی در باب ۱۳ مرقوم نموده است.[1]

پس بنا برتحریر مرقس هیجان وسکون بحر بامر مسیح بعدازوعظ تمثیلات بوده وبنا برتحریرمتی این دوحالت بمدت مدیدی قبل‌ازموعظهٔ تمثیلات سبعه‌است زیرا که مابین موعظه جبل و وعظ تمثیلات مدت مدیدی فاصله است فعلیهذا احد انجیلین غلط‌است زیرا که تقدیم وتأخیر درتاریخ وقایع وتوقیت حوادث از ارباب الهام منزلهٔ تناقض را دارد .

پنجاه و پنجم :

مرقس درباب۱۱ ازانجیل خود نوشت‌که مباحثه مسیح با یهود در روز سیم از ورود اورشلیم بوده است ومتی درباب ۲۱ از انجیل خود نوشت‌که دریوم ثانی از ورود بوده است پس احد انجیلین‌غلط است وهورن دربیان دواختلاف مذکور یعنی این اختلاف و اختلاف سابق براین درصفحه ۲۷۵ و ۲۷۶ از مجلد چهارم از تفسیر خودکه در سنه ۱۸۲۲ مطبوع گردیده است نوشت‌که صورت تحقیق دراین احوال در غایت اشکال بلکه محالست .

۱ـ مقصود از تمثیلات سبعه هفت مثالی است‌که عیسی بگروهی در کنـار دریا ضمن موعظه بیان‌کرد ومراد از جبل مثالی است‌که فرمانده لشگری به عیسی بیان کرده است .

پنجاه و ششم :

متی درباب ۸ از انجیل خود بعداز وعظ جیل اول شفـای ابرص را نوشته است وبعداز آن شفای غلام یوزباشی را بعداز دخول مسیح بکفر ناحوم وبعد شفای مادرزن پطرس‌را ولوقا درباب۴ اول شفای مادرزن پطرس‌را نوشت سپس درباب۵ شفای ابرص را تحریر نمود پس از آن درباب ۷ شفـای غلام یوزباشی را مرقوم داشت .

پنجاه و هفتم :

جماعت یهودکهنه ولاویین را خدمت حضرت یحیی فرستادند تا ازآنسرور سئوال نمایندکه توکیستی پس‌آمدند و سئوال کردند و گفتنـد آیا تو ایلیا هستی؟ فرمود من ایلیانیستم... تفصیل‌قصه درباب اول از انجیل یوحنا مرقوم شده است و درباب پنجم ازهمین‌کتاب خواهدآمد ودرآیهٔ۱۴ ازباب۱۱ ازانجیل متی قول‌عیسی علیه‌السلام درحق یحیی علیه‌السلام باین‌نحو بیان وعیان گشته است :

و اکر خواهید قبول‌کنید همانست ایلیاکه باید بیاید .

و در باب ۱۷ و آیهٔ دهم از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است :

شاکردانش از او پرسیده کفتند پس کاتبان چرا می‌کویند که باید اول ایلیا آید بعد مسیـح * او در جواب کفت البته ایلیا می‌آید و تمامی چیزها را اصلاح خواهد نمود * لیکن بشما می‌کویم الحال ایلیا آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند بوی کردند بهمانطور پسر انسان از ایشـان زحمت خواهد دید* آنکاه شاکردان یافتندکه دربارهٔ یحیای تعمید دهنده! بدیشان سخن می‌کفت انتهی.

از عبارتین مفهوم می‌شودکه یحیی ایلیای موعود است و صریح‌کلام یحیی اینست که من ایلیا نیستـم پس یکی از سه چیز لازم می آید یا عیسی که خداست «بنا برقول‌اهل‌تثلیت» پیغمبرخود را نشناخته‌است وفرق مابین یحیی وایلیا نگذاشته

است یا یحیی دروغ گفته است یا اینکه کلام ایشان متناقض است .

پنجاه وششم تا شصت وسیم :

در باب ۱۱ از انجیل متی و باب اول و آیهٔ ۲ از انجیل مرقس باین نحو ترقیم یافته است : چنانکه مکتوبست در صحف انبیاء اینك رسول خود را پیش روی تو میفرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد .

اناجیل ثلثه این قول را بنا بررأی مفسرین ایشان از آیهٔ اولی از باب ثالث از کتاب ملاکی نقل کرده‌اند و آیهٔ مذکوره در باب سیم از کتاب ملاکی بنابر نسخهٔ فارسیه مطبوعهٔ لندن در سنه ۱۸۵۶ باین نحو مرقوم شده است : اینك رسول خود را خواهم فرستاد و او در برابرم راه را آماده خواهد ساخت .

وعبارت فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ مثل عبارت سابقه است پس مابین منقول و منقول‌عنه اختلاف واقع شده است بدو وجه .

وجه اول : لفظ پیش روی تو که در اناجیل ثلثه مذکور است در کتاب ملاکی ذکر نشده است .

وجه ثانی : کلام ملاکی بضمیر متکلم است و اناجیل ثلثه بضمیر خطاب نقل کرده‌اند .

هورن در مجلد ثانی از تفسیر خود نقل کرده است از داکترولف که سبب مخالفت را بسهولت نمیشود بیان کرد غیرازاینکه بگوئیم نسخهٔ قدیمه تحریف شده است انتهی پس این شش اختلاف است بالنسبه باناجیل ثلثه .

شصت وچهارم تا شصت و هفتم :

آیهٔ سادسه ازباب ثانی مخالف‌است باآیهٔ ثانیه ازباب خامس ازکتاب‌میکاه[1]

۱ــ توای بیت‌لحم در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرکز کوچکتر نیستی ... متی باب ۲ : ۶ .

توای بیت‌لحم افراته اکرچه درهزاره‌های یهوداکوچك‌هستی ... میکاه باب ۵ : ۲ .

و چهار آیه از باب ثانی از کتاب اعمال حواریین (از آیهٔ ۲۵ تا آیهٔ ۲۹) مخالفست با چهار آیه از مزبور ۱۶ (از آیهٔ ۸ تا آیهٔ ۱۱)[۱] و سه آیه از باب عاشر از رسالهٔ عبرانیه (از آیهٔ ۵ تا آیهٔ ۷) مخالف است با آیات مزمور ۴۰ از زبور داود[۲] و دو آیه ازباب ۱۵ ازکتاب اعمال حواریین (آیه ۱۶ و ۱۷) مخالف است با دوآیه ازباب ۹ ازکتاب عاموص (آیه ۱۱ و ۱۲)[۳] مفسرین مسیحیت مقر ومعترفند باختلاف مذکوره وگویندنسخهٔ عبرانیه محرف است درمواضع مسطوره اختلافات مذکوره اگر چه بسیار بود لیکن چون خواستم طول ندهم لهذاگفتم چهارتاست .

شصت وهشتم :

آیهٔ ۹ از باب ثانی از رسالهٔ اولیٰ بقرناتیان باین نحو مرقوم شده است :

۱ـ زیراکه داود دربارهٔ وی می‌کوید خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام که بدست راست من است تا جنبش نخورم از این سبب دلم شاد کردید و زبانم بوجد آمد بلکه جسدم نیز در امید ساکن خواهد بود زیراکه نفس مرا درعالم اموات نخواهی‌کذاشت و اجازه نخواهی دادکه قدوس تو فساد را به‌بیند طریقهای حیاترا بمن آموختی و مرا از روی خود بخرمی سیرکردانیدی. اعمال رسولان باب۲ : ۲۵ - ۲۹ .

خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم چونکه بدست راست من است جنبش نخواهم خورد از این‌رو دلم شادی می‌کند و جلالم بوجد می‌آید جسدم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد زیرا جانم را در عالم اموات ترك نخواهی‌کرد وقدوس خود را نخواهی‌کذاشت که فساد را بیند طریق حیاترا بمن خواهی آموخت . مزامیر مزمور ۱۶ : ۸ - ۱۱ .

۲ـ مقصود آیات ۶-۸ مزمور مذکور است .

۳ـ وکلام انبیاء دراین مطابق است چنانکه مکتوب است که بعد از این رجوع نموده خیمهٔ داود راکه افتاده است باز بنا می‌کنم و خرابیهای آنرا باز بنا می‌کنم و آنرا برپا خواهم کرد تا بقیهٔ مردم طالب خداوند شوند . اعمال رسولان باب ۱۵ : ۱۶ - ۱۷ .

درآن روز خیمهٔ داود راکه افتاده است برپا خواهم نمود وشکافهایش را مرمت خواهم کرد و خرابیهایش را برپا نموده آنرا مثل ایام سلف بنا خواهم کرد تا ایشان بقیهٔ ادوم وهمهٔ امتها راکه اسم من برایشان نهاده شده است بتصرف آورند. عاموص باب ۹ : ۱۱ - ۱۲ .

بلکه چنانکه مکتوبست چیزهائیرا که چشم ندیده و گوش نشنیده و بخاطر انسان خطور نکرده خدا برای محبین خود مهیا فرموده است و این آیه بنا بر تحقیق مفسرین مسیحیت منقولست از آیهٔ ۴ از باب ۶۴ از کتاب اشعیـا و آیهٔ مذکوره در کتاب اشعیا باین نحو مسطوراست: زیرا که ازایام قدیم نشنیده‌اند و بگوش نرسیده وسوای تو ای خدا چشم آنچه که بمنتظرانت بجا خواهی آورد ندیده است انتهی مابین منقول و منقول‌عنه اختلافی است چنانچه می‌بینی مفسرین هم تسلیم دارند و نسبت تحریف را بکتاب اشعیا میدهند.

شصت و نهم:

در باب ۲۰ از آیهٔ ۲۹ تاآیهٔ ۳۴ از انجیل متی مرقومست: وقتی که عیسی از اریحا بیرون میرفت دواعمای رادیدند درسر راه نشسته وایشانرا ازکوری شفا داد.

و مرقس درباب دهم ازآیهٔ ۴۶ تا آیهٔ ۵۴ مینویسد که یك اعمای‌را حضرت عیسی دیدند سر راه نشسته و اسم او بارتیماؤس بود و او را شفا داد.

هفتادم:

متی در باب ۸ آیهٔ ۲۸ از انجیل خود مینویسد که عیسی علیه‌السلام چون بآن کنار در زمین جرجسیـان[1] رسید دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده بدو برخوردند و ایشانرا شفا داد.

و مرقس درباب پنجم ولوقا در باب هشتم ازانجیل خود مینویسند که یکنفر دیوانه ازقبر بیرون آمد ومسیح او را شفا داد ومابین‌اقوال مذکوره اختلافی است.

هفتاد و یکم:

متی در باب ۲۱ از انجیل خود از آیهٔ اول تا آیهٔ ۱۱ در باب ورود مسیح

۱ـ درجغرافیای ممالك سرزمینی باین‌اسم معروف نیست بعید نیست دهی باشد درکنار دریای طبریه بین وادی‌الحوت. و وادی‌افیق در نقطهٔ اتصال‌تل بدریا. قاموس کتاب‌مقدس ص ۲۸۴.

باورشلیم مینویسد که عیسی علیه‌السلام دو نفر از شاکردان خود را فرستاد بدیشان کفت بروید در این قریه‌که پیش روی شماست الاغی باکره‌اش بسته خواهید یافت و آنها را بازکرده بنزد من آورید و رفتند آوردند پس حضرت عیسی الاغ را با کره‌اش هر دو را سوار شد و وارد اورشلیم شد .

و مرقس در باب ۱۱ ولوقا در باب ۱۹ و یوحنا درباب ۱۲ از اناجیل خود مینویسند که یك کره الاغی‌ازبرای مسیح آوردند او را سوارشده ووارد اورشلیم‌شد.

پس ما بین ایشان اختلافی است زیراکه از انجیل متی معلوم میشودکه الاغی را باکره‌اش آوردند هردو را سوار شد و ازثلاثه مفهوم میشود یك کره الاغی بود و تا آنوقت کسی او را سوار نشده بود .

هفتاد و دوم :

مرقس درباب اول و آیهٔ ۶ ازانجیل خود در نعت یحیی علیه‌السلام مینویسد که یحیی را لباس از پشم شتر وکمربند چرمی برکمر میبود و خوراك وی ازملخ و عسل بری بود و متی در باب ۱۱ و آیهٔ ۱۸ در بیان حال یحیی چنان مینویسد : زیراکه یحیی‌آمد نمیخورد ونمی‌آشامید میگویند دیو دارد انتهی.

اختلاف بین‌الآیتین واضح است .

هفتاد و سیم تا هفتاد و پنجم :

هرکسی مقابله کند باب اول را از انجیل مرقس و باب وابع را از انجیل متی و باب اول را از انجیل یوحنا درکیفیت اسلام[1] حوارین سه اختلاف خواهد پیداکرد .

اول : متی و مرقس مینویسند که چون عیسی بکنار دریای جلیل میخرامید

۱ـ مقصود تسلیم شدن حواریون مزبور وپیروی‌کردن‌آنان ازدین حضرت عیسی علیه‌السلام است .

پطرس واندرایاس برادرش ویعقوب ویوحنا پسران زبدی را ملاقات فرمود ایشانرا دعوت نمود پس ایشان او را متابعت کردند و یوحنا مینویسد در وقت عبور ازنهر اردن[1] غیر از یعقوب آنهای دیگر را ملاقات نمود و ایشانرا دعوت نمود .

دوم : اینکه متی ومرقس مینویسند که حضرت مسیح اولاً پطرس واندرایاس را بر بحر جلیل ملاقات کرد پس از آن بعد از زمان قلیلی یعقوب و یوحنا را در همان دریا ملاقات فرمود و یوحنا مینویسد که یوحنا و اندرایاس را ملاقات کردند اولاً در قرب عبور ازاردن بعد اندرایاس برادرش پطرس را هدایت کرده بخدمت مسیح آورد پس از آن فردا عیسی علیه‌السلام وقتیکه خواست برود بسوی جلیل فیلی پس خدمتش مشرف شد بعد نتنائیل[2] را پیلی پس هدایت کرده خدمت مسیح آورد و یوحنا برادر خود یعقوب را ذکر نکرده است .

سیم : متی ومرقس مینویسند که حضرت مسیح آنها را ملاقات نمود درحالتی که مشغول القاء شبکه وصید ماهی واصلاح آن بودند (یعنی اصلاح تور) ویوحنا شبکه واصلاح آن وصید ماهی را ننوشته است بلکه گفته است که یوحنا واندرایاس وصف عیسی را ازیحیی علیهما السلام شنیدند وخدمت عیسی مشرف شدند بعد اندرایاس برادر خود پطرس را هدایت کرده و بخدمت مسیح آورد .

هر عاقلی میداند که اینقسم تحریرات از ارباب الهام اختلاف عظیم و غلط جسیمی است قال‌الله عزوجل راداً علیهم و اثباتاً للقرآن .

۱ـ اردن که کتابهای عبری آنرا هیرون می‌خوانند بزرگترین و پرآب‌ترین رود فلسطین است که از شمال بجنوب جاری شده و زمین مقدس (بیت‌المقدس ونواحی) را قطع می‌کند و قسمت اعظم این زمین در جانب غربی رودخانه قرارگرفته است جغرافیای اردن هاشمی .
۲ـ جز انجیل یوحنا درجای دیگر اسمی ازنتنائیل نیامده‌است ازاین‌رو بعضی‌ها اورا برتولماوس می‌دانند . وی مردی بود اسرائیلی که در قانای جلیل بحضور حضرت مسیح رسید و آئین مسیحیت را پذیرفت . اقتباس از قاموس کتاب مقدس .

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا [1] اختلاف معانی در کلام الهامی دلیل بر بطلان کلام است .

هفتاد و ششم :

هر کسی مقابله کند باب ۹ از انجیل متی و باب ۵ از انجیل مرقس را در قصهٔ دختر رئیس اختلافی خواهد پیدا کرد .

اول : در آیهٔ ۱۸ مینویسد که رئیس آمد خدمت عیسی عرض کرد که دختر من مرده است و ثانی در آیهٔ ۲۳ مینویسد که رئیس عرض کرد که دختر من مشرف بموتست پس عیسی با او روانه شد وخلق بسیاری نیز از پی او افتاده بروی ازدحام مینمودند و بین راه بعضی آمدند ازخانهٔ رئیس و برئیس گفتند دخترت فوت شد.

محققین از متأخرین مسیحیت اختلاف معنوی را در اینموضع تسلیم دارند پس بعضی از ایشان کلام متی را بر کلام مرقس ترجیح میدهند و بعضی کلام مرقس را بهتر از کلام متی میدانند و استدلال مینمایند باینکه متی کاتب انجیل نیست والا مجمل نمی‌نوشت و کلام لوقا با کلام مرقس موافق است در بیان اصل قصه . الا اینکه لوقا می‌نویسد یکنفر از خانهٔ رئیس آمد و موت دختر را خبر داد و مرقس می‌گوید جمعی آمدند .

و علمای مسیحیه در موت دختر رئیس که مذکور شد اختلاف دارند که آیا حقیقتاً مرده بوده یا نه فاضل ینذر موت اورا معتقد نیست بلکه بظن غالب می‌گوید درخواب بحالت مرگ رسیده بود و الا حقیقتاً نمرده بود و بالش و شلی مبشر و شاشن گویند که نمرده بود بلکه غش کرده بود ومؤید قول این جماعت است ظاهر فرمایش مسیح که در آیهٔ ۳۹ ازباب ۵ از انجیل مرقس مرقوم شده است و عبارت

۱ــ آیا دربارهٔ قرآن نمی‌اندیشند، اگرازجانب غیرخدا بود اختلاف زیاد بچشم می‌خورد. سورهٔ نساء : ۸۲ .

او بفارسی اینست :

پس مسیح داخل شد بدیشان و گفت چرا غوغا وگریه می کنید دختر نمرده بلکه درخوابست انتهی فعلیهذامعجزه احیای موتی دراینموضع ازمسیح علیه‌السلام صادر نشده است .

هفتـاد و هفتم :

ازآیهٔ ۱۰ ازباب دهم از انجیل متی وآیهٔ۳ ازباب نهم ازانجیل‌لوقا بوضوح تمام معلوم می‌شودکه عیسی علیه‌السلام وقتی‌که حواریون را فرستاد بهدایت مردم ایشان را منع کرد وگفت که شما باخود عصا هم برندارید[1] و ازآیهٔ ۸ از باب ۶ از انجیل‌مرقس‌معلوم می‌شود که اذن داد ایشانرا که عصا باخودبردارند و بعضی‌عبارات م قس در آیهٔ مذکوره باین‌نحو مرقوم شـده است و ایشانرا غدغن فرمودکه جز عصا فقط هیچ چیزی بجهت راه برندارید الخ .

هفتاد وهشتم :

درباب ۳ وآیهٔ ۱۳ از انجیل متی مرقوم شده است :

آنکه عیسی ازجلیل باردن نزد یحیی‌آمد تا ازاو تعمیدیابد امایحیی او را منع نموده‌کفت من احتیاج دارم‌که ازتو تعمید یابم و تو نزد من میآئی * عیسی در جواب وی‌کفت الان بکذار زیرا که ما را همچنیـن مناسب است تا تمام عدالت را بکمال رسانیم پس او را واکذاشت * اما عیسی چون تعمید یافت فوراً از آب برآمدکه درساعت آسمان بروی کشاده شد و روح را دیدکه مثل‌کبوتری نزول‌کرده بروی میآید.

ودر باب اول وآیهٔ ۳۳ از انجیل یوحنا مرقوم‌است ازقول یحیی‌علیه‌السلام که من او را نشناختم یعنی مسیح را ولیکن بعداز نزول روح اورا شناختم.

۱ـ و برای سفر توشه‌دان یا دو پیراهن یاکفشها یا عصا برندارید .

ودرباب ۱۱ وآیهٔ ۲ از انجیل متی مرقوم است : و چون یحیی در زندان اعمال مسیح را شنید دو نفر ازشاگردان خود رافرستاد بدوگفت آیاآن‌آینده توئی یا منتظر دیگری باشیم انتهی .

از کلام اول معلوم می‌شود که یحیی عیسی را قبل از نزول روح می‌شناخت و اورا تعظیم وتکریم می‌نمود و از ثانی مفهوم می‌شود که او را بعد از نزول روح شناخت وثالث صریحست در اینکه بعداز نزول روح هم اورا نشناخت :

خیلی عجیب‌است یحیی که اعظم‌انبیای بنی‌اسرائیل است بنابرشهادت مسیح معهذا سی‌سال است که خدا «علی‌قولهم» لباس بشریت پوشیده وبرروی زمین‌آمده است پیغمبر او را نمی‌شناسد کار این‌خدا با این‌پیغمبر خیلی‌عجیب است گاهی‌خدا پیغمبررا نمی‌شناسد وگاهی پیغمبرخدا را استجیربالله من کلمات‌الکفرو فقدان‌الشعور نقل‌کفر، کفر نیست چنانچه خدای عز وجل کفر مردم را درقرآن مجید نقل فرموده است از آنجمله در کفر اهل تثلیث می‌فرماید :

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ[1] و فی آیة اخری .

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ[2] وصاحب میزان الحق درصفحهٔ ۱۳۳ ازکتاب حل‌الاشکال دو عبارت اول را بتوجیهات رکیکه توجیه نموده است و صاحب استبشار باکمل وجه توجیهات او را رد نموده است و کذلك این حقیر در کتاب تحفةالاریب فی‌الرد علی‌اصل‌الصلیب وچون توجیه مذکورضعیف است لهذا خوفاً من التطویل دراینموضع نقل‌نکردم من ارادالاطلاع فلیرجع الی کتابی المذکور.

هفتاد و نهم :

درآیهٔ ۳۱ ازباب پنجم از انجیل یوحنا از قول مسیح علیه‌السلام باین نحو

۱ــ آنانکه گفتند خدا سه تاست . سورهٔ مائده : ۷۶

۲ــ کافر شدند آنانکه عیسی پسر مریم را خدا خواندند . سورهٔ مائده : ۷۷

عیان و بیان گشته است :

اگر من برخود شهادت دهم شهادت من راست نیست .

ودر آیهٔ ۱۴ از باب ۸ از انجیل مذکور باین نحو مرقوم شده است :

عیسی گفت هرچند من برخود شهادت میدهم شهادت من راست است .

پس از اول معلوم می‌شود که شهادت عیسی درحق‌خود دروغ است و از ثانی راست است .

هشتادم :

از باب ۱۵ از انجیل متی معلوم می‌شود که زن‌مستغیثه از برای شفای دخترش کنعانیه بوده است و از باب سابع از انجیل مرقس مفهوم می‌شود که زن مذکوره یونانیه بود باعتبار قوم وفنیقیه بود وصوریة باعتبار قبیله .

هشتاد و یکم :

درباب سابع از انجیل مرقس مرقوم است که عیسی علیه‌السلام یك کری را که لکنت زبان هم داشت شفا داد ومتی در باب ۱۵ وآیهٔ ۳۰ مبالغه کرده است و یکی‌را جمع کثیر نوشته وگفته است وگروه بسیاری لنکان وکوران وکنکان وشلان وجمعی از دیگرانرا با خود برداشته نزد او آمدند و ایشانرا برپای عیسی افکندند پس ایشانرا شفا داد .

واین مبالغه مثل مبالغهٔ یوحنا است که درآخر انجیل‌تحریر نموده وگفته‌است ودیگرکارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرد نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد آمین. پس نظر و تأمل کنید در ظن صحیح یوحنا وظن ما اینکه‌آن‌کتب درزاویه بیت صغیری جا می‌گرفت لیکن‌چون ارباب اناجیل درنزد مسیحیین از روی الهام تقریر وتحریر می‌نمایند لهذا که میتواند درمقابل ایشان تکلم نماید؟ وغلطی یا خطائی از ایشان بگیرد؟ ویا اختلافی درکلام

ایشان پیدا کند؟ فلهذا اختیار دارند خدای واحد حقیقی‌را سه نمایند ویك اصم ابکم را بسیار نمایند .

هشتاد و دوم :

درباب ۲۶ وآیهٔ ۲۱ از انجیل متی ازقول مسیح درحالت خطاب بحوارین باین نحو بیان گشته است :

و وقتی‌که ایشان غذا می‌خوردند کفت هرآینه بشما می‌کویم‌که یکی ازشما مرا تسلیم می‌کند * پس‌بغایت غمکین شده هریکی ازایشان بوی سخن آغاز کردکه آیا من‌آنم * درجواب کفت آنکه دست با من در قاب فروبرد همان کس مرا تسلیم نماید * یهودای تسلیم کننده کفت ای استاد آیا من‌آنم بوی فرمود تو خودکفتی .

درباب ۱۳ وآیهٔ ۲۱ از انجیل یوحنا باین نحو ترقیم یافته است :

عیسی‌کفت هرآینه بشما می‌کویم‌که یکی‌ازشما مرا تسلیم خواهد کرد * پس شاکردان یکدیکر را نکاه می‌کردند و حیران می‌بودند که این دربارهٔ که می‌کوید شمعون پطرس اشاره‌کرد بسوی آن حواری‌که حضرت عیسی او را دوست می‌داشت وسرخود را به‌سینه او می‌گذاشت (یعنی یوحنا) که بپرس تا بدانم اینخبر در حق‌کیست پس سؤال کرد عیسی جواب داد آن آنست‌که من لقمه را فروبرده و میدهم پس لقمه را فرو برده بیهودای اسخریوطی پسرشمعون داد .

اختلاف مابین‌آیات مذکوره واضح است .

هشتاد وسیم :

متی درباب ۲۶ درکیفیت اسیر کردن یهود عیسی علیه السلام را می‌نویسد که: یهودا گفته بود بجماعت یهود هرکسی را بوسه زنم اورا محکم بگیرید پس در

ساعت نزد عیسی آمد کفت سلام یا سیدی و اورا بوسید پس جماعت یهود حضرت عیسی را گرفتند .

و درباب ۱۸ از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم است :

پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد رؤسای کهنه و فریسیان برداشته با چراغها ومشعلها واسلحه بآنجا آمد پس عیسی بیرون آمده بایشان کفت که را می‌طلبید جواب دادند عیسای ناصری عیسی بدیشان کفت من هستم و یهودای تسلیم کننده نیز با ایشان ایستاده بود پس چون بدیشان کفت من هستم بر کشته برزمین افتادند وباز از ایشان سئوال کرد که را میطلبید کفتند عیسای ناصری عیسی جواب داد بشما کفتم که من هستم پس اکر مرا می‌خواهید اینها را بکذارید بروند آنکاه سربازان وسرتیپان وخادمان یهود عیسی را کرفته و بستند و بردند .

هشتاد و چهارم :

اناجیل اربعه درکیفیت انکار پطرس حضرت مسیح را به هشت وجه اختلاف کرده‌اند :

وجه اول : اینکه مدعی پطرس بنابروایت متی ومرقس دو کنیز ومردهائی بودند که درآنجا قیام داشتند و بنا بروایت لوقا یك کنیز و دو مرد مدعی پطرس گردیدند که تو از تلامذه عیسای ناصری هستی .

وجه ثانی : اینکه جاریهٔ که اول ازپطرس پرسید در وقت سئوال پطرس در ایوان بیرونی نشسته بودبنابروایت متی ودروسط ایوان سرآتش نشسته بود بنابروایت لوقا و درپائین ایوان بنا بروایت مرقس و داخل الدار بنا بروایت یوحنا .

وجه ثالث : اختلاف ایشانست درکیفیت سئوال ازپطرس .

وجه رابع : بنا بروایت متی ولوقا و یوحنا سه مرتبه پطرس عیسی را انکار کردآنوقت یکمرتبه خروس بانك زد وبنابروایت مرقس یکمرتبه انکارکرد آنوقت

یکمرتبه خروس بانك زد دو مرتبه دیکر انکار نمود مرتبه ثانیه خروس بانك زد .

وجه خامس : اینکه متی و لوقا از مسیح روایت کرده‌اند که فرمود پیش از بانك زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد و مرقس روایت کرده است که مسیح فرمود قبل از اینکه خروس دومرتبه بانك زند سه‌مرتبه مرا انکار خواهی کرد.

وجه سادس : جواب پطرس به‌کنیزی که اول از او سئوال کرد بنا بروایت متی: گفت نمیدانم چه‌میگوئی وبنابروایت یوحنا: لافقط وبنابروایت‌مرقس: نمیدانم و نمی‌فهم چه می کوئی و علی روایت لوقا ایضاً من او را نمی‌شناسم :

وجه سابع : جواب دادن پطرس بسائل ثانی بنا بروایت متی بعد از حلف ولعن و انکار گفت من اینمرد را نمی‌شناسم و علی روایت یوحنا گفت من نیستم و بنا بروایت مرقس انکار فقط وعلی روایت لوقا گفت ایمرد من او نیستم .

وجه ثامن : اینکه رجالی که ایستاده‌بودند وقت سئوال خارج ازدار بودند علی مایفهم من مرقس و وسطالدار بودند علی مایعلم من کلام لوقا .

تبصره : متی در باب دهم آیهٔ ۳۳ از انجیل خود از قول مسیح چنان روایت کرده است :

اما هر که مرا پیش‌مردم انکار نموده منهم درحضور پدرخود که درآسمانست او را انکار خواهم نمود .

بنا برحکم اناجیل تمامی حواریون بخصوص پطرس که رئیس الحواریین است عیسی علیه‌السلام را انکار کردند و بحکم آیهٔ مذکوره هر کس مسیح را انکار نماید در پیش مردم ، مسیح هم در پیش خدا او را انکار خواهد نمود واضحست کسی که مسیح او را منکر شود از اهل نجات نخواهد بود .

واگر کسی گوید انکار مسیح درصورتی است که آن منکر در انکار خود مصّر و بی‌توبه از دنیا برود و حواریون توبه کردند پس حضرت مسیح منکر ایشان نخواهد بود .

جواب گوئیم : کسی که عیسی را انکار نماید توبهٔ او قبول نیست بحکم آیهٔ

۳۱ ازباب ۱۲ ازانجیل متی و آیهٔ مذکوره اینست :

ازین روی شما را می‌گویم هرنوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود لیکن کفر بروح‌القدس از انسان عفو نخواهد شد انتهی .

معین است روح‌القدس با حضرت مسیح متحد است در نزد مسیحیین پس انکار مسیح مستلزم انکار روح‌القدس است ومنکر روح‌القدس هم توبه ندارد بحکم آیهٔ اخیره پس حواریون اگر توبه کنند توبهٔ ایشان قبول نخواهد شد .

بدانکه : آنچه در حق حواریین گفته شد الزامی است نه اعتقادی چنانچه مراراً در این کتاب مذکورشد که‌ما حواریون را مردمان خوب ورسولان را رسولان خدا میدانیم. وانکار ایشان حضرت مسیح را درنزد ما ثابت نشده‌است واین اناجیل را محرف میدانیم چون علمای پروتستنت زبان‌درازی میکنند درحق حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله، چنانچه در باب خامس انشاءالله اقوال ایشان مذکور و مردود خواهد شد لهذا این‌وجه را الزاماً ذکر کردم .

هشتاد و پنجم :

در باب ۲۳ و آیهٔ ۲۶ از انجیل لوقا باین نحو بیان‌گشته است :

و چون او را میبردند شمعون قیروانی را که از حقل می‌آمد مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد .

و در آیهٔ ۱۷ از باب ۱۹ از انجیل یوحنا باین نحو تحریر شده است :

و صلیب خود را برداشته بیرون رفت بموضعی که بجمجمه مسمی بود و بعبری آنرا جلجاد[1] میگفتند بنا برآیهٔ اول حامل صلیب شمعون قیروانی بوده است و بنابرثانی خود عیسی صلیب را حمل نمود .

۱ـ جلجاد یاجلجتا بمعنای جمجمه وکاسه‌سر محلی است که صلیب برای دارزدن حضرت‌عیسی درآنجا نصب شد ولی در تعیین‌خود محل از نظر مورخین اختلاف نظر زیاد است. اقتباس از قاموس‌کتاب مقدس ـ ص ۲۸۷ .

هشتاد و ششم :

از اناجیل ثلثه اول مفهوم میشود که عیسی علیه‌السلام در ساعت ششم بالای دار بوده است[۱] و از انجیل یوحنا معلوم میشـود که در وقت مذکور در حضور پیلاطس النبطی[۲] بوده است .

هشتاد و هفتم :

متی و مرقس مینویسند که آن دو نفر لص که با عیسی علیه‌السلام مصلوب بودند عیسی علیه‌السلام را تعییر و سرزنش مینمودند و لوقا میگوید یکی از آنها تعییر مینمود و دیگری رفیق خود را زجر میکرد و سارق زاجر بعیسی علیه‌السلام عرض کرد : مرا بیادآور هنکامیکه بملکوت خودآئی　عیسی بوی گفت هرآینه بتو میکویم امروز با من درفردوس خواهی بود ومترجم ترجمهٔ هندیه مطبوعه سنه ۱۸۳۹ وسنه ۱۸۴۰ وسنه ۱۸۴۴ و سنه ۱۸۴۶ و همچنین بعضی از تراجم فارسیه و عربیه که ذکر آنها بتفصیل موجب تطویل کلام است عبارت متی ومرقس راتحریف کرده‌اند و از برای رفع اختلاف مثنی را مبدل بمفرد نموده‌اند اگر مطالعه‌کنندهٔ این کتاب دربعضی تراجمه فارسیه وعربیه غیرما ذکر را به‌بینند نسبت خطا رابمؤلف حقیر ندهد بلکه تحریف از جانب ایشانست .

هشتاد و هشتم :

از باب ۲۰ و ۲۱ ازانجیل متی مفهوم میشود که عیسی علیه‌السلام ازاریحا[۳] ارتحال نموده و باورشلیم آمد .

۱ـ انجیل‌متی باب ۲۷ : ۴۵ و انجیل لوقا باب ۲۳ : ۴۴ وانجیل‌مرقس باب ۱۵ : ۳۳ .

۲ـ انجیل یوحنا باب ۱۹ : ۱۵ .

۳ـ «Aruba» شهر بزرگی بود در وادی اردن و در سرزمین سبط‌بن‌یامین در ۱۵میلی شمال شرقی اورشلیم .

و از باب ۱۱ و ۱۲ از انجیل یوحنا معلوم میشود که از افرایم[1] ارتحال فرمود و بقریه بیت عینا[2] آمد و در آنجا بیتوته نمود پس از آنجا باورشلیم آمد.

هشتاد و نهم :

ازین اناجیل مفهوم میشود که عیسی علیه‌السلام تا زمان عروج بآسمان سه مرده زنده کرد .

اول : دختر رئیس بنابر نقل اناجیل ثلثه اول .

ثانی : میتی که لوقا منفرد است در نقل او در باب هفتم از انجیل خود .

و ثالث : العازار که احوال او را یوحنا فقط درباب ۱۱ از انجیل خود نقل نموده است و در باب ۲۶ از اعمال و آیهٔ ۲۳ باین نحو مرقوم شده است :

مسیح باید که عقوبت کشد و چون از مردکان اول برخیزد .

ودرباب ۱۵ و آیهٔ ۲۰ از رسالهٔ اول باهل قرنتس باین‌نحومرقوم شده‌است :

و حال آنکه مسیح از مردکان برخاسته و نوبرخوابیدکان شده است * در مسیح همه زنده خواهند کشت * هرکسی در نوبه خود نخست مسیح که نوبر است وبعد از آن کسانیکه ازآن مسیح هستند در وقت آمدنش .

ودرآیه ۱۸ ازباب اول ازرسالهٔ پولس بقلسیان باین نحو مرقوم شده است:

واوست آغاز ازمیان مردکان مولود نخست تا اینکه درهمه اموراو راتقدمی باشد انتهی .

پس اقوال مذکوره نفی میکند قیام میتی را ازاموات قبل ازمسیح علیه‌السلام

---

۱ ـ «Afraaum» شهر معروفی است در سرزمین بن‌یامینیان و محل آن از روی تحقیق معین نیست ، روبنص آنرا شهر طیبه حالیه می‌داند که برتلی در نزدیکی الغور بحرالمیت واقع است . قاموس کتاب مقدس ص ۸۳ .

۲ـ قریه‌ایست که بمسافت دومیل باورشلیم‌مانده درجنوب‌شرقی کوه زیتون واقع‌است واکنون آنرا العازریه گویند . قاموس کتاب مقدس ص ۲۰۱ .

زیراکه اگر میتی قبل از قیام مسیح ازقبر ازمیان مردگان برخیزد عیسی اول‌القائمین و مقدم در همه چیز نخواهد بود .

و درآیهٔ ۵ ازباب اول از مکاشفات یوحنا مرقوم است : و از عیسای مسیح شاهد امین و اول القائمین ازمیان امواتست .

و درباب ۷ وآیهٔ ۹ ازکتاب ایوب علیه‌السلام باین نحو بیان‌گشته است :

ابر پراکنده شده نابود می‌شود بهمانطورکسی‌که به قبر فرومیرود برنمیآید * بخانه‌اش دیکر برنخواهدکردید ومکانش دیکر ویرا نخواهد شناخت .

و درباب ۱۴ ازکتاب مذکور آیهٔ ۱۳ باین نحو رقم شده است :

ایکاش مرا درقبرپنهان مینمودی وتا به‌فروآمدن‌غضب مرا مسطور می‌ساختی واز برایم زمانی تعیین می‌نمودی تا مرا بیاد آوری * اکرآدمی بمیرد آیا دیکر زنده می‌شود؟ انتهی.

پس ازاین اقوال معلوم می‌شودکه معجزهٔ احیای میت ازمسیح هرکز صادر نشده است واختلاف علمای مسیحیه را دراحیای بنت رئیس دانستیم وازقول ایوب علیه‌السلام معلوم می‌شودکه قیام مسیح از میان اموات هم باطل است و این قول حق وصدق است درباب مسیح زیراکه قصهٔ موت وصلب او دراین اناجیل‌مصنوعه از اکاذیب اهل تثلیث است .

قال‌الله عزوجل : **وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم الخ .**

تنبیــه :

آنچه گفته شد در انکار معجزهٔ احیای اموات مسیح بر سبیل الزام بود و از خودشان بود وبرخودشان واردشد و الا ما بحکم قرآن صدورمعجزهٔ احیای اموات را از مسیح معتقدیم چنانچه در اول‌کتاب گذشت .

اختلاف نودم :

از انجیل متی معلوم می‌شودکه مریم مجدلیه و مریم دیگر چون بقبر مسیح

رسیدند ملکی نازل شد وسنگ را غلطانیده بر آن بنشست و بزنها گفت نترسید وبزودی برگردید[۱] .

واز انجیل مرقس معلوم میشود که مریم مجدلیه ومریم دیگر و سالومه چون بقبر رسیدند دیدند که سنك غلطانیده شده است وچون بقبر درآمدند جوانی راکه جامهٔ سفید در برداشته برجانب راست نشسته دیدند پس متحیر شدند[۲] .

و از انجیل لوقا مفهوم میشود که این سه زن وقتی که بقبر رسیدند سنك را غلطانیده دیدند چون داخل قبر شدند جسد عیسی را نیافتند و واقع شد هنگامی که ازین امرمتحیر بودندناگهان دومردی در لباس درخشنده درنزد ایشان بایستادند[۳] انتهی.

اختلاف در میان کلمات مرقومه واضحست .

نود و یکم :

از کلمات متی معلوم میشود که ملك خبــر داد آن دو زن را از قیام مسیح علیه‌السلام ازمیان اموات پس زنها برگشتند ناگهان دربین راه عیسی بایشان برخورد گفت سلام برشما باد! وآنگه بایشان فرمود برگردید برادرانم رابگوئید که بجلیل بروند که مرا در آنجا خواهند دید .

و از کلمات لوقا معلــوم میشود که آن سه نفر زن وقتی که از آن دو مرد سفیدپوش خبر قیام مسیح را شنیدند برگشتند تلامذه را از قیام مسیح خبر دادند و تلامذه اعتقاد بقول ایشان نکردند .

و یوحنا مینویسد که عیسی مریم را در نزد قبر ملاقات کرد انتهی .

نود دوم :

آیه ۵ ازباب ۱۱ از انجیل لوقا باین نحو بیان شده است ، که خون جمیع

۱ـ باب ۲۸ : ۱ـ۴ ۲ـ باب ۱۶ : ۱ـ۶ ۳ـ باب ۲۴ : ۱ـ۶

انبیاء از اول خلقت عالم ازخون هابیل[1] تا خون زکریا[2] در روز قیامت از جماعت یهود مطالبه خواهد شد .

و در باب ۱۸ از کتاب حزقیل آیهٔ ۲۰ باین نحو بیان و عیان گشته است : نفسی که‌گناه می‌ورزد خواهد مرد پسر بار گناه پدر نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را نخواهد کشید صداقت صدیق بر او خواهد بود و شرارت شریر هم بر او خواهد بود .

و در چند موضع ازتورات مرقوم است که ابناء مسئول خواهند شد بسبب گناه اباء تاسه طبقه یا چهار طبقه .

نود و سوم :

درباب‌ثانی ازرساله اولای‌پولس به‌تیموتاؤس‌آیهٔ۳ باین‌نحو مرقوم‌شده‌است:

زیرا که این نیکو و پسندیده است در حضور نجات دهندهٔ ما خدا که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و بمعرفت و راستی گرایند .

ودرباب‌ثانی ازرسالهٔ ثانیه‌پولس بتسالونیکیان‌آیهٔ۱۱ باین‌نحوبیان‌گشته‌است:

و بدینجهت خدا با ایشان عمل‌گمراهی‌را می‌فرستد تا دروغ را باورکنند و تافتوای‌شود برهمه‌کسانی‌که راستی‌راباورنکردندبلکه بناراستی شادمی‌باشندانتهی.

پس از کلام اول معلوم می‌شود که خدا می‌خواهد جمیع بندگان را نجات بدهد و بمعرفت حق برسند واز ثانی مفهوم میشودکه خدا عمل‌گمراهی را میفرستد تا دروغ را باور کنند و از این جهت عذابشان نماید و علمای پروتستنت اگرامثال این مضامین را در کتب مذاهب غیر ببینند قدح می‌نمایند چنانچه در مقدمه گذشت و در باب ششم نیز مفصلاً خواهد آمد پس بایشان گفته می‌شود اغوای خدا مردم

۱ــ بپاورقی صفحه ۲۸۷ جزء اول مراجعه کنید .

۲ــ در پاورقی صفحه ۳۸۷ جزء اول زکریا معرفـی شده است و در بارهٔ مرگش مفسرین می‌نویسندکه زکریا هم با فرزندش یحیی کشته شد.

را بارسال عمل ضلالت و تغذیب ایشان باین سبب در نزد شما علمای پروتسنت قسمی است از اقسام نجات و وصول بمعرفت حق است و الاقدح نمی‌نمودند .

نود و چهارم تا نود ششم :

لوقا دربیان ایمان آوردن پولس درباب نهم و باب ۲۲ و باب ۲۶ از کتاب اعمال نوشته است و در ابواب ثلثه بوجوه شتی اختلافی است لیکن ما در اینجا اکتفا می‌کنیم بذکر سه اختلاف .

اول : در باب تاسع آیهٔ ۷ باین نحو مرقوم شده است : اما همسفران او خاموش ایستادند چون‌که آن صدا را شنیدند لیکن هیچکس را ندیدند .

و درباب ۲۲ آیهٔ ۹ باین نحو مسطور است : و همراهان من نور را دیدند ترسان گشتند ولی آواز آن‌کسی را که با من سخن گفت نشنیدند .

پس در آیهٔ اول همراهان صوت را استماع نمودند و در ثانی نشنیدند و و باب ۲۶ از سماع صوت و عدم آن ساکت است .

ثانی : در باب نهم آیهٔ ۶ خداوند وی‌را گفت که برخاسته بشهر برو که که آنجا بتو گفته می‌شود چه باید کرد .

و درباب۲۲ آیهٔ ۱۰ باین‌نحو تحریر شده‌است: خداوند وی‌راگفت برخاسته بدمشق‌برو که درآنجا تورا مطلع‌خواهندساخت ازآنچه برایت مقرراست که بکنی.

و در باب ۲۶ آیهٔ ۱۶ باین نحو تحریر گردیده است : و لیکن برخاسته برپا بایست زیراکه برتو ظاهر شدم تا تورا مقرر گردانم خادمی و شاهدی برآنچه دیده و برآنچه بتودرآن ظاهرخواهم شد و تو را رهائی خواهم داد از قوم و از امتهائیکه تو را بنزد آنها خواهم فرستاد تا چشمان ایشان را باز کنی‌تا از ظلمت بسوی نور وازاقتدار شیطان بجانب خدای رحمن‌برکردند تااینکه آمرزش کناهان و میراثی در میان مقدسین بوساطت ایمان من بیابند.

پس ازدوباب اول معلوم می‌شود که بیان‌کارهائیکه پولس باید مشغول بشود

موعود بود بوصول او بشهر و از باب ثالث معلوم می‌شود که موعود نبود بلکه در موضوع سماع صوت تکلیف او ازبرای او بیان شد.

سیم : از اول معلوم می‌شود که همراهان پولس صامت ایستادند و از ثالث معلوم می‌شود که بزمین افتادند وثانی ساکت ازقیام وسقوطست .

نود وهفتم :

آیهٔ ۸ ازباب ۱۰ از رسالهٔ اولی باهل قرنتس چنان عیان وبیان گشته است :

و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و دریکروز بیست وسه‌هزار نفر هلاك گشتند .

و درآیهٔ ۹ وباب ۲۵ اوسفر اعداد باین نحو مرقوم شده است :

وکسانی که مردند بیست و چهار هزار نفر بودند پس مابین آیتین بمقدار هزار اختلافی است ویکی از آنها غلط است .

نود و هشتم :

آیهٔ ۱۴ ازباب ۷ از کتاب اعمال باین نحو مرقوم شده است :

پس یوسف فرستاده پدر خود یعقوب وسایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند طلبید واین عبارت دلالت‌دارد براینکه یوسف وفرزندان او که درمصربودند قبل ازاستدعای قدوم پدر داخل‌درعدد هفتاد وپنج نیستند بلکه مقدار این‌عدد سوای یوسف و فرزندان او از عشیرت یعقوبست .

و درآیهٔ ۲۷ وباب ۴۶ ازسفر تکوین باین نحو مرقوم است :

پس تمامی نفوس خاندان یعقوب که بمصر آمدند هفتاد نفر بودند یوسف و فرزندان او داخل در عدد سبعین هستند و در تفسیر دوآلی و رجردمینت درشرح عبارت تکوین باین نحو بیان گشته است : اولاد لیاه سی ودو نفر بودند و اولاد زلفاه شانزده‌نفر واولادراحیل یازده‌نفر واولاد بلهاه هفت‌نفربودند واین‌شصت‌وشش

نفرمی‌شود پس‌زمانی که یعقوب ویوسف ودو فرزند اورا بعدد مذکور منضم‌نمائیم عدد هفتاد کامل می‌شود .

نود و نهـم :

درآیهٔ ۹ ازباب پنجم از انجیل متی باین عبارت مرقوم شده است :

طُوبیٰ لِعَبدَنِی دِشلَمٰا سَبَبْ دِبْنُونِی دِاَاَلَهٰایِتْ پِشِی قِرِی

المعنی : خوشا حال سلم و صلح‌کننــدگان که ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد .

و درباب دهم وآیهٔ ۳۴ از انجیل متی باین‌عبارت ترقیم یافته است :

لاٰخَشبَتُون دِتِلِی دِدَرِنْ شَیْنٰا بِاَرْعٰا لاٰتِلِی دِدَرِنْ شَیْنٰا اِلاٰسَیْبٰا

الترجمه : گمان مبرید که آمدم تا صلح وسلم برزمین بگذارم نیامدم تاصلح بگذارم بلکه شمشیر وفساد انتهی .

پس مابین کلامین اختلاف عظیمی است وبحکم آیتین عیسی علیه‌السلام از اهل طوبی نیست و پســر خدا هم خوانده نمی‌شــود یقیناً بحــکم جملهٔ ثانیه از آیهٔ اول .

اختلاف صدم :

متی قصهٔ موت یهودای اسخریوطی را درباب ۲۷ و آیهٔ ۵۰ نقل‌کرده است و لوقا هم قصهٔ مذکوره را ازقول پطرس درباب اول وآیهٔ ۱۷ ازکتاب اعمال نقل نموده است و بیان ایشان مختلف است بدو وجه :

اما اولاً متی تصریح کرده است باینکه یهودا خودش را خفه‌کرد و مرد و لوقا گوید بر رو افتاد و شکم خود را منشق کرد امعاء و احشای او بیرون ریخت پس مرد .

و اما ثانیاً زیرا که از کلام متی معلوم می‌شود که رؤسای کهنه زمینی اشتراء نمودند بآن سی پول نقـرهٔ که خونبهای مسیح بود یهودا بعد از ندامت بایشان رد نموده بود واز کلام پطرس بنا برنقل لوقا یهودا زمین را از برای خود اشتراء نموده بود لیکن درقول پطرس واقع شده است که جمیع سکنهٔ اورشلیم این امررا میدانند پس ظاهر اینکه قول پطرس صحیح وتحریر متی غلط باشد و چهار وجه دیگر هم مؤید این وجه است .

اول : متی در انجیل خود تصریح کرده است که یهودا سی درهم را برؤس کهنه و شیوخ ردکرد در هیکل و آن غلط است زیرا که کهنه و شیوخ درآنوقت در نزد پیلاطس بودند و از عیسی علیه‌السلام شکوه مینمودند و در هیکل کسی از کهنه وشیوخ نبود تا پول بگیرد .

ثانی : اینکه سیاق عبارت دلالت دارد براینکه عباراتیکه مابین آیهٔ دوم و یازدهم واقع شده است اجنبیه محضه است .

ثالث : موت یهودا درصباح آنشبی که عیسی علیه‌السلام را اسیر کردند بسیار بعید است که باین زودی برفعل خود نادم شود وخودش را خفه نماید زیرا که قبل از تسلیم عالم بود که جماعت یهود مسیحرا خواهند کشت علی قولهم .

رابع : اینکه آیهٔ ۹ غلط محض است چنانچه مفصلاً در باب ثانی خواهد آمد انشاءالله تعالی .

صدو یکم :

از آیهٔ ثانیه از باب ثانی از رسالهٔ اولای یوحنا معلوم می‌شود که کفارهٔ گناه کل عالم مسیح استکه معصوم از صدور ذنب است .

و از آیهٔ ۱۸ باب ۲۱ ازکتاب امثال سلیمانی مفهوم میشود که شریر ازبرای عادل و منافق بجای راست فدا میشود پس بنا بحکم آیتیـن عیسی اگر فدای کل مخلوقات باشد لازم می‌آید که شرور ومنافق باشد نعوذبالله ثم نعوذبالله ازکلمات کفر

خدایا تو شاهد باش که من از امثال این عقاید بری هستم .

یکصد و دوم :

ازآیهٔ ۱۸ از باب سابع از رسالهٔ عبرانیان وآیهٔ سابع از باب ثامن ازرساله مذکوره معلوم میشود که شریعت موسویه ضعیفه و معیبه و غیر نافعه است .

و از آیهٔ سابع از زبور ۱۸ مفهوم میشود که شرع موسی بلاعیب کامل و صادق هست .

یکصد و سیم :

از باب ۱۶ از انجیل مرقس معلوم میشود که زنها بعد ازطلوع آفتاب سرقبر مسیح آمدند .

و از باب ۲۰ از اتجیل یوحنا مفهوم میشود که ظلمت هنوز باقی بود یك زن هم بود .

یکصد و چهارم :

عنوانی که پیلاطس نوشت و برصلیب گذاشت دراناجیل اربعه مختلف است:

دراول: این یسوع ملك یهود است ودرثانی: ملك یهود است «بی‌اظهاراسم و اشاره ودر ثالث» این ملك یهود است و در رابع: عیسی ناصری ملك یهود .

خیلی عجب است که این امر قلیلی محفوظ اناجیل نبود پس چگونه میشود اعتماد کرد بحفظ ایشان در اخبار طویله و اگر یکی از طلاب مدرسه امثال این عبارات مختصره را به‌بیند و یا بشنود فراموشش نمیشود .

یکصد و پنجم :

از باب ۶ از انجیل مرقس معلوم میشود که هیرودیس معتقد به جناب یحیی

علیه‌السلام وازاو راضی‌بود وموعظهٔ آنبزرگوارا استماع می‌نمود وظلم‌نکرد بر آن بزرگوار مگر بجهت خاطر هیرودیا[1] .

ازباب ثالث از انجیل لوقا مفهوم میشودکه ظلم او بریحیی نه بجهت خاطر هیرودیا بود فقط بلکه شرارت‌نفس وسوءاعتقاد هم دراین‌باب مدخلیت تامه داشت.

یکصد و ششم :

اینکه متی و مرقس و لوقا اتفاق دارند در اسمــاء یازده نفر از حواریین (پطرس و برادرش اندراپاس و یعقوب بن زبدی و برادرش یوحنا و فیلی‌پس و برتولیما و توما و متی‌عشار ویعقوب‌بن‌حلفی وشمعون قانوی ویهودای اسخریوطی) و اختلاف دارند در اسم دوازدهم متی گوید: لبی ملقب بتدی و مرقس گوید تدی و لوقا مینویسد یهودا برادر یعقوب[2] .

یکصد و هفتم :

انجیلهای ثلثه اول حال مردیرا نقل کردند که در جبای نشستــه بود عیسی علیه‌السلام او را دعوت نمود پس او اجابت کرد و عیسی را متابعت نمود لیکن مختلفند در بیان اسم او پس اول گوید در باب و آیهٔ ۹ که اسم او متی بوده است و ثانی در باب ثانی‌که اسم او لاوی‌بن‌حلفی و ثالث در باب خامس گویدکه اسم او لاوی بوده و اسم پدرش را ذکر نکرده است و درابواب لاحقهٔ ابواب مذکوره که اسامی حواریین را نوشته‌اند اتفاق دارند بر متی و اسم پسر حلفی را یعقوب نوشته‌اند .

۱– داستان عشق هیرودیس وهیرودیا وشهادت حضرت یحیی درپاورقی‌صفحه۳۲۴ جزء اول آمده است .

۲– متی باب ۱۰ : ۳ ، مرقس باب ۳ : ۱۸ ، لوقا باب ۶ : ۱۶ .

یکصد وهشتم :

متی درباب ۱۶ و آیهٔ ۱۷ از انجیـل خود قول عیسی علیه‌السـلام را درحق پطرس که اعظم حواریین است باین نحو نقل کرده است :

عیسی درجواب وی گفت مبارك هستی تو ای شمعون‌بن یونا که جسم‌وخون این‌راز را برتو کشف نکرد بلکه پدر من که درآسمانست ومن نیز ترا میگویم که توئی پطرس و براین صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنـم برآن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمانرا بتو می‌سپارم و آنچه برزمین ببندی درآسمان‌بسته گردد و آنچه برزمین کشائی درآسمان‌ کشاده شود .

بعد درباب مذکور قول‌عیسی علیه‌السلام را درحق‌پطرس درآیه۲۳ باین‌نحو نقل کرده است :

اما عیسی برگشت پطرس را گفت دور شو ازمن شیطان که باعث لغزش من میباشی زیراکه نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر میکنی .

و علمای پروتستنت اقوال قدمای مسیحیه را در ذم پطرس در رسـائل خود نقل می‌نمایند ازآنجمله یوحنای فم‌الذهب تصریح کرده است درتفسیرخود برانجیل متی که پطرس مبتلا بود بمرض تجبر وتکبر ومخالفت شدیده وضعیف‌العقل‌هم بود وازآنجمله اکسیتان گوید که پطرس ثابت الایمان نبود بلکه بعضی اوقات ایمـان می‌آورد وبعضی اوقات شك می‌کرد .

پس‌گوئیم کسی که متصف‌باین‌صفات باشد آیا مالك مفاتیح‌سموات می‌شود؟! وکسی که مالك مفاتیح سموات می‌شود اورا شیطان میتوان‌گفت ؟!

اعتقاد حقیراینکه کاتب‌انجیل مست یا مجنون بوده است و الا شخص عاقل و هشیار چگونه می‌تواند که یك شخصی را در یکباب گاهی مالك مقالید سموات محسوب نماید وبعـد بفاصله اندکی شیطان مضلش بخواند :

اللهـم احفظنـا من سوء الديانة .

یکصد و نهم :

لوقا در باب ۹ و آیهٔ ۵۵ از انجیل خود قول عیسی علیه‌السلام را در باب یعقوب و یوحنا در وقتی که بحضرت مسیح عرض کردند اذن ده تا دعا کنیم آتشی از آسمان بیاید اهل قریه سامرت[1] را فانی نماید باین طریق نوشته است :

آنگاه رو گردانیده بدیشان گفت نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید ※ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد.

بعد لوقا در باب ۱۲ و آیهٔ ۴۹ از قول مسیح باین نحو مرقوم نموده‌است: آمدم تا آتشی در زمین افروزم پس چه می‌خواهم اگر الآن آتش درگرفته است .

یکصد و دهم :

متی و مرقس و لوقا نقل کرده‌اند سماع صوتی را از آسمان وقت نزول روح القدس برعیسی علیه‌السلام لیکن اختلاف کرده‌اند درکیفیت آن صوت .

انجیل اول در باب ۳ و آیهٔ ۱۷ می‌نویسد که ندا آمد این است پسر حبیب من از او خوشنودم .

و صاحب انجیل ثانی درباب اول و آیهٔ ۱۱ نوشت که آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی از تو خوشنودم .

اول در جملهٔ اولی باسم اشاره و ثانیه بصیغهٔ غایب نوشت .

دوم در هردو جمله بصیغهٔ خطاب .

سیم درباب ۳ و آیه ۲۲ باینطریق مرقوم نموده است وآوازی ازآسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که بتو خوشنودم .

۱ـ «Samarie» محلی است در فلسطین میان‌جلیل ویهود، پایتخت کشور قدیمی اسرائیل بود. اعلام المنجد ص ۲۴۴

یکصد و یازدهم :

متی نقل کرده است در باب ۲۰ و آیه ۲۰ قول مادر دو پسر زبدی را که بەعیسی عرض کرد که بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو یکی بردست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشیند .

و مرقس در باب ۱۰ از انجیل خود تحریر می‌نماید که این تمنا را دوپسر زبدی نمودند نه مادر ایشان[1] .

یکصد و دوازدهم :

متی درباب ۲۱ قول مسیح را در آیهٔ ۱۹ ـر خطاب بشجرهٔ انجیر باین نحو نقل کرده است :

و در کنار راه‌یك درخت انجیری دید چون نزدآن‌آمد جز برك‌برآن‌هیچ نیافت پس‌آنرا کفت ازاین بعد میوه تا بابدبر تو نشودکه در ساعت درخت انجیر خشکید چون شاگردانش این دیدند متعجب شده گفتند چه بسیار زود درخت انجیر خشك شد عیسی در جواب ایشان گفت ... الخ و درباب ۱۱ از انجیل مرقس آیه ۱۳ باین نحوبیان گشته است :

ناکاه درخت انجیر یك برك داشت از دور دیده آمد تا شاید چیزی برآن بیابد اماچون نزد آن رسید جز برك برآن هیچ‌نیافت زیراکه موسم انجیر نرسیده بود پس‌عیسی توجه نموده بدان فرمود ازاین پس تا بابد هیچکس از تو میوه نخواهد خورد وشاگردانش شنیدند پس‌حضرت عیسی‌باورشلیم رفت... چون شام شد از شهر بیرون رفت صبحگاهان در اثنای راه درخت انجیر رااز ریشه خشکیده یافتند پطرس بخاطرآورده وی را کفت ای‌استاد اینك درخت انجیری

۱ـ آنکاه یعقوب و یوحنا دو پسر زبدی نزد وی آمده گفتند ای استاد می‌خواهیم آنچه‌از تو سؤال کنیم برای ما بکنی ایشان راکفت چه می‌خواهید برای شما بکنم گفتند بما عطا فرما که یکی بطرف راست و دیگری برچپ تو در جلال تو بنشینیم .

که نفرینش کردی خشك شده عیسی در جواب ایشان کفت... الخ.

پس درعبارتین اختلافی است و علاوه براختلاف چیز دیگرهم هست وآن اینستکه عیسی علیه‌السلام حق نداشت که اکل بفرماید از درخت انجیـری بدون اذن مالك و معقول نبود اینکه دعا کند بردرخت که بخشکد و ازاین جهت ضرر برمالك آن وارد شود و مؤاخذه کردن ازشجره بجهت عدم ثمره در غیر اوان هم معقول نیست بلکه لایق شأن حضرت عیسی این که اعجاز نماید و امر کند شجره ثمره بدهد تا ازآن میل بفرماید و ازین راه نفعی هم بمالك عاید شود .

پس ازین تقریرات معلوم می‌شود که عیسی خدا نیست بالقطع و الیقین والا می‌دانست که آن شجره ثمره ندارد ووقت هم وقت میوه نیست پس غضب کردن برآن راهی نداشت و همه این اقوال ازمزخرفات اهل تثلیث است .

یکصد و سیزدهم :

درباب ۲۱ ازانجیل متی بعداز بیان مثل غارس کرم باین‌نحو بیان‌گشته است:

۴۰ پس چون صاحب تاکستان آید بآن کرامین چه خواهد کرد گفتند البته آن بدکارانرا بسختی هلاك خواهد کرد و باغ را بباغبان دیکر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم بدو تسلیم نمایند .

و در باب ۲۰ ار انجیل لوقا بعد از بیـان مثل مذکور باین نحـو مسطور گردیده است :

۱۵ پس صاحب تاکستان بدیشان چه خواهد کرد خواهد آمد و باغبان را هلاك کرده باغ را بدیکران خواهد سپرد پس مستمعین کفتند خدا نخواسته .

درعبارتین اختلاف است زیراکه در اول مستمعین کفتند البته این‌بدکارانرا بسختی هلاك خواهد کرد و در ثانی انکار کرده گفتند خدا نخواسته .

یکصد و چهاردهم :

هر کسی مطالعه کند قصه آن زنی را که شیشه‌عطر برعیسی علیه‌السلام ریخت در باب ۲۶ از انجیل متی و باب ۱۴ از انجیل مرقس و باب ۱۲ از انجیل یوحنا شش وجه اختلاف پیدا می کند .

وجه اول : مرقس تصریح کرده است که این امر دو روز قبل ازعید فصح[۱] واقع شد و یوحنا می‌نویسد که شش روز قبل از عید فصــح بوده و متی از بیان قبلیت ساکتست :

وجه ثانی : متی و مرقس می‌نویسند که این امر در خانهٔ شمعون ابرص[۲] واقع شد و یوحنا گوید در بیت مریم بود .

وجه ثالث : اینکــه متی و مرقس مینویسند که عطر را برسر مسیح ریخت ویوحنا گوید برپاهای او عجب است ازارباب الهام که سر را از پا وپا را از سر امتیاز نمی‌دهند .

وجه رابع : مرقس گوید معترضین برضعیفهٔ جمعی ازحاضرین بودند ومتی افاده می کند که معتــرضین تلامذه بودند و یوحنــا گوید که معتــرض یهــودای اسخریوطی بود فقط .

۱ـ یکی از اعیاد عمده واهم یهود است. و آن چنین بود : در شب چهاردهم نیسان (یا شب پانزدهم) گوسفندی را می‌کشند و درصبح روز پانزدهم فطیر آغاز میشود وهفت روز طول می‌کشد ولی فصح همان شام است که گوسفند درآن خورده خواهد شد . شروع عید را با گردانیدن پیالهٔ شراب ابتدا کنند و رئیس خانواده آنرا تبرك می‌کند و این گوسفند ویا بره را بدون پاره‌کردن بریان می‌نمایند و با سبزی تلخ می‌خورند و پیاله‌های دوم در وسط غذا خورده می‌شود و اگر ازگوشت چیزی باقی ماند آنرا فوراً می‌سوزانند پس‌از خوردن بره و نان فطیر و سبزی تلخ بار سوم پیاله‌های شراب دست بدست می‌چرخد و روز اول و آخر این عید را مانند سبت مقدس می‌شمردند . عشای ربانی در مسیحیت جایگــزین این مراسم است اقتباس از قاموس کتاب مقدس ص ۶۲۶ و ۶۵۵

۲ـ انجیل متی باب ۲۶ : ۶

وجه خامس : یوحنا قیمت طیب را سیصد دینار بیان‌کرده است و مرقس مبالغه کرده و گفته است قیمت آن زیاده از سیصد دینار بود و متی ثمن را مبهم کرده و گفته است به‌ثمن کثیری میارزید .

وجه سادس : درباب قول عیسی علیه‌السلام اختلاف کرده‌اند انتهی وحمل بر تعدد قصه جایز نیست زیرا که بسیار بسیار بعید است که مفیضهٔ طیب در هردفعه زن باشد وقت هم وقت طعام طعام هم طعام ضیافت و اینکه در هر دفعه معترض اعتراض نماید بخصوص تلامذه و حال آنکه درمرتبهٔ اولی تصویب فعل ضعیفه را عنقریب از عیسی علیه‌السلام استماع نموده بودند و اینکه در هر مرتبه قیمت عطر سیصد دینار یا اکثر باشد پس حق اینکه حادثه حادثهٔ واحده بوده است واختلاف از عادت ارباب اناجیل است .

یکصد و پانزدهم :

هرکسی مقابله کند باب ۲۶ از انجیل متی رابا باب ۲۲ از انجیل لوقا و باب ۱۴ از انجیل مرقس در بیان حال عشاء ربانی[1] دو اختلاف خواهد پیداکرد .

اول اینکه لوقا دو کاسه ذکر کرده است یکی را در وقت عشاء و دیگری رابعداز عشا و متی و مرقس یك‌کاسه ذکر کرده‌اند و شاید قول این‌دونفر صحیح باشد زیراکه دونفرند پس قول لوقا غلط است والا مسئله برکاتلك[2] مشکل خواهد شد زیراکه ایشان‌ازروی اعتقادگویند وقتی که قسیس‌دعای مخصوص‌را برخمرونان خواند فی‌الفور مبدل می‌شود به مسیح کامل بناسوت و لاهوت آن پس اگر قول لوقا صحیح باشد لازم میآید که دو قدح مبدل به مسیح کامل شود پس لازم میآید وجود سه مسیح کامل از نان و شراب بروفق عدد تثلیث و با مسیح موجود قبل

۱ــ عشاء ربانی مقدس‌ترین مراسم مسیحیت است و شرح آنرا در پاورقی صفحه ۶۹ و ۷۰ جزء اول آورده‌ایم.

۲ــ تشریفاتی‌ترین فرقهٔ مسیحیان‌هستند که درپاورقی‌صفحه ۴۴-۴۵ جزء اول‌معرفی شده‌اند

چهار می‌شود پس برعموم فرق مسیحیت اشکال عظیمی وارد میشــود که چرا این رسم را ترك کرده‌اند و اکتفا برقدح واحد نموده‌اند .

ثانی روایت لوقا که جسد عیسی مبذول از تلامــذه است و روایت مرقس اینکه خون مسیح عوض کثیرین ریخته می‌شود و مقتضای روایت متی اینکه جسد عیسی مبذول ازجانب احدی نشد و خون اواز جانب احدی ریخته‌نشد بلکه اینکه ریخته شد عهد جدید بود اگر چه عهد لایریق و لایراق است .

عجب دارم از یوحنا که این امر عظیمی را که ازارکان دین‌است ذکر نکرده است وقصه ریختن عطر و رکوب حمار وامورات حقیرهٔ دیگر رامثل سایراناجیل ذکر کرده است .

یکصد و شانزدهم :

در آیهٔ ۱۴ ازباب ۷ از انجیل‌متی باین نحوبیان گشته است : زیرا تنکست آن در و صعبست آن طریق و یابندکان آن کم‌اند .

و درباب ۱۱ و آیهٔ ۲۹ از انجیل مذکــور باین نحو مزبور است: غل مرا برخود کیرید و از من تعلیم کیرید زانرو که حلیم میباشم و در دل فروتن که در نفوس خود آسودکی را حامل خواهید نمود زیرا که غل من خفیف است و بار من سبك .

و ازضم مقولتین حاصل میشود که اقتداء به‌عیسی علیه‌السلام طریق مؤدی بحیات نیست و هو کذلك فی‌هذا الزمان قطعاً .

یکصد و هفدهم :

در باب رابع از انجیل متی مرقومست: پس ازآن ابلیس اورا بشهر مقدس برد و برکنکرهٔ هیکل قرار داد پس اورا بکوه بسیار بلندی برد وهمه ممالك جهان و مجد آنها را بدو نشان دادپس عیسی برگشت وبجلیل آمد و ناصره را ترك کرد

و در کفرناحوم[1] که نزدیك دریاست ساکن شد .
ودرباب رابع ازانجیل‌لوقا باین نحو مرقوم است: پس از آن ابلیس او را بکوه بسیار بلندی صعودش داد پس از آن او را باورشلیم آورد و برجناح هیکل قرارش داد و عیسی برگشت بجلیل آمد و در کنایس ایشان تعلیم می‌داد به قسمی که‌همه‌اورا تعظیم می کردند و بناصره جائیکه پرورش یافته بود رسید انتهی‌اختلاف در میان قصتین محتاج به‌بیان نیست .

یکصد و هجدهم :

ازباب ثامن ازانجیل متی معلوم‌می‌شودکه یوزباشی خودش خدمت عیسی علیه‌السلام‌آمد وازحضرت عیسی استدعا کرد شفای غلام خودرا حضرت فرمودند من میآیم واورا شفا می‌دهم قائدالمائه عرض کرد لایق آن نیستم‌که زیر سقف من آئی بلکه کلمه بفرما غلام من شفا خواهد یافت پس حضرت عیسی اورا مدح‌نمود و فرمود بروفق ایمانت تورا عطا شود در ساعت خادم او شفا یافت .
و از باب ۷ از انجیل لوقا معلوم می‌شود که خود یوزباشی خدمت عیسی نیامد بلکه بعضی مشایـخ یهود را فرستاد که از او التماس‌نمایند بیاید غلامش را شفا بدهد پس عیسی علیه‌السلام با ایشـان روانه شد چون نزدیك بخانه یوزباشی رسید چند نفر از دوستداران خود را نزد عیسی فرستاد عرض کرد زحمت مکش من لایق آن نیستم که زیر طاق من درآئی و ازآنجاست که خود را لایق ندانستم که خدمت شما بیایم بلکه کلمهٔ بگـو غلام من شفا خواهد یافت پس عیسی او را مدح کرد فرستادگان بخانه برگشتند غلام را صحیح یافتند .

۱- «Capharnahom» شهرفلسطینی است درشمال دریای جناسر و امروزه آنرا طابغه خوانند یوزباشی رومانی آنـرا بناکرد وحضرت مسیح درآنجا مردم را بسوی آئین خود دعوت‌کرد ودرآن‌شهرمعجزات‌زیاد ازآن‌حضرت دیده‌شد اعلام المنجد ص۴۴۰ .

یکصد و نوزدهم :

متی در باب ثامن اول سؤال کاتب را نوشته است که عیسی اذن بدهد اورا متابعت نماید وبعد استیذان رجل دیگر را نوشته است که برود پدرش را دفن کند پس‌ازآن حالات و قصص کثیره را ذکر کرده است بعد در باب ۱۷ قصه تجلی را نوشته است .

و لوقا درباب تاسع سؤال کاتب واستیذان الرجل بعد قصهٔ تجلی را مرقوم نموده است .

پس احد بیانین غلط است بجهت همان بیانیکه دراختلافات سابق گذشت.

یکصد و بیستم :

متی درباب ۹ قصهٔ مجنون اخرس‌را نوشته است بعد درباب دهم قصهٔ اعطاء مسیح حواریین را قدرت اخراج شیاطین و شفای مرضا و ارسال ایشانرا بدعوت مردم تحریر نموده است بعد قصص بسیاری در ابواب نوشته است پس‌از آن قصه تجلی را درباب ۱۷ مرقوم نموده است .

و لوقا اولاً در باب تاسع قصه اعطاء قدرت رانوشته است پس قصه تجلی در همین باب و باب دهم و اول باب ۱۱ قصص دیگر را نوشته است پس از آن قصهٔ مجنون اخرس را مرقوم نموده است .

یکصد بیست و یکم :

مرقس در آیهٔ ۲۵ از باب ۱۵ از انجیل خود نوشته است که عیسی را در ساعت سیم ازروز بدار کشیدند ویوحنا درآیهٔ ۱۴ ازباب ۱۹ ازانجیل خودتصریح کرده است که عیسی علیه‌السلام تا ساعت ششم از روز جمعه که روز صلب است نزد پیلاطس بوده است .

یکصد و بیست و دوم :

متی درباب ۲۷ و آیهٔ ۴۶ از انجیل خود باین نحو مرقوم نموده است :

ونزدیك بساعت‌نهم عیسی‌بآوازبلند صدا زدکفت: اِیلی اِیلی لِمَ شَبَقْتَنِی

یعنی الهی الهی مرا چرا ترك کردی .

و مرقس درباب ۱۶ وآیهٔ ۳۴ از انجیل خود باین‌نحو مرقوم نموده است:

و درساعت نهم بآواز بلند ندا کردکفت: اِیلُوئی اِیلُوئی لِمَ شَبَقْتَنِی یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی .

و درباب ۲۳ وآیهٔ ۴۶ ازانجیل لوقا باین نحو مرقوم است: و عیسی بآواز بلند صدا زد کفت ای پدر بدست تو روح خود را میسپارم و این بکفت و جانرا تسلیم نمود .

یکصد و بیست سوم :

از کلام متی و مرقس مفهوم می‌شود کسانیکه استهزاء به‌عیسی علیه‌السلام نمودند و لباس بر او پوشانیدند جند پیلاطس بودند نه هیرودیس و از کلام لوقا خلاف آن معلوم می‌شود .

یکصد و بیست و چهارم :

از کلام مرقس معلوم میشود که حضرت عیسی را بالای دار خمر ممزوج بمر دادند و ننوشید .

و ازکلام ثلثه دیگر مفهوم می‌شود که سرکه‌اش دادند و ازکلام متی معلوم می‌شود سرکه را نوشید و جان داد .

یکصد و بیست و پنجم :

در باب ۳۱ آیهٔ ۴ از کتاب شموئیل اول باین نحو مرقوم شده است : و شاؤل[۱] بسلاحدار خود گفت که شمشیر خود را بکش و مرا بآن سوراخ کن مبادا که این نامختونان بیایند و مرا سوراخ کنند و بمن استهزاء نمایند اما سلاح‌دارش نخواست پس شاؤل‌شمشیر را گرفت وبررویش افتاد وهنگامیکه سلاح‌دار شاؤل رادید که مرده است او نیز به‌شمشیر خود افتاد و مرد .

و ازباب اول از سفر شموئیل ثانی معلوم می‌شود که قاتل شاؤل کسی دیگر بوده است وآن قاتل را جناب داود قصاص فرمود انتهی .

مصنف گوید: ظن حقیر اینکه کنیسة الرومیه بجهت مفاسدیکه در این فصل معلوم شد عامهٔ مردم را از قرائت کتب مقدسه منع مینمود و میگفت شرناتج از قرائت این کتب اکثر از خیر آنست و رأی ایشان در این باب بسیار سلیم و صائب بوده زیرا که عیوب کتب بجهت عدم شیوع آن مخفی ومستور بوده است از عیون مخالفین .

و چون فرقهٔ پروتستنت درقرن دوازدهم ازقرون مسیحیت ظاهر شد کتب را اظهارکرد لهذا اکثر اهل اروپا بسبب اطلاع برعیوب کتب مقدسه ازملت‌مسیحیت برگشته و ملحد شدند وکتابها در ردکتب مقدسه و ملت مسیحیت تصنیف نمودند و یوماً فیوماً جمعیت ایشان زیاد می‌شود خوبست این فصل را بحدیث شریفی منقول از حضرت رضا علیه‌السلام مزین نمائیم .

محمد بن بابویه قمی‌ره: درباب دوازدهم ازعیون اخبار و علامهٔ مجلسی‌در مجلد چهارم از بحار الانور واحمدبن ابیطالب طبرسی در احتجاج و سایر علمای اخیار رحمت‌الله علیهم من‌الله العزیز الغفار باسناد متصله ازحضرت رضا صلوات‌الله علیه درحدیث مفصلی درمجلس‌مأمون خلیفه نقل کرده‌اند که حضرت رضاعلیه‌السلام

۱ــ از پادشاهان اسرائیل بود. بپاورقی صفحه ۱۱۸ جزء اول مراجعه کنید .

در اثنای مناظره بجاثلیق[1] نصرانی فرمود :

یاجاثلیق الا تخبرنی عن‌الانجیل‌الاول حین‌افتقد تموه عند من وجد تموه ومن وضع‌لکم هذاالانجیل قال له ماافتقدنا الانجیل الا یوماً واحداً حتی وجدناه غضاً طریا فاخرجه‌الینا یوحنا ومتی فقال‌له‌الرضا علیه‌السلام ما اقل معرفتك بسرّالانجیل وعلمائه فان‌کان‌کماتزعم فلم اختلفتم فی‌انجیل انما وقع‌الاختلاف فی‌هذاالانجیل الذی فی‌ایدیکم الیوم فلوکان‌علی‌العهد الاول لم تختلفوا فیه‌لیکن یفیدك علم ذالك‌الحدیث .

حاصل‌کلام معجز نظام امام علیه‌السلام اینکه‌حضرت بجاثلیق فرمود آیا مرا خبر نمیدهی از انجیل اول وقتی‌که اورا مفقود نمودید در نزدکه پیدا کردید و که از برای شما این انجیل را وضع نمود عرض‌کرد ما انجیل را مفقود ننمودیم مگر یوم واحد بعد تروتازه یوحنا ومتی انجیل‌را ازبرای‌ما اخراج‌کردند رضاعلیه‌السلام فرمود چه قدر کم معرفت هستی بسرّ انجیل وعلمای‌آن پس اگر زعم تو دراین‌باب راست باشد چرا اختلاف کرده‌اید در این انجیل اینست و جز این نیست اختلاف در این انجیل است‌که امروز در دست دارید اگر این‌انجیـل همان انجیل اول بود اختلافی در او پیدا نمیشد وبعد حضرت‌کیفیت مفقود شدن انجیل را بیان فرمود و دو سه اختلافی را هم من‌باب مثال معین فرمودند از این اناجیل پس ما در حقیقت دراین فصل‌کلام آن حضرت را شرح نموده‌ایم .

۱ـ کلمه‌ایست معرب از کاتولیك

فصل چهارم :

الهامی نبودن عهدین

دربیان اینکه فرصت و مجالی نیست از برای اهل کتاب که ادعا نمایند که هرجزوی ازاجزاء کتب عهد عتیق وجدید بطریق وحی والهام تحریر گردیده است واینکه‌هرحالی از احوال پراختلال مندرجه درکتب عهدین الهامیست زیرا این دعا غلط وباطل‌است بالقطع والیقین ودلایل بطلان آن‌بسیار است لیکن‌ما دراینموضع اکتفا و اختصار مینمائیم بذکر و بیان هفده دلیل .

دلیل اول :

غلط در عهدین

آنکه دراین کتب اغلاط کثیره پیدا میشود ودرقسم اول ازفصل سیم برزیاده از یکصد غلط مطلع ومستحضر گردیدی .

دلیل دوم :

اختلاف در عهدین

آنکه اختلافات معنویه کثیره دراین کتابها پیدا و یافت میشودکه محققین و مفسرین ایشان در آن اختلافات مضطر گردیده‌اند پس تسلیم کرده‌اند در بعضی از آنهاکه احد عبارتین وعبارات صادقه است وغیر آن کاذبه میباشد یا بسبب تحریف قصدی وعمدی از ارباب دین ودیانت از برای دفع اعتراض منکرین ملت وبجهت تأیید مسئله مقبوله در نزد امنای ملت مسیحیت‌است و باینجهت سهوکاتب. وبعضی ازآن اختلافات را توجیه نموده‌اند ولی‌بتوجهات رکیکه‌که ذهن‌سلیم‌آن توجیهات را ابداً قبول نمیکنند بلکه‌کمال نفرت را از آنهـا دارد ودر قسم دوم از فصل سیم ایضاً زیاده از یکصد و بیست اختلاف را دانستی .

واضح و آشکار است که کلام الهامی بمراحل و منازل غیر محصوره بعید است از وقوع غلط و اختلافِ معنویه درآن ر هرکسی فی‌الجملـه شعوری داشته باشد بطور یقین میداندکه کلام الهامی وفرمایشات حضرت سبحانی جلت عظمتة نباید غلط و اختلاف معنویه داشته باشد .

دلیل سوم :

تحـریف عهـدین

آنکه تحریفات عمدیه وقصدیه وغیرعهدیه وقصدیه درمواضع غیرمحصوره ازکتب عهدین واقع‌گردیده‌است بحثی‌نیست که هیچکس‌ازمسحیین نمیتواند وقوع تحریف را در کتب عهدین انکار نماید و از جمله واضحاتست که مواضع محرفه الهامی نمی‌باشند درنزد ایشان ایضاً و در باب ثانی بریکصد موضع ازاین مواضع محرفه مفصلاً واقف خواهی گردید انشاءالله تعالی .

دلیل چهارم :

عهدین الهامی نیستند

آنکه کتاب باروخ و کتاب طوبیا و کتاب یهودیت و کتاب و زدم و کتاب ایکلیزیاستکس و کتاب اول و دوم مقابیین و ده آیه در باب دهم و شش باب از یازدهم تاشانزدهم ازکتاب استرخانم وغنای اطفال ثلثه درباب سیم ازکتاب دانیال و باب سیزدهم و چهاردهم ازین کتاب و اجزائی از عهد عتیق در نزد فرقهٔ کاتلك الهامی میباشند ولیکن فرقهٔپروتستنت بابیانات شافیه بیان کرده‌اند که این‌مذکورات الهامی و واجب التسلیم نمی‌باشند پس‌مامحتاج بابطال‌آنها نیستیم هرکه میخواهد نظرکند درکتب فرقهٔ پروتستنت .

و جماعت یهود نیز الهامی بودن این کتب را مسلم ندارند .

و سفر سیم عزرا واجزائی ازعهد عتیق درنزد کلیسای‌کرك[1] الهامی میباشند و فرقهٔ کاتلك و پروتستنت بادلهٔ واضح بیان کرده‌اند که اینها الهامی نمی‌باشند و هرکسی خواسته باشد رجوع کند بکتب فرقتین مذکورتین .

و کتاب قضاة الهامی نیست‌بنا برقول کسانیکه‌گفته‌اند ازتصنیفات فینحاس[2] است و کذا برقول کسی‌که گفت ازتصنیفات حزقیا[3] می‌باشد وهمچنین بنابر قول طبع کنندگان بیبل المطبوع سنه ۱۸۱۹ در استار برك .

۱ـ فرقه‌های کاتولیك، پروتستانت وکرك بترتیب در صفحه‌های ۴۴ ، ۴۹ و ۴۸ جزو اول معرفی شده‌اند .

۲ـ فینحاس پسر العازار نوه هارون است، که حدود ۲۰ سال کاهن بزرگ بود . قاموس کتاب مقدس ص ۶۷۸

۳ـ «Hazgyal» پسر وجانشین آحاز است‌که ازسال ۷۲۶ تا ۶۹۸ قبل‌ازمیلاد حکومت می‌کرد ؛ وی شخصی بود پرهیزکار که بت پرستی را در قلمرو حکومت خود منسوخ‌کرد و شرایع مقدسهٔ موسویهٔ را تجدید نمود. تلخیص از قاموس‌کتاب مقدس.

وكتاب نحميا بنابر مذهب قوى مختار الهامى نمى‌باشد بخصوص بيست و شش آيه از اول باب دوازدهم ازين كتاب .

وكتاب منسوب بجناب ايوب الهامى نيست بنابرقول رآبى ممانى ديزوميكانيس و سيملر واستاك و تهيودور و لوطر امام اعظم فرقهٔ پروتستنت و همچنين بنابر قول كسى كه گفت كه اين كتاب از تصنيفات اليهيم و يا مردى از خدا و يا مرد مجهول الاسم است .

و باب سى‌ام و سى ويكم ازكتاب امثال سليمانى الهامى نمى‌باشند .

و همچنين كتاب جامعه يعنى وعظ آنجناب بنا برقول علماى تلميودى الهامى نيست .

وكتاب سرود سليمانى بنا برقول تهيودور وسيمن و لكلرك ووتسن وسيملر وكاستيليو الهامى نمى‌باشند .

و بيست وهفت باب از كتاب اشعيا الهامى نيستنـد بنا برقول فاضل استا ـ هلن الجرمنى .

و انجيل متى بنا برقول قدما وجمهور علما از متأخرين كه‌گفته‌اند اين‌انجيل در لغت وحروف عبرانيه بود ومفقود گرديد وموجود الآن ترجمهٔ آن مى‌باشد پس الهامى نيست يقيناً .

و انجيل يوحنا بنا برقول استاد لن و محقق مدقق برطشيندر الهامى نيست وباب آخر ازهمين انجيل بنا برقول محقق كروتيس الهامى نيست .

و جميع رسائل يوحنا الهامى نمى باشند بنا برقول محقق برطشيندر و قول فرقه وجين .

و رسالهٔ دوم پطرس و رساله عامهٔ يهودا و رساله عامه يعقوب و رسـالهٔ دوم و سيم يوحنا ومكاشفات يوحنا الهامى نمى‌باشنـد بنا برقول اكثـر محققين چنانچه درپيش دانستى يعنى درفصل دوم ازهمين باب .

دلیل پنجم :
هورن والهامی نبودن عهدین

هورن محقق مفسر درصفحهٔ ۱۳۱ ازمجلد اول از تفسیر خود المطبـوع سنه ۱۸۲۲ چنین رقم نموده است :

اگر ما تسلیم وقبول نمائیم که بعضی کتب انبیاء مفقودگردیدند پس گوئیم که آن کتب بالهام نوشته نشده بودند واکستائن بدلیـل قوی این امررا ثابت نموده و گفته‌است که ذکراشیاءکثیره یافت‌می‌شود درکتب تواریخ‌ملوك وپادشاهان اسرائیل ولیکن آن اشیاء بیان نشده‌اند بلکه بیان آنها حواله شده‌است بکتب پیغمبران دیگر و دربعضی از مواضع اسمـاءآن انبیاء نیز مذکور گردیده است وآن‌کتب در این قانون مکتوب که‌کلیسای خدا الآن واجب‌التسلیم میدانند یافت نمی‌شوند ونتوانسته است این فاضل سبب وجهت آنر ابیان نماید غیرازآنکه انبیائی‌که روح الـقدس بدیشان الهام می‌نماید اشیاء عظیمه را در مذهب تحـریرات ایشان بر دوقسم است قسمی بطریق مورخین با دیانت یعنی بدون وحی و الهام وقسم دیگر بالهام و بین‌ـ القسمین فرقی است اول منسوب بایشان دوم بخداست ومقصود ازاول زیادتی علم ماست و ازثانی سند ملت وشریعت انتهی .

بعد درصفحه ۱۳۳ ازمجلد اول چنین تحریر نموده است :

در سبب فقدان سفـر حروب رب‌که ذکرآن در آیهٔ ۱۴ از باب ۲۱ از سفر اعداد آمده‌است‌که این‌کتاب‌که مفقودگردیده است ظناً برتحقیق محقق‌کبیر داکتر لائت فت‌کتابی بوده‌که جناب موسی علیه‌السلام بامرخداوند بعداز شکست‌خوردن عمالیق برطریق تذکره از برای یوشع نوشته بود پس معلوم می‌شودکه این‌کتـاب مشتمل بود بربیان حال این ظفر وغلبه و بربیان تدبیرجنگهای‌آینده الهامی وجزوی ازکتب قانونیه نبود .

پس ازآن درضمیمهٔ اول ازمجـلد اول‌گفته است : وزمانی‌که گفته شود که

کتب مقدسه ازجانب خدا وحی والهام شدند پس مراد ومقصود این نیست که جمیع الفاظ وعبارات بتمامه از الهام خداوند باشند بلکه از اختلافات محاورات مصنفین و اختلاف بیانات ایشان معلوم ومشخص می‌گردد که ایشان مجاز بودند که برحسب طبایع وعادت و فهم خودشان هم کتابت و تحریر نمایند و همچنین مجاز بودند در استعمال علم الهام برطریق استعمال علوم رسمیه و چنین خیال نشود که مصنفین عهد عتیق وجدید در جمیع امور و بیانات و احکام خودکه بآنها حکم می‌نمودند ملهم بودند بلکه بطریق طبایع و عادت می‌گفتند و می‌نوشتند بدون الهام انتهی ملخصاً .

وبعد گفته است این امر محقق است که مصنفین تواریخ عهد عتیق در بعضی از اوقات ملهم بوده ند .

دلیل ششم :

کزبدر و الهامی نبودن عهدین

آنکه جمع کنندگان تفسیر هنری واسکات درمجلد اخیر از تفسیر مذکور از کزبدر کنین (اصول ایمانیه) نقل نموده‌اند که لازم نیست جمیع مکتوبات انبیاء الهامی وقانونی باشند و لازم نیست که چون بعضی از کتب سلیمان الهامی است همه مکتوبات او الهامی باشند وبحفظ جید حفظ شودکه انبیاء و حواریین در مطالب خاصه و مواقع مخصوصه ملهم بوده‌اند نه درجمیع مواقع ومطالب انتهی .

مخفی نماندکه کزبدر کتاب صحیح ومعتبری است در نزد علمای پروتستنت ولذلك فاضل وارن که ازعظمای علمای فرقه است درمقابل کارکرن کاتلك درصحت انجیل و عدم صحت آن متمسك بکتاب مذکور گردیده و اینکه کتاب مذکور معتبر وصحیح است درنزد علمای پروتستنت محتاج بشرح وبیان نمی‌باشد دیدی که مفسرین تفسیر هنری واسکات ازهمین کتاب نقل نمودند .

دلیل هفتم :
الهامی نبودن عهدین در برتنیکا

انسائی کلوپید یا برتنیکا کتابی است که جمع کثیر ازعلمای انکلتره درتألیف و تصنیف آن اتفاق کرده وکتاب مذکور را تألیف و تصنیف نموده‌اند و در صفحه ۲۷۴ از مجلد یازدهم در بیان الهام باین نحو رقم نموده‌اند : که نزاع واقع گردیده است دراینکه هرقولی ازاقوال مندرجه درکتب مقدسه آیا الهامی می‌باشند یا نه ؟ و همچنین هرحالی از حالات مندرجه درآن کتب که آیا الهامی است یا خیر پس جیروم وکروتیس و ارازمس وپروکوپیس ، جمع کثیر دیگر از علمای اعلام گفته‌اند که جمیع اقوال مندرجه دراین کتب الهامی نمی‌باشند .

وبعد درصفحهٔ ۲۰ ازمجلدنونزدهم از کتاب مذکور گفته‌اند کسانی که میگویند جمیع اقوال مندرجه درکتب مقدسه الهامی می‌باشند مدعای خودشانرا بسهولت نمی‌توانند بثبوت برسانند .

وبعد گفته‌اند اگر کسی ازما سئوال نماید برسبیل تحقیق که شما کدام جزو از عهد جدید را الهامی می‌دانید پس گوئیم که مسائل‌واحکام واخبارازحوادثات آینده که اصل ملت مسیحیه می‌باشند الهام ازآنها منفك نمی‌شود واما حالات دیگر پس حفظ اراکله دربیان آنها کافی است .

دلیل هشتم :
عهدین ازنظر ریس

ریس کتابی نوشته است با اعانت جمع کثیر از علما و محققین واین کتاب مشتهر گردیده است بانسائی کلوپید یا ریس پس در مجلد نونزدهم ازین کتاب گفته است که مردم تکلم کردند دراینکه کتب مقدسه الهامی می‌باشند ویا نه وگفته‌اند در افعال مؤلفین این کتب و اقوال ایشان اغلاط واختلافات پیدا می‌شوند .

مثلاً زمانی که مقابله میشود آیهٔ ۱۹ و ۲۰ ازباب دهم از انجیل متی و آیهٔ ۱۱ ازباب سیزدهم از انجیل مرقس[1] با شش آیه از اول باب۲۳ ازکتاب اعمال[2] این امر ظاهر می‌شود .

و نیز گفته‌اند که اراکله همدیگر را صاحب وحی والهام نمی‌دانسته‌اند چنانکه این امر واضح و آشکار می‌گردد ازمباحثه ومناظره ایشان درمحفل اورشلیم واز الزام پولس پطرس را .

و ایضاً گفته شده است که قدمای مسیحیه معتقد نبوده‌اند که اراکله محفوظ از خطا بوده‌اند چرا که بعضی اوقات بافعال ایشان اعتراض مینموده‌اند چنانچه در آیهٔ ۲ و۳ ازباب یازدهم[3] و آیهٔ ۲۰ و۲۱ و۲۲ و۲۳ و۲۴ ازباب بیست و یکم ازکتاب اعمال[4] مرقوم گردیده است .

و ایضاً گفته‌اند پولس مقدس که خود را کمتر از حواریین نمیداند در آیه ۵

۱ـ اما چون شمارا تسلیم کنند اندیشه نکنید که چکونه یا چه بکوئیم زیرا در همان ساعت بشما عطا خواهد شد که چه باید بکوئید .

وچون شما را کرفته تسلیم کنند میندیشید که چه بکوئید ومتفکر مباشید بلکه آنچه در آن‌ساعت بشما عطا شود آنرا بکوئید .

۲ـ پس پولس به‌اهل شوری نیك نکریسته کفت ای برادران من تاامروز باکمال ضمیرصالح درخدمت خدا رفتارکرده‌ام آنکاه حنانیا رئیس کهنه حاضران را فرمود تا بدهانش زنند پولس بدو کفت خدا تراخواهد زد ای دیوار سفیدشده ، تو نشسته‌ای تا مرا برحسب شریعت داوری کنی بضد شریعت حکم بزدنم میکنی ؟ حاضران کفتند آیا رئیس کهنهٔ خدا را دشنام میدهی پولس کفت ای برادران ندانستم که رئیس کهنه است زیرا مکتوبست حاکم قوم خود را بد مکوی ...

۳ـ وچون پطرس به‌اورشلیم آمد اهل ختنه با وی معارضه‌کرده کفتند که بامردم نامختون برآمده با ایشان غذا خوردی ...

۴ـ (به‌پولس گفتند) ای‌برادر آکاه هستی که چندهزارها از یهودیان ایمان‌آورده‌اند و جمیعاً درشریعت غیور اند و دربارهٔ تو شنیده‌اند که همهٔ یهودیانرا که درمیان امتها می‌باشند تعلیم میدهی که ازموسی انحراف نمایند... پس چه بایدکرد ...

ازباب یازدهم و آیهٔ ۱۱ ازباب دوازدهم از رسالهٔ دوم بقرناتیان حال خودرا بحیثی بیان کرده است که بالصراحه از آن واضح و آشکار می‌گردد که درجمیع اوقات خود را ملهم نمیداند .

و همچنین آیهٔ ۱۰ و ۱۲ و ۲۵ و ۴۰ ازباب هفتم از رسالهٔ اول خود بقرناتیان و آیهٔ ۱۷ ازباب یازدهم از رساله دوم خود بایشان .

وما نمی‌بینیم که حوارین شروع به کلام نمایند بحیثی که از آن ظاهر شود که ایشان ازجانب خدا تکلم مینمایند .

و بعد گفته است که میکایلس دلایل طرفین را بافکر و خیالی که لابد است از آن در امثال این امرعظیم موازنه نموده است پس از موازنه در میان ایشان باین نحو حکم کرده است که :

الهام در رسایل البته مفید است و کتب تواریخ مثل اناجیل و اعمال هرگاه قطع نظر نمائیم در آنها ازالهام رأساً ضرری بما نمیرساند بلکه چیزی ازفائده حاصل می‌شود واگر تسلیم نمائیم که شهادت حوارین در بیان حالات تاریخیه مثل اشخاص دیگر می‌باشند چنانچه مسیح فرمود و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از آغاز شما بامن بوده‌اید چنانچه در آیهٔ ۲۷ ازباب ۱۵ ازانجیل یوحنا مرقوم گردیده‌است ایضاً ضرری بحال‌ما ندارد بلکه لابداست ازاینکه استدلال شود برموت وقیام و معجزات مسیح بتحریرات صاحبان اناجیل و اعتبارشان به اینست که مورخ‌اند وهرکسی خواسته باشد که قیاس نماید مبنای ایمان خودرا پس از برای او لازم است که تصور نماید شهادت حوارین را دراین حالات منقوله دراین اناجیل مانند شهادت اشخاص دیگر چراکه اثبات حقیقت حالات مندرجه دراین اناجیل با اینکه آنها الهامی است مستلزم دور است که الهامیت آنها باعتبار حالات مذکوره است پس لابد است که شهادت حوارین را تصور نماید دراین حالات مانند شهادت اشخاص دیگر .

وهرگاه ما تصور نمائیم در بیان حالات تاریخیه بنحویکه گفتیم ازین تصور قباحة امائی درملت مسیحیه لازم نمیآید ومکتوب صریحی دردست نداریم در اثبات

اینکه حالات عامه‌که حواریون آنها را ادراك نموده‌اند بتجربه‌های خودشان ولوقا بتحقیقات خودکه الهامی می‌باشند بلکه‌هرگاه ازبرای مااجازه حاصل شودکه تصور نمائیم‌که بعضی ازصاحبان انجیل بغلط وخطا واقع گردیده‌اند بعد یوحنا به‌اصلاح آورده وآن اغلاط راتصحیح‌کرد فائدهٔ بزرگی ازبرای تطبیق انجیل حاصل‌میشود.

وقول مسترکدل در فصل دوم ازرسالهٔ خود دربیان الهام مثل قول میکایلس میباشد و کتابهائیکه تلامذهٔ حواریین آنها را تحریر نموده‌اند مانند انجیل مرقس ولوقا و کتاب اعمال میکایلس متوقف می‌باشـد در الهامی بودن آنها کـلام ریس ملخصا تمام شد .

دلیل نهم :

عهدین ازنظر واتسن

آنکه واتسن تصریح نموده است درمجلدچهارم ازکتاب‌خود دررسالهٔ الهام که‌آن رساله مأخوذ گردیده است ازتفسیر داکتربنسن که عدم الهامی بودن تحریر لوقا واضح و آشکار می‌شود ازآنچه در دیباچه انجیل خود تحریر نموده است و تحریر او باین نحو است :

از آن‌جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند بسوی تألیف حکایت آن اموریکـه نزد ما بیقین پیوست چنانچه آنانیکه از ابتدا انظارکان و خادمان کلام بودند بما رسانیدند من نیز مصلحت چنین دیدم‌که همه را من البدایت بتدقیق تتبع نموده بترتیب بتو بنویسم :

ای تیوفلس عزیز ناصحت آن‌کلامی‌که درآن تعلیم یافتی دریابی وقدمای علمای مسیحیت نیز چنین گفته‌اند و ارینیوس‌گفته است بدرستی اشیائی راکه لوقا از حوارین تعلیم گرفت بما تبلیغ نمود و جیروم گفت بدرستی تعلم لوقا منحصر نیست بپولس که صحبت جسمانیه با مسیح از برای او حاصل نگردیده است بلکه

تعلیم گرفت انجیل خودرا از پولس و ازسایر حواریین ایضاً وبعد در رسالهٔ سابقه الذکر بدین نحو رقم نموده است :

اراکله زمانیکه تکلم مینمودند درامر دین ویا تحریر می‌نمودند خزانه‌الهامی که دارای آن بودند ایشانرا حافظ بود و ملهم نیز می‌گردیدند و چنانچه اشخاص دیگر دربیان حالات‌تکلم وکتابت می‌نمایند بمقتضای عقول‌خودبدون الهام فکذلك حواریین درحالات عامه تقریر وتحریر می‌نمودند بدون الهام .

فلذلك ممکن بود ازبرای پولس که بتیموتاؤس بدون الهام باین نحوتحریر نماید دیگرآشامندهٔ آب‌فقط مباش بلکه بجهت‌شکمت وضعفهای بسیار خود شراب کمی میل فرما چنانچه در آیهٔ ۲۳ از باب پنجم از رسالـهٔ اول پولس تیموتاؤس مرقوم گردیده است .

واینکه باو بنویسد وتیخیکس رابافسس فرستادم وبالاپوشی‌راکه در تراوس نزد کرپس گذشته‌ام چون آئی بیاور و کتابها را خصوصاً پوستها را نیز بیاور .

چنانچه درآیهٔ ۱۲ و ۱۳ از باب چهـارم از رسالهٔ ثانیهٔ پولس به تیموتاؤس مذکور گردیده است .

ویااینکه بنویسدبفیلیمون ومعهذا منزلی نیزازبرای‌من حاضرکن‌که امیدوارم از دعاهای شما بشما بخشیـده شوم چنانچه در آیهٔ ۲۲ از رسالـهٔ پولس بفیلیمون مسطور گردیده است .

واینکه بنویسد بتیموتاؤس ارستس درقرنتس ماندااما تروفیمس را درمیلیتس بیمار واگذاردم چنانچه در آیهٔ ۲۰ ازباب چهارم از رسالـهٔ دوم خود بتیموتاؤس نوشته است واینحالات حالات نفسی نیست البته بلکه حالات پولس مقدس‌است .

ودرآیهٔ ۱۰ ازباب هفتم ازرسالهٔ اول باهل قرنتس چنین تحریر نموده‌است: اما منکوحات راحکم می کنم ونه من بلکه خداوندکه زن ازشوهر خود جدانشود.

ودرآیهٔ ۲۵ اما دربارهٔ باکره‌ها حکمی ازخداوند ندارم‌لیکن چون‌ازخداوند رحمت یافته‌ام که امین باشم رأی می‌دهم الخ .

و درباب شانزدهم ازکتاب اعمال درآیهٔ ۶ باین‌نحو تحریر کردیده است :
وچون ازفریجیه ودیار غلاطیه عبور کردند و روح‌القدس ایشانرا منع نمود از رسانیدن کلام باسیه .
و درآیهٔ ۷ باین نحو مسطور شده است : پس بمیسیا آمده سعی نمودندکه بطینیا بروند لیکن روح ایشانرا اجازت نداد پس حواریـون از برای امور ایشان دو اصل بود یکی عقل دوم الهام پس بالنظر باول در امور عامه حکم می‌کردند و بالنظر به‌ثانی درامرملت‌مسیحیت فلذلك حواریون‌بغلط می‌افتادند درامور خانه‌های خودشان و اراده‌های خودشان مانند سایر مردم چنانچه درآیهٔ ۳ و ۵ ازباب بیست و سوم ازکتاب اعمال مرقوم گردیده است .[1]
و درآیهٔ ۲۴ و ۲۸ ازباب پانزدهم از رساله برومیان .
ودر آیهٔ ۵ و ۶ و ۸ ازباب ۱۶ از رسالهٔ اول بقرناتیان .
ودر آیهٔ ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ ازباب ۱۱ از رسالهٔ دوم بقرناتیان.
کلام واتسن تمام شد که از رسالهٔ الهام نقل کرده است .
و در مجلد نوزدهم از انسائی کلوپید پاریس در بیان حال داکتربنسن باین نحو رقم گردیده است: بدرستی بیان بنسن درامر الهام در بادی نظر سهل است و لیکن قریب القیاس و عدیم النظیر ومثل درامتحانست انتهی .

دلیل دهم :

عهدین ازنظر باسوبر و لیفـان

آنکه باسوبر ولیفان گفته‌اند روح‌القدسی که انجیلیون وحواریون‌که بتعلیم واعانت او تحریر نمودند لسان معینی‌را ازبرای ایشان تعیین نکرد بلکه‌فقط مضامین را درقلوب ایشان القاءنمود وایشانرا حفظ‌نمود ازوقوع درغلط وهرکدام ازینها را

[1] ۱- پولس گفت ای برادران ندانستم....

مخیر نمود که آنچه را در دل داشت برحسب عبارات و محاورات مطالب را ادا نماید وما چنانچه فرق می‌یابیم درمحاورات این مقدسین یعنی مؤلفین عهد عتیق در کتابهای ایشان برحسب امزجه‌ولیاقت ایشان پس‌همچنین هرکسی‌مهارتی داشته‌باشد باصل لسان عهد جدیدفرق وتفاوتی می‌یابد درمحاورات متی ولوقا وپولس‌ویوحنا.

واگر روح القدس عبارات را درقلوب اراکله القاء نموده بود البته این امر یافت نمی‌شد بلکه دراین حال محاورات جمیع کتب مقدسه به‌یك میزان و اندازه می‌شد علاوه براین بعضی از حالات محتاج بالهام نمی‌باشند .

مثلاً زمانی‌که چیزی را بنویسند که بچشم خود دیده‌اند و یا از شاهد معتبر شنیده‌اند دراین قسم محتاج بالهام نمی‌باشند .

وزمانی‌که لوقا اراده کرد که انجیل خودرا بنویسد همانطوریکه شنیده‌بود ازکسانی‌که بچشم خود دیده بودند اشیارانوشت وچون واقف بود چنین‌مصلحت دیدکه‌آن اشیاءرا ابلاغ‌نماید بکسانی‌که بعدخواهندآمد چنانچه‌خودگوید ومصنفی که خبر این اشیا را از روح القدس داشته باشد موافق جریان عـادت می‌گوید این اشیاء را من بیان کردم همانطوری‌که روح القدس مرا تعلیم داد .

و ایمان پولس مقدس اگر چه عجیب و از جانب خداست معهذا از برای لوقا ضرورتی نیست دربیان خود بغیراز شهادت پولس و شهادت رفقای او ولذلك اندك فرقی دارد لیکن تناقض دراین امر نمیباشد کلام باسور ولیفان تمام شد .

مخفی نماند که این دو نفر از مشاهیر و علمـای عظام مسیحیت می‌باشد و کتاب ایشان نیز در غایت اعتبار است بنابر تصریح هورن و واتسن .

دلیل یازدهم :

تورات از نظر جرمنیان

آنکه هورن محقق مفسر در صفحهٔ ۷۹۸ از مجلد دوم از تفسیر خود گفت

اکهارن از علمـای جرمنیه می‌باشد که ایشان معترف نیستند بالهامی بودن جناب موسی وبعد در صفحهٔ ۸۱۸ گوید که شلزوداتهه و روزن ملرو داکتر جدس گفتند که الهام بموسی نشد بلکه پنج کتاب خودرا جمع کرد از روایات مشهوره در آن عهد و این رأی الآن درمیان علمای جرمن بانتشار بلیغ منتشر گردیده است .

و نیز او گفت که یوسیبیس و همچنین بعضی از محققین کبار که بعد از او بودند گفته‌اند که موسی سفر تکوین را در وقتی که گوسفند چرانی می‌نمود درمدین درخانهٔ پدر زنش نوشت .

مؤلف این کتاب غفرالله له‌گوید: زمانی که موسی علیه‌السلام سفر تکوین را قبل ازنبوت نوشت پس این سفر در نزد این محققین عظام الهامی نخواهد بود بلکه از روایات مشهوره در آنزمان مؤلف و مجموع گردیده زیرا زمانی که تمامی تحریرات نبی بعدازنبوت الهامی نباشند چنانچه‌هورن‌محقق وغیرآن‌اعتراف نموده‌اند پس چگونه تحریراتی که قبل‌از نبوت نوشته شده‌اند الهامی خواهند بود .

و وارد کاتلك در صفحهٔ ۳۸ ازکتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۱ چنین رقم نموده است که: لوطر در صفحهٔ ۴۰ و ۴۱ از مجلد سوم ازکتاب خود گوید که : از موسی نمی‌شنویم و نظر بسوی او نمی‌کنیـم چرا که از برای یهود بود فقط و علاقه در چیزی باما ندارد .

و در کتاب دیگر گفت که ما موسی و تورات اورا تسلیم نداریم چراکه او دشمن عیسی بوده است! بعد گفت بدرستی که موسی استاد جلادین است! بعدگفت که احکام‌عشره[1] با مسیحیین علاقه ندارند! وبعد گفت این احکام عشره اخراج شوند تا هربدعت زایل شود چرا که احکام عشر منبع جمیع بدعتها می‌باشند!

واسلیبیس که شاگرد لوطر است گفت که احکام عشره درکنایس تعلیم داده نشوند و فرقهٔ انتیومنیس ازین شخص بیرون آمدند و عقیدهٔ ایشان بود که تورات لایق این نیست که اعتقاد شود که کلام الهی است و می‌گفتند اگر کسی زانی وفاجر

۱ــ احکام عشرهٔ یهودیت را در پاورقی صفحه ۹۳ جزء اول مطالعه فرمائید .

ومرتکب گناه دیگر باشد پس در سبیل نجاتست البته اگرچه غرق در معصیت باشد وچنین شخص مؤمن است و در سرور دائم می‌باشد و کسانی که اوقات خود را صرف می‌نمایند دراین احکام عشره علاقهٔ ایشان با شیطانست انتهی .

مسود این اوراق گوید : نظروتأمل کنید در اقوال این‌امام فرقهٔ پروتستنت و شاگرد ارشد او که چه‌گفته‌اند درحق موسی علیه‌السلام و تورات آنجناب پس زمانیکه موسی عدوّ عیسی علیه‌السلام باشد واستاد جلادین باشد و نبوت او مختص بیهود باشد فقط وتورات هم کلام خدا نباشد وموسی و تورات واحکام عشره علاقه با مسیحین نداشته باشند واین احکام عشره قابل اخراج ومنبع ومنشأ جمیع بدعتها باشند و کسانی که باین‌احکام‌عشره متمسك‌می‌شوند علاقهٔایشان باشیطان‌باشد لازم‌میآید که تابعین این‌امام یعنی‌لوطراولاً منکرموسی‌وتورات‌باشند. شرك‌بخداوعبادت‌اوثان ومتابعت‌شیطان وعدم‌تعظیم والدین وایذاء وآزارهمسایه وسرقت ودزدی وزنا وقتل وشهادت دروغ ثانیاً ازارکان‌ملت پروتستانیها باشند چراکه‌خلاف احکام‌عشره که‌منبع جمیع بدعتهامیباشنداشیاءمذکوره‌هستندپس‌ارکان‌ملت‌پروتستانیهااشیاءآتیه‌خواهندبود

اول : شرك بخدا .

دوم : ستایش صورکه بت‌پرستی است .

سیم : اهانت پدر ومادر .

چهارم : ایذاء وآزار همسایه .

پنجم : دزدی .

ششم : زنا .

هفتم : قتل بناحق .

هشتم : شهادت دروغ .

نهم : عدم تعظیم سبت .

دهم : میل به‌زن ومال همسایه .

پس آفرین بردین‌ومذهبی که اساس‌او‌اشیاء مذکوره‌باشند وبعضی ازلوطریها

باین حقیر فقیر گفته‌اند که موسی در نزد ما پیغمبـر نیست بلکه مرد عاقل و مدون قوانین بود و بعضی دیگر ازین فرقه گفته‌اند که موسی درنزد ما دزد وراهزن بود.

پس حقیر گفتم ازخدا بترسید گفت چرا ازخدا بترسیم؟ و حال آنکه عیسی علیه‌السلام فرمود : جمیـع کسانیکه پیش از من آمدند دزد و راهزن بوده‌اند و کوسفندان سخنان ایشانرا نشنیدند چنانچه در آیهٔ ۸ از بابِ دهم از انجیل یوحنا بصراحت تمام مرقوم گردیده است پس جنـاب عیسی بقول خود « جمیع کسانیکه پیش ازمن آمدند» اشاره می‌فرماید بجناب موسی وغیرآن از انبیاء بنی‌اسرائیل .

مؤلف حقیر گوید : لعل مستمسك امام فرقه مذکوره و شاگرد ارشد او در مذمت موسی و تورات آنجناب همین قول باشد .

و نیز گوئیم این قول خیلی عجیب است از جانب عیسی علیه السلام نسبت دزد و راهزنی بجمیع پیغمیران یعنی چه ؟! واین قول بخلاف آن اقوالیست که از عیسی علیه‌السلام صادرگردیده است درتصدیق جناب‌موسی وسایرانبیاء بنی‌اسرائیل بدیهی است که جناب عیسی بری از امثـال این کلماتست بلکه این نیست مگر از موضوعات اهل تثلیت .

اینهم یك دلیلـی است که جناب عیسی علیه السلام از این اناجیـل خبر ندارد .

دلیل دوازدهم :

رسـالهٔ یعقوب ازنظر لوطر

امام فرقهٔ پروتستنت لوطر در حق رسالهٔ یعقـوب گوید که این رساله کلاً یعنی این رساله محل اعتنا و اعتبار نیست ویعقوب حواری درباب پنجم ازین‌رساله امرکرده وگفته است وهرگاه‌کسی از شما بیمار باشدکشیشان کلیسا را طلب‌کند تا برایش دعا نمایند و اورا بنام خداوند بروغن تدهین‌کنند پس امام مذکور درمجلد دوم ازکتاب خود بر یعقوب بدین نحو اعتراض نموده و گفته است که این رساله

اگر از یعقوب باشد درجواب گوئیم حواری نمیتواند حکم شرعی از جانب خود معین نماید چرا که این‌منصب از برای عیسی علیه‌السلام بود فقط کلام امام اول‌فرقهٔ پروتستنت تمام شد .

پس رسالهٔ یعقوب درنزد پیشوای مذکور الهامی نمی‌باشد وهمچنین احکامی که ازجانب سایر حواریین معین شده‌اند الهامی نیستند واگرنه قول‌او این‌منصب از برای عیسی‌بود فقط بی‌معنی‌ولغو خواهد بود پس‌تمامی احکامیکه ازجانب‌حواریین و پولس معین شده درنزد این امام ازقبیل اضغاث احلام خواهد بود .

پس گوئیم حوارئین و پولس میدانستند که تعیین احکام منصب ایشان نیست یا نه؟ اگر میدانستند با وجود این تعیین احکام نمودندکفر ایشان لازم میآید چرا که تصرف دراحکام خدا من‌غیرحق موجب‌کفر است واگر نمیدانستند پس‌جاهل‌وعوام بوده‌اند و لوطر اعلم از ایشان بوده است که ملتفت مسئله گردیده و ایشان ملتفت نشده‌اند .

و لیکن‌گوئیم الحق والانصاف دراین‌مسئله حق با لوطر است چراکه وصی حافظ احکام است نه واضع احکام فعلیهذا تمامی احکامیکه در رسائل حوارئین معین شده‌اند مردودند یقیناً بخصوص درصورت مخالفت با فرمایشات جناب عیسی و موسی و سایر انبیاء بنی‌اسرائیل بنابراین در عهد جدید چیزی باقی نخواهد ماند .

ووارد کاتلك درصفحهٔ۳۷ ازکتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۱ گوید که پومرن که ازعلمای عظام از فرقهٔ پروتستنت و شاگرد لوطر میباشد گویدکه یعقوب رسالهٔ خود را در واهیات تمام میکند بطوری ازکتب نقل میکنند امکان ندارد که در او روح القدس باشد پس این رساله ازکتب الهامیه شمرده نشود .

و وایتس تهیودورش از علمای پروتستنت‌که واعظ بود در نرم‌برك گوید که ما عمداً ترك‌کرده‌ایم مشاهدات یوحنا ورسالهٔ یعقوب را ورسالهٔ یعقوب قابل‌ملامت نیست دربعضی‌مواضع‌که اعمال برایمان زیادتی‌میکند بلکه مسائل ومطالب متناقضه در این رساله پیدا میشود .

و میکدی برجن سنتیورستس گفت که رسالهٔ یعقوب منفرد می‌شود ازمسائل حوارین در مواضعی که گوید نجات موقوف برایمان نیست فقط بلکه موقوف براعمال نیز می‌باشد و درموضع دیگر گوید که تورات قانون خوبیست انتهی.

پس معلوم شدکه این اعلام نیز رسالهٔ یعقوب راما نند امام خود الهامی نمیداند.

دلیل سیزدهم :

انجیل درنظر کلیمیش

آنکه کلیمیش گوید : متی و مرقس تخالف می‌نمایند در تحریر و زمانی که اتفاق نمایند قول ایشان ترجیح دارد برقول لوقا .

پس گوئیم ازین تقریر دو امر معلوم میگردد .

اول : آنکه در تحریرات متی و مرقس در بعضی مواضع اختلاف معنوی یافت می‌شود چرا که اتفاق لفظیَ در هیچ قصه از قصه‌های ایشان یافت نمی‌شود .

دوم : آنکه این سه‌انجیل الهامی نیستند یقیناً والا ترجیح قول متی ومرقس برلوقا معنی ندارد .

دلیل چهاردهم :

رستاخیز درنظر حواریون

محقق پیلی کتابی تصنیف کرده است در اسناد و ایشان از معتبرین علمای فرقهٔ پرتستنت می‌باشد و کتاب ایشان در سنه ۱۸۵۰ بطبع رسیده است و در صفحهٔ ۳۲۳ ازنسخهٔ مطبوعهٔ سنه مذکوره باین نحو رقم نموده است: غلط دوم که منتسب گردیده است بقدمای مسیحیت اینکه ایشان قیامت را نزدیك می‌دانستند (یعنی در زمان حوارین) ومن قبل‌ازاعتراض نظیردیگر تقدیم‌مینمایم وآن این‌است که رب ما در حق یوحنا بپطرس فرمود می‌خواهم که این‌بماند تا من‌بیایم واین‌قول

را بخلاف مراد فهمیدند که یوحنا نمیمیرد .

بس فیمابین اخوه شایع و ذایع گردید .

پس نظر کنید هرگاه این قول پس‌از اینکه رأی عام شده بود بما می‌رسید و سببی که منشأ این غلط بود مفقـود شده بود وکسـی امروز مستعد میشد بردّ ملت مسیحیت و این غلط را مستمسك خود قرار می‌داد واین امر بملاحظهٔ خبری که بما رسیده بود در غایت اعتساف بود .

وکسانی که میگویند جزم حاصل می‌شود از انجیـل که حوارین و قدمای مسیحیه وقوع قیامت‌را در زمان خود می‌دانستند پس ایشان باید تصور نمایند آن چیزی راکه ماگفتیم دراین غلط قدیم قلیل البقاء واین غلط مانع‌شد ایشان را یعنی اراکله و قدمای مسیحیت را ازحیله وتذویر و خدعه لیکن الان سؤالی وارد میشود و آن اینست :

زمانی که تسلیم نمائیم که برای اراکله قابل سهوونسیان بود پس چگونه می‌شود اعتماد کرد براموِر صادره از ایشان؟ درجواب این سائل از جـانب حامی ملت مسیحیت در مقابل منکرین همین قدر کافیسـت که شهادت حوارین مطلوب منست غرض وکاری با رأی ایشان ندارم که قابل سهوونسیان می‌باشند یا نه واینکه اصل مطلب ازجانب نتیجه مأمون از سهوونسیان است .

لیکن لابد است که دراین جواب دو امر نیز ملاحظه شود تا اینکه خوف و ترس بالکلی زایل شود .

اول : آنکه شخص بداند مقصود از ارسال حوارین چه بوده است ؟

و ثابت و محقق گردیده است از اظهار ایشان ازامریکه اجنبی از دین و یا اینکه مختلط بدین‌گردیده است اتفاقاً و ما محتاج نیستیم که تکلم نمائیم دراشیائی که اجنبی از دین بوده‌انـد صراحتاً و لیکن در اشیائیکه مختلط بدیـن گردیده‌اند اتفاقاً قول مختصری می‌گوئیم ازاشیاء اجنبیه مسلط شدند کسانی که می‌فهمیدندکه این رأی غلط عموم پیداکرده بود در آن‌زمان پس مؤلفین اناجیل ویهودی‌هائی که

درآنزمان بودند دراین غلط واقع گردیدند پس لابد است از برای او که این امر را قبول نماید و خوفی هم نیست در این صدق ملت مسیحیه چرا که این مسئله از مسائلی نبود که عیسی علیه‌السلام آورده باشد بلکه اتفاقاً باقوال مسیحیه مختلط گردید بسبب بودن آن‌رأی عام درآن مملکت و درآنزمان و اصلاح رأی مردم در تأثیر ارواح جزوی از رسالت نمی‌باشد و هیچ وجه علاقه با شهادت ندارد .

دوم : آنکه فرق بگذارد فیمابین مسائل حوارین و ایشان پس مسائل حوارین الهامی است لیکن ایشان دراقوال خود ازبرای توضیح و تقویت ادله و مناسبات را ایراد می‌نماید .

مثلاً این مسئله: هرگاه کسی نصرانی شود ازغیر یهود واجب نیست بر او اطاعت شرع موسویهٔ الهامیه که تصدیق آن با معجزات ثابت و محقق گردیده‌است و پولس چون این مطلب را ذکر می‌نماید اشیاء کثیره در تأیید آن بیان می‌کند پس اصل مسئله واجب التسلیم لیکن ضرورتی ازبرای ما نیست که ازآنان حمایت نمائیم و صحیح بدانیم جمیع ادله و تشبیهات حوارین را و این قول در مواضع دیگر نیز معتبر است .

و این امر بتحقیق قوی در نزد من تحقق گردیده که ربانیین زمانی که اتفاق نمایند برامری پس‌نتیجه‌ای که ازمقدمات ایشان حاصل‌می‌شود واجب‌التسلیم میباشد لیکن برما واجب نیست که جمیع مقدمات را شرح و قبول نمائیم مگر زمانی که اعتراف بمقدمات نمایند مانند اعتراف ایشان به نتیجه ترجمهٔ کلام محقق پیلی تمام شد .

پس گوئیم ازکلام این تحقق چهار امر مستفاد میشود .

امر اول : اینکه اعتقاد حوارین و قدمای مسیحیه این بوده که قیامت در عهد و زمان ایشان برپا خواهد شد واینکه یوحنا مرید محبوب نخواهد مرد تا قیام قیامت پس عرض می‌نمائیم که این نسبت به‌حوارین و قدمای مسیحیه صحیح و صدق‌است بدون تردد دو شبهه معتقد ایشان همین بوده است چنانچه دربیان اغلاط

در قسم اول از فصل سوم گذشت که اقوال ایشان صریح بود در اینکه قیامت در عهد ایشان قیام خواهد نمود و مفسر بارنس در شــرح باب بیست و یکم از انجیل یوحنا باین نحو رقم نموده است که این غلط از الفاظ مسیح ناشی شد که آن الفاظ را بسهولت و آسانی غلط فهمیدند و این امر مؤکد شد که یوحنا بعداز حواریین نیز در قید حیات ماند انتهی .

و جامعین تفسیر هنری و اسکات گویند که مراد مسیــح ازین قول انتقام از یهود بود لیکن حواریین غلط فهمیدند و بخطا رفتند که یوحنا تا قیام قیامت زنده خواهد مانده ویا اینکه حیاً ببهشت خواهد رفت .

بعدگفته‌اند «یعنی‌جامعین تفسیر مذکور» که ازهمین‌جا تعلیم گرفته وبیاموزید که روایت انسان بدون تحقیق می‌شود و اینکه بنای ایمان بروایت انسان حق است چرا که این روایت از حواریین بود و برای عام درمیان اخوه منتشر بود براوج و انتشار تام و مع‌ذلك از روایات کاذبه بود پس الآن اعتماد بروایت غیر مکتوبه در منتهای درجهٔ قلب می‌باشد و این تفسیر روایتی بود و قول جدید از اقوال عیسی نبود مع‌ذلك غلط بود پس اعتماد بروایت لسانیه نشاید انتهی .

بعد در حاشیه گفته‌اند که حواریین الفاظ راغلط میفهمیده‌اند چنانچه انجیل تصریح نموده است چراکه ایشان خیال میکردندکه آمدن رب ازبرای عدل است فقط انتهی .

پس بنابرتقریراین‌مفسرشبهه‌نیست دراینکه غلط فهمیده‌بودند تمامی‌حواریین وقدمای‌مسیحیت درغلط وخطا بودند چراکه اعتقادشان درآمدن وقیام قیامت مانند اعتقادشان بودکه یوحنا نخواهد مرد تا قیام قیامت پس اقوال ایشان در قیام قیامت در عهد ایشان محمول برظاهر خواهد بود وغلط است وتأویل درآن اقوال مذموم است یقیناً و توجیه آن اقوال توجیه بما لایرضی صاحبه می‌باشــد پس زمانی‌که غلط شد الهامی نخواهد بود بدون شبهه .

امر دوم : آنکه پیلی تسلیم نمود که معاملاتی‌که اجنبی از دین است ویا

مختلط بامر دین گردیده است اتفاقاً از وقوع غلط درآن نقصانی برملت مسیحیه لازم نمیآید .

امر سیم : آنکه از وقوع غلط در ادلهٔ حواریین و تشبیهات ایشان نقصانی لازم نمیآید این امر نیز درنزد این محقق مسلم میباشد .

امر چهارم : آنکه تسلیم نمودکه تأثیر ارواح خبیثه واقعیت ندارد بلکه امر وهمی وغلط است و در واقع این‌غلط درکلام حواریین و عیسی یافت میشود چرا که درآن مملکت و درآنزمان رأی عام شده بود .

مؤلف این کتاب غفرالله له‌گوید : بعد از تسلیم امور اربعه نصف بیشتر از انجیل الهامی‌نخواهدبود وباقی‌میماند احکام ومسائل‌حواریین‌که بنابررأی‌این‌محقق الهامی میباشند و این رأی چون مخـالف رأی امام خود محقق است (یعنی‌لوطر) پس قابل‌اعتنا واعتماد نخواهدبود یقیناً چراکه رأی مأموم درمقابل رأی امام مردود و غیرمقبولست .

و درسابق دانستی‌که جناب لوطرگوید که حواری نمیتواند حکم شرعی از جانب خود معین نماید چرا که این منصب مختص بجناب مسیح علیه‌السلام است پس مسائل واحکام حواریین نیز الهامی نخواهند بود بنابرقول لوطر فعلیهذا کتب عهد جدید از اناجیل درمسائل هیچکدام الهامی وازجانب خدا نخواهد بود .

دلیل پانزدهم :
عهـد جدید و مطرانها

آنکه وارد کاتلك درکتاب خود المطبوع سنه۱۸۴۱ نقل نموده است اقوال معتبرین فرقهٔ پروتستنت واسامی‌کتب منقول عنها را نیز بیان‌کرده است وما در این موضع نه قول را از اقوال او نقل مینمائیم .

قول اول : آنکه زونکلیس و غیراو از فرقهٔ پروتستت گفته‌اند که رسائل

پولس هر کلام مندرج در آنها مقدس نمیباشد بلکه او در اشیاء معدوده بغلط و خطا واقع شده است :

قول دوم : آنکه مسترفلك منتسب غلط را به‌پطرس حواری مینماید وگوید جاهل بانجیل نیز بود .

قول سوم : آنکه داکترکود درکتاب مباحثه‌که واقع‌گردیده است فیمابین او وفادرکین گفته است که پطرس بعداز نزول روح‌القدس درایمان بغلط واقع‌شد.

قول چهارم : آنکه برنشس که جویل او را ملقب بفاضل و مرشـد نموده گفته است پطرس که رئیس الحواریین بود و بارنابا بغلط واقع شدند بعد از نزول روح‌القدس وهمچنین کلیسای اورشلیم .

قول پنجم : آنکه جان کالوین گفت که پطرس بدعت را افزود درکلیسا و حریت مسیحیت را بخوف انداخت وتوفیق مسیحی را هم دور انداخت .

قول ششم : آنکه میـکدی برجنس نسبت غلط را به حواریین داده است بخصوص به‌پولس .

قول هفتم : آنکه ؤیتیگرگفته است که تمامی کنایس بغلط واقع شدند بعد از عروج مسیح و نزول روح‌القدس نه عوام فقط بلکه خواص ایضاً بلکه حواریین نیز در دعوت غیراسرائیلی بملت مسیحیه وپطرس دررسوم نیز بغلط واقع‌شد واین اغلاط عظیمه بعداز نزول روح‌القدس از حواریین صادرگردیدند .

قول هشتم : آنکه‌زنکیس حال‌بعضی تابعین‌کالوین را باین‌نحو ذکر نموده است که ایشان‌گفته‌اندکه اگر پولس بجینو بیاید و موعظه‌کند درمقابل کالوین پس قول پولس را ترك نموده وقول کالوین را می‌شنویم .

قول نهم : آنکه لواتهروس ازبعضی علمای‌کبار از تابعین لوطر نقل‌نموده است که ایشان گویند امکان داردکه در مسئله پولس شك‌کنیم ولیکن درمسئله لوطر شك نخواهیم‌کرد .

وهمچنین درکتاب عقاید کنیسای اسپرك‌کلام وارد تمام‌شد بطریق ترجمه .

واین‌علمای مذکورین که از عظمای فرقه پروتستنت میباشند صریحاً اقرارواعتراف نموده‌اندکه تمامی کلمات مندرجه درعهد جدید الهامی نمیباشند و حوارین نیز در غلط وخطا بوده‌اند .

دلیل شانزدهم :
انجیـل اصـلی

آنکه فاضل نورتن کتابی در اسنـاد نوشته است و این کتاب دربلدۀ بوستن در سنه ۱۸۳۷ مطبوع گردیده است و در مجلد اول از این کتاب در دیباچه چنین تحریر نموده است :

که اکهارن درکتاب خودگفته است که درابتدای ملت‌مسیحیه دربیان احوال مسیح رسالۀ مختصری بود جایزاست که‌گفته شودکه انجیل اصلیة همان‌بود وغالب اینکه این‌انجیل تسویه شده‌بود (یعنی تألیف‌گردیده بود) ازبرای مریدینی که اقوال مسیح را بگوش نشنیده بودند و احوال او را بچشمهـای خود ندیده بودند و این انجیل بمنزلۀ قالب بود واحوال مسیحیه مرتباً در این انجیل مکتوب نبودند.

پس گوئیـم بنا برقول اکهارن آن انجیـل مخالف بود با این اناجیـل که رایجندالآن بامخالفت کثیره واین اناجیل بمنزلۀ قالب نیستند چنانچه‌آن انجیل‌بود چرا که این اناجیل را باصنعت و مشقت تحـریر نموده‌اند و دراین اناجیل بعضی اقوال مسیح را نوشته‌اند که در آن انجیل نبود وآن انجیل مدرك و مأخذ جمیع اناجیل بودکه رایج بودند در قرنین یعنی در دو قرن اول و انجیـل متی و لوقا و مرقس ایضاً (یعنی این سه انجیل ازهمان انجیلند مانند سایر اناجیل‌کاذبه‌که درقرن اول ودوم بودند) واین اناجیل ثلثه فایق‌آمدند براناجیل دیگر وآنها را رفع‌نمودند که این سه انجیل اگرچه نقصـان اصلی درآنها یافت میشود و لیکن بدست‌کسانی افتادندکه نقصان‌آنها را منجبر نمودند وتبری‌کردند ازسایراناجیل‌که مشتمل‌بودند براحوال مسیح‌که بعداز نبوت ظاهرشده بود مانند انجیل مارسیون و انجیل تیشن

وغیرهما. پس احوال دیگر را نیز باین اناجیل منضم نمودند مثل بیان نسب وحال ولادت وبلوغ.

و اینحال ظاهر میشود ازانجیلی که مشتهر بتذکره گردیده است وجستن از آن نقل کرده است واز انجیل سرن‌تهس.

و اگر مقابله نمائیم اجزائی راکه از آن اناجیل باقی مانده است ظاهر وآشکار میگردد که زیادت در این اناجیل تدریجاً واقع شده است مثلاً صوتی که از آسمان شنیده شد در اصل باین نحو بوده است:

توئی پسر من! امروز تو را تولید نمودم!

چنانچه جستن دردوموضع نقل نموده است وکلیمینس این فقره را ازانجیلی که حالش معلوم نیست باین نحو نقل کرده است:

توئی پسر حبیب من، من امروز ترا زائیدم و دراناجیل عامه باین نحو واقع گردیده است: تو پسرحبیب من هستی که ازتو خشنودم چنانچه درآیهٔ ۱۱ از باب اول از انجیل مرقس مرفوم گردیده است.

و انجیل ابیوتی بین‌العبارتین را باین‌نحو جمع نموده است:

تو پسر حبیب من هستی که ازتو خوشنودم ومن امروز تورا زائیدم چنانچه ابی‌فانس تصریح نموده است و متن اصلی با تاریخ مسیحی مختلط گردید بجهت همین زیادتی تدریجیه با الحاقات کثیره با اختلاطی که امتیاز ازمیان برداشته شد و هرکسی خواسته باشد پس تحصیل نماید اطمینان قلب خودرا بملاحظه حال تعمید یافتن مسیح از اناجیل مختلفه جمع شده است ونتیجه این اختلاط این‌شدکه صدق وکذب واحوال صادقه وحکایات کاذبه که جمع شد درروایات طویله وشکل قبیحی پیدا کرد و باختلاط شدیده مختلط گردید واین حکایات چنانچه ازدهنی بدهن دیگر منتقل گردید کریه و غیرمحقق شد بقدر انتقال.

پس از آن کلیسا درآخر قرن‌ثانی ویا ابتدای‌قرن ثالث خواست که محافظت نماید انجیل صادق را و تبلیغ نماید بامم‌آتیه حال صحیح را برحسب قدرت و

استطاعت خود پس ازمیان اناجیلی که درآنزمان رائج بودند این چهار انجیل را اختیارکرد چراکه دید اینها معتبر وکامل هستند بالنسبه باناجیل دیگر و اشاره یافت نمی‌شود بانجیل متی ومرقس ولوقا پیش ازآخر قرن ثانی و ابتدای قرن ثالث.

پس ازآن کسیکه اول این انجیل را ذکر کرد در سنه ۲۰۰ تخمیناً اریتیوس بود وبعضی دلایل ایراد نمود برعدد اینها.

پس ازآن دراین باب باجتهاد عظیمی اجتهاد نمود کلیمینس اسکندریانوس درسنه ۲۱۶ واظهارکردکه این اناجیل اربعه واجب التسلیمند.

پس ازاین تقریرات ظاهروآشکارگردید که کلیسا درآخر قرن‌ثانی جد وجهد کرد دراینکه عموم مسیحیت این اناجیل اربعه را قبول نمایندکه ازپیش بوده‌اند و اگرچه درجمیع حالات باین نحو نبوده‌اند وخواست که مردم اناجیلی که‌غیرازاینها بودند ترك نمایند و اناجیل اربعه را قبول نمایند.

وهرگاه کلیسا مجرد مینمود انجیل اصلی را که از برای واعظین سابقین حاصل بود از برای تصدیق وعظ ایشان از الحاقات و منضم مینمود آن انجیل را بانجیل یوحنا امم آتیه کمال تشکررا ازایشان داشتند.

لیکن این امر ازبرای اهل‌کلیسا امکان نداشت چرا که هیچ نسخه خالی از الحاق نبود و اسبابی که موجب معرفت اصل ازالحاق باشد در غایت قلّت بود.

وبعد اکهارن درحاشیه‌گفته است که بسیاری ازقدما شاك بودند براجزاءِ کثیره ازین‌اناجیل ما ونتوانستند امررا فیصل‌بدهند بعد اکهارن‌گفت که تحریف دراینزمان امکان ندارد بجهت وجود صنعت طبع لیکن حال زمان سابق که این صنعت در آن اختراع نشده بود مخالف اینزمان بود چرا که یك نسخه مملوك یك‌کس بود واین امر یعنی تحریف در آن ممکن بود پس زمانیکه ازآن نسخه نسخهای متعدده نقل میشد محقق نمیگردیدکه این‌نسخه مشتمل بر کلام مصنف فقط میباشد ویانه. پس بجهت عدم علم بالحاق آن منقولات منتشرمیگردید وبسیاری ازنسخهای مکتوبه در ازمنهٔ متوسط الآن ایضاً موجودند وموافقند درعبارات الحاقیه ویا ناقصه و بسیاری

از مرشدین را می‌بینیم که بشکایت عظیمه شکایت مینمایند که کاتبان وصاحبان نسخه مصنفات را تحریف کردند بعداز مدت قلیله ازتصنیف و رسائل دیو نیسش را پیش‌از انتشار منقولات تحریف کردند.

وچنانچه شکایت مینمایند (یعنی‌مرشدین) که تلامذه شیطان نجاسات‌را در آنها داخل کردند وبعضی اشیاء را ازجانب خود علاوه کردند پس بنابراین شهادت کتب مقدسه محفوظ نماندند.

واگر عادت اهل آنزمان تحریف نبود مصنفین آنزمان در آخر کتابهای خود لعن وسوگندهای عظیمه را نمی‌نوشتند که احدی کلام ایشان را تحریف ننماید.

و این امر (یعنی تحریف) بالنسبه بتاریخ عیسی علیه‌السلام نیز البته واقع گردید والا سلسوس[1] اعتراض نمیکرد که مسیحیین سه ویاچهارمرتبه بل‌ازیداناجیل خودرا تبدیل‌نمودند و الاازبرای چه بعضی ازفقرات جمع‌شدند دربعضی ازاناجیل که مشتمل بودند بربعضی احوال مسیحیه و متفرق در اناجیل مختلفه مثل اجتماعی که در انجیل ابیونی است که جمیع حالات اصطباغ مسیح جمعند درانجیل ابیونی ومتفرقند در اناجیل ثلثه اولی ودر تذکره که جنسین ازآن نقل کرده‌است کما صرح به ابی‌فانس.

وبعد اکهارن در موضع دیگر گفته است بدرستی مردمانیکه قابلیت واستعداد تحقیق را نداشته‌اند ازوقت ظهور این اناجیل بزیاده ونقصان اشتغال ورزیدند ولفظ را بمرادف‌آن تبدیل نمودند وجای تعجب هم نیست چراکه مردم از وقت وجود تاریخ عیسویه عادتشان بودکه عبارات وعظ وحالات مسیحیه راکه درنزدایشان‌بود برحسب علم خود تبدیل مینمودند.

وآن قانونی که اهل‌طبقهٔ اولی جاری کردند درطبقهٔثانیه وثالثه هم جاری‌بود واین عادت درقرن ثانی مشهور بود بحیثی‌که مخالف دین مسیح نیز واقف بود بر این عادت (یعنی عادت‌تحریف) واعتراض‌مینمود سلسوس برمسیحیین که ایشان سه

۱ـ «Celesus» درپاورقی صفحه ۴۰۵ جزء اول معرفی شده است.

و یا چهارمرتبه بل ازید اناجیل‌را تبدیل نمودند بحیثی که مضامین آنها هم‌تغییر یافت.

و کلیمینس ایضاً درآخرقرن‌ثانی ذکر نموده است که مردم‌اناجیل‌را تحریف مینمودند و نسبت بهمان‌تحریف‌میدادندآنچه‌راکه واقع گردیده‌است در آیهٔ ۱۱ ازباب پنجم ازانجیل‌متی که این‌فقره تبدیل یافته است ازبرای‌ایشان‌است ملکوت‌سموات[1].

و دربعضی از نسخه‌ها این فقره موضعی پیدا خواهندکرد که درآنجا ملامت کرده نشوند کلام اکهارن تمام شد بنا برنقل نورتن.

پس نورتن بعداز نقل اقوال اکهارن گفته است: کسی چنان گمان نکند که این رأی فقط اکهارن میباشد چرا که هیچ‌کتابی مقبول نگردیده است در جرمن بقبولی زاید ازکتاب اکهارن و رأی بسیاری ازعلمای متأخرین از جرمن با رأی او موافقت دارد در امر اناجیل وهمچنین دراموری که ازآنها الزام لازم میآید برصدق اناجیل انتهی.

مؤلف این‌کتاب‌گوید: چون نورتن از حامیان انجیل میباشد لهذا کلام اکهارن را بعداز نقل بنا برزعم خود رد نموده‌است لیکن دلیل معتدبه نیاورده است کمالا یخفی علی من نظر الیه ومع‌ذلك خود نورتن نیز اقراراواعتراف نموده‌است که هفت موضع ازین اناجیل محرف والحاقی میباشند وازکلام ارباب‌اناجیل‌نیستند بدین ترتیب:

اول: تصریح نموده است درصفحه ۵۳ ازکتاب خودکه دو باب اول از انجیل متی ازتصنیفات متی نمیباشد.

دوم: و درصفحه ۶۳ قصهٔ یهودای اسخریوطی که در باب بیست و هفتم از انجیل متی ازآیهٔ ۳ الی آیهٔ ۱۰ مذکورگردیده است‌کاذبه والحاقیه میباشد.

سیم: وهمچنین‌آیه ۵۲ و ۵۳[2] ازباب مذکور ازملحقاتند.

۱ـ نسخه‌های جدید «ملکوت‌آسمان ازآن ایشان است».

۲ـ وقبرها کشاده‌شد وبسیاری ازبدنهای مقدسین که‌آرامیده‌بودند برخاستند. وبعدازبرخاستن وی (عیسی) ازقبور برآمده بشهرمقدس رفتند وبربسیاری ظاهر شدند.

چهارم : در صفحهٔ ۷۰ : بدرستی که دوازده آیه از نهم الی بیستم از باب شانزدهم از انجیل مرقس از ملحقات میباشند[۱] .

پنجم : در صفحهٔ ۷۹ : آیهٔ ۴۳ و ۴۴ از انجیل لوقا از ملحقاتند .

ششم : درصفحهٔ ۸۴ . اینعبارت حرکت آبرا منتظر بودند زیراکه ملك نازل میشد آب را در حوض حرکت میداد هرکس بعد از حرکت آب اول نازل میشد شفا می‌یافت از هر مرضی که داشت .

در آیهٔ ۳ و ۴ : از باب پنجم از انجیل یوحنا الحاقیست .

هفتم : درصفحهٔ ۸۸ : بدرستی که آیهٔ ۲۴ و۲۵ ازباب ۲۱ ازانجیل یوحنا[۲] الحاقی هستند .

پس اینمواضع سبعه در نزد فاضل نورتن الحاقی میباشند و الهامی نیستند یقیناً و درصفحهٔ ۶۱ گفته است بتحقیق که مختلط گردیده است کذب روایات با بیان معجزاتیکه لوقا نقل کرده است و کاتب منضم نموده است کذب را بصدق بطریق مبالغهٔ شاعریه لیکن تمیز صدق ازکذب در اینزمان مشکل است انتهی .

پس بیان مختلط باکذب و مبالغهٔ شاعریه چگونه الهامی خواهد بود ؟ !

مولف این کتابمستطاب اعزه‌الله تعالی گوید : ازکلام اکهارن که مختار جمع کثیری از متأخرین علمای جرمن میباشد چهار فائده مستفاد میشود .

فائده اول : آنکه انجیل اصلی مفقودگردیده وهذا هوالحق وعین‌الانصاف.

فائده دوم : آنکه در این اناجیل روایات صادقه وکاذبه یافت میشوند .

فائده سیم : آنکه تحریفات نیز در این‌اناجیل واقع‌گردیده است وسلسوس

۱ــ در این دوازده آیه‌که آخرین قسمت از انجیل مرقس است ، می‌گوید عیسی به یازده حواری ظاهرشد وآنهارا به بی‌ایمانی‌مذمت نمود و گفت بروید بهمه جهانیان بگوئید هرکس بمن ایمان آورد و تعمید یابد از تمام گزندها در امان خواهد بود .

۲ــ و این شاگردیست‌که باین چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم‌که شهادت او راست است و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آوردکه اگر فرداً فرداً نوشته شودگمان ندارم که جهان هم‌گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد .

که ازعلمای بت‌پرستان میباشد درقرن دوم ازقرون مسیحیت فریاد میزد که مسیحیین سه و یا چهار مرتبه بلکه زیادتر اناجیل خود را تبدیل نمودند وازین تبدیل‌مضامین آنها نیز تبدیل یافت .

فائده چهارم : آنکه اشاره یافت نمیشود براین اناجیل پیش از آخر قرن دوم و ابتدای قرن سیم یعنی تا دویست سال بعد از مسیح این اناجیل نبودند والا اشاره باینها یافت میشد درکتب قدما و در آخر قرن دوم و یا ابتدای قرن سیم این اناجیل پیدا شدند وقریب برأی ایشانست درفائده اول رأی‌لکلرك وکوپ ومیکایلس و لسنك وینمیر و مارش که ایشان گفته‌اند : لعل متی ومرقس ولوقا صحیفهٔ واحده بود در نزد ایشان در لسان عبری و احوال مسیحیت در آن مکتوب بود پس ثلثه از آن نقل‌کردند متی بسیار نقل‌کرد و مرقس و لوقاکم .

هذا ماصرح به هورن درصفحهٔ ۲۹۵ از مجلد چهارم از تفسیر خودالمطبوع سنة ۱۸۲۲ از میلاد لیکن هورن راضی بقول این فضلا نگردیده است وعدم رضای او ضرر ندارد .

دلیل هفدهم :
گردآورندهٔ تورات

آنکه جمهور اهل‌کتاب گویند که دو سفر ازاخبار ایام ازتصنیفات عزراست با اعانت حکی وزکریا علیهماالسلام پس این دو سفر در حقیقت ازتصنیفات انبیاء ثلثه میباشند و بغلط و خطا واقع شدند در سفر اول از اخبار ایام .

علمای فریقین از اهل‌کتاب از یهود و نصاری گویند علت غلط و خطا عدم تمییز مصنف بود پدر را ازپسر (یعنی ابن‌الابن را در جای ابن نوشت وبالعکس) و نیزگویند عزرائیکه مصنف این سفر است علم نداشت که بعضی از آنها ابن‌اند و برخی ابن‌الابن و اوراق نسبی که از برای او حاصل گردید و از آنها نقل نمود ناقص بودند و تمییز از برای او حاصل نشد فیمابین صحیح و غلط چنانچه در

مبحث اول از باب دوم مفصلاً و مدللاً خواهد آمد انشاءالله تعالی .

پس معلوم و محقق گردیده که انبیای ثلثه این کتاب را بالهام ننوشته‌اند والا اعتماد باوراق ناقصه نمی‌کردند و بغلط وخطا واقع نمی‌گردیدند وازشخص الهامی غلط صادر نمی‌شود :

واهل کتاب فرقی نمی‌گذارند فیمابین این کتاب و سایر کتابها بلکه همه‌را بیك میزان می‌دانند .

پس معلوم و مشخص گردید که انبیا چنانچه معصوم نیستند ازگناه در نزد اهل کتاب فکذلك معصوم نیستند در تحریر وحی و الهام .

پس‌از اطلاع بحقیقت این‌مطالب کسی نمی‌تواند ادعا نمایدکه تمامی اقوال و احوال مندرجه دراین کتب الهامی و الهی می‌باشند مگر اینکه از زمرۀ مجانین باشد وقوۀ ممیزه بین‌الحق و الباطل نداشته باشد .

الحاصل مفهوم از کلمات مرقومه دراین فصل چند امریست .

امر اول : آنکه تمامی احوال و اقوال مندرجه در این کتب الهامی نمی‌باشند یقیناً .

امر دوم : آنکه انجیل اصلی مفقودگردیده واین اناجیل اصلیه نمی‌باشند .

امر سیم : آنکه این اناجیل تا آخر قرن دوم ویا ابتدای قرن سیم معروف ومشهور نبودند یعنی موجود نبودند درآخر قرن‌دوم ویا ابتدای قرن‌سیم باختراع اهل تثلیث موجود شدند و کلیمینس اسکندر یانوس اینها را مشهور کرد.

امر چهارم: آنکه نقصانات کثیره دراین اناجیل یافت می‌شود .

امر پنجم : آنکه تحریفات نیز در اینها واقع گردیده .

امر ششم : آنکه بعضی از ابواب این اناجیل رأساً از ملحقاتند .

امر هفتم : آنکه انبیا در نزد اهل کتاب در اداء و تبلیغ رسالت در غلط و خطا واقع میشوند و در تحریرات ایشان غلط و خطا یافت می‌شود .

امر هشتم: آنکه انبیاء درنزد پروتستانیها بمنزلۀ مجتهدین میباشند واجتهاد

در امور دین مینمایند گاهی اصابه بحق مینمایند و گاهی در غلط وخطا می‌افتند.

امر نهم: آنکه حواری نمیتواند وضع حکم شرعی نماید ازجانب خودبنابر مذهب لوطر چراکه این منصف ازمختصات جناب عیسی علیه‌السلام است.

پیامبر و تصرف در احکام

و اگر کسی سؤال نماید که اجتهاد در امور دین از برای انبیاء علیه‌السلام در نزد مسلمین جایز است یا نه؟

جواب: علمای اثنی عشریه اجتهاد رااز برای انبیا درامور دین جایز نمیدانند بشش دلیل.

دلیل اول: قوله تعالی در سورهٔ مبارکه یونس: قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ [1] یعنی بگوای محمددرجواب ایشان که سزاوار نیست مراکه تبدیل کنم احکام الهی را ویا قرآن راازقبل نفس خود یعنی بخود نمی‌توانم قرآن را تغییر دهم و در آن بزیاده و کم تصرف نمایم متابعت نمی‌کنم و از پی نمیبرم مگر آن‌چیزی راکه وحی کرده می‌شود بمن از حق تعالی بی‌زیاده و نقصان.

و در سورهٔ مبارکه النجم میفرماید:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ [2] یعنی سخن نگفت محمد ازروی نفس‌ومیل‌طبع خود یعنی نطق او بقرآن و بجمیع احکام ایمان به‌هوا و آرزوی نفس او نمیباشد. نیست نطق او مگر وحی که فرود آمد بوی یعنی بآنچه بآن گویا میشود در احکام دین از جانب حق تعالی میباشد نه‌از اجتهاد و رأی خود او علیه‌السلام.

۱ـ سور یونس ۱۰ : ۱۵ :

۲ـ سوره نجم ۵۳ ، ۳ :

دلیل دوم : آنکه اجتهاد طریق ظن است وحال آنکه نبی قادراست برادراك حکم از روی جزم و یقین پس جایز نیست اجتهاد از برای نبی .

کسیکه قبله را آشکار به‌بیند دیگر اجتهاد از برای تعیین قبله از برای او جایز نیست .

دلیل سوم : آنکه مخالفت رسول موجب کفر است لقوله تعالی :

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا [1]

یعنی نه چنین استکه گمان کرده‌اند که با وجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند سوگند بحق پروردگار تو که ایمان بروجه حقیقت و راستی نخواهند آورد تا وقتی که حکم سازند تو را درهرچه اختلاف افتد میان ایشان وتو حکم کنی پس باز نیایند در نفسهای خود تنگی و گرانی از آنچه حکم کرده بآن هرچندکه مخالف‌طبع ایشان باشد بلکه بایدظاهراً وباطناً مطیع ومنقاد امرتو باشند وحال آنکه مخالفت مجتهدات و مظنونات موجب کفر نیست .

دلیل چهارم: آنکه اگر اجتهاد در امور دین از برای رسول اکرم وپیغمبر مکرم جایز بود هرآینه در چیزی از احکام توقف نمیفرمود و چون در مسئله ظهار و لعان توقف فرمود تا ورود وحی دال براینستکه اجتهاد از برای او علیه‌السلام جایز نبود .

دلیل پنجم : آنکه اجتهاد جایز نیست مگر عند فقدان النص و فقدان نص از برای نبی ممتنع و محالست .

دلیل ششم : آنکه هرگاه اجتهاد از رسول جایز باشد از جبرئیل نیز جایز خواهد بود پس دراینصورت امان از شرایع مرتفع میشود و معلوم نخواهد بود که این شرایع از اجتهاد جبرئیل‌اند یا از نصوص‌الله .

پس چون ایندلایل بوضوح تمام دلالت دارند براینکه اجتهاد در حق نبی ما

۱ـ سوره نساء ۴ : ۶۵ .

جایز نیست در حق مطلق نبی اجتهاد جایز نخواهد بود بجهت عدم قول بفصل و قول فرق مختلفه امت برما تمام نیست چنانچه قول فرق مختلفه امت مسیح بر پروتستانیها تمام نیست پس هرآیه و حدیثی که بحسب ظاهر مخالف ادلهٔ مسطوره باشد در نزد اصحاب مؤولست یقیناً .

مجملاً برویم سرسخن پس گوئیم از دلایل مذکوره واضح ولایح گردید کالشمس فی‌وسط‌السمآء که مجالی و فرصتی نیست از برای احدی از اهل کتاب که مدعی گردد الهامیت هرکتابی ازکتب عهدین را و یا اینکه هرحالی از احوال مندرجه در این کتب الهامی میباشند .

عهدین از نظر اسلام

و چون از بیان مطالب فصول اربعه از برای ما فراغت و اتمام حاصل آمد پس از روی جزم و یقین بی‌تأمل و توقف گوئیم که تورات اصلیه وهمچنین انجیل اصلیة قبل از بعثت خاتم‌الانبیآء صلی‌الله علیه وآله ضایع و مفقود گردیدند وآنچه الآن موجود ومستعمل اهل کتابست ازتورات وانجیل بمنزلهٔ کتاب تاریخی میباشد که مجموع گردیده است از روایات صادقه وکاذبه و علمای اعلام از اهل اسلام نمیگویند که کتب عهدین موجود بودند براصول خود بی‌تغییر و تحریف تا زمان پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم پس ازآن تحریف درآن واقع گردید حاشا وکلاّ .

واما کلام پولس یعنی رسائل آن برتقدیر صحت نسبت بسوی او[1] ایضاً قول او مقبول نیست در نزد اهل اسلام زیرا که مشارالیه در نزد اهل اسلام از جملهٔ کذابین و خداعین و اهل تذویر میباشد که در طبقهٔ اولی ظاهر شدند و اگرچه در در نزد اهل تثلیث مقدس است ولیکن مسلمین قول او را بیك حبه نمیخرند .

و اما باقی حواریون بعد ازعروج عیسی‌علیه‌السلام بآسمان مسلمین ایشانرا

۱ـ از بیست وهفت کتاب عهد جدید پانزده کتاب بپولس منتسب است .

مردمان صالح میدانند و معتقد نبوت در حق ایشان نیستند و اقوال ایشان در نزد مسلمین مانند اقوال مجتهدین صالح میباشد و احتمال خطا در اقوال ایشان میرود و از آیات قرآنیه هم نقصان ایشان در مراتب ایمان وایقان ظاهر میشود ازآنجمله از آن آیات مبارکات که در سورهٔ مائده است .

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ [1]

وترجمه بفارسی چنین میباشد: یادکن وقتی که گفتند حواریون ای عیسی بن مریم هیچ آیا میتواند پروردگار تو اینکه فرو فرستد بر ما خوانی ازآسمان گفت عیسی در جواب ایشان بترسید از خدا و مثل این سؤالها مکنید اگر هستید شماها مؤمن گفتند میخواهیم که بخوریم طعامی را از آن مائده وآرام گیرد دلهای ما و مطمئن شود قلبهای ما و باشیم برآن از جمله گواهان انتهی .

و از آیتین مرقومتین از چند موضع نقصان ایشان ظاهر میشود .

اول : ازقول ایشان **هل یستطیع ربك** این شك درقدرت پروردگار است .

دوم : قول عیسی اتقوا الله .

سیم : وقتی که اغراض خود را ذکر کردند درمائده اغراض جسمانیه رامقدم داشتند براغراض روحانیه وگفتند **نریدان نأکل منها وتطمئن قلوبنا** و از آیهٔ مبارکه وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي [2] نبوت ایشان ثابت نمیشود زیرا که نبوت قبل از ایمان نمیشود پس این‌وحی بمعنی الهـام است مانند وحیی که خـدا بمادر موسی ونحل فرمودند :

قال الله عزوجل : وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ [3] الخ و ...

۱ـ سورهٔ مائده ۵ : ۱۱۲ - ۱۱۳ .
۲ـ سورهٔ مائده ۵ : ۱۱۱ .
۳ـ سورهٔ قصص ۷ : ۲۸ .

اوحی ربك الی النحل[1]

مجملاً مسلمین انها را نبی نمی‌دانند چنانچه درپیش گفتیم ودر اقوال‌ایشان احتمال خطا میرود و سند اناجیل هم مفقود است تا آخر قرن ثانی و انجیل اصلی متی که بعبرانی بوده‌است مفقود است وموجود الان ترجمهٔ آنست و تاکنون اسم مترجم آنهم معلوم نیست و بعد از همه اینها تحریف در این اناجیل واقع گردیده است که سبب ارتفاع امان و اطمینان است از اقوال ایشان .

ودر اینجا سبب دیگرهم هست وآن اینست که در اکثر اوقـات مراد مسیح علیه‌السلام را از اقوال او نمیدانستند چنانچه انشاءالله مفصلاً خواهد آمد و لوقا ومرقس ازحواریین نیستند والهامی‌بودن ایشان نیزثابت نگردیده است بدلیل قوی وتورات درنزدمسلمین آنست که‌به‌موسی‌علیه‌السلام نازل‌شده‌است وانجیل‌هم آنست که‌به‌عیسی علیه‌السلام فرستاده شده است درسورهٔ البقرة. وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ[1]

و در سوره المائده درحق عیسی علیه‌السلام .وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ[2]

و درسورهٔ مریم نقلاً عن عیسی علیه‌السلام . آتَانِيَ الْكِتَابَ[3] یعنی انجیل.

ودرسورهٔ البقرهٔ وآل‌عمران مسطوراست وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ[4] یعنی‌تورات و انجیـل و اما این تواریخ و رسـائل‌که الان موجودند تورات وانجیل مذکور در قرآن نمیباشند و واجب التسلیم هم نیستند درنزدمسلمین بلکه حکم اینها حکم سایرکتب‌است ازعهد عتیق مانند تواریخ‌ایام وسفرملوك وامثال اینها که هرروایتی ازروایات اینهارا اگرقرآن تصدیق‌نمود پس‌مقبولست یقیناً واگرقرآن‌تکذیب نمود

۱ـ سوره نحل ۱۶ : ۶۸.
۲ـ سورهٔ بقره ۲ : ۵۳ .
۳ـ سورهٔ مائده ۵ : ۴۶ .
۴ـ سورهٔ مریم ۱۹ :
۵ـ سوره آل عمران ۳ : ۸۴ .

پس مردوداست بی‌شبهه واگرقرآن ساکت‌باشد از تصدیق وتکذیب پس‌مسکوةعنه است اهل اسلام نه تصدیق مینمایند و نه تکذیب .

قال‌الله تعالی فی‌سورة المائده خطاباً لنبیه .

وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ [۱]

یعنی : فرو فرستادیم بسوی تو این کتاب را یعنی قرآن براستی و درستی درحالتی‌که تصدیق کننده و راست دارنده است مر آنچیزی را که ازپیش بوده‌از کتب منزله و نگهبانست بر کتب‌که محافظت آن میکند ازتغییر یعنی هرچه درآنها تغییر میدهند ازوی راست میشود و گواه است برآن کتب بصحت و حقیقت.

ودر تفسیر صافی ومهیمنا علیه ای رقیباً علی سایرالکتب بحفظه من‌التغییر ودر معالم التنزیل درذیل تفسیر این آیه و معنی امانت قرآن آنست‌که قرآن امین است برما قبل خود ازکتب پس هرچه خبر دادند اهل کتاب از کتابهای خودشان پس اگر در قرآن است تصدیق کنید و الا تکذیب کنید .

و سعید بن مسیب و ضحاك گفته‌اند مهیمنا ای قاضیاً وخلیل گفته است رقیباً و حافظاً .

و معنی همۀ این اقوال آن‌است‌که هرکتابیکه قرآن بصدق او شهادت‌بدهد کتاب خداست و الا فلا .

در تفسیر مظهری اگر در قرآن تصدیق کتب است پس تصدیق کنید و اگر درقرآن تکذیب آنست پس تکذیب کنید واگر قرآن ساکت است شماهم ساکت باشید بجهت احتمال صدق و کذب .

ودر عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام و توحید صدوق وکتاب احتجاج و مجلد چهارم از بحار الانوار منقولست در حدیث مباحثۀ امام رضا علیه‌السلام با ارباب

۱ـ سوره مائده ۵ : ۴۸ .

ادیان مختلف که رضا علیه‌السلام فرمود یاجاثلیق‌مرا خبر نمیدهی از انجیل اول‌در حینی که مفقود شد درنزد که پیدا کردید و این انجیل را که از برای شما وضـع نمود ؟ جاثلیق گفت ما انجیل را گم نکردیم مگر یکروز وترو تازه او را پیدا کردیم یوحنا و متی انجیل را از برای ما اخراج نمودند پس رضا علیه‌السلام فرمود چه قدر کم معرفت هستی بسر انجیل و علمای آن‌پس اگر امر این‌طور باشد که توگمان میکنی چرا اختلاف کرده‌اید در این انجیل اینست وجز این نیست اختلاف در این انجیل است که امروز در دست شماست پس اگر انجیل برعهد اول بود اختلافی در آن نمی‌گردید الخ .

پس کلام امام علیه‌السلام صریح است در اینکه انجیل اول مفقود گردید و این اناجیل اربعه ازجمله مخترعات و موضوعات میباشند و اختلاف معنوی هم در این اناجیل پیدا می‌شود و اختلاف در این انجیل موجـوده است و الا در انجیل اصلیة اختلاف نبود و در پیش دانستی که خود شانهم مقرند که انجیل اصلی‌مفقود گـردیده .

ودر کافی درباب ولادت امام موسی کاظم علیه‌السلام درتفسیر آیه مبارکه .

حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی‌لیلة مبارکه الخ[1]

مرد نصرانی سؤال کرد از تفسیر این آیه درباطن حضرت فرمودند که حم محمداست صلی‌الله‌علیه و آله‌وسلم و این‌در کتاب هوداست و کتاب‌مبین امیرالمؤمنین است و لیلة مبارکه فاطمهٔ زهرا علیه‌السلام و اما قوله :

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ[2] مقصود ائمه میباشند وبعد حضرت فرمود و این نزد شما درکتابهاییست که خدا فرستاده است **انلم تغیرو او تحرفوا و تکفرو اوقدیماً مافعلتم انتهی ملخصاً**

پس نظر و تأمل کنید درقول حضرت که صریحست دراینکه شما نصرانیها

۱ــ سورهٔ دخان ۴۴ : ۲ ۲ــ سورهٔ دخان ۴۴ : ۴

پس نظر و تأمل کنید درقول حضرت که صریحست در اینکه شما نصرانی‌ها کتابهای خودتانرا از قدیم‌الایام تغییر وتحریف نموده‌اید وکافر گردیده‌اید .

و در معدن‌الاسرار[1] درمجلس پانزدهم که مجلس ذکراست از ابوحمزهٔ ثمالی از ابیجعفر علیه‌السلام منقول است :

قال مکتوب فی‌التوریة التی لم یتغیران موسی سئل ربه فقال یا رب اقریب انت‌منی فاناجیك امبعید فاناديك فوحی‌الله الیه یاموسی اناجلیس من ذکرنی الحدیث .

پس نظر وتأمل کنید در قول حضرت باقر علیه‌السلام که فرمودند مکتوبست در توراتی که تغییر نیافته است پس ازین قول معلوم میشودکه این‌تورات تغییریافته است واز این قبیل اخبار بسیار داریم که اگر بخواهیم همه را جمع کنیم یك کتاب بزرگی‌خواهدبود وازهمهٔ آنها معلوم‌میشود که این‌تورات‌وانجیل تحریف‌گردیده‌اند. واین حق وصدق است هیچ شکی وشبههٔ درآن نیست .

وبطرق عامه بخاری حدیثی از ابن‌عباس در کتاب الشهادات[2] باسناد حدیثی

۱ــ آخوند ملاعلی‌قارپوزآبادی قزوینی ازعلمای بزرگ قرن‌سیزدهم‌هجری بود. ازشاگردان مرحوم شیخ محمدتقی صاحب هدایت المسترشدین واستاد مرحوم حاج میرزا حبیب‌اله رشتی است. مرحوم قزوینی مدرسه‌ای عالی ومسجد بزرگ چهلستونی درزنجان بنانمود ودر هشتم محرم ۱۲۹۰ هجری درسن ۸۱ یا ۹۰ سالگی بدرود زندگی گفت و در مقبرهٔ مرحوم سید ابراهیم مدفون گشت. ازمرحوم آخوند ملاعلی ۱۶ کتاب درعلمهای: تفسیر، فقه، صرف‌ونحو واخلاقیات بیادگار مانده است. معدن‌الاسرار یکی ازکتابهای مزبور است‌که در اخلاقیات نگارش یافته وبصورت مجالس در پنج جلد تنظیم گردیده است جلد دوم آن در حال حیات مؤلف مفقود شد وجلد اول وسوم‌آن دوبار درتبریز وجلدهای چهارم وپنجم درتهران بچاپ رسیده‌اند. الذریعه جلد ۲۱ ص۲۱۹ .

۲ــ ابوعبداله محمد بن اسماعیل جعفی بخارائی متوفی بسال ۲۵۶ ه از علمای بزرگ اهل تسنن است‌کتابی درعلم حدیث نوشته و آنرا به جامع‌الصحیح مرسوم نمودکه اکنون آنرا صحیح نجاری خوانند . این‌کتاب در درجه اعلای اعتبار قرار دارد که علمای عامه بعد از قرآن آنرامعتبرترین‌کتاب میدانند درمیان صحاح‌سته درجهٔاول‌را حائزاست. کشف‌الظنون.

ذکر کرده است ودر کتاب الاعصام[1] باسناد دیگر ودر کتاب ردبرجهیمیه[2] باسناد و ما از دو کتاب اخیر با عبارت قسلانی نقل می‌نمائیم پس گوئیم در کتاب الاعصام:

کیف تسئلون اهل الکتاب من الیهود والنصارى والاستفهام انکاری عن شئی من الشرایع و کتابکم القرآن الذی انزل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم احدث اقرب نزولاً الیکم من عندالله فالحدوث بالنسبة الی المنزل علیهم و هو فی نفسه قدیم تقرؤنه محضاً خالصاً لم یشب بضم اوله وفتح المعجمه لم یخلط فلا یتطرق الیه تحریف ولا تبدیل بخلاف التوریة والانجیل و قد حدثکم سبحانه و تعالی ان اهل الکتاب من الیهود وغیرهم بدلوا کتاب الله التوریة وغیروه وکتبوا بایدیهم الکتابة وقالوهو من عندالله لیشتروا به ثمناً قلیلاً الا بالتخفیف لاینهیکم ماجاءکم من العلم بالکتاب والسنة عن مسئلتهم بفتح المیم وسکون السین ولابی ذر عن الکشمیهنی مسائلتهم بضم المیم وفتح السین بعدها الف لاوالله ما رأ ینامنهم رجل یسئلکم عن الذی انزل علیکم فانتم بطریق الاولی ان لاتسئلوهم انتهی.

حاصل مفاد بفارسی چنین می‌باشد: چگونه سؤال می‌نمائید شما مسلمین از اهل کتاب یعنی ازیهود و نصاری از چیزی از شرایع و کتاب شما قرآنست که خدا آنرا بر پیغمبر خودفروفرستاده است اقرب نزولاً می‌باشد وشما آنرا میخوانید خالص یعنی بی‌تغییر و تحریف و تبدیل بخلاف تورات و انجیل که آنها تغییر و تبدیل گردیده‌اند و خدا شمارا خبر داده است که اهل کتاب از یهود و غیر ایشان کتاب خدا یعنی تورات را تغییر وتبدیل نموده‌اند وبدست خود کتاب را مینویسد و می‌گویند ازجانب خداست ازبرای جلب منفعت قلیله دنیویه علمیکه شما مسلمین دارید بکتاب خدا و سنت رسول‌الله نهی نمی‌کند شمارا از سؤال کردن از ایشان

۱ــ الاعتصام کتابی است در علم کلام از شیخ زین‌الدین علی‌بن‌عبدالجلیل بیاضی ساکن‌نقابه ری «متوفی سنه ۵۸۵ هـ» الذریعه.

۲ــ پیروان‌جهم بن‌صفوان را جهیمیه گویند وآنان ازمکتب‌جبر پیروی می‌کنند. عبدالرحمن بن ابی حاتم و عثمان بن سعید دارمی کتابی در رد این فرقه نوشته‌اند که آنرا الرد علی الجهیمیته خوانند. اقتباس از اعلام المنجد و کشف الظنون.

ایشان از شما سؤال نمی‌کنند شما بطریع اولی باید سؤال نکنید و در کتاب رد بر جهیمیه :

یامعشر المسلمین کیف تسئلون اهل الکتاب عن شئی وکتابکم الذی انزل‌الله علی نبیکم صلی‌الله‌علیه وسلم احدث الاخبار بالله عزوجل لفظاً او نزولاً اواخباراً من‌الله تعالی محضا لم یشب لم یخالطه غیره قدحدثکم‌الله عزوجل فی کتابه ان اهل الکتاب قدبدلوا من کتاب‌الله وغیروا فکتبوا بایدیهم زادابوذر الکتب یشیرالی قوله تعالی یکتبون بایدیهم الی یکسبون قالوا هومن عندالله لیشتروا به ثمناً قلیلاً عوضاً یسیراً اولابفتح الواو ینهیکم ماجاءکم من العلم عن مسئلتهم واسناد المجعی الی العلم محاز کاسناد النهی الیه فلاوالله مارا ینا رجلا منهم یسئلکم عن الذی ارسل الیکم وللمستملی الیکم فلم تسئلون انتم منهم مع علمکم ان کتابهم محرف انتهی .

حاصل این قول هم همانست که در قول سابق بیان شدکه کتب اهل کتاب مغیر و مبدل و محرفست و اهل اسلام نباید باهل کتاب رجوع نمایند .

و صاحب تخجیل من حرف الانجیل[1] درباب دوم ازکتاب خود در حق این اناجیل اربعه مشهوره چنین گوید :

أنها لیست هی‌الاناجیل الحقة المبعوث بها الرسول المنزلة من عندالله تعالی انتهی کلامه بلفظه

یعنی اینها اناجیل حقه و منزله از جانب خدا و مبعوث با آنها رسول خدا نمی‌باشند بعد درباب مذکور گفته است وانجیل حق آنست که مسیح بآن نطق کرده است انتهی .

بعد درباب نهم دربیان فضایح نصاری چنین نوشته است :

و قد سلبهم بولس هذا من الدین بلطیف خداعه اذرأی عقولهم قابلة لکل مایلقی الیها وقد طمس هذا الخبیث رسوم التوریة انتهی کلامه بلفظه.

۱ــ ابی البقا صالح بن حسین الجعفری استکه تألیف آنرا در سال ۹۴۲ پایان داده است. کشف الظنون .

حاصل مفاد این کلام بفارسی چنین می‌باشد پولس دین نصاری را سلب و غارت نمود بلطایف الحیل زیراکه دید عقول ایشان قابل هر چیزیست بسوی آنها القا میشود و این خبیث رسوم تورات را محو نمود.

پس بالصـراحة این عالم این اناجیل را انکار می‌نمـاید و پولس را هم خبیث می‌گوید:

مجملاً تمامی علمای اهل اسلام از شیعه و سنی فتوای ایشان این است که کتب‌عهدین از تورات و انجیل تغییرو تبدیل یافته‌اند و این‌تورات و انجیل همان‌تورات و انجیل نیستند که بموسی وعیسی علیهماالسلام نازل شده‌اند بخصوص شیخناالاکبر جعفر ره در باب جهاد از کشف الغطا و آن علمائی‌که رد برکشیشها نوشته‌اند از شیعه و سنی مانند صاحب سیف‌الامه[1] و مفتاح النبوة[2] وغیر هما.

و همچنین علمای اهل سنت تصریح کرده‌اند در این باب و کتب موجوده الان را انکار نموده‌اند و فخرالرازی در کتاب خود المسمی بالمطالب العالیه[3] در فصل چهارم از قسم ثانی ازکتاب النبوة گفته است:

و اما دعوة عیسی علیه‌السلام فکانه لم یظهرلها تأثیرالافی القلیل و ذلک‌لانا نقطع بانه مادعی الی دین الذی یقول‌به‌هولاء النصاری لان‌القول بـلاب والابن و التثلیث اقبح انواع الکفر و افحش اقسام الجهل و مثل هذا لایلیق باجهل‌الناس‌فضلا عن‌الرسول المعظم‌المعصوم‌فعلمنا انه‌ماکانت دعوته البته‌الی هذالدین‌الخبیث وانماکانت دعوته الی التوحید والتنزیه ثم ان تلک الدعوة ماظهرت‌البته بل‌بقیت مطویة غیر مرویة فثبت انه لم یظهر لدعوته الی الحق اثر البته انتهی کلامه بلفظه.

۱ـ سیف الامه و برهان المله: نوشته احمد بن محمد مهدی نراقی «متوفی ۱۲۴۴» کتابی است فارسی در رد فادری نصرانی و هنری مارتین.

۲ـ مفتاح النبوة: نوشته محمدرضاکوثر علیشاه همدانی «متوفی ۱۲۴۷» کتابی است فارسی دریك مقدمه و پنج مفتاح در اثبات نبوت خاصه و رد مسیحیت.

۳ـ المطالب العالیه: ازمحمد بن‌عمر معروف به‌فخررازی «متوفی ۶۰۶» در علم کلام‌نگارش یافته است.

حاصل مقصود بفارسی چنیــن می‌باشد: و اما دعوت عیسی علیه‌السلام کانه اثری از برای آن ظاهر نشده است مگر در قلیلی زیراکه ما یقین داریم که دعوت مسیح باین دین که نصرانی‌ها گویند نبوده است زیراکه قول باب و ابن و تثلیث اقبح انواع کفر و افحش اقسام جهل است و مثل این‌امر بجاهل‌ترین مردم سزاوار نیست فضلاً ازرسل معظم معصوم پس دانستیم که دعوت مسیــح بسوی این دین خبیث نبوده است البته و دعوت آن بزرگوار نبود مگر بسوی توحید و تنزیه و آن دعوت‌هم ظاهر نشده‌است البته بلکه مطوی وغیرمروی مانده‌است پس ثابت‌گردید که اثری از برای دعوت مسیح بسوی حق ظاهر نشده است البته.

و قرطبی درکتاب خود السمی بکتاب‌الاعلام بمافی‌دین النصاری من‌الفسادو الاوهام درباب سیم چنین گوید: بدرستی کتابی که نصاری در دست دارند و اورا مسمی بانجیل می‌نمایند آن‌انجیل نیست‌که خدا درلسان پیغمبرش صلی‌الله‌علیه واله وسلم در حق آن فرمود:

وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ[1] انتهی.

پس‌از آن اقامهٔ دلیل نموده‌است براین دعوی واثبات‌کرده‌است‌که حوارین انبیاء ومعصوم ازغلط نبوده‌اند وآنچه نصاری ادعاکرده‌اند ازکرامات ایشان چیزی ازآن منقول بتواتر نگردیده است بلکه اخبار احاد و غیر صحیح می‌باشد و هرگاه تسلیم نمائیم صحت نقل را باز دلالت بر صدق و نبوت ایشــان ندارد در جمیع احوال زیراکه ایشان مدعی نبوت ازبرای خود نبودند بلکه ادعای تبلیغ ازجانب عیسی مینمودند.

پس‌ازآن‌گفته است پس ظاهرشد ازین بحث‌که انجیل مدعی (یعنی انجیلی که نصاری ادعا می‌نمایند) منقول بتواتر نیست و دلیلی هم برعصمت قائلیــن آن قائم نشده است پس جایز است نسبت غلط و سهو برناقلین آن پس علم از انجیل

۱ــ سوره آل‌عمران ۳ : ۳ــ۴ .

حاصل نمی‌شود ونه غلبه ظن پس التفات به آن نمی‌شود ودرمقام احتجاج اعتمادبآن نیست و همینقدر در رد آن و بیان قبولی تحریف و عدم وثوق بمضمون آن کافی است و لیکن مع‌ذلك بعضی از مواضعی که در آنها غلط واقع گردیده است نقل می‌نمائیم انتهی.

بعد مواضع مذکوره را نقل نموده است پس از آن گفته است ازین بحث صحیح حاصل شدکه وثوق بمضمون تورات وانجیل حاصل نمی‌شود و استدلال به آنها صحیح نیست زیراکه غیر متواتروقابل تغییر بوده‌اند ودلالت نمودیم بربعضی از آنچه واقع شده است در آنها.

و زمانی که جایز شد مثل این امر از تغییر و تحریف دراین دو کتاب وحال آنکه مشهورترین کتب و اعظم و مستند دیانت یهود و نصاری می‌باشند پس ظن تو در غیر ایندو کتاب از سایر کتابهای ایشان چه خواهد بود که بآنها استدلال می‌نمایند از کتابهائی که شهرت و انتساباً الی الله مثل این دوکتاب نیستند فعلیهذا سایرکتب اولی بعدم‌تواتر وقبول تحریف می‌باشند ترجمهٔ کلام قرطبی تمام‌شد.

و مقریزی که درقرن هشتم ازقرون رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم بوده است در مجلد اول از تاریخ خود در ذکر تواریخ امتهائیکه پیش از تاریخ قبط[1] بوده‌اند چنین‌گوید: گمان یهود اینکه تورات ایشان بعده از تخالیط است ومتابعان مسیح گمان می‌نمایند هفتاد توراتی‌که دردست ایشانست تغییری وتحریفی وتبدیلی درآنها واقع نگردیده است.

ویهود خلاف‌این‌راگویند وسامریه‌گویندکه تورات‌ایشان حق‌است وماعدای آن باطل و در اختلاف ایشان چیزی نیست که موجب زوال شك باشد.

و نظیر این اختلاف بعینه فیمابین نصاری نیز می‌باشد در انجیل زیراکه از برای انجیل درنزد نصاری چهار نسخه است مجموعه درمصحف واحد یکی‌انجیل

۱ـ احمدبن علی بعلبکی که در قاهره زندگی می‌کرد به‌تقی الدین مقریزی معروف گشته است. دارای تألیفات زیادی است ازآن جمله تاریخ الاقباط یا اخبار قبط مصر است.

متی دوم ازبرای مرقس سیم ازبرای لوقا چهارم ازبرای یوحنا هرکدام ازین‌چهار نفر انجیلی‌تألیف نموده‌اند برحسب دعوت دربلاد خود واین چهار انجیل مختلفند باختلاف کثیر حتی در صفات مسیح وایام دعوت‌آن و وقت صلب بنابرزعم‌ایشان و در نسب مسیح ایضاً .

مع‌هذا درنزد جمیع اصحاب مرقیون[1] و اصحاب ابن ویصان انجیلی است بعض آن مخالف این اناجیل است.

واز برای اصحاب مانی انجیلی است علیحده ومخالف اعتقاد نصاری است از اول تاآخر وگمان می‌نمایندکه آن صحیح وما عدای آن باطل است وازبرای ایشان ایضاً انجیلیست المسمی بانجیل‌السبعین‌نسبت آن‌بتلامس داده‌میشود ونصاری و غیر ایشان منکر آن هستنـد و زمانی که امر اختلاف فیمابین اهل کتاب همین باشد که دیدی و از برای قیاس و رأی هم مدخلی نباشد و در تمییز حق از باطـل ممتنع است وقوف برحقیقت از جانب ایشان و اعتماد براقوال ایشان نیست انتهی کلامه ملخصاً .

وصاحب‌کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب‌والفنون[2] دربیان‌انجیل چنین‌نوشت: کتابی‌است‌که خداوند عزوجل اورا به عیسی‌پسر مریم‌علیه‌السلام فروفرستاده است پس‌ازآن انجیل اصلی بودن این اناجیل اربعه را ردکرده بعبارت طویل وبعد گفته است و آنچه عیسی علیه‌السلام آورد یك انجیل بود تدافع و اختلافی درآن نبود

۱ـ پیروان مرقیون‌فیلسوف بزرگ سینوئی راآل‌مرقیون خوانند. وی درمصر و شام وایران عقاید مانی را ترویج می‌کرد ومی‌گفت جهان‌را دو خدا آفریده است «یکی آفریننده نیکیها و دیگری پدید آورندهٔ پلیدیها».

و درمیان رهبران صاحب مکتب کسی بنام ابن ویصان شناخته نشد.

ومانی‌هم درپاورقی ص۲۲۸ جزء اول معرفی شده است.

۲ـ کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون نوشتهٔ‌کاتب چلبی در فهرست و معرفی‌کتابهای اسلامی عامی وبعضی ازکتابهای مشهور غیراسلامی نیزمعرفی‌شده‌است در دو جلد تألیف یافته درسال ۱۳۱۰ چاپ گردیده است و انجیل را در ص۱۵۵ جلد اول معرفی می‌کند.

پس ایشان دروغ گفتند برالله سبحانه و تعالی و بر پیغمبـر خدا عیسی علیه‌السلام انتهی .

وصاحب هدایت‌الحیاری فی‌اجوبه الیهود والنصاری[1] گفته است بدرستی‌این توراتی‌که در دست یهود است درآن از زیاده و تحریف و نقصان چیزی است که برراسخین در علم مخفی و پوشیده نیست و ایشان می‌دانند قطعاً که این توراتی‌که خدا بموسی فرستاده است نبود و نه در انجیلی که خدا به‌عیسی فرو فرستاد .

چگونه در انجیلی‌که خدا بعیسی علیه‌السلام نازل فرمود قصه مصلوبیت آن بزرگوار می‌شود و حال آنکه چنین امری واقع نشده است .

و اینکه فلان و فلان امر بعیسی رسید واینکه بعداز سه‌روز از قبر برخاست و غیر ذلك از چیزهائی‌که ازکلام مشایخ نصاری است انتهی .

و بعد گفته است: غیروا احد ازعلمای اسلام ذکرکرده‌اندآن‌چیزی‌راکه در این کتب است از تفاوت و زیاده و نقصان و اگر خوف تطویل و قصد آنچه اهم است نبود قدر کثیری از اختلاف و تناقص را ذکر میکردیم انتهی بتلخیص ما .

مغالطهٔ مسیحیان

و مؤلف گوید: هرکسی بادقت و تأمل همین باب اول را از کتاب این حقیر مطالعه نماید ازبرای اوظاهر وآشکار می‌گردد صدق اخبار ائمه‌اطهار ودعوی علمای اعلام ازاهل اسلام‌کالشمس علی رابعت النهار حاجت بتطویل کلام نیست.

و درصورتی‌که مدلل ساختیم که کتـب مقدسه در نزد یهود و نصاری سند صحیح ندارند و اصول آنها هم مفقود است واغلاط و اختلافات‌کثیره نیز دراین کتب موجوده الان می‌باشد پس خلاف ادعای متابعان مسیح را بجوابهای کافی و شافی به‌ثبوت رساندیم لهذا این مطلب را گذشته بی‌تأمل و توقف مرتکب مطالب

۱ـ هدایت الحیاری فی... نوشته ابن‌قیم‌جوزیه «متوفی۷۵۱هـ» دردوقسم: یك‌جواب‌یهودیان دوجواب نصرانیان نگارش یافته است. کشف الظنون.

باب دوم می‌توانستیم شد نهایت چون بعضی از متابعان مسیح مانند صاحب میزان الحق وغیره وغیره در بعضی اوقات یا ازجهت نفهمیدن معنی تورات و انجیل یااز جهت عدم وقوف ازکلمات قدمای مسیحیت ویا ازراه تعصب وکج بحثی یا ازراه مغالطه برعوام مسلمین که وقوف ازکتابهای آنها ندارند ویا ازجهت عدم دیانت و غلبهٔ کفر و خباثت بعضی ادعاها می‌نمایند لهذامستحسن شمردم که تنبیه نمیم بر دو مغالطهٔ دیگر از مغالطه‌های آنها .

مغالطه اول : علمای پروتستنت مدعی می‌شوند که سند یافت می‌شود از برای این اناجیل درقرن اول و دوم زیراکه شهادت داده است بوجود این اناجیل کلیمینس اسقف روم واکناثیوس و غیر هما از علماکه درقرن اول ودوم بوده‌اند.

مغالطهٔ دوم : آنکه‌مرقس انجیل خودراباعانت پطرس‌نوشت ولوقاباعانت پولس وپطرس وپولس صاحب الهام بوده‌اند پس این‌دو انجیل باین اعتبارالهامی می‌باشد هرچند که مرقس ولوقا ازحواریین و صاحب الهام نبوده‌اند بلکه مرقس شاگرد پطرس و لوقا شاگرد پولس می‌باشند .

درجواب مغالطهٔ اول گوئیم : که سند متنازع فیه در میان مسلمین و میان شما مسحیین سند متصل‌است وآن عبارات ازآنست که شخص موثق که بهیك واسطه یا بوسائط چند از شخص موثق دیگرنقل و روایت‌کند که فلان کتاب از تصنیفات فلان حوای ویا فلان نبی و پیغمبر است واین کتاب را بتمامه از دهن فلانی شنیدم و یا بر او خواندم ویا اینکه اقرار نمود در نزد من که فلان کتاب از تصنیفات منست بشرط اینکه واسطه و وسائط از موثقین و جامعین شروط روایت باشند .

پس‌گوئیم که مثل این سند درنزد اهل کتاب یافت نمی‌شود ازآخر قرن دو ویاابتدای قرن سیم بمصنفین اناجیل و مراراً این سند را خواسته‌ایم وکتب واسناد ایشانرا مطالعه نموده و بمطلوب نرسیده‌ایم الان هم چنین سند می‌خواهیم وهرکس مدعی است فعلیه البیان و در اغلب اوقات قسیسین اعتذار می‌نمایند که این سند

کذائی در نزد مایافت نمی‌شود بجهت وقوع حوادث عظیمه درقرن اولی ازقرنهای مسیحیه تا سیصد و سیزده سال هروقت سندی خواسته‌ایم خواه در ایام جاهلیت و خواه در اسلام عذر ایشان درفقدان سند این کتب همین است .

پس مکرر گوئیم که این‌قسم سند درکلام کلیمنس نام اسقف‌روم واکنائیوس نام وغیر ایشان ازقدمای علمای مسیحیه یافت نمی‌شود تاآخرقرن دوم یعنی صددوم ازمیلاد مسیح ومنکر ظن وتخمین نیستیم ونمیگوئیم که ایشان کتابهای خودشانرا بمصنفین منتسب نمی‌نمایند بظن وقرائن ایضاً بلکه‌گوئیم: ظن وقرائن سند نیست. قال‌الله عزوجل : اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ [1] وقال ایضاً ان یتبعون الا الظن و ان الظن لایغنی من الحق شیئاً [2] درفصل دوم ازهمین باب کیفیت استناد این‌کتب را به‌مصنفین دانستی و اشتهار این اناجیل را درآخر قرن‌ثانی ویا ابتدای قرن ثالث و مابعد را انکار نمی‌نمائیم ولی بشهرت ناقصه قابل تحریف و غیرمانع ازآن بلکه اقرار می‌نمائیم بشهرت ناقصه غیرمانعه ازتحریف چنانچه درباب دوم خواهد آمد. انشاءالله. وحال احوال کلیمنس واکنائیوس را ازبرای تو برادرعزیز بیان کنم تا ازبرای تو ظاهر و روشن‌گردد که من‌بعد درمغالطه واقع نشوی پس گوئیم :

اسقف کلیمنس

بدانکه منتسب می‌نمایند به‌کلیمنس نام اسقف روم یك مکتوب راکه‌آنرا از جانب‌کلیسای‌روم به‌کلیسای قرنتس نوشت و درسال‌تحریر کشیش‌ها اختلاف دارند آف‌کنیتربری‌گویدکه اینسال یعنی سال تحریر فیمابین شصت وچهار وهفتاد بوده است ولیکلرك گویدکه سال شصت‌ونهم بود ازمیلاد و دیوین و تلی‌منت گوید که کلیمنس اسقف نشده تا سنه۹۱ ویا سنه۹۳ وزمانی‌که اسقف‌نبود تااینوقت. دوقول سابق چگونه‌صادق می‌باشند؟! ومختار مورخ ولیم‌میور اینکه سنه‌تحریرنودوپنجم

۱ـ سورهٔ حجرات ۴۹ : ۱۲
۲ـ سوره النجم ۵۳ : ۲۸ .

بوده‌است ومختارمفسرلاردنر سنه نودوششم‌است وما قطع‌نظر ازاین‌اختلاف نموده وگوئیم که سال تحریر بنا برزعم خودشان از نود و ششم بالا نمیرود و اتفاقاً بعضی فقرات اسقف مذکور موافق افتاده است با بعضی فقرات انجیل ازاین اناجیل اربعه متعارفه دربعضی مضامین پس‌حکما ادعا مینمایند که کلیمنس ازاین‌اناجیل نقل‌نموده پس معلوم می‌شود که این اناجیل درآن زمان بوده‌اند پس گوئیم این ادعا باطل و غیرصحیح است بوجوهی :

وجه اول : آنکه از توافق در بعضـی مضامین نقل لازم نمی‌آید و الاّ لازم می‌آید که ادعای کسانی که علمای پروتستنت آنها را مسمی به ملحد می‌نمایند ادعای واقعی وصحیح باشد زیرا که ایشان مدعی هستند که اخلاق حسنه که درانجیل است ازکتابهای حکمای بت پرستان نقل شده است صاحب اکسیهوموا گوید که اخلاق فاضله که در انجیل یافت می‌شود وتابعان مسیح بآنها افتخار می‌نمایند لفظاً بلفظ از ازکتـاب اخلاق لکتفیوشس که ششصد سال قبل از میـلاد مسیح بوده است منقول گردیده است .

مثلاً درخلق ۲۴ ازکتاب خود چنین گوید : رفتار و معامله کنیـد با دیگری چنانچه دوست می‌دارید که او با شما بکند و شما محتاج باین خلق می‌باشید فقط واین اصل جمیع اخلاق است .

و درخلق ۵۱ چنین‌گوید : مرك دشمن خود را طالب مباش زیراکه این‌مطلب عبث و بی‌فائده است وحیات او در قدرة الله است .

و درخلق ۵۳: گوید احسان‌کنید به‌کسی‌که بشماها احسان‌کرده است و بدی نکنید درحق‌کسی که بشماها بدی‌کرده است .

و درخلق ۶۳: ممکنست ازبرای ما اعراض از دشمن بدون انتقام و خیالات طبع دوام ندارد انتهی کلامه .

وهکذا نصایح‌خوب درکتابهای حکمای هندویونان وغیرایشان ازبت‌پرستان یافت می‌شود .

وجه دوم : آنکه کلیمنس هرگاه نقل ازین اناجیل کرده بود لامحاله نقل او در اصل تمامی مضمون مطابق بود لیکن مطابق نیست پس مخالفت درمضمون ادلّ دلیل و اقوی شاهدیست برعدم نقل او از این اناجیل بلی هرگاه نقل او ثابت شود پس گوئیم ازاناجیل‌دیگری غیر ازین اناجیـل نقل نموده است که در زمان او اربعه موجود بودند چنانچه اکهارن اقرار نمود درحق‌فقره که در بیان صوت آسمانی نقل نموده است و درپیش گذشت .

وجه سیم : آنکه کلیمنس از تابعین بود و براقوال و احوال مسیح وقوف تمام داشت مانند وقوف مرقس و لوقا پس‌ظن غالب آنکه نقل‌او مانند نقل این‌دونفر از روایاتی است که درحفظ داشته نه ازین اناجیل بلی اگر درکلام‌او تصریح به‌نقل شده بود این ادعا درمحل خود بوده لیکن تصریح بنقل درکلام او نیست پس این ادعا از قسیسین بی‌جا و بی‌قاعده و تحکم صرفست .

وما دراین‌موضع بروفق عدد تثلیث سه عبارت‌را ازمکتوبات او نقل‌مینمائیم:

عبارت اول : هرکس عیسی را دوست می‌دارد پس بروصیت اوعمل نماید انتهی. مستـر جونس مدعی است که کلیمنس این فقره را ازآیهٔ ۱۵ ازباب ۱۴ از انجیل یوحنا نقل نموده‌است انتهی. وآیهٔ مذکوره درانجیل‌یوحنا باین‌نحو مسطور گردیده است :

اکر شما مرا دوست دارید احکام مرا نکاه دارید مطابق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ وموافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۲ اکر مرا دوست دارید وصایای مرا نکاه دارید انتهی .

پس این‌مدعی ادعای نقل نموده است بجهت مناسبتی که درمضمون عبارتین یافت‌می‌شود ولیکن فرق بین‌العبارتین‌را منظورنکرده‌است واین‌ادعا تحکم‌صرفست بوجوه سه‌گانه که مذکور شد بلکه غلط است زیرا که دانستی که تحریر کلیمنس از نود وشش بالا نمیرود وبنا برجمیع اقوال وبنا بررأی‌خود مدعی یوحنا انجیل‌خود را در سنه ۹۸ نوشته است پس چطور است این فقره بنا برزعم مدعی از انجیل

یوحنا نقل‌شده‌است لیکن محبت اثبات سند این‌بیچاره را بوهم باطل انداخته‌است.

و هورن مفسر درصفحه۳۰۷ ازمجلد چهارم ازتفسیرخود المطبوع‌سنه۱۸۲۲ گفت : یوحنا انجیل خود را در سنه ۹۷ تحریر نموده است بنا برمختار کریز استم و ابی فانس و داکتر مل و فیبریشیس ولکلرك ولشبب تاملائن ازمتأخرین و درسنه ۹۸ بنا برمختار مسترجونس انتهی کلامه .

علاوه براین امر بدیهی است که محب صـادق کسی است که عمل بوصیت محبوب نماید واگر کسی عمل ننمود او کاذبست در ادعای محبت .

و لاردنر مفسر انصاف کرده است درصفحهٔ ۴۰ ازمجلد دوم از تفسیـر خود المطبوع سنه ۱۸۲۷ گفته است :

بدرستی من چنین می‌فهمم که در این نقل شبهه أیست زیرا که کلیمنس بسبب وعظ حواریین وصحبت ایشان می‌دانست که اقرار بعشق‌مسیح واجب میکند برمردم عمل را بوصایای‌آن انتهی .

عبارت دوم : درباب سیزدهم ازمکتوب خود باین نحو تسطیر نموده‌است:

میکنیم چنانچه مکتوب است زیرا که روح القدس باین نحوگفت که انسان عاقل برعقل خود افتخار نمی‌کند و الفـاظ رب عیسی بخاطر آورده شود که آنها را درحین تعلیم حلم‌ومجاهده چنین‌فرمود: رحم‌کنید تا برشماها رحم‌کرده شود ! عفو کنید تا ازشماها عفو کرده شود! چنانچه با دیگران می کنید با شماها کرده می‌شود! چنانچه عطا می کنید بشماها عطا خواهدشد! چنانچه جزا می‌دهید جزاگرفته می‌شوید ! چنانچه ترحم می کنید بر شماها ترحم‌کرده می‌شود! و به‌کیلی‌که می‌دهید به همان کیل پس می‌گیرید انتهی.

پس اهل تثلیث ادعا می‌نمایند که کلیمنس این‌عبارات را نقل نموده است از آیهٔ ۳۶ و۳۷ و۳۸ ازباب ششم از انجیل لوقا وازآیهٔ ۱ و ۲ و ۱۲ از باب هفتم از انجیل متی .

وعبارت‌لوقا موافق فارسیه مطبوعه سنه۱۸۷۸ باین‌نحو تسطیرگردیده است:

پس رحیم شوید آنچنانی‌که پدر شما رحیمست * و عیب جوئی ننمائید که برشما عیب نخواهند جست و تحکم برکسی ننمائید که برشما تحکم نخواهد شد بیامرزید تا آمرزیده شوید * بدهید تا داده شود شما را وپیمانهٔ خوب طپانیده جنبانیده ولبریزشده‌را بدامن‌شما خواهندریخت که پیموده خواهد شد برای شما به‌پیمانهٔ‌که می‌پیمائید انتهی .

و عبارت متی باین‌نحو ترقیم یافته است :

حکم مکنید تا برشما حکم نشود * زیرا که بآن طریقی‌که حکم می‌کنید حکم برشما خواهد شد و بهمان پیمانه‌که می‌پیمائید ازبرای شما پیموده خواهد شد... * پس هرچه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آورند بهمانطریق با ایشان سکوك نمائیدکه بهمین‌است شریعت ورسائل رسل انتهی .

عبارت سیم : درباب ۴۶ ازمکتوب‌کلیمنس باین نحو ترقیم یافته است :

بخاطربیاورید الفاظ رب مسیح‌را زیراکه او فرمود وای برانسانی که گناه ازاو صادر می‌شودکه بهتربودازبرای اوکه ازمادر زائیده‌نمی‌شد ازاینکه اذیت نماید یکی ازکسانی راکه من ایشان‌را اختیار نمودم وبهتر بود ازبرای اوکه سنك آسیـائی در گردن او انداخته شود و در قعر دریا غرق شود ازاینکه اذیت‌کند یکی ازاولاد صغار مرا انتهی‌کلامه.

پس ادعا می‌نمایندکه‌کلیمنس این‌عبارت را نقل‌کرده است از آیهٔ ۲۶ وآیهٔ ۶ ازباب ۱۸ از انجیل متی وآیهٔ ۴۲ از باب ۹ از انجیل مرقس وآیه ۲ از باب ۷ از انجیل لوقا واین آیات باین نحو مرقوم‌گردیده است :

آیهٔ ۲۴ از باب ۲۶ از انجیل متی : بدرستی‌که فرزند انسان چنانچه بجهت وی مقرر شده است میرود لیکن وای برآنکسی‌که فرزند انسان بواسطهٔ وی تسلیم کرده شودکه بجهت وی اسهل بودی‌که زائیده نمیشدی .

آیهٔ ۶ ازباب ۱۸ از انجیل متی : وهرکو بیکی ازین اطفال صغار که معتقد منند صدمه رساند او را بهتر است که سنك آسیائی در کردن وی معلق باشد و در قعر دریا غرق کردد .

و آیهٔ ۴۴ از باب ۹ از انجیل مرقس : هر کسی که یکی از این حقیرانرا که معتقدمنند بلغزاند وی‌را بهتراست که سنك آسیائی در کردن او انداخته شود ودردریا افکند کردد .

و آیهٔ ۲ ازباب ۱۷ از انجیل لوقا : و بهتـراست اوراکه سنکش بکردن او آویخته بدریاش دراندازند ازاینکه یکی ازین اطفال را بلغزش درآرد انتهی .

ولاردنر در صفحهٔ ۳۷ از مجـلد ثانی از تفسیـر خود المطبوع سنه ۱۸۲۷ بعداز نقل عبارت کلیمنس ونقل عبارات اناجیل چنین رقم نموده است: الفاظ را از اناجیل متعدده در مقابله نقل نمودم تا ازبرای هرشخص معرفت خوب حاصل شود لیکن رأی عام اینکه جزو اخیر از این عبارت یعنی عبارت کلیمنس نقل شده است ازآیهٔ ۲ ازباب ۱۷ از انجیل لُوقا انتهی .

مخفی نماند که دو عبارت مذکوره از مکتوب کلیمنس از اعظم عباراتست در نزدکسانی که ادعای سند مینمایند ازبرای اناجیل ولذلك پیلی بهمین دو عبارت اکتفاکرده است لیکن این ادعا غیرصحیح و باطل است زیرا که کلیمنس هرگاه از انجیلی ازین اناجیل نقل نموده بود باسم منقول‌عنه تصریح مینمود واگرهم تصریح نمینمود پس لااقل از اینکه عبارترا بعینه نقل میکرد و هرگاه عبارت را بعینه نقل نکرد لااقل منقول با منقول‌عنه موافق بود باعتبار معنی تماماً و حال‌آنکه یکی از امورات مذکوره یافت نمیشود نه تصریح باسم منقول‌عنه کرده است و نه عبارت او با عبارات اناجیل موافقت دارد و نه تمامی مضمون عبارتین موافقت دارد .

پس چگونه مظنه نقل میشود ؟! و لوقا چه ترجیحی دارد برکلیمنس ؟ و حال‌آنکه هردوی ایشان ازتابعین‌میباشند وواقفند ازحالات عیسی‌علیه‌السلام باستماع از حواریین وکسان دیگرکه مسیح را ملاقات‌کرده بودند و هرگاه اعتراف بنقل

نمائیم خواهیم گفت که این دو عبارت را ازاناجیل دیگر نقل نموده است چنانچه درفقره صوت آسمانی ازانجیل دیگر که اسمش معلوم نیست نقل نموده است چنانچه ازکلام اکهارن در پیش دانستی .

و انصاف کرده است اسقف پیرس و اقرار کرده است بعدم نقل وگفته است کلیمنس ازین اناجیل نقل نکرده است و لاردنر درمجلد دوم ازتفسیر خود درحق عبارتین مذکورتین باین نحو مرقوم نموده است :

بدرستی کسانیکه مصاحبت نمودند حوارییین وسایر مریدین رب ما راواقف بودند ازمسائل واحوال رب ما چنانچه صاحبان انجیل واقف بودند زمانیکه تألیفات ایشانرا دیدیم مشکل واقع میشود در اکثر اوقات مادامیکه نقل صریح و ظاهر وآشکار نباشد و مشکل مذکور دراینموضع اینست که کلیمنس در این دو موضع آیا کلام مسیحی که مکتوب است نقل مینماید ویا متذکر میشود اهل قرنتس را؟ الفاظ مسیح راکه او وایشان ازحوارییین وسایرمریدین رب ما استماع نموده بودند پس مختار لیکلرك اول واسقف پیرس ثانی است ومن تسلیم مینمایم که اناجیل ثلثه اول تألیف گردیده بودند پیش ازین وقت پس هرگاه کلیمنس از اناجیل ثلثه نقل نماید ممکنست اگرچه مطابقة تامه در لفظ و عبارات یافت نمیشود لیکن این امر که کلیمنس نقل نموده است تحقیقش سهل نمیباشد زیرا که کلیمنس شخص واقف بود ازین امور بوقوف جید قبل از تألیف این اناجیل و ممکنست بعد از تألیف ایضاً که بیان اوامورات مذکوره راکه واقف بود ازآنها بوقوف تام بنا برعادتیکه داشت قبل ازتألیف اناجیل بدون رجوع باناجیل باشد الاAینکه یقین خوب بصدق اناجیل دراین دوصورت حاصل میشود زیرا که امر درصورت رجوع ظاهر است و اما در غیرآن یعنی درصورت عدم رجوع پس تصدیق اناجیل ظاهر وآشکار میگردد ایضاً زیرا که الفاظ او موافقت دارد با الفاظ اناجیل و مشهور بود بحیثی که

او و اهل قرنتس عالم بودند بآنها پس ازبرای ماجزم حاصل میشود باینکه ارباب اناجیل الفاظ مسیح را نوشته‌اند که تعلیم نمود رب‌ما آن الفاظ را وقت تعلیم دادن حلم و ریاضت حقاً و صدقاً و این الفاظ لایقست که در کمال ادب حفظ شود اگرچه دراینجا مشکل هم باشد لیکن معذلك خیال میکنم که رأی اکثر افاضل موافق باشد با رأی لیکلرك بلی موعظه میکند.

پولس درآیهٔ ۳۵ از باب ۲۰ از کتاب اعمال باین نحو : و بخاطردارید سخنان خداوندعیسی راکه او گفت دادن از گرفتن فرخنده‌تر است و من جازمم که عموم تسلیم دارند که پولس از مکتوبی نقل نکرد بلکه الفاظ مسیحرا نقل کرد که او رایشان واقف بودند ازآنها لیکن لازم نمیآید ازین که طریقهٔ رجوع فهمیده شود دائماً باین نحو بلی ممکنست استعمال این‌طریق درمکتوب وغیرآن وما می‌بینیم که پولی‌کارپ اینطریق را استعمال‌مینماید والغالب بلکه متیقن اینکه ازاناجیل‌مکتوبه نقل‌مینماید انتهی کلامه .

پس ازکلام‌این‌مفسر ظاهر میشود که جزماً ثابت نمیشود درنزد علمای ایشان که کلیمنس ازین اناجیل نقل کرده باشد بلکه کسانیکه مدعی نقلند ظناً ادعا مینمایند وجازم‌نیستند چگونه میتوانند جزم‌نمایند؟! توافق‌دربعضی‌مضامین دلیل‌نقل‌نمی‌شود.

وقول مفسر یقین‌جید بصدق اناجیل در هردوصورت حاصل میشود مردود و باطل است بلکه این امرموجب شك کلی‌است زیراکه درصورتیکه کلام مسیح همین باشدکه کلیمنس نقل کرده است و حال آنکه می‌بینی که کلام ارباب اناجیل باکلام او تفاوتی دارد اینقدر حاصل میشود که ارباب اناجیل کلام مسیحرا دراینموضع با زیاده و نقصان نقل کرده‌اند پس نقل ایشان در مواضع دیگر هم بهمین‌طور خواهد بود پس همان دلیلی که مفسر برصدق اناجیل اقامه نموده است دلیل شك درتمامی اناجیل خواهد بود .

پس معلوم شدکه ارباب اناجیل اقوال مسیحرا درست نقل نمینمایند !

و با قطع نظر ازین باز میتوانیم بگوئیم که از کلام کلیمنس همینقدر معلوم میشود که این فقرات دراین اناجیل از کلام مسیح است و از کلام او لازم نمی‌آید که تمامی منقولات انجیل ایضاً کلام او باشد زیرا که اشتهار بعضی اقوال مستلزم اشتهار سایر اقوال نمیشود و الاّ لازم میآید که سایر اناجیل کاذبه درنزد تابعان مسیح نیز صادقه باشند بشهادت کلیمنس زیرا که بعضی فقرات از مکتوب آن با اناجیل کاذبه موافقت دارد یقیناً .

وایضاً لازم میآید که کتابهای بت‌پرستانیکه ششصد سال قبل ازمسیح بوده‌اند کلام مسیح باشد بشهادت کلیمنس بجهت موافقت در مضمون و معلوم‌استکه عاقل اینحرف را نمیزند .

و قول مفسر که : ما می‌بینیم که پولیکارت اینطریق را استعمال مینماید الخ مردود است زیراکه او نیز ازتابعین حواریین است مثل کلیمنس پس‌حال پولیکارپ مانند حال کلیمنس می‌باشد پس نقل او ازاناجیل مظنون بظن‌غالب هم نخواهدبود فضلاً از یقین بلکه جایز است که حال او در استعمال این طریق مانند حال مقدس-النصاری پولس باشد.[1]

اسقف اکناثیوس

وچون حال کلیمنس را که اعظم‌شهود است دانستی حال‌حکایت کنم ازبرای تو حال شاهد دوم را یعنی احوال اکناثیوس را که اونیز از تابعین حواریین است و اسقف بود درشهر انطاکیه .

لاردنر مفسر درمجلد ثانی از تفسیرخود نوشت‌که یوسی‌بیس و جیروم هفت مکتوب ازبرای اکناثیوس ذکر کرده‌اند وغیرازاینها مکتوبات دیگر نیز منتسب باو می‌باشد وجمهور علما آنها را ازمجعولات میدانند وظاهر درنزدمن نیز همین‌است وهفت مکتوب دونسخه دارند یکی‌بزرگ ودیگری کوچك واعتقادکل الامستووستن

۱ــ برای شناختن پولس به‌پاورقی صفحه‌های ۲۳ــ۲۱۳ جزء اول مراجعه کنید .

و دو و یا چهار نفر از تابعین او که نسخهٔ بزرگ زیاده شده است در آن و نسخهٔ کوچك قابل است که منتسب باو بشود و من هر دو نسخه را بامعان مقابله کردم پس از برای من ظاهر و آشکار گردیدکه نسخهٔ صغیره بالحاق و زیاده کبیره شده است نه اینکه کبیره بحذف و اسقاط صغیره گردیده است ومنقولات قدما ایضاً موافقت دارد با صغیره بمناسبت تامه بالنسبه بکبیره .

پس این سؤال باقی ماند که مکتوبات مندرجه درنسخه صغیره آیا مکتوبات اکناثیوس است در نفس الامریانه پس در این سؤال نزاع بزرگی است ومحققین عظام دراین باب قلمهای خودرا استعمال نموده‌اند واین سؤال درنزد من بملاحظهٔ تحریر جانبین مشکل است وثابت درنزد من همین قدر است که این‌مکتوبات همان است که یوسی بیس خوانده و در زمان ارجن[1] موجود بود و بعضی فقرات از آن مناسبت ندارد با زمان اسقف انطاکیه فعلیهذا مناسب اینکه اعتقاد نمائیم که این فقرات الحاقی است نه اینکه تمامی مکتوبات را ازبرای این فقرات رد نمائیم .

سیما درصورت قلة نسخه که ما مبتلا بآن هستیم چنانکه یکی ازفرقهٔ ایرین در نسخهٔ کبیره زیاد کرده است پس همچنین ممکنست که یکی از فرقه ایرین ویا از اهل دیانت ویا از هر دو تصرفی در نسخهٔ صغیره نیز نموده باشند و اگر چه در نزد من فساد عظیمی ازآن تصرف حاصل نشده است انتهی .

ومحشی پیلی درحاشیه‌نوشت که درزمان ماضی ترجمه‌شد مکتوب‌اکناثیوس درزبان سریانی ظاهرشد وآنها را بطبع رسانیدکیورتین واین ملفوظ جدید قریب بیقین است که مکتوبات صغیره که آنها را اصلاح کرد اگر الحاق در آن پیدا می‌شود انتهی .

پس‌ازین منقولات چند امر ظاهر می‌شود .

اول : آنکه غیراز هفت مکتوبات از مجعولاتند درنزد جمهور مسیحیه پس

۲ـ برای شناختن ارجن بپاورقی صفحه ۴۰۶ جز اول مراجعه کنید .

این مکتوبات از درجه اعتبار ساقط و هابطند .

دوم : آنکه نسخهٔ کبیره ازبرای مکتوبات سبعه درنزد تمامی مسیحیه غیراز مستروستن وبعضی از تابعین آن مجعول ومحرفست ایضاً پس‌این نسخه نیز ازدرجه اعتبار ساقط وهابط است .

سیم : آنکه نسخهٔ صغیره نیز نزاع عظیمی می‌باشدکه آیا این نسخهٔصغیره اصلیه است تا مجعولست ومحققین عظام نزاع عظیمی دارند بعضی مجعول میدانند و برخی صحیح بس‌بنابر رأی منکرین این نسخه نیز ازدرجهٔ اعتبار ساقط و هابط است و بنابر رأی مثبتین لابد است ازاقرار بوقوع تحریف درآن و خواه محرف از فرقهٔ ایرین باشد ویا ازاهل دیانت ویا از هردو معلوم وقوع تحریفست پس‌باین اعتبار این نسخه ایضاً از درجه اعتبار ساقط و هابط است .

و ظن غالب بلکه یقین نز مؤلف حقیر اینکه این نسخه از مجعولاتست که یکی در قرن سیم این نسخه را ایجاد و اختراع نموده است مانند مکتوباتی که غیراز هفت مکتوب است .

وجای تعجب نیست زیراکه مثل این ایجاد واختراع وافتراء و جعل درقرن اول از قرون مسیحیه جایز بلکه از مستحبات دینیه‌بود لهذا بقدر هفتاد و پنج انجیل و رساله ایجاد و اختراع نمودند و نسبت آنها را بجناب عیسی ومریم و حواریین دادهاند پس جه استبعادیست در نسبت دادن هفت مکتوب جعلی باکناثیوس بلکه اینمطلب قریب القیاس است چنانچه مکموبات دیگر را اختراع کرده و نسبش را باو دادند و چنانکه تفسیری اختراع نموده و نسبت اورا بتیشن دادند.

تفسیر تیشن

و آدم کلارك مفسر در مقدمهٔ تفسیر خود گوید تفسیر اصلی منسوب بتیشن[1]

۱ـ «Dr. Tischendorf» دانشمند آلمانی است که تمام عمر خود را صرف بدست آوردن نسخه‌های قدیمهٔ کتب مقدسه نمود و درسال ۱۸۴۴ م سفری به‌مشرق زمین نمود و ←

منعدم و مفقود گردید و منسوب الان بسوی او مشکوکست در نزد علماء و شك ایشان حق است انتهی کلامه.

و اگر فرض کنیم که اینها مکتوبات اکناثیوس است نیز فائده ندارد زیرا که الحاق در آن ثابت و محقق گردیده است ودرصورت تحقق الحاق اعتماد مرتفع می‌شود پس چنانچه بعضی فقرات الحاقیست درنزد ایشان فکذلك جایز است بعضی فقراتی که مدعی آنها را سند می‌داند نیز مجعول باشد و امثال این امور از عادت اینگونه مردم هیچ استبعادی ندارد.

و یوسی بیس درباب ۲۲ از کتاب چهارم از تاریخ خود چنین گوید : که دیو نی‌سیش اسقف کورنتهیه گوید بدرستی که من مکتوباتی نوشته‌ام باستدعاو خواهش اخوت و این خلفای شیطان آنها را مملو و پراز نجاست نمودند بعضی اقوال را تبدیل نمودند و برخی را داخل کردند پس خون مضاعف حاصل شد.

و لذلك عجب نیست اگر کسی اراده الحاق نماید در کتب مقدسه رب ما زیرا که ایشان اراده الحاق کردند در کتبی که در رتبهٔ کتب رب ما نبود انتهی کلامه

و آدم کلارك در مقدمه تفسیر خود گوید : بدستی که کتابهای بزرگ از تصنیفات ارجن مفقود گردید و بسیار از تفاسیر او باقی است لیکن شرح تمثیلی و خیالی باکثرت در آنها پیدا می‌شود و این دلیل قویست بروقوع تحریف در آن تفاسیر بعداز ارجن انتهی.

ومعلم میخائیل مشاقه ازعلمای پروتستنت درفصل دهم از قسم اول ازکتاب عربی خود المسمی باجوبة الانجیلیین علی اباطیل التقلیدیین چنین تحریر نموده‌است: و اما تحریف ایشان اقوال آباء قدما را لابدیم از تندیم دلایل آن تا اینکه خود را در موقف مخالفین نگاه نداشته باشیم یعنی فرق باشد میان ما ومخالفین ما با اینکه

→ بعداز پانزده سال که ازبرای کوشش در دیرسن کاترین قدیمی‌ترین نسخهٔ عهد جدید راکه مربوط به‌هزار و پانصد سال و بیشتر بود بدست آورد تاریخ کلیسیا ص ۸۰

دعاوی ما مثل دعاوی ایشان بلادلیل و برهان نباشد پس گوئیم بدرستی که افشین که منسوب به یوحنای فم الذهب است که در کنایس تلاوت میشود او را مطابق نمی یابیم در نزد طایفهٔ واحده با آنچه درنزد طایفهٔ دیگر است زیرا که در نزد روم طلب کرده میشود در آن از پدر آسمانی که روح القدس خود را بفرستد بر نان و شراب درحالت نقل این دو بگوشت وخون .

و اما درنزد کاتلکیین از ایشان پس گفته میشود در آن که روح خودرا ارسال نماید بر نان وشراب از برای اینکه منتقل و مستحیل شوند و لیکن در مدت ریاست آقا مکسیموس تغییر دادند در آن و گفتند منتقلان ومستحیلان فرار کردند از دعوای روم بر ایشان با اینکه استحاله تمام میشود با ایشان و اما درنزد سـریانی کاتلك . پس گفته میشود ای پدر آسمانی روح القدس خود را بفرست براین نان که سرّ جسد مسیح تو است و در آن کلامی پیدا نمی شود که دلالت بر استحاله داشته باشد و بسا هست که قول اصلی فم الذهب همین باشد زیرا که در عصر او تعلیم استحاله نبود و در کنایس مقرر شد .

مطران یابیطا

و اما آقایابیطا مطران صیدا که منشأ انشقاق در کلیسای روم شد و کاتلکی شد پس درخطاب خود بجمع رومیه در سنه ۱۷۲۲ گوید در این قضیه موجود در نزد من کتب در طقس که مستند شدند یونانی وعربی و سریانی وآنها را مقابله کردیم با نسخهٔ مطبوعه رومیه که ازبرای رهبان باسلین است و در آن کلامی نبود که دلالت بر استحاله داشته باشد و اینست جز این نیست این قضیه را وضع کرده است درقداس روم نیکفورس بطریك قسطنطنیه واین موجب خنـده است از برای کسی که در آن تأمل نماید انتهی .

بعد گفته است پس زمانی که افشین مثل این‌قدیس مزبور مشهور بین‌الآباء شرقاًوغرباً «وحال‌آنکه هرروز درجمیع کنایس تلاوت‌می‌شود» در آن تلاعب‌نموده وتغییرش دادند موافق اغراض‌خود وخجالت نکشیدند ازابقاء نسبت‌آن باین‌قدیس پس ازکجا ازبرای ما وثوق میماند بذمه ایشان‌که ایشان اقوال سایر آباء را موافق خواهش‌خود تحریف ننموده‌اند با ابقاء عنوان باسم‌آباء واین‌مطلب را در چندسال قریب بچشم‌خود مشاهده نمودیم که شمشه غبریل قبطی کاتلکی «بدانکه: شمشه کسی است که مرتبهٔ او در دین‌کمتر ازقشه یعنی قسیس باشد» تصحیح کرد ترجمه تفسیر انجیل یوحنا راکه ازبرای‌یوحنای فم‌الذهب بود ازاصل‌یونانی با مشقت ومصارف و مخارج کثیره و علمای روم‌که خوب عارف بودند به لغت یونانی و عربی ترجمه مذکوره را مقابله کردند در دمشق و شهادت دادندبصحت‌آن ونسخهٔ مدققه ازآن‌گرفتند .

پس آقا مکسیموس اذن نداد بطبع‌آن در دیرالشویر[1] تا اینکه تفحص‌نمود بمعرفت پادری‌کسیوس اسپانیولی و خوری یوسف جعجع‌المارونی‌که این دو نفر جاهل بودند به‌لغت یونانی اصلاً پس تصرف کردند در نسخهٔ مذکوره موافق میل خودشان درزیاده ونقصان بجهت تطبیق بامذهب پاپا وبعداز اتمام‌آن‌نسخه ازحیثیت فساد شهادت خودرا بتصحیح سجل نمودند پس اذن دادند بطبع‌آن وبعداز انتشار جزو اول از نسخهٔ مسطوره مقابله شد با اصل محفوظ در نزد روم پس تحریف ظاهر وآشکار گردید و فاعلین مفتضح شدند تا اینکه شمشه غبریل قهراً مرد بجهت وقوع این فعل یعنی غصه مرك شد انتهی .

پس ازآن دلیلی‌آورده است ازقول مجمع ایشان یعنی مجمع کاتلك که‌کتب قدماکه الآن درکنایس پیدامیشود بجزاسماء مصنفین ومؤلفین‌هیچ‌ازکلمات مصنفین درآنها پیدا نمیشود بلکه همه را تحریف‌کرده‌اند .

بعد گفته است شهادت خودشان برخودشان کافی است که اقرارکردند که

۱ـ شهریست در لبنان‌که دیرمعروف‌آن دیر یوحنای صابغ است. اعلام‌المنجد ص۲۹۶ .

کنایس ایشان محتوی بر کتب مذوره است .

و بعدگفته است ما میدانیم آنچه دراین عصر نورانی واقع‌میشود که میترسند دراین عصر از اطلاق دست بتحریف هرآنچه دراو رغبت مینمایند زیرا که میدانند که چشمهای حارسان وحافظان انجیل مراقب ایشان است واما آنچه واقع‌شده‌است در اعصار ظلمانی یعنی ازقرن پنجم تاهفتم درزمانی‌که پاپاها و اسقفها عبارت‌بودند از دولت بربریه و اکثر ایشان قرائت وکتابت را نمیدانستند ومسیحیین مشارقه در تنکی بودند از استیلای امتهـا بر ایشان و مشغول بودند بحفظ جان خود از هلاك پس حال آن عصر را نمیدانیم از روی تحقیق و لیکن هروقت تواریخ آن ایام را مطالعه مینمائیم نمی‌بینیم درآن مگر چیزی‌را که موجب نوحه وگریه است برحال کلیسای مسیح انتهی .

پس عاقل باید دراین‌عبارات تأمل نماید بعداز ملاحظه ودقت آیا شك باقی میماند در صحت ادعای ما ؟!

و مجمع نیقاوی بیست‌قانون داشت فقط بعد تحریف‌کرده وچندقانون درآن زیاد نمودند وفرقهٔ‌کاتلك متمسك شدند بقانون سی‌وهفتم وچهل‌وچهارم ازآن‌قوانین محرفه در اثبات ریاست پاپا .

در رسالهٔ دوم ازکتاب سیزده رساله المطبوعه سنه ۱۸۴۹ درصفحهٔ ۶۸ و۶۹ باین نحو مرقوم است :

بدرستیکه مجمع مذکور بیست‌قانون دارد فقط چنانچه شهادت‌میدهد ساوه-دورتیوس وکتابهای جیلاسیوس وغیرازاینها وایضا مجمع‌را مسکونی ذکرمینمایند ازبرای مجمع نیقاوی مذکور بیست قانون لاغیر انتهی.

وکذلك کتب مذوره ایجاد واختراع نمودند ونسبت‌آنها را بپاپا دادند مثل کالتیوس و سیرسیوس ونکلیتوس و اسکندر و مرسیلتوس .

در رسالهٔ دوم از کتاب مذکور در صفحهٔ ۸۰ باین نحو تسطیر یافته است درخطاب بکاتلك .

بدرستی پاپالاون و غالب علمای شما در کلیسای روم اعتراف مینمایند باینکه کتابهای این پاپها مذوره است و اصلی ندارد انتهی .

بدانکه : این نمونه بود از اقوال خودشان درباب وقوع تحریف درمکتوبات قدمای مسیحیت و کتب مقدسه. انشاءالله در باب دوم بتفصیل ذکر میشود.

درصورتیکه کتب قدمای ایشان باین نحو محرف و خرابند چگونه میشود استدلال کرد از آنها بصحت استناد این اناجیل اربعه؟ ! پس از تو که عاقلی انصاف میخواهم اگر با جان خود عداوت نداری راست بگو آیا میشود از کتابهای قدمای مسیحیت مانند کلیمنس و اکناثیوس و غیرهما ازبرای این اناجیل سندی اثبات کرد پرواضح‌استکه چنین ادعا نمیشود کرد مگر از غایت جهل بکلمات علما و یا عدم انصاف و یا مغالطه عوام .

و در جواب از مغالطهٔ ثانیه گوئیم :که اینمغالطهٔ محض است ارینیوس گوید که مرید پطرس‌مرقس بعد ازموت پطرس وپولس نوشت چیزهائیرا که پطرس بآنها وعظ مینمود انتهی .

پس ازین قول معلوم می‌شود که پطرس انجیل مرقس را ندیده است .

و لاردنر درتفسیر خود گوید که من گمان می‌نمایم که مرقس انجیل خود را قبل از سنه ۶۳ یا ۶۴ ننوشت زیرا که وجه معقولی متخیل نمیشود از برای قیام پطرس در روم قبل ازاینزمان و این تاریخ موافق است با کاتب قدیم ارینیوس که او گفت که مرقس انجیل خود را بعد از وفات پطرس و پولس نوشته است .

و قول باسنیج موافقست با قول ارینیوس که مرقس انجیل خود را در سنه ۶۶ بعد از وفات پطرس و پولس تحریر نموده است انتهی .

پس ازکلام باسنیج و ارینیوس واضح و محقق گشت که مرقس انجیل خود را بعد ازارتحال پطرس وپولس نوشته است پس ثابت‌گشت که پطرس این انجیل را ندیده است یقیناً وروایت دیدن پطرس این انجیل را روایت ضعیفی است قابل اعتنا و اعتماد نمیباشد فلذلك صاحب مرشدالطالبین با وجود شدت تعصب درصفحهٔ

۱۷۰ از نسخهٔ مطبوع سنه ۱۸۴۰ چنین گفته‌است: گمان کردند که انجیل مار مرقس بتدبیر مار پطرس نوشته شده است انتهی .

پس نظر کنید بقول او«که‌گمان کردند» پس باعلی صوت ندا می کند باینکه این قول زعم باطل و اصلی ندارد .

پولس و انجیل لوقا

و همچنین پولس انجیل لوقا را ندیده است بدو وجه :

وجه اول : آنکه‌مختار درنزد علمای پروتستنت‌الآن آن‌است که لوقاانجیل خودرا درسنه۶۳ تحریر نموده‌است و تألیف او این انجیل را دراخیا بوده است و این امر نیز محقق ومعلومست که پولس مقدس النصاری درسنه۶۳ ازاسیری‌خلاص شده است و بعد از خلاصی از اسیری حال او بخبر صحیـح معلوم نیست لیکن موافق ظن غالب اینحقیر است بعداز خلاص از اسیری بسپانیا و مغرب رفت نه‌به سوی کنایس شرقیه و اخیا از بلاد مشرقست نه‌مغرب واینهم مشخص است که لوقا بعداز فراغت از تألیف انجیل خود اورا بسوی ثیوفلس فرستاده است که انجیل‌را از برای خاطر او تألیف کرده بود چنانچه در اول انجیل خود تصریح باینمطلب مینمـــاید .

و صاحب مرشد الطالبین در فصل دوم از جزو ثانی در صفحهٔ ۶۱ از نسخهٔ مطبوع سنه۱۸۴۰ دربیان حال‌لوقا چنین گوید: انجیل‌خودرا در اخیا سنه۶۳ نوشته است انتهی و از جائی ثابت نشده است بدلیل و برهان‌که ثیوفلس مقدس النصاری را ملاقات‌کرده باشد پس بدرجهٔ ثبوت نرسیده است رؤیت پولس این انجیل را.

و هورن در صفحه ۳۳۸ از مجلد چهارم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۲ چنین گوید : لوقا حال پولس را بعد از خلاص از اسیری ننوشته است و از خبر صحیح حال او ازسفر و غیر آن معلوم نمی‌شود ازحین خلاص که در سنه ۶۳ بود تا وفات انتهی .

و لاردنر در صفحهٔ ۵۰۳ از مجلد پنجم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۷ چنین نوشت: الان‌می‌خواهیم بنویسیم حال‌حواری را ازین‌وقت یعنی وقت خلاصی تاارتحال لیکن اعانتی از بیان لوقا حاصل نمی‌شود و از کتب دیگر از عهد جدید اعانب درغایت قلّت است و از کلام قدما ایضاً اعانـت زائده حاصل نمی‌شود و اختلاف واقع گردیده است دراینکه پولس بعداز خلاصی کجا رفته است انتهی .

پس‌ازکلام این دو مفسر ثابت و محقق‌گردیده که حال‌مقدس النصاری بعداز خلاصی از اسیری تاوفات ازخبر صحیح معلوم نمیشود پس ظن بعضی ازمتأخرین مسیحیه برفتن پولس بکنایس شرقیه بعداز خلاص ازاسیری حجة و سند نمی‌باشد.

ودرباب پانزدهم ازرسالهٔ خود پولس باهل روم چنین تحریر شده‌است: ۲۳ لیکن چون الان مرا دراین ممالك دیکر جائی نیست وسالهای بسیاریست‌که مشتاق آمدن نزد شما بودم هرکاه باسپانیا سفر کنم بنزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم‌که شمارا درعبور ملاقات‌کنم وشما مرا بآن سوی مشایعت نمائید بعداز اینکه ازملاقات شما اندك مستفیض شوم انتهی .

پس‌خود پولس دراین عبارت تصریح می‌نمایدکه عزم سفر اسپانیا را دارد و بدلیل قوی و خبر صحیح ثابت نشده است رفتن او باسپانیـا قبل‌از خلاصی از اسیری پس‌اغلب اینکه بعداز طلاق رفته باشد زیراکه وجه وجیه از برای فسخ این عزیمت معلوم نشده است .

و درآیهٔ ۲۵ ازباب ۲۰ ازکتاب اعمال رسولان چنین تحریر یافته است : و الحال این‌میدانم‌که جمیع شماها‌که درمیان شما‌کشته‌ام وبملکوت خدا موعظه‌کرده دیکر روی مرا نخواهید دید انتهی .

پس این‌قول صریح است دراینکه پولس عازم نبودکه بکنایس شرقیه برود.

کلیمنس اسقف روم در رسالهٔ خود گوید: که پولس باقصای بـلاد مغرب واصل شد در حالت تعلیم صدق جمیع عالم راو بعد از شهادت بموضـع مقدس رفت انتهی .

پس این قول دلیل است براینکه بمغرب رفت نه‌بسوی کنایس مشرقیه .

وجه دوم : آنکه لاردنر اولا قول ارینیوس را باین نحو نقل کرده است: که لوقا مقتدی پولس درکتاب خود یك بشارت را نوشته است که پولس به آن موعظه کرد بعد ثانیاً گفته است از ربط کلام معلـوم می‌شود این امر یعنی تحریر لوقا انجیل خودرا بعدازتحریر مرقس انجیل خودرا واقع گردیده است بعدازموت پولس و پطرس یعنی لوقا انجیـل خود را بعد از انجیل مرقـس و وفات پطرس نوشته است انتهی .

پس بنابر این قول پولس انجیل لوقا راندیده است و هرگاه فرض شودکه پولس انجیل لوقا را دیده باشد . باز انجیل لوقا درنزد مسلمین محل اعتماد واعتنا نخواهدبود زیراکه خودپولس درنزداهل‌اسلام الهامی‌نمی‌باشد پس‌قول غیرشخص الهامی برؤیت پولس درحکم الهام نخواهد بود زیرا که خود پولس در نزد اهل اسلام ازاهل تذویر واصحاب تابوتست .

و الحمدلله علی التوفین وصلی‌الله علی محمد وآله کمایستحق ویلیق‌که باب اول موافق دلخواه باتمام و انجام رسید .

فهرست مطالب :

عنوان	صفحه